

درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت

نام مؤلف : سید عبدالکریم هاشمی نژاد

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

بنام خدا

سالها بود که آرزو داشتم درباره نهضت مقدس حسین علیه السلام که نه تنها یک جنبش اصیل اسلامی بلکه حساسترین فراز تاریخ انسانی است کتابی بنویسم و جوانب گوناگون این واقعه را مورد بررسی قرار دهم، این آرزو یکبار هنگامیکه در حوزه علمیه قم می زیستم می رفت تا جامه عمل بخود بپوشد، اما تراکم کارهای درسی نویسنده را از دست یافتن باین مقصود باز داشت تا پس از گذشتن سالها خوشبختانه اکنون به انجام آن موفق گردیدم. مباحث اصلی این کتاب در سه بخش نگاشته شده:

در بخش اول

عواملی که ضرورت نهضت حسین علیه السلام را ایجاب می نمود - از هنگام انعقاد نطفه آن - قدم به قدم مورد تعقیب قرار گرفت و به خوبی نشان داده شد که چگونه در آن عصر سر نوشت اسلام و قرآن، عدالت و آزادی، انسانیت و فضیلت به آن قیام آسمانی بطور مستقیم بستگی داشت.

در بخش دوم

روش و سیاست خاصی که فرزند پیغمبر علیه السلام در آن شرائط خفقان آور و دردناک در پیش گرفت تا توانست با رهبری صحیح و همه جانبه جنبش خونین و انسانی خویش را به ثمر برساند و آنرا از دستبرد تحریف حکومتهای فاسد و دیکتاتور محافظت نماید بطور کامل مورد توجه قرار داده شده.

در بخش سوم

نقش حیاتی و بزرگ کاروان اسیران در به ثمر رساندن نهضت و کوشش هائی که آن دودمان فضیلت به صورتهای گوناگون برای رسیدن به این هدف انجام داده اند دقیقاً بررسی گردید و در پایان کتاب طرحهای مفیدی به منظور

بهره برداری صحیح از نهضت در شرائط حاضر ارائه داده شده و بالاخره با پیش کشیدن مباحث علمی دیگری که طرح آنها ضروری به نظر می رسید به کتاب خاتمه داده شد.

امید است مطالعه این اثر در راه درک عظمت و اهمیت نهضت آسمانی حسین علیه السلام در شعاع مباحث محدود و ناچیز خود برای خوانندگان مفید و سودمند واقع گردد.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

مشهد - ۱۵ رجب ۱۳۸۸ هجری مطابق با ۱۹ مهر ماه ۱۳۴۷ شمسی

سید عبد الکریم هاشمی نژاد

بخش اول : عواملی که ضرورت نهضت حسین علیه السلام را ایجاب می

نمود

نهضت کربلا چگونه به وجود آمد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

و خير الصلوة والسلام على خير خلقه محمد و آله الطاهرين

حوادثی که در جهان به وقوع می پیوندد از نظر عوامل و موجبات مختلف است گاهی حادثه ای انجام می گیرد که نطفه آن چند لحظه و یا حداکثر چند ساعت و یا چند روز قبل بسته شده و با سرعت فراوانی رشد می کند و در مدتی کوتاه به کمال خود می رسد، اما گاهی پدیده های مهمی واقع می شود که باید ریشه ها و علل آنرا در ده ها سال قبل جستجو کرد، بررسی کامل درباره اینگونه حوادث و بدست آوردن عوامل حقیقی آن در صورتی امکان پذیر است که صفحات تاریخ را چندین سال، قبل از وقوع آن حادثه ورق زده و سبب های اصلی آنرا قدم به قدم از هنگام انعقاد نطفه آن مورد توجه قرار دهیم. آری تنها در این صورت است که ما می توانیم بطور صحیح درباره آن پدیده قضاوت کنیم و علل و عوامل وقوع آن را آن گونه که هست بدست آوریم.

نهضت کربلا و واقعه جانگدازی که در آن سرزمین مقدس به وقوع پیوست از کامل ترین نمونه هایی اینگونه حوادث است و ما برای بدست آوردن ریشه های اصلی و عواملی که منجر به آن قیام خونین گردید و ارزیابی کامل نتایج حیرت انگیز آن و بالاخره برای قضاوت صحیح همه جانبه درباره این حادثه باید به تاریخ اسلام در ده ها سال قبل بر گردیم.

از یک طرف باید دید چه شرائطی وجود داشت و چه هدف عالی و مقدسی در نظر بود که حسین بن علی علیه السلام با علم به آنکه کشته می شود و خاندان پاک

او اسیر می گردند (چنان که بخواست خداوند در آینده این حقیقت بطور روشن اثبات خواهد شد) با این حال آن قیام خونین را با اراده و اختیار خود انجام داده و هیچ مشکلی نتوانست آن حضرت را از دست زدن به آن نهضت باز دارد. و از سوی دیگر باید بررسی کرد که وضع عمومی اجتماع اسلامی در چه مرحله هول انگیزی قرار گرفته بود که گروه فراوانی از مردم مسلمان و کسانی که ادعای پیروی از پیامبر عالی قدر اسلام را می نمودند هنوز بیش از پنجاه سال از وفات آن پیامبر بزرگ نگذشته بود که در سرزمینی دور یکدیگر گرد آیند و فرزند دختر همان پیامبر را با تمام خویشاوندان و یارانش به قتل برسانند و خواهران و زنان و دختران آنها را به اسارت ببرند!!!.

حکیمانه نیست اگر کسی تصور کند این پدیده بزرگ و این انقلاب عظیم بذر اصلی آن تنها در مدت چند روز و یا حداکثر چند ماه (از ابتدای زمامداری یزید) کاشته شد و بزودی هم رشد کرده و بارور گردید! هر فرد عمیق و غیر سطحی برای جستجوی سببهای اصلی این واقعه بی نظیر و بدست آوردن هدف های عالی و مقدس حسین بن علی علیه السلام و اطلاع یافتن بر شرائط و موقعیت خاص اجتماع آن روز اسلامی بطور قطع باید سالها به عقب برگردد و حوادث اجتماعی و سیاسی را در آن سالها با صبر و حوصله خاصی مورد مطالعه قرار دهد، ما اکنون به توفیق پروردگار به دنبال این هدف هستیم. ما بخواست خداوند می خواهیم عوامل و موجبات این حادثه را، از هنگام پدید آمدن اولین عامل آن تا روزی که واقعه کربلا به وجود آمد مورد مطالعه قرار دهیم. هدف ما در این کتاب این است که (با استفاده از شواهد زنده و غیر قابل انکار) این حقیقت را اثبات نمائیم که وضع خاص اجتماع اسلامی هنگام قیام خونین حسین بن علی علیه السلام آن گونه بود که: اگر آن نهضت مقدس به وجود نمی آمد شاید چند

سال بیشتر به طول نمی انجامید که دیگر (نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان) یعنی حکومت‌های گذشته شرائط را آن گونه ترتیب داده بودند که اگر فرزند دختر پیغمبر آن فداکاری و از خود گذشتگی عجیب را (با یک نقشه آسمانی و بهت انگیز) انجام نمی داد، دیگر امروز نه تنها عملاً در سراسر جهان از اسلام حتی نامی هم باقی نمانده بود بلکه اساس خداپرستی و توحید بطور کلی در برابر کفر و شرک و نفاق به سختی دچار شکست می گردید طبیعی است که ما برای روشن ساختن این واقعیت ناچاریم به تاریخ زندگی چندین ساله اجتماع اسلامی و روش حکومت بسیاری از کسانی که بنام دین زمام امور مسلمین را در دست داشتند بپردازیم. اما فراموش نشود که در این راه تنها آن قسمت از حوادث تاریخی مورد استفاده ما قرار می گیرد که شرح آنها برای رسیدن به هدف اصلی کتاب ضروری و حتمی است و از نقل قسمتهای دیگری که در دست یافتن به این هدف اثری ندارد، خودداری می شود. و از شما خواننده عزیز هم انتظار داریم. که با روح بیطرفی کامل در این راه پرفراز و نشیبی که در پیش داریم با ما قدم بردارید. تا بتوانیم درباره این پدیده بزرگ بطور صحیح و آن گونه که هست قضاوت نمائیم.

موجبات و علل اصلی نهضت حسین علیه السلام

هدف ما در این فصل تحقیق درباره موجبات و عللی است که بطور مستقیم در نهضت و حادثه کربلا نقشی داشت. و اگر بخواهیم درباره عواملی که بطور غیر مستقیم هم در به وجود آمدن این قیام خونین موثر بوده اند جستجو کنیم باید درست به تاریخ اسلام از هنگام وفات پیامبر عالی قدر بر گردیم. ولی چون بر شمردن آن حوادث تا هنگام خلافت عثمان در روشن ساختن هدف و مقصد اصلی ما در این کتاب اثر فراوان ندارد از این نظر از شرح این قسمت خودداری

می شود. و برای بدست آوردن مقصود کافی است که تنها به شرح وقایعی که از هنگام خلافت عثمان واقع شده بپردازیم.

هنگامی که عثمان زمامدار مردم گردید و قدرت اسلامی را در دست گرفت، آهسته آهسته وضع حکومت و اجتماع مسلمین را دگرگون ساخت. حکومت اسلامی که وظیفه داشت در حفظ حقوق طبقات مختلف طبق موازین قرآن بکوشد. و بر اجرای کامل قوانین نظارت نماید متأسفانه در آن عصر این وظیفه یک باره فراموش گردید. هنگام خلافت عثمان قانون شکنی ابتداء با دست خلیفه و همکاران او شروع شد و آهسته آهسته این حالت عصیان و سرکشی به طبقات دیگر اجتماع هم سرایت نمود. در حکومت عثمان تامین رضای خلیفه بر همه چیز (حتی بر قانون) مقدم بود. کسانی که طبق دلخواه و هوس وی قدم بر می داشتند (هر چند صریحا در برابر قانون سر پیچی می کردند) در دستگاه حکومت مقرب و محترم بودند، ولی اگر مسلمانی پاکدل بخود جرات می داد و مقررات اسلامی را بر انجام خواسته های عثمان مقدم می داشت از نظر حکومت طرد می شد و مورد انواع اهانت و تحقیر و گاهی هم ضرب و جرح و تبعید قرار می گرفت.

بیت المال در حکومت عثمان

بیت المال مسلمین که در قوانین اسلام درباره حفظ و بهره برداری صحیح از آن و رساندن آن به افراد مستحق و طبقات محروم اجتماع آن همه سفارش گردیده. در حکومت عثمان بصورت اموال شخصی خلیفه در آمد و کسانی که نه تنها اجرای قانون را بر رضای خلیفه مقدم می داشتند بلکه گاهی هم درصدد اعتراض به رفتار غیر قانونی وی بر می آمدند، آشکار از حقوق حقه خود محروم می گردیدند. ولی آنهایی که تنها هدفشان تامین هوسهای عثمان و

خواسته های حکومت وی بود هم از نصیب خود کاملاً برخوردار بودند و هم حقوق هزاران فرد دیگر در اختیار آنان قرار داشت. تا جائی که از این راه ثروت های کلان و اندوخته های فراوانی از خود به جای گذارند. عثمان هم خود از بیت المال مسلمین تا حدود زیادی اندوخته ساخت و هم بنی امیه یعنی خویشاوندان و اقوامش از این راه ثروتهای فراوانی گرد آوردند.

مسعودی مورخ مشهور اسلامی می نویسد: هنگامی که عثمان کشته شد صد و پنجاه هزار دینار طلا و یک میلیون درهم از اموال شخصی خود بجای گذارد و قیمت باغهای او در وادی القری و چنین و جاهای دیگر صد هزار دینار طلا بود و دارای گله هائی از شتر و اسب بوده است ^(۱) ابو موسی اشعری روزی اموال فراوانی از بیت المال نزد خلیفه آورد، عثمان طلاها، و نقره های آن را با ظرف بین زنان و فرزندان خود تقسیم کرد ^(۲) اینکه ما ادعا کردیم عثمان بیت المال را اموال شخصی خود می پنداشت، نه تنها عمل او بر این حقیقت گواهی می دهد بلکه در دو مورد خود صریحاً این موضوع را یاد آور گردید.

مورد اول

هنگامی که عبدالله بن خالد با جمع فراوانی از مکه وارد مدینه شد و نزد خلیفه آمد، عثمان به عبدالله بن ارقم که خازن بیت المال و وزیر دارائی حکومت بود نوشت که به عبدالله بن خالد سیصد هزار درهم از بیت المال بدهد و به هر فردی که با اوست صد هزار درهم بپردازد. عبدالله بن ارقم (چون مبلغی که خلیفه دستور داده بود بسیار زیاد و عبدالله بن خالد و یاران او استحقاق آن را نداشتند) از پرداختن حواله خلیفه امتناع ورزید. عثمان ضمن نامه ای او را به خاطر این جسارت سرزنش کرده و به وی نوشت:

انما انت خازن لنا.

یعنی تو خزینه دار ما هستی (باید آن چه حواله می کنم بی درنگ بپردازی)
ولی عبدالله بن ارقم در پاسخ عثمان چنین نگاشت:

انا خازن المسلمین و خازنک غلامک.

یعنی من خزینه دار مسلمانانم و خزینه دار تو غلام توست آن گاه کلید بیت
المال را به عثمان رد کرد و از مقام خود استعفا نمود.^(۳)

مورد دوم

هنگامی که ولید به عقبه از جانب عثمان استاندار کوفه گردید. از عبدالله بن
مسعود که خازن بیت المال در کوفه بود مبلغی از بیت المال استقراض کرد تا در
آینده نزدیک بپردازد (چون عادت بر این بود که حکام از بیت المال قرض می
گرفتند و سپس می پرداختند) عبدالله بن مسعود پس از چندی آن مبلغ را از
ولید مطالبه کرد تا آن را به بیت المال بر گرداند. اما ولید به جای آن که به
عبدالله پاسخ مساعد بدهد از این جسارت سخت ناراحت شد، و جریان را
بصورت شکایت از عبدالله بن مسعود به عثمان مرقوم داشت. پس از چندی
عثمان نامه ای به عبدالله بن مسعود نوشت و ضمن آن چنین نگاشت:

انما انت خازن لنا فلا تعرض للولید فیما اخذ من المال.

یعنی تنها سمت تو اینست که خازن و کلیددار مائی و نسبت به آنچه که ولید
از بیت المال گرفته است متعرض او مباش. عبدالله بن مسعود پس از خواندن
نامه عثمان به مسجد آمد و در برابر مردم کلید بیت المال را نزد ولید پرتاب کرد
و گفت من گمان می کردم خازن اموال مسلمین هستم اما حالا که عثمان مرا
خازن شخصی خود می داند این سمت را نمی پذیرم.^(۴)

بیت المال در اختیار بنی امیه

بنی امیه که عثمان خود از آنان بود. در دوران حکومت وی عملاً همه چیز کشور را در اختیار داشتند علاقه و محبت خلیفه نسبت به خویشاوندانش تا جائی بود که احمد حنبل در مسند خود می نویسد:

دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله ﷺ فيهم عمار ياسر فقال اني سائلكم و اني احب ان تصدقوني نشدلكم الله اتعلمون ان رسول الله ﷺ كان يوثر قریشا على سائر الناس و يوثر بنی هاشم على سائر القریش فسكت القوم فقال عثمان لو ان بیدی مفاتيح الجنة لا عطيتها بنی امیه حتی یدخلوا من عند آخرهم (۵)

یعنی روزی عثمان جمعی از اصحاب پیغمبر را نزد خود خواند و عمار یاسر هم در بین آنان بود آنگاه گفت من از شما سوالی می کنم و دوست دارم مرا تصدیق کنید (سپس گفت) شما را بخدا سوگند می دهم آیا می دانید که پیامبر اسلام قریش را بر مردم دیگر مقدم می داشت و بین هاشم را بر قریش هم مقدم می شمرد؟ افراد حاضر ساکت شدند (و کسی به عثمان پاسخ نداد) آن گاه عثمان گفت اگر کلیدهای بهشت در اختیار من بود آنها را به بنی امیه می دادم تا آخرین فرد آنها هم وارد بهشت گردد در اینجا عثمان شدت علاقه و محبت خود را به خویشاوندان و اقوامش یعنی بنی امیه این گونه صریحاً بیان می کند که می گوید: اگر کلیدهای بهشت در دست من بود آنها را به بنی امیه می دادم. اما اگر کلید بهشت در اختیار عثمان نبود کلید بیت المال و حکومت اسلامی در دست عثمان بود. خلیفه اگر نمی تواند بهشت را در اختیار بنی امیه بگذارد می تواند بیت المال و همه چیز کشور را (تا حدود امکان) در اختیار بنی امیه قرار دهد، عثمان در علاقه خود نسبت به بنی امیه تا جائی پیش رفت که هیچ چیز (حتی خطری که در اثر اعتراضات شدید مردم و شورش آنان متوجه شخص او و

حکومت وی بود) مانع و سد راه او در طریق خدمات صادقانه اش به آنها نگردید!!

مراتع و چراگاههای اطراف مدینه که تا آن روز در اختیار همه مسلمین بود و گله های شتر و گوسفندان عموم مردم از آنها بهره می بردند در بست در اختیار مواشی بنی امیه گذارد و دیگر مردم را از آن مراتع منع کرد.^(۶)

دشمنان پیغمبر مورد احترام خلیفه اند!

از موارد عجیب و تکان دهنده ای که عثمان صریحا با روش قاطع پیامبر اسلام ﷺ (و حتی با روش ابوبکر و عمر) مخالفت کرد باز گرداندن افرادی به مدینه بود که در شمار سخت ترین دشمنان پیامبر اسلام بودند و آن حضرت آنان را از مدینه طرد کرده و به طائف فرستاده بود و حتی ابوبکر و عمر در زمان خلافت خود شفاعت عثمان را درباره بر گشت دادن آنها به مدینه مورد توجه قرار نداده و گفتند کسانی که پیغمبر آنها را از مدینه بیرون کرده ما آنان را به مدینه بر نمی گردانیم.

اما عثمان

هنگامی که نوبت خلافت بوی رسید نه تنها آنها را به مدینه بر گرداند بلکه سخت آنان را مورد نوازش و احترام قرار داده و از بیت المال مسلمین فراوان به آنها عطا نمود. حکم بن ابی العاص و فرزندان او را پیامبر اسلام از مدینه خارج ساخته و به طائف فرستاده بود. حکم بن ابی العاص در مکه همسایه پیغمبر بود ولی در شمار سر سخت ترین دشمنان آن حضرت قرار داشت و همواره در صدد اذیت و آزار آن بزرگوار بر می آید مخصوصا هنگام راه رفتن آن حضرت با چشم و دهان و انگشتان دست و تمام بدن خود حرکات مسخره ای انجام داده و به عنوان تقلید از آن بزرگوار وی را مورد استهزاء قرار می داد.

پس از فتح مکه و تسلط پیغمبر بر قسمت های حساس جزیره العرب حکم بن ابی العاص و فرزندانش به مدینه آمدند فرستاد، ولی عثمان آنها را محترمانه به مدینه بر گرداند. و تنها در یک مورد سیصد هزار درهم از بیت المال مسلمین به حکم بن ابی العاص داد^(۷) یکی از فرزندان وی را به نام مروان بن حکم به سمت دامادی خود انتخاب کرد و خمس اموال نواحی آفریقا را که پانصد هزار دینار طلا بود در یک نوبت به وی عطا نمود^(۸) و برادر مروان که فرزند دیگر حکم بن ابی العاص بود بنام حارث بن حکم را نیز به دامادی خود مفتخر ساخت و سیصد هزار درهم تنها در یک مورد به او داد.^(۹)

ثروتهائی که از بیت المال بدست آمد!

حکومت عثمان به جمعی از مردم بی ایمان و متملق فرصت داد تا با خدمت صادقانه خود به دستگاه وی و عمل بر طبق هوسها و رضای خلیفه حداکثر بهره برداری را از بیت المال مسلمین بنمایند. و ما اکنون بعضی از آنان را با قسمتی از ثروتهائی که اندوخته بودند در اینجا نام می بریم. یعلی بن امیه در هنگام مردن پانصد هزار دینار طلا از خود بجای گذارد و ارزش املاک و بقیه ماترک او سیصد هزار دینار طلا بود^(۱۰) عبد الرحمن بن عوف زهری صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و هنگامی که از دنیا رفت چهار زن داشت و ۱/۸ ماترک او را بین چهار زن تقسیم کردند با این حال به هر زن هشتاد و چهار هزار دینار رسید^(۱۱) طلحة بن عبدالله تنها در آمد روزانه او از املاک عراق به هزار دینار طلا می رسید^(۱۲) زید بن ثابت هنگامی که مرد آنقدر طلا و نقره از او بجای ماند که آنها را با تبر شکستند و بین ورثه تقسیم کردند و قیمت بقیه ماترک او هم هزار دینار طلا شده بود^(۱۳)

خواننده عزیز

اینان از کار گردانان مهم دستگاه خلافت بودند، کسانی که همه چیز (حتی قانون و مقررات اسلامی) را فدای رضای خلیفه و تامین هوسها و خواسته های او می کردند. اینجاست که انسان به یاد گفته علی علیه السلام در خطبه شقشقیه می افتد هنگامی که آن بزرگوار درباره عثمان و بنی امیه و کارگردانان حکومت او و وضع بیت المال مسلمین در دست آنان سخن می گوید...

وقام معه بنو ابيه يخضمون مال الله خضمة الابل نبتة الربيع ^(۱۴)

یعنی هنگامی که عثمان به خلافت قیام کرد اقوام و خویشاوندانش (بنی امیه) هم با او برخاستند و مال خدا (بیت المال) را خوردند مانند شتری که علفهای (نرم و لطیف) ایام بهار را می بلعد.

حکومت عثمان با مردان خدا چه می کند؟

ما تا اینجا روش حکومت عثمان را نسبت به کسانی که تامین رضای خلیفه و خدمت به شخص او را بر همه چیز مقدم می داشتند روشن ساختیم اکنون می خواهیم عکس العمل خلیفه را درباره کسانی که نه تنها قانون و مقررات اسلامی را در زندگی شخصی خود دقیقاً رعایت می نمودند. بلکه همواره در برابر قانون شکنیهای صریح عثمان و تجاوز روشن او به بیت المال و حقوق طبقات محروم اعتراض می کردند، نشان دهیم.

عمار یاسر مورد غضب واقع می شود

عمار یاسر یکی از اصحاب بزرگوار و با فضیلت رسول خدا است مردی که پیغمبر درباره او فرمود عمار به منزله دو چشم من است و کسی نتواند او را برنجاند ^(۱۵) همین عمار مورد غضب عثمان واقع می شود و به دستور او کتک می خورد و جرم او هم تنها این بود که بخود جرئت داد و نامه ای که اصحاب پیغمبر در مدینه به عثمان نوشتند و در آن ضمن بر شمردن کارهای غیر اسلامی

و قانون شکنیهای او از وی خواستند که از روش خود دست بردارد. این نامه را عمار به عثمان داد هنگامی که عثمان نامه را خواند سخت بر آشفت و به غلامان خود دستور داد تا فرزند یاسر را فراوان زدند و خلیفه خود آنقدر با لگد بر شکم عمار زد که او را بیهوش ساخت و مبتلا به مرض فتق گردید. (۱۶)

اباذر تبعید می‌گردد

اباذر آن بزرگ مردی که سخت مورد علاقه و احترام پیغمبر اسلام بوده و درباره وی فرموده بود:

ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من اباذر (۱۷)

یعنی آسمان سایه نیفکنده و زمین بر بالای خود ندیده کسی را که راستگوتر از اباذر باشد، این صحابی بافضیلت، تنها به جرم اعتراض و مخالفت در برابر قانون شکنیهای صریح عثمان و تجاوز او و همدستانش به اموال عمومی، دچار انواع شکنجه و زجر و محرومیت گردید. ابتداء خلیفه دستور داد او را به شام تبعید کردند تا در مدینه نباشد و با اعتراضات و مخالفتهای قانونی و صریح خود خاطر خلیفه را رنجیده نسازد!! ولی اباذر مردی نبود که مهر سکوت بر لب زند و وظیفه مذهبی نهی از منکر خویش را فراموش نماید. اباذر از مدینه به شام تبعید شد اما بالاخره این شام جزء همان کشور پهناور اسلامی است که عثمان بر آن حکومت می‌کند و استاندار آنجا معاویه است که همکار نزدیک و از خویشاوندان خلیفه می‌باشد. در کشوری که خلیفه وقت با بیت المال مسلمین و اموال عمومی آن گونه معامله کند طبعا روش استاندار او هم اگر به مراتب ننگین تر از روش خلیفه نباشد. بهتر از آن نخواهد بود، با این حساب اباذر در شام هم در برابر قانون شکنیهای معاویه و تجاوزات صریح و آشکار او نسبت به اموال

عمومی و حقوق طبقات محروم قرار می گیرد و طبعا راهی را در پیش خواهد گرفت که در مدینه در پیش داشت.

از این جا است که می بینیم در شام اعتراضات اباذر به معاویه شروع می شود و این اعتراضات منطقی و قانونی گاهی در برابر شخصی معاویه و گاهی در برابر مردم نسبت به معاویه انجام می شد. پیدا است که این روش اباذر برای استاندار شام غیر قابل تحمل است (چنان که برای خلیفه قابل تحمل نبود) و بالاخره معاویه جریان شام و اعتراضات اباذر را نسبت به خلیفه و استاندار وی به عثمان نوشت و از او خواست که اباذر را به مدینه فرا خواند. عثمان در پاسخ معاویه چنین نگاشت:

اباذر را با شتری تندرو و مردی بدخو و خشن که شب و روز او را براند. به مدینه نزد من فرست معاویه فرمان خلیفه را درباره اباذر اجراء کرد و او را بر شتری بی جامه و تندرو، به اتفاق مردی خشن و بدخو به سوی مدینه فرستاد. اباذر که مردی لاغر اندام بود تعب و رنج فراوانی در بین راه تحمل کرد و هنگامی که به مدینه رسید پاهای وی مجروح گردیده و گوشت رانهای او از بین رفته بود. ولی با این حال اباذر همان مرد خدا است و این گونه مشکلات او را از انجام وظایف مذهبی اش باز نمی دارد، او مانند گذشته اعتراضات خود را علیه خلیفه شروع کرد، خلیفه که دید، نه تهدید و نه تطمیع و پولهای سرشاری که او برای اباذر فرستاد و اباذر آنها را نپذیرفت هیچ یک در وی و اراده خدائی او اثر نگذارد، تصمیم گرفت که برای همیشه خود را از اعتراضات او آسوده سازد از این نظر دستور داد وی را به ربه (که یک محیط بسیار نامساعدی بود) تبعید کردند و فرمان داد تا کسی از اباذر مشایعت ننماید. اما علی بن ابی طالب و حسین علیه السلام و جمعی از بنی هاشم از اباذر مشایعت نمودند و در هنگام وداع.

امیر المومنین علیه السلام مطالبی را خطاب به اباذر بیان فرمود که از این جمله شروع می شود:

یا اباذرانک غضبت الله. فارح من غضبت له ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک... ^(۱۸)

یعنی ای اباذر تو برای خدا غضب کردی. پس به کسی امیدوار باش که برای رضای او خشم نمودی. این قوم (عثمان و همکاران او) از تو بر دنیا و حکومت و قدرت خود ترسیدند ولی تو از آنان بر دین خود ترسیدی... بالاخره اباذر بر بده تبعید شد ولی آن مرد خدا و آن صحابی عالیقدر آنقدر در آن جا با مشکلات دست به گریبان بود تا بالاخره در اثر گرسنگی در آن وادی جان داد. در حالی که تنها فرزند او که یک دختر بود بر بالین وی حضور داشت و وضع رقت بار آن پیرمرد با فضیلت را با چشم خود نظاره می کرد ^(۱۹)

ابن مسعود مورد غضب واقع می شود

ابن مسعود که از قراء بزرگ و مشهور و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است به علت اعتراضی که به اعمال غیر قانونی عثمان می کند. خلیفه دستور می دهد او را از مسجد بیرون ببرند و مورد اهانت قرار دهند، دستور خلیفه اجراء شد و ابن مسعود را کشان کشان از مسجد خارج ساختند و در آن جا آن چنان آن پیرمرد را بر زمین کوبیدند که استخوان پهلوی وی درهم شکست!! هر چند خلیفه در این جا (مانند موارد دیگر) مورد اعتراض علی علیه السلام و دیگران (حتی عایشه) واقع گردید، اما به اعتراض آنان کوچکترین ترتیب اثر نداد. ^(۲۰)

استانداران حکومت عثمان

از انحرافات مهمی که عثمان از روش حکومت اسلامی داشت. همکاری کردن با کسانی بود که به گناه و ناپاکی و تجاوز به اموال عمومی تظاهر می کردند. عثمان این گونه افراد را بر مردم مسلط می ساخت و در برابر اعتراضات و شکایاتی که مردم مسلمان نسبت به رفتار و روش ننگین آنها و همکاران آنان به او می نمودند بی تفاوت بود و کوچکترین عکس العمل از خود نشان نمی داد. ما برای نمونه تنها به نقل یک مورد اکتفا می کنیم.

استاندار کوفه مست به مسجد آمد!

ولید بن عقبه به آن سابقه سوئی که در زمان حکومت پیامبر اسلام ﷺ در مدینه داشت از جانب عثمان به سمت استانداری کوفه نصب می شود. اما این مرد مشروب می نوشید و در بسیاری از اوقات مست بود، یک شب ولید در حال مستی تا به صبح با کنیزان خود سر گرم بود و هنگامی که اذان صبح را گفتند وی با همان حال به مسجد آمد ولی چون مست بود نماز صبح را چهار رکعت گذارد. و در برابر اعتراض مردم نسبت به این عمل گفت من امروز در حال نشاطم و اگر می خواهید بیشتر نماز بگذارم. این جمله را ادا نمود و پس از چند لحظه (به علت افراط در نوشیدن می) در میان محراب مسجد قی کرد. ^(۲۱)

تجاوز عثمان به قوانین عبادی اسلام

آنچه که ما تا به اینجا از روش خاص عثمان و تجاوزات صریح او به قوانین و مقررات اسلامی نقل کردیم تنها در انحرافات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خلیفه بوده است. اما تصور نشود خلیفه تنها در این قسمتها قوانین و وظایف

اسلامی را رعایت نمی کرد، ولی در آن دسته از دستورات و مقررات که جنبه عبادت داشت کاملاً فرامین الهی را اجراء می نمود. نه - این تصور باطل است. خلیفه به موازات قانون شکنیهای که در جنبه های اجتماعی، اقتصادی و نظام خاص حکومت اسلام داشت در قسمت های عبادی و دستوراتی که جنبه عبادت در اسلام را دارا بود، هم اعمال غیر قانونی فراوانی مرتکب شده و بدعت های زیادی را به وجود آورد که تا آن روز سابقه نداشت. مانند اضافه کردن اذان سوم در روز جمعه، خواندن نماز در منی چهار رکعت، گرفتن زکوة از اسب، رای خاص او در جبابه. و امثال آن که فراوان است اینها جزء بدعت هائی است که دانشمندان بزرگ سنی مذهب در کتب معتبره خود مانند صحیح بخاری، صحیح مسلم، انساب بلاذری و مانند آن برای عثمان بر شمرده اند (۲۲)

مدینه خواستار خلع عثمان است

قانون شکنیهای صریح خلیفه و تجاوزات روشن وی به اموال عمومی و حقوق طبقات محروم و بدعتهای فراوانی که از خود بجای می گذارد. کار نارضایتی و خشم و غضب مردم را به جایی رساند که جمع فراوانی از اصحاب رسول خدا ﷺ از مدینه نامه ای به مسلمانانی که در سرحدات به جنگ رفته بودند، نوشتند و از آنها خواستند که به مدینه باز گردند و عثمان را از خلافت خلع کنند. متن نامه چنین است:

انکم کنتم تریدون الجهاد فہلموا الینا فان دین محمد ﷺ قد افسده خلیفتکم
فاخلعوه (۲۳)

یعنی شما می خواهید در راه خدا جهاد کنید پس اکنون به نزد ما بشتابید زیرا دین پیغمبر اسلام را خلیفه شما تباه کرد پس او را (از خلافت) خلع کنید.

صدای اعتراضات دست جمعی و ناراضیتهای عمومی از دستگاه حکومت نه تنها در مدینه بلند بود بلکه این فریاد در بلاد و استانهای دیگر هم از تجاوزات و ستم های استانداران و فرمانداران خلیفه بگوش می رسید. اما متأسفانه خلیفه همچنان به کار خود ادامه می داد و با آن همه اعتراضات منطقی و مستدلی که نسبت به روش شخص او و شکایات فراوانی که درباره ستم ها و تجاوزات همکاران او به وی می نمودند کوچکترین ترتیب اثر نمی داد.

خلیفه با دست پیروانش به قتل می رسد

ولی بالاخره این بی اعتنائی خلیفه به اعتراضات پی در پی و تظلم های فراوان مردم کار خود را کرد و مسلمین اطراف خانه او را محاصره کردند و وی را در داخله خانه اش کشتند. اما خشم و غضب عمومی نسبت به خلیفه تا جائی بود که تا سه کسی جرئت نداشت جنازه او را بردارد، بعد از سه روز تنها چهار نفر نعش او را برداشته و در بین ناسزاهای فراوانی که دیگران نثار خلیفه می کردند وی را به باغ مردی به نام کوکب (که در پشت بقیع قرار داشت) برده و دفن کردند، بین آن باغ و قبرستان عمومی مسلمین (بقیع) دیواری فاصله بود، هنگامی که زمام حکومت را معاویه در دست گرفت، دستور داد آن دیوار را برداشتنند. و آن باغ را جزء قبرستان بقیع قرار دادند تا مدفن عثمان جزء قبرستان مسلمین باشد.

نتیجه مباحث این فصل

خواننده عزیز: آن چه که ما تا اینجا از روش خاص عثمان در دوران خلافتش نقل کردیم برای روشن ساختن این حقیقت بود که چگونه خلیفه تجاوزات تحریم قانون و مقررات اسلامی را بدون هیچ پرده پوشی و اختفاء امری ممکن جلوه داد، تظاهر به گناه و تجاوزات صریح نسبت به حدود قانون و اموال

عمومی (که در آن حد تا آن روز در تصور اجتماع اسلامی غیر ممکن به نظر می‌رسد) در حکومت عثمان یک امر عادی و قابل عمل نشان داده شد، این کار اگر چه به قیمت جان او تمام گردید. اما بالاخره به مردم مسلمان و حکومت‌های بعد از وی روشن ساخت که ممکن است خواست خلیفه و هوسهای او بر همه چیز (حتی بر قانون اسلام) مقدم شود عثمان برای حکومت‌های دیگر اثبات کرد که تجاوز به اموال عمومی و مصرف کردن آنها تنها در راه تامین رضای خلیفه ممکن است، خلیفه بالاخره ثابت نمود که ممکن است فرد آلوده ای مانند ولید را هم بر مردم مسلط ساخت که در حال مستی به مسجد رود و در میان محراب قی کند و نماز صبح را چهار رکعت بگذارد!!! عثمان در دوران حکومت خود به خوبی نشان داد که برای یک زمامدار امکان دارد مخالفین خود را (هر چند که مردان خدا و شخصیت‌های با فضیلت باشند و مخالفت آنان در راه حمایت از مقررات اسلام و اموال عمومی باشد) علنا مورد انواع اهانت و تحقیر و ضرب و جرح قرار داد! عثمان در دوران خلافت خود حدود و احترامی که اجتماع اسلامی برای مردان باتقوا، با فضیلت، دانشمند، پاکدامن قائل بود بطور صریح در هم شکست و نشان داد که ممکن است کسانی مانند عمار یاسر را تا سر حدی کتک زد که به مرض فتق مبتلا گردد، خلیفه نشان داد که برای زمامدار امکان دارد دستور دهد تا بدون جهت شخصی مانند ابن مسعود را آن چنان بشدت بر زمین بکوبند که استخوان پهلوی او در هم بشکند و فردی مانند اباذر غفاری را پس از دچار ساختن به انواع مصیبت و رنج و اهانت بر بده تبعید کنند تا در آن بیابان از گرسنگی جان دهد. اینجاست که ما معتقدیم. عوامل و موجبات قیام حسین علیه السلام بطور آشکار در زمان عثمان پی ریزی شد. زیرا وی بود که راه را برای مخالفت صریح با قوانین و مقررات اسلامی و تجاوزات علنی به بیت المال

و اموال عمومی و حکومت دادن افکار و عقائد و رضای خلیفه را بر همه چیز (حتی بر قانون) برای زمامداران آینده باز کرد. اکنون ما بخواست خداوند این اسباب و عوامل را که نقطه مشخص آن در زمان حکومت عثمان بسته شد - قدم به قدم تعقیب می کنیم تا به حد رشد نهائی آن برسیم و آثار شوم آن را مورد بررسی قرار دهیم.

ما اخذ الله علی اهل الجهل ان يتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان يعلموا
پیش از آنکه خداوند نادان را بر جهلش مواخذه نماید دانشمند را مواخذه می کند که چرا به جاهل نیاموخت... علی علیه السلام

علی علیه السلام زمامدار می گردد

نظر ما در این فصل شرح تاریخ حکومت امیر المومنین علی علیه السلام نیست بلکه مقصود تعقیب از هدف کتاب و اثبات این حقیقت است که (با شرایط ناگواری که دیگران در دوران حکومت خود به وجود آورده بودند) آن حضرت نمی توانست کار مهمی را در زمان خلافت انجام دهد و آثار شوم و خطرناکی که حکومت عثمان از خود به جای گذارده بود، ریشه کن سازد. زیرا علی علیه السلام وارث حکومتهای گذشته و آن دستگاه آشفته ای بود که خویشاوندان خلیفه و جمعی از مردم فرومایه و متملق در برابر رضای عثمان و مقدم داشتن هوسها و خواسته های وی بر همه چیز (حتی بر قانون) بر بیت المال مسلمین مسلط گردیده و از این راه ثروتهای کلان و افسانه ای برای خود گرد آورده بودند. امیر المومنین وارث حکومتی است که معاویه در آن حکومت قدرت و نفوذ کافی و اقتصادی نیرومند برای خود به وجود آورده است. بدیهی است که در چنین شرایط آن بزرگوار، در هر مورد که بخواهد قدم بر جسته ای بر دارد و دست با صلاحی بزند و به وضع بی سر و سامان و شرب الیهود بیت المال و حکومت سر

و سامانی بخشید. مواجهه با کارشکنی های کوبنده ای می گردد. کسانی که تا دیروز عملاً بیت المال مسلمین را در اختیار داشتند چگونه می توانند حکومت عدلی را تحمل کنند که بین آنان و پائین ترین طبقات اجتماع هیچ گونه امتیازی قائل نیست؟!

حکومتی که در آن فقط قانون حکمفرما است؟! اما با این حال این مشکلات چیزی نیست که علی علیه السلام را از انجام وظیفه خاص مذهبی و تبلیغ آن رسالت بزرگ جهانی که اسلام بر عهده وی نهاده بود. یعنی نشان دادن این که حکومت تنها بر پایه عدل و فضیلت ارزش دارد و بس، باز دارد. امیر المومنین کسی نبود که هدف وی از زمامداری تنها حکومت بر مردم و در دست گرفتن قدرت باشد. اگر آن حضرت حکومت ظاهری بر مردم را پذیرفت تنها به منظور حمایت از مظلومان و مبارزه با ستمگران و نظارت بر اجرای دقیق قانون و مقررات اسلامی بود. همان گونه که خود در خطبه معروف شقشقیه می فرماید:

اما و الذی فلق الحبة و براء النسمة لولا حضورالحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم
لا لقیتم حبلها علی غابرها ولسقیتم آخرها بکاس اولها ^(۲۴)

یعنی قسم به خدای که دانه را شکافته و روح را آفریده است اگر نبود که مردم برای بیعت با من حاضر و آماده شدند و با وجود ناصر و یاران حجت بر من قائم گردید و اگر نبود آن پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفت که (با سکوت خود) تجاوز ستمگران و از بین رفتن حقوق ستمدیدگان را امضاء و تثبیت نمایند هر آینه ریسمان خلافت را همچنان رها می کردم و آخر آن را هم از همان کاسه اول سیراب می نمودم با این حساب باید انتظار داشت که علی علیه السلام در دوران حکومت خود سخت به حمایت حقیقی و واقعی از حقوق ضعفاء

برخیزد و دست ستمگران را که استانداران و فرمانداران فاسد در راس آنان بودند از دامن طبقات ستم کشیده اجتماع کوتاه نماید، امیر المومنین (همان گونه که انتظار می رفت) برنامه داخلی حکومت خود و مبارزه با فساد را در دو جبهه شروع کرد:

یک - حفظ اموال عمومی و حمایت از حقوق طبقات محروم.
دو - کوتاه کردن دست ستمگران و افراد آلوده ای که بر مردم حکومت می کردند.

بیت المال در حکومت علی علیه السلام

امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام در دوران حکومت خود (بر خلاف عثمان) نه تنها اجازه نداد نزدیکان و خویشاوندان او و یا جمعی فرومایه. متملق به بهانه حمایت از وی و نزدیکی به آن حضرت به حقوق دیگران تجاوز کرده و از اموال عمومی و بیت المال (اضافه بر حق مشروع و قانونی خود) بهره بردارند (تا جای که آن بزرگوار راضی نگردید حتی برای برادر خود عقیل حق بیشتر و امتیازی بر دیگران قائل شود). بلکه تصمیم گرفت ثروتهای فراوانی که بر خلاف قانون در حکومت عثمان از اموال عمومی جمع آوری شده بود آنها را به بیت المال برگرداند. برای تامین این هدف در دومین روز خلافت خود چنین فرمود:

الا ان كل قطیعة اقطعها عثمان و كل مال اعطاه من مال الله فهو مردود فی بیت المال فان الحق القديم لا یبطله شیئی ولو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته فان فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق ^(۲۵)
یعنی آگاه باشید. هر قطعه زمین از اراضی عمومی مسلمین که (بدون جهت) آن را عثمان به دیگران بخشید باید به بیت المال بگردد. زیرا حق قدیم را چیزی

(حتی خواست خلیفه) باطل نمی گرداند. و اگر بوسیله آن اموال زنانی گرفته و یا کنیزانی را هم خریده باشند با این حال آنها را به بیت المال بر می گردانم. زیرا در عدل وسعت و گشایش است و آن کس که عدل و داد در او ضیق و ناگوار آید پس جور و ستم بر او ضیق تر و ناگوارتر باشد.

علی علیه السلام شدت مراقبت خود را بر حفظ اموال عمومی و رعایت از بیت المال مسلمین تا جائی رسانید که به عمال خود چنین می نویسد:

ادقوا اقلامکم و قاربوا بین سطور کم و احذ فوا عن فضولکم و اقصدا قصد المعانی و ایاکم و الا کتار فان اموال المسلمین لا تحتل الاضرار ^(۲۶)

یعنی نوک قلمها را باریک گردانید و بین خطوط کمتر فاصله قرار دهید و کلمات زائد و غیر لازم را حذف کنید و در هنگام نوشتن سعی نمائید مقاصد و هدف را بنویسید و بر حذر باشید از آن که در نوشتن زیاده روی کنید، زیرا اموال مسلمین نباید دچار ضرر (و تلف) شود.

خواننده عزیز- با در نظر گرفتن این دو قسمت که از امیرالمومنین علیه السلام نقل کردیم روشن می شود که آن حضرت از یک طرف می خواهد اموالی را که بر خلاف قانون و موازین اسلامی از بیت المال مسلمین در اختیار کارگردانان حکومت عثمان و نزدیکان و خویشاوندان وی قرار گرفته بود به بیت المال بر گرداند و از سوی دیگر برای حفظ آن اموال آن چنان دقت و مراقبت می نماید که به همکاران و عمال خود می نویسد، در نامه های رسمی خطوط را نزدیک یکدیگر بنویسید و نوک قلمها را باریک نمائید و از نوشتن کلمات زائد و غیر لازم اجتناب کنید. تا اموال عمومی و بیت المال (هر چند بسیار کم) دچار ضرر و تلف نگردد، این بود قسمت اول از برنامه داخلی حکومت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

علی با ستمگران همکاری نمی کند

دومین قدم مهم و برجسته اصلاحی که علی علیه السلام در همان روزهای اول خلافت خود برداشت، فرمانی بود که برای عزل ستمگران و افراد آلوده ای که از عمال حکومت و در شمار همکاران خلفای گذشته بودند، صادر کرد. مغیره بن شعبه می گوید من در اوائل خلافت امیر المومنین نزد آن حضرت رفتم و به وی گفتم ترا نصیحت می کنم که عمال عثمان را عوض نکنید و آنها را همچنان بر پست هایشان ابقاء نمائید. آن بزرگوار نپذیرفت و فرمود: و الله لا اداهن فی دینی. یعنی بخدا قسم من در اجرای وظائف مذهبی خود دورویی نمی کنم. مغیره می گوید، به وی گفتم پس معاویه را از استانداری شام بر کنار مساز زیرا او هم در زمان عثمان و هم در زمان خلافت عمر در آنجا حکومت داشت در پاسخ گفت: لا و الله لا استعمل معاویه یومین ابداً ^(۲۷) یعنی نه به خدا قسم. من هیچ گاه برای دو روز با معاویه همکاری نمی کنم. یکی از مورخین می نویسد علی علیه السلام در پاسخ مغیره بن شعبه که وی را برای ابقاء معاویه به سمت استانداری موقت شام تشویق می کرد فرمود: اتضمن لی عمری یا مغیره فیما بین تولیة الی خلعہ؟ یعنی اگر امروز من معاویه را در پست وی ابقاء کنم آیا ضمانت می کنی که من زنده بمانم تا بتوانم در آینده او را از این مقام بر کنار سازم؟ سپس گفت و ما کنت متخذی المضلین عضداً ^(۲۸) این بود آن دو قسمت مهم از برنامه داخلی حکومت علی علیه السلام. اما پیدا است که اجرای این برنامه ها در داخل کشور با چه مخالفت‌های سخت و کوبنده ای مواجه خواهد شد.

حکومتی که از یک طرف نه تنها بخواهد اموال عمومی را بشدت از حیف و میل شدن حفظ کند بلکه با کمال صراحت اعلام دارد اموالی که حکومت عثمان هم بدون جهت و بر خلاف قانون است آنها را به بیت المال بر می گردانم و از

سوی دیگر بخواهد دست ستمگران و بیداد گرانی که با زمامداران گذشته همکاری می کردند از دامان مردم و حکومت اسلامی برای همیشه کوتاه سازد. طبیعی است که این حکومت مشکلات فراوانی را در پیش خواهد داشت. مشکلاتی که اجازه نخواهد داد وی دست به کار شود تا حداقل بتواند ناهمواریهای خطرناکی که در اجتماع اسلامی از نظر تجاوز به قانون و با اموال عمومی و مسلط گشتن جمعی از افراد کثیف و آلوده بر همه چیز مردم به وجود آمده بود از بین برده و راه برای پیشرفت اجتماع و حکومت صحیح اسلامی هموار سازد.

آری با توجه به این قسمتها است که پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود. که چرا علی علیه السلام در مدت کوتاه خلافت خود مواجه با مخالفت های سخت دشمنان داخلی گردیده و بیشتر اوقات خویش را در جنگ با آنان گذرانده است؟ سر این مخالفتها و شورشها را باید در روش عدل حکومت آن حضرت جستجو کرد، طلحه و زبیر که گمان می کردند با رسیدن علی بن ابیطالب به مقام خلافت، آنان می توانند دو استان مهم کشور (مصر و بصره) را در اختیار گرفته و برای مدتهای طولانی با خاطری آسوده از مقام و اموال عمومی حداکثر بهره برداری را بنمایند، وقتی سختگیری بجا و مراقبت شدید آن حضرت در حفظ بیت المال و رعایت حقوق مردم مشاهده کردند و از رسیدن به مال و آرزوهای خود مایوس گردیدند درصدد مخالفت و شورش بر آمدند و با تحریک عایشه و دستیاری او جنگ جمل را در بصره به وجود آوردند.

این روش اگر چه بزودی پایان یافت ولی هنوز علی علیه السلام از خستگی جنگ جمل نیاسوده بود که معاویه از شام سر بر داشت و به بهانه خون خواهی عثمان جنگ صفین را به وجود آورد. جنگ صفین نزدیک بود به نفع آن حضرت

خاتمه پیدا کند و برای همیشه حکومت خاندان بنی امیه و بالتیجه حکومت بیدادگری و ستم ریشه کن شود که معاویه دست به نیرنگ عجیبی زد و حماقت و عدم درک صحیح بسیاری از لشکریان علی نیرنگ او را به ثمر رساند. معاویه در آن لحظات حساسی که تا پایان حکومت و شکست قطعی او چند روز بیشتر می شد بر بالای نیزه کنند و لشکر علی علیه السلام را به آن دعوت نمایند. دستور معاویه اجراء شد و بنا به نقل مسعودی پانصد قرآن در لشکر وی بر بالای نیزه بلند گردید ^(۲۹)، در این جا نادانی و حماقت جمع زیادی از لشکر امیر المومنین کار خود را کرد و به نیرنگ معاویه اثر بخشید و آن چه آن حضرت فرمود: این عمل خدعه است و به منظور جلوگیری از شکست حتمی اوست در آن جمع موثر واقع نشد.

و در نتیجه کار به حکمیت رسید، ولی در انتخاب فردی که از طرف علی علیه السلام باید به حکمیت برود باز فرمان آن حضرت را نپذیرفتند و خلاصه بعد از آن همه رنج و تحمل تلفات و مشکلات جنگ، آن بزرگوار به کوفه باز گشتند. اما باز چند روزی بیشتر از جنگ صفین نگذشت که همان جمعیتی که از داخل لشکر به مخالفت با آن حضرت برخاسته بودند. و همان مخالفت موجب پیروزی و نجات معاویه و حکومت وی گردیده بود، همان جمع به نام خوارج قیام کردند و جنگ سومی را در برابر امیر المومنین به وجود آوردند. این جنگ هم هر چند به زودی به نفع علی علیه السلام پایان یافت ولی باز هم آن حضرت نتوانست برنامه عدل حکومت خود را اجراء کرده و ناهمواریهای هولناک حکومت های گذشته را هموار سازد.

زیرا معاویه با یک قدرت و نفوذ کافی در شام هم چنان حکومت می کند و همواره درصد خراب کاری و ایجاد شورش در برابر علی بن ابیطالب است.

گاهی ارتش غارتگر خود را به شهرهای دور افتاده ای که در تحت تسلط آن بزرگوار بود می فرستاد و آنها پس از غارت بیت المال و دستبردهائی که به اموال مردم می زدند و کشتن فرماندار آن حضرت و به قتل رساندن جمع زیادی از مسلمین به سوی شام بر می گشتند. این گونه اخبار ناگوار و کوبنده یکی پس از دیگری به آن حضرت می رسید. در این اوقات آن بزرگوار مردم کوفه را جمع می کرد و آن خبرهای ناراحت کننده را به اطلاع آنها می رساند. و از آنان می خواست که در برابر این اعمال ننگین و تجاوزات، عکس العمل نشان دهند و با یک جنبش عمومی اساس حکومت شیطانی معاویه و خاندان بنی امیه را برای همیشه در هم بکوبند. اما متاسفانه هیچ گونه جواب مثبتی از جانب مردم نمی شنیدند.

این حوادث در روزهای آخر حکومت علی علیه السلام انجام می گردید در آن ایامی که دیگر عمار یاسر و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و شخصیت‌های بزرگی مانند آنان در بین مردم نبودند و یاران باوفای آن حضرت یکی بعد از دیگری در جنگ صفین و یا با نیرنگ معاویه کشته شده و از دست رفته بودند. در یکی از خطبه های هیجان انگیز خود علی علیه السلام ناراحتی شدید خویش را از سکوت مرگبار پیروان خود در برابر ستمگریها و بیداد گریهای معاویه با صراحت کامل بیان می فرماید، این خطبه هنگامی ایراد گردید که به آن حضرت اطلاع دادند معاویه، سفیان بن عوف را برای غارتگر و کشتار شهر انبار (که در تحت حکومت امیر المومنین بود) فرستاد و آن مرد ناپاک هم فرمان معاویه را با موفقیت اجراء کرد و مصائب ناگواری را در آن شهر به وجود آورد. در این هنگام علی علیه السلام ضمن رساندن این خبر اسف بار به مردم و تهییج آنان به منظور پیکار با فرزند ابوسفیان و در هم کوبیدن اساس حکومت وی چنین می فرماید...

فقبحا لكم و ترحا حين صرتم غرضا يرمى يغار عليكم و لا تغيرون و تغزون
و يعصى الله و ترضون فاذا امرتكم بالسير اليهم فى ايام الصيف قلتهم هذه حمارة
القيظ امهلنا يسبخ عناالحر و اذا امرتكم بالسير اليهم فى الشتاء قلتهم هذه صبار
القر امهلنا ينسلخ عناالبرد. كل هذا فرارا من الحر و القر فانتم و الله من السيف
افر.

يعنى ننگ و نکبت بر شما باد شما هدف قرار گرفته ايد و معاويه تيرهاى
سهمگين خود را به سويتان رها مى کند، معاويه با شما نيرنگ مى کند و شما
حيله اى در برابر او نمى انديشيد، با شما پيکار مى شود ولى شما نمى جنگيد،
دستورات و فرامين الهى را نادیده مى گيرند و معصيت مى کنند و شما عملا به
آن رضایت مى دهيد، آن گاه که شما را امر کردم که در تابستان برای جنگ به
سوى آنان رهسپار شويد گفتيد که گرمای هوا شديد است به ما مهلت بده تا ايام
گرما سپرى گردد و هنگامى که به شما فرمان دادم که در زمستان به سوى آنان
برای جنگ بشتابيد گفتيد که سرماى سختى است. به ما مهلت بده تا سرما
بگذرد. تمام اينها برای فرار از گرما و سرما است؟ پس شما به خدا قسم از
شمشیر بيشتر مى گريزيد.

سپس على عليه السلام سخنان خود را در نکوهش شديد از آن مردم چنين ادامه
مى دهد:

يا اشباه الرجال و لارجال حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال لوددت انى لم
ارکم و لم اعرفکم معرفة و الله ندما و اعقبت سدما قاتلکم الله لقد ملاتم قلبى قيحا
و شختم صدرى غيظا و جر عتمونى نغب التهمام انفاسا و افسدتم على رايبى
بالعصيان و الخذلان ^(۳۰)

یعنی ای کسانی که به مردان شبیه هستید ولی در حقیقت در شمار مردان نیستید، بردباری شما مانند کودکان و عقلهای شما مانند نو عروسان است. هر آینه من دوست داشتم شما را نه بینم و شما را به هیچ گونه نشناسم، به خدا قسم که شناختن شما به پشیمانی کشیده و غصه و غم با خود آورد، خداوند شما را لعن کند و از رحمت خود دور سازد، هر آینه قلب مرا از جراحت پر کردید و سینه ما را از خشم و غضب مملو ساختید و جرعه هائی پی در پی از غم و غصه به من خوراندید و آراء و نظریات مرا با عدم اطاعت و بکار نبستن تباه کردید.

خواننده عزیز:

با در نظر گرفتن آن چه که ما تا اینجا بسیار فشرده و کوتاه از حوادث حساسی که در زمان حکومت علی علیه السلام رخ داده بود شرح دادیم. این حقیقت به خوبی روشن گردید که امیرالمومنین نتوانست عوامل نیرومند و ریشه دار فساد را که قسمت مهم آن در زمان حکومت عثمان در اجتماع اسلامی به وجود آمده بود از میان بر دارد و آثار شوم آن حکومت را از بین مسلمین ریشه کن سازد. اکنون پایان حکومت آن حضرت است در حالی که از یک طرف معاویه که در زمان حکومت عمر به سمت استانداری شام نصب شده بود و در مدت ۱۲ سال حکومت عثمان به حد کافی برای خود نفوذ و قدرت به دست آورده نه تنها هم چنان در راس قدرت شامات قرار دارد. بلکه گاه گاهی جسارت می ورزد و به نواحی و اطراف نقاطی که در تحت حکومت علی علیه السلام بسر می برند تجاوز کرده و دست به غارتگری و کشتار مردم بی گناه می زند.

و از سوی دیگر امیرالمومنین یاران کاردان و با وفای خود را یکی بعد از دیگری از دست داده و در باقی مانده از پیروان آن حضرت هم آن چنان روح سکوت و بی تفاوتی در برابر ستمگریهای معاویه به وجود آمده بود که آن

حضرت برای نجات و رهائی از دست همان یاران!!! اشتیاق شدید به مرگ می نمود.

آری این است شرائط دردناک اجتماع اسلامی تا هنگام شهادت امیرالمومنین علیه السلام. اکنون ما این شرائط و وضع خاصی که بر اجتماع مسلمین در آن روز حکومت می کرد. باز هم مورد تعقیب قرار می دهیم تا به هدف اصلی کتاب نزدیک گردیم.

حکومت امام حسن علیه السلام

پس از شهادت علی بن ابی طالب نوبت خلافت به امام مجتبی علیه السلام می رسد. حکومت امام حسن علیه السلام (مانند حکومت امیرالمومنین) تنها از این نظر مورد بحث ما است که ببینیم آیا امام دوم در دوران قدرت خود توانست آثار شومی را که از حکومت عثمان تا هنگام خلافت آن حضرت بجای مانده بود بر طرف سازد؟ و امت مسلمان را در مسیر صحیح و اصلی اسلامی قرار بدهد؟ یا آن که آن حضرت هم به علت نیرومند بودن عوامل فساد نتوانست برای ریشه کن کردن آنها کاری از پیش ببرد؟

رسیدن ما به هدف اصلی کتاب بطور ضرورت ایجاب می کند که در این فصل از مهمترین حادثه حکومت امام دوم یعنی صلح وی با معاویه و علل و اسرار آن بحث کنیم زیرا عواملی که صلح امام حسن علیه السلام را با معاویه ایجاب کرد، خود در به وجود آمدن حادثه کربلا نقش موثر و مهمی را دارا است.

خوانندگان ارجمند - تصور می کنم یک توجه کوتاه به وضع عمومی مسلمین در پایان حکومت علی علیه السلام کافی است که هر فردی حوادث ناگواری را که در عصر امام مجتبی علیه السلام به وقوع می پیوندد به خوبی پیش بینی کند. زیرا امام دوم علیه السلام در شرائطی زمام حکومت را در دست گرفت که سر سخت ترین دشمن

خاندان پیامبر یعنی معاویه موقعیت خود را بحد کافی تثبیت کرده و مهمتر از آن، حضرت مجتبی علیه السلام با کمک و نیروی یارانی می خواهد با این معاویه به مبارزه برخیزد که پدر بزرگوارش برای نجات از دست همان یاران آرزوی مرگ می نمود و با آنان می فرمود: من دوست داشتم شما را نبینم و به هیچ صورت شما را نشناسم، با توجه به این شرائط، آینده حکومت امام حسن علیه السلام به خوبی قابل پیش بینی است. اکنون تفصیل آن حوادث را در حدود هدف اصلی کتاب مورد بررسی قرار می دهیم:

فرزند بزرگ علی علیه السلام هنگامی که زمام حکومت را در دست گرفت مهمترین مشکلی که در برابر وی و در راه مصالح اسلام و اجتماع اسلامی قرار داشت، همانا حکومت معاویه در شام است. اگر این مشکل از میان برداشته شود دنیای اسلام موانع دیگری را که در سر راه موفقیت های جهانی وی وجود دارد به آسانی موانع می تواند از میان بردارد. بنابراین بزرگترین کار این حکومت باید حل این مشکل باشد، حضرت مجتبی برای حل این مشکل ابتداء معاویه را به بیعت با خود دعوت فرمود، اما دعوتی که ضمن آن تصمیم قاطع و اراده خلل ناپذیر آن بزرگوار جهت نابودی این سر چشمه فساد یعنی معاویه تا جائی که امکان دارد به خوبی هویدا است. امام حسن علیه السلام در آن نامه معاویه را دعوت می کند که با وی بیعت نماید و به خلاف آن حضرت تن در دهد. اما سپس چنین اضافه می کند:

و ان انت ابیت الا التمادی فی غیک سرت ابی لیک بالمسلمین فحا کمتک
حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین ^(۳۱)
یعنی اگر به بیعت با من تن در ندهی و همچنان بخواهی در ضلالت و
گمراهی خود اصرار به ورزی من با اجتماع مسلمین به سوی تو رهسپار می

شوم و با تو مخاصمه می کنم تا هنگامی که خداوند در بین ما حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است. این نامه از طرف آن حضرت به سوی معاویه می رود، ولی معاویه نه تنها صریحا به آن جواب رد داده بلکه با فرستادن جمعی از مامور بن سری خود به کوفه و بصره و نقشه های شومی که در اختیار آنان قرار می دهد، درصدد بر می آید تا مردم مسلمان را علیه آن حضرت و حکومت وی بشوراند، اما خوشبختانه جاسوسان او بزودی دستگیر می شوند و به جزای خیانت خود می رسند ولی معاویه یعنی همان تنها خطر بزرگی که جهان اسلام را در زیر پرده نفاق و نیرنگ حکومت خود تا سر حد نیستی و سقوط همیشگی تهدید می کند. تصمیم جدی دارد که اجازه حکومت به خاندان پیغمبر ندهد هر چند اجرای این تصمیم به قیمت یک جنگ بزرگ و خونین باشد.

خواننده عزیز - بسیار ظالمانه و جفا است اگر کسی تصور کند حضرت امام مجتبی به خطر قطعی حکومت معاویه برای جهان اسلام و اجتماع اسلامی واقف نبود و یا فکر کند آن حضرت برای ریشه کن کردن این شجره خبیسه فساد که متأسفانه با دست عمر در چمنزار اسلام بذر شده بود تا آخرین حد امکان که مصالح اسلام اقتضای آن را می کرد قدم بر نداشت.

ما اکنون به خواست خداوند این واقعیت را روشن خواهیم ساخت که چگونه امام تمام نیروئی که در اختیار داشت به کار انداخت تا شاید بتواند این ماده فساد را از پیکر اجتماع قلع کند و جهان اسلام را از شر حکومت بنی امیه آسوده سازد. اما نیرنگ های شیطانی معاویه از یک طرف و دردناک تر از آن، سست پیمانی و بی وفائی و بی ایمانی مردم از سوی دیگر و خلاصه همان عواملی که در حکومت علی علیه السلام وجود داشت اجازه نداد تا آن حضرت موفق گردد و با آن هدف بزرگ و انسانی دست یابد. امام مجتبی هنگامی که زمزمه

آمادگی مردم را برای جنگ با معاویه شنید به مسجد آمد و در آنجا صریحا مسلمین را برای پیکار با او دعوت نمود، ولی حتی یک نفر از بزرگان کوفه به ندای آن بزرگوار پاسخ نداد. عدی بن حاتم برخاست و سخت آن مردم را بر آن سکوت و سستی سرزنش کرد و سپس آنان را به اطاعت امر امام تهییج نمود در اینجا همگی برخاستند و آمادگی خویش را برای جنگ با معاویه اعلام داشتند. حضرت به آنها فرمود اگر راست می گوئید به نخيله كه قرارگاه لشكر بود بروید، آن بزرگوار هم شخصا به نخيله رفتند و از آن جا سپاهیان را به تدبیر عبدالرحمن كوچ دادند و سه روز در آن مكان توقف فرمود تا هر كه می خواهد به لشكر وی ملحق گردد پس از سه روز تعداد کسانی كه به حمایت از آن حضرت در آنجا گرد آمده بودند به چهل هزار نفر رسید^(۳۲) در این هنگام امام دوم علیه السلام چهار هزار نفر از آن مردم را تحت رهبری و فرماندهی مردی به نام حکم برای مقابله با معاویه به شهر انبار فرستاد ولی نیمه شب معاویه نامه ای برای حکم نوشت و ضمن آن از او خواست كه از حمایت امام دست بر دارد و به وی ملحق شود تا او حكومت ناحیه ای از نواحی شام را بدو واگذارد و پانصد هزار درهم همان شب برای و فرستاد، آن مرد ناپاك دعوت معاویه را پذیرفت و در دل شب با جمعی از خویشاوندان نزدیک خود به سوی وی شتافت و به لشكر او پیوست، هنگامی كه صبح طلوع كرد سربازان امام مجتبی علیه السلام در انتظار هم بودند، اما بزودی دریافتند كه آن خیانت كار به سوی معاویه رفت^(۳۳)، خیانت حکم به اطلاع امام دوم رسید آن بزرگوار جریان را به ارتش خود گزارش داد و فرد دیگری را برای جانشینی حکم به سوی انبار فرستاد و در برابر مردم از او پیمانهای سختی گرفت كه وی هم مانند آن، به آن حضرت خیانت ننماید.

اما متأسفانه آن هم در برابر پولهای معاویه و وعده حکومتی که به وی داده بود به زانو در آمد و مانند فرمانده گذشته به لشکر وی پیوست بدبختانه دامنه این خیانت ها تا اینجا پایان نیافت و فرماندهان بعدی هم یکی پس از دیگری به امام حسن علیه السلام خیانت ورزیده و به سوی معاویه رفتند، نا گفته پیداست که انتشار این خبرها در بین ارتش چگونه روح سربازی و نظامی آنها را سخت تضعیف کرده و در تصمیم آنان نسبت به شرکت در جنگ و پیکار اثر سوء می گذارد.

امام دوم با مشاهده این وضع اسف بار سخت غمزده و ملول گردید و به شدت از این بی وفائی و ناپایداری فرماندهان ارتش متأثر گشت. در این هنگام جمعی از ارتشیان نزد وی آمدند و بدو چنین گفتند:

انت خلیفة ابيک و وصیه و نحن السامعون المطيعون فمرنا بامرک. فقال کذبتم و الله ماوفیتم لمن کان خیرا منی فکیف تفون لی و کیف اطمئن لیکم و لا اثق بکم، ان کنتم صادقین فموعدنا مابینی و بینکم معسکر المدائن فوافوا الی هناک

(۳۴)

یعنی تو جانشین پدرت و وصی او هستی و ما در برابر فرمانت مطیعیم و آن چه دستور دهی می شنویم، پی او امرت را نسبت به ما صادر فرما. حضرت فرمود به خدا قسم شما دروغ می گوئید، وفا نکردید برای کسی که بهتر از من بود علی علیه السلام پس چگونه برای من وفا خواهید کرد؟ چگونه من به شما اطمینان پیدا کنم با آن که من به شما اعتماد ندارم با این حال اگر راست می گوئید موعد ما لشکرگاه مائن باشد. به سوی آنجا رهسپار شوید. به دنبال این فرمان، آن حضرت هم به سوی مدائن حرکت نمود. اما در بین راه جمعی از افراد که در شمار سربازان آن بزرگوار بودند برای غارت وارد خیمه گاه وی شده و همه چیز حتی رداء و سجاده ای که در زیر پای آن حضرت قرار داشت ربودند ولی

به علت مراقبت جمعی از شیعیان به جان آن بزرگوار توانستند آسیبی وارد سازند.

امام مجتبی علیه السلام به راه مدائن ادامه داد، اما در اثنای راه مردی از خوارج به نام جراح بن سنان به آن حضرت حمله کرد و با خنجر بر ران آن بزرگوار جراحت سختی وارد آورد ^(۳۵) جمعی از یاران خاص آن حضرت وی را با آن حال به مدائن آوردند، ولی با کمال تأسف هنگامی که آن بزرگوار به مدائن وارد گردید. مشاهده کرد که بسیاری از کسانی که قبلاً به وی گفته بودند ما مطیع او امر شما هستیم به آنجا نیامدند و تخلف ورزیدند.

در اینجا باز حضرت مردم را به خاطر پیمان شکنیهایشان سخت مورد سرزنش قرار داده و چنین فرمود:

غدر ای تمونی کما غدرتم من کان قبلی مع ای امام تقاتلون بعدی؟! مع الکافر الظالم الذی لایومن بالله و لا برسوله قط و لا اظهر الاسلام هو و بنوا امیه لافرقا من السیف ولولم یبق لبنی امیه الا عجوز در داء لبغت دین الله عوجا هکذا قال رسول الله ^(۳۶)

یعنی پیمان خود را با من شکستید و به من خیانت کردید چنان که خیانت نمودید، با امامی که پیش از من بود. به رهبری کدام امام بعد از من جنگ خواهید کرد؟! آیا به رهبری آن کافر ستمگر که هیچ گاه به طور واقع به خدا و پیامبر او ایمان نیاورد ^(۳۷) و اظهار اسلام نمود او و دیگر از بنی امیه مگر برای فرار از شمشیر، این بنی امیه ای که اگر باقی نماند از آنان مگر یک پیره زن هر آینه بر دین خدا اعوجاجی وارد خواهد آورد، این گونه فرمود فرستاده خداوند یعنی پیامبر اسلام.

این اوقات دیگر سخت ترین روزهای حکومت حضرت مجتبی علیه السلام بود، زیرا حوادث ناگوار که از همه کوبنده تر پیمان شکنیهای صریح کسانی بود که با آن حضرت بیعت کرده بودند، یکی بعد از دیگری واقع می شد. کار این پیمان شکنیها و نقض عهدها و خیانتها تا جائی بالا گرفت که بسیاری از بزرگان ارتش امام دوم در پنهان با معاویه مکاتبه و ارتباط داشته و به وی نوشتند: اگر تا نزدیک کوفه بیائی ما امام حسن علیه السلام را دست بسته تسلیم تو خواهیم نمود و هم اینان بارها به سوی آن حضرت تیر اندازی نمودند و می خواستند بدین گونه آن بزرگوار را به قتل برسانند. اما خوشبختانه چون حضرت زره در زیر لباس پوشیده بودند از گزند آنان مصون ماندند ^(۳۸) امام دوم از خیانتهای سران سپاه خود و روابط پنهانی آنها با معاویه به خوبی آگاه بود و خود این حقیقت تلخ را ضمن کلماتی به زید ابن وهب چنین فرمود:

و الله لو قاتلت معاوية لآخذوا بعنقی حتی یدفعونی علیه سلما ^(۳۹)

یعنی به خدا قسم اگر اکنون با معاویه جنگ کنم یاران من را گرفته و سالم تسلیم معاویه خواهند نمود از پیش آمدهای ناگواری که در همان اوقات برای امام مجتبی علیه السلام رخ داد و در تضعیف روحیه باقیمانده از ارتشیان آن حضرت سخت موثر واقع گردید و به عقیده ابن اثیر مورخ مشهور، این حادثه بود که موجب شد مردم به خیمه آن حضرت برای غارتگری هجوم آوردند. این بود که مردی ناپاک در مدائن در لشکرگاه حضرت فریاد زد و گفت: قیس بن سعد که با دوازده هزار نفر در فرات مردانه در برابر ارتش معاویه مقاومت می کرد کشته شد. این ندای شیطانی اثر شوم خود را بخشید و روحیه سربازی تضعیف شده باقی مانده از ارتش امام علیه السلام را سخت دگرگون ساخت، ابن اثیر این حادثه را چنین نقل می کند:

فلما نزل الحسن عليه السلام المدائن نادى مناد فى العسكر الا ان قيس بن سعد قتل فانفروا فنفر وابسر ادق الحسن فنهبوا متاعه حتى نازعوه بساطا كان تحته ^(۴۰) يعنى چون امام حسن عليه السلام به مدائن وارد گرديد شخصى در ميان ارتش وى ندا در داد كه قيس بن سعد كشته شد شما از اين جا برويد و دور شويد.

سربازان با شنيدن اين ندا به سوى خيمه امام حسن عليه السلام روانه شدند و هر چه در ميان خيمه بود به غارت بردند حتى فرشى كه در زير قدم آن بزرگوار بود با كشمكش از زير پاى آن حضرت ربودند.

خواننده عزيز - ما تا اين جا حوادث و پيش آمدهاى ناگوارى را كه از ابتداى خروج امام حسن عليه السلام از كوفه براى مبارزه و پيكار با معاويه تا هنگام ورود آن حضرت به مدائن واقع شد قدم به قدم مورد مطالعه قرار داده و با ذكر شواهد زنده و غير قابل انكار تاريخى نشان داديم كه چگونه امام مجتبى عليه السلام از کنار آمدن و صلح با معاويه سخت بر حذر است و اکنون كه وارد مدائن گرديد و پيمان شكنيهاى پي دريى مردم آهسته آهسته مى خواهد زمينه صلح با معاويه را آماده سازد، آن حضرت براى اتمام حجت و نشان دادن دور نماى هول انگيز تسلط معاويه و بنى اميه بر مردم و اجتماع اسلامى، در برابر ارتشيان خود قرار مى گيرد و خطاب به آنان ضمن خطبه اى چنين فرمود:

و يلکم و الله ان معاويه لايفى لاحدمنکم بما ضمنه فى قتلى و انى اظن ان وضعت يدى فاسالمه لم يتركنى ادين لدين جدى و انى اقدر ان اعبدا لله وحدى ولكن كانى انظر الى ابنائکم واقفين على ابواب ابنائهم يستسقونهم ويستطعمونهم بما جعل الله لهم فلايسقون و لا يطعمون فبعدا و سحقا لما كسبته ايديهم و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون ^(۴۱)

یعنی وای بر شما به خدا قسم به وعده هائی که معاویه در برابر کشتن من به شما داده وفا نخواهد کرد و من می دانم که اگر دست خود را در دست وی قرار دهم و با او صلح کنم او مرا رها نمی کند تا بر روش و دین جد خود باقی باشم. ای مردم من می توانم به تنهائی خدای را عبادت کنم^(۴۲)، اما گویا هم اکنون می بینم که فرزندان شما بر در خانه های فرزندان بنی امیه ایستاده اند و از آنها آب و غذا می طلبند و حقوق خود را از بیت المال خواستارند، اما فرزندان بنی امیه به نسل شما و فرزندان آن چه که حق آنهاست نمی دهند سپس فرمود: بنی امیه از رحمت خداوند دور باشند به خاطر اعمال ننگینی که با دست خود انجام می دهند و به زودی ستمگران می دانند که به کجا خواهند رفت. و به چه عذاب دردناکی دچار خواهند گشت، فرزند بزرگ امیرالمومنین در این جا به سخنان خود خاتمه داد، اما متأسفانه این بیانات تکان دهنده و روح انگیز که مانند یک ندای ملکوتی و آسمانی از حلقوم آن بزرگوار خارج می گردید هیچ گونه اثر محسوسی در روح آن مردم پست و دون فطرت به جای نمی گذارد، امام دوم علیه السلام با آن که نتایج وحشتناک تسلط بنی امیه را بر اجتماع صریحا یا آور شد با این حال آن مردم ناپاک برای ترس از شمشیر و یا برای رسیدن به پادشاهای افسانه ای که معاویه به آنها وعده داده بود همچنان عهد شکنی می کردند و بزرگان آنها برای از بین بردن حضرت مجتبی علیه السلام تلاش می نمودند به امید آنکه به عطای معاویه برسند!!!

فکر رسیدن به قدرت و مال در سایه حکومت معاویه، آن چنان بزرگان کوفه را سرگرم کرده بود، که دین و تمام فضائل انسانیت را پشت سر نهادند. امام دوم علیه السلام ضمن خطبه ای روحیه دینی مردم کوفه را در هنگام جنگ صفین با زمان حکومت خود مقایسه کرده و در آن جا چنین می گوید:

انا و الله لا یتیننا عن اهل الشام شک و لاندم و انما کنا نقاتل اهل الشام
بالسلامة و الصبر فشیبت السلامة بالعداوة و الصبر بالجزع و کنتم فی مسیر کم
الی صفین و دینکم امام دنیاکم و اصبحتم الیوم و دنیا کم امام دینکم^(۴۳)
یعنی به خدا قسم ما را از مبارزه و پیکار با مردم شام شک و تردید و یا
ندامت و پشیمانی باز نداشت بلکه علت عدم پیکار ما اکنون این است که ما با
اهل شام جنگ را شروع کردیم در حالی که نسبت به یکدیگر در صلح و صفا
بودیم و در برابر مشکلات صبر و شکیبائی داشتیم اما صلح و صفای ما با
یکدیگر به عداوت و دشمنی کشید و تحمل و صبر به ناشکیبائی و جزع منتهی
شد. و شما به جنگ صفین می رفتید در حالی که دین در نزد شما مقدم بر
دنیای شما بود، ولی امروز این گونه اید که دنیا در نظرتان مقدم بر دین شما
است.

خوانندگان ارجمند - با مطالعه حوادثی که ما تا این جا بر شمردیم به خوبی
روشن می شود که چگونه موجبات صلح امام مجتبی علیه السلام یکی بعد از دیگری
به وقوع می پیوندد. با آنکه آن حضرت سخت از آن بر حذر بود و با تمام
نیروئی که در اختیار داشت می کوشید تا نگذارد این صلح انجام گیرد. اما
متأسفانه این کوششها بی اثر بود و بالاخره آن بزرگوار اجباراً به صلح با معاویه
تن در داد اکنون ما دامنه بحث را به بررسی ماهیت این صلح و ارزیابی و علل و
اسرار انجام آن می کشانیم.

برخوردهای نظامی امام حسن علیه السلام با معاویه و سرانجام آن اسرار صلح امام

حسن علیه السلام و ارزیابی آن

تا این جا ما مهمترین حوادث تلخ تاریخی و پیش آمدهای ناگواری که از
ابتدای خلافت امام حسن علیه السلام تا هنگام انعقاد صلح وی با معاویه به وقوع

پیوست بسیار فشرده و کوتاه شرح دادیم. اکنون که زمینه بحث برای بررسی و ارزیابی صلح آن بزرگوار آماده گردید، به تحقیق و جستجو درباره اسرار صلح و ماهیت آن و نتایجی که این عمل برای جلوگیری از سقوط حتمی و همیشگی اسلام به طور موقت و تا هنگام حادثه کربلا در برداشت می پردازیم.

پیمان شکنیهای مردم

اولین موضوعی که باید در این بحث مورد توجه قرار گیرد این است که امام مجتبی علیه السلام هنگامی تن به صلح در داد که پیمان شکنیهای پی در پی و بی وفائی ننگین بزرگان کوفه و فرماندهان ارتش آن حضرت ضرورت آن را ایجاب می نمود، ما در شرح تاریخ حکومت امام حسن علیه السلام تا هنگام ورود آن بزرگوار به مدائن به خوبی نشان دادیم که چگونه آن حضرت از صلح با معاویه و از کنار آمدن با حکومت وی بر حذر بود و ضمن خطابه های فراوان و بیانات هیجان انگیزی نتایج شوم و نکبت بار تسلط بنی امیه را بر جهان اسلام و اجتماع اسلامی یاد آور گردید، اما چه باید کرد؟!!

امام علیه السلام در شرایط ناگوار و دردناکی قرار گرفته بود که از یک طرف بسیاری از فرماندهان ارتش وی رسماً به لشکر معاویه ملحق شده و در شمار یاران او در آمده اند، و از سوی دیگر جمعی از باقیماندگان ارتش آن حضرت هم در پنهانی با معاویه ارتباط داشته و به وی نوشته اند که اگر تا نزدیک کوفه بیاید، آنان آن بزرگوار را دستگیر کرده و تسلیم او نمایند!

امام مجتبی علیه السلام در موقعیتی قرار گرفته بود که یاران نزدیک وی با تحریک معاویه در هنگام نماز به سوی او تیراندازی کردند. اما آن حضرت به علت داشتن زره در زیر لباس از آن، جان به سلامت بدر بردند! فرزند بزرگ امیرالمومنین در وضع فوق العاده ای قرار گرفته بود که یاران و ارتشیان او به

خیمه وی ریختند و تمام آن چه را که در خیمه بود (حتی فرشی که در زیر قدم آن حضرت بود) به غارت بردند!! در چنین شرائط ناگوار آیا جز صلح چاره ای وجود داشت؟! قطعاً نه. زیرا اگر در آن لحظات خطرناک حسن بن علی با همان جمع باقیمانده از ارتشیان که دارای روحیه ای بسیار ضعیف و در هم شکسته بودند در برابر معاویه و ارتش نیرومند وی بیکار می کردند در همان روزهای اول جنگ بدون تردید پیروزی و غلبه قاطعی نصیب معاویه می گردید و در این صورت قطعاً امام حسن و تمام یاران و نزدیکان او کشته می شدند، بدون آن که بتوانند از این شهادت و کشته شدن بهره کافی برای حفظ اسلام و بقاء قرآن بردارند زیرا اگر حضرت حسین - ابن علی علیه السلام از شهادت خود آن بهره عجیب و جهانی را می گیرد به علت وجود یک سلسله شرائط خاص اجتماعی بود که به خواست خداوند در آینده روشن خواهد شد.

بسیار سطحی و جاهلانه است اگر تصور گردد امام مجتبی علیه السلام و یاران او هم اگر در آن روز کشته می شدند می توانستند مانند امام سوم از شهادت خود به نفع اسلام و حفظ موجودیت قرآن استفاده کنند. کشته شدن امام حسن علیه السلام در آن روز نه تنها برای بقاء دین اثر مهمی نداشت بلکه معاویه را در راه رسیدن به یک قدرت عجیب و کم نظیر (بدون داشتن هیچ گونه رقیب و مانعی) تا سر حد نهائی کمک می نمود و به او اجازه می داد که نقشه های شوم و پنهانی خویش را (که چیزی جز محو ساختن اسلام و زنده کردن یک حکومت نژادی به جای حکومت اصیل انسانی و اسلامی نبود) آزادانه اجراء سازد، صلح امام علیه السلام در آن روز به طور موقت رسیدن معاویه را به این آرزو به تاخیر انداخت و اگر ما بخواهیم خطر بزرگی که در آن روز اسلام را از جانب معاویه تهدید می نمود و نقش مهمی که صلح امام دوم در آن شرائط برای حفظ اسلام و

موجودیت قرآن داشت مجسم سازیم باید اسلام را به چراغی تشبیه کنیم که در نهایت ضعف و با شعله ای بسیار کوتاه می سوزد، در این جا معاویه (با داشتن آن ارتش نیرومند و امکانات بسیار مساعد) مانند مردی بود که دهان خود را پر باد کرده و می خواهد با یک فوت زدن برای همیشه آن چراغ را خاموش سازد در این شرائط امام حسن علیه السلام با آن صلحی که در آن لحظات حساس تاریخی انجام داد درست مانند کسی است که در برابر آن مرد نیرومند قرار گرفته و به او اجازه نمی دهد با آن دهان پر باد بر آن چراغ شیبخون زند و آن را یکباره خاموش سازد.

امام مجتبی علیه السلام با این صلح موقتا از خاموش شدن این چراغ جلوگیری کرد تا شرائط مساعد شود و در آینده نزدیک برادر معصومش حضرت حسین علیه السلام با قیام خدائی و نهضت مقدس خود برای همیشه موجبات فروزان بودن آن چراغ آسمانی را فراهم سازد.

مسعودی مورخ مشهور اسلامی شرائط و موقعیت خاص امام مجتبی علیه السلام را که به صلح آن حضرت منتهی شد در جمله ای بسیار کوتاه به خوبی بیان می کند. او می نویسد:

و قد كان اهل الكوفة انتهبوا سر اذق الحسن و رحله و طعنوا بالخنجر فی جوفه فلما تیقن ما نزل به انقاد الی الصلح ^(۴۴)

یعنی اهل کوفه و یاران امام دوم خیمه امام حسن را غارت کردند و اثاث و متاع آن را تاراج نمودند و با خنجر بر بدن آن حضرت ضربت وارد آوردند و هنگامی که آن بزرگوار این وضع را مشاهده کرد و پیمان شکنیها و عدم وفای آن مردم بر وی روشن و مسلم گردید به صلح تن در داد.

با این حساب باید گفت صلح حضرت مجتبی علیه السلام در آن هنگامی که واقع گردید یک ضرورت اجتناب ناپذیری بوده که رعایت مصالح جهان اسلام و اجتماع اسلامی الزاما آن را ایجاب می نمود:

معاویه یا جر ثومه نیرنگ و فریب!

دومین نکته ای که در بررسی صلح حضرت حسن علیه السلام باید مورد توجه واقع شود، بودن یک جر ثومه نیرنگ و فریب مانند معاویه در برابر آن بزرگوار است، باید در نظر داشت که امام دوم در برابر چنین مردی قرار گرفته بود، مردی که نیرنگ بازی و فریب کاری او تا جایی بود که توانست حکومت خود را در حساس ترین لحظاتی که در معرض سقوط حتمی قرار داشت با یک عمل ساده و کوچک نجات بخشد. یعنی در جنگ صفین در آن هنگامی که تا پایان حکومت ننگین او چند روز بیشتر باقی نمانده بود یا کی عمل شیطانی و بلند کردن قرآنها بر بالای نیزه اختلاف عمیقی در لشکر علی علیه السلام به وجود آورد و در نتیجه خود را از آن بن بست عجیب نظامی رهائی دهد. معاویه فردی بود که نه تنها افکار پلید و ضد اسلامی خود را کاملا در پشت پرده قرار می داد بلکه تظاهر او به حمایت از اسلام و اجرای مقررات عبادی دین تا جایی بود که بسیاری از افراد ساده دل و سطحی را در جنگ با وی دچار تردید می نمود.

نصر بن مزاحم کوفی درباره ربیع بن خیشم که از زهاد ثمانیه است چنین نقل می کند:

و اتی امیرالمومنین علیه السلام آخرون من اصحاب عبدالله ابن مسعود فیهم ربیع بن خیشم و هم یومئذ اربعماتہ رجل فقالوا یا امیرالمومنین انا قد شککنا فی هذا القتال علی معرفتنا بفضلك و لاغنی بنا ولا بک بالمسلمین عن یقاتل العدو فولنا بعض هذه الثغور نکون به نقاتل عن اہله (۴۵)

یعنی جمعی از اصحاب عبدالله بن مسعود که ربیع بن خثیم هم یکی از آنان بود نزد علی بن ابیطالب علیه السلام آمدند و تعداد آنان در آن روز چهار صد نفر بود و به آن حضرت گفتند یا امیرالمومنین ما در این جنگ دچار شک و تردید شدیم!!! با آن که به فضل شما آشنائی داریم، نه ما و نه شما و نه مسلمین از کشتائی که با دشمن مبارزه و پیکار کنند بی نیاز نیستیم پس ما را به سوی کی از این سرحدات و مرزها بفرست تا آنجا باشیم و با کفار جنگ کنیم. در این جا ربیع بن خثیم و یاران او با آن که به عظمت مقام علی علیه السلام اعتراف دارند با این حال به علت تظاهرات معاویه در حفظ ظواهر اسلام در جنگ با وی دچار تردید می گردند. باز نصر بن مزاحم نقل می کند که مردی از یاران علی علیه السلام در جنگ صفین نزد عمار یاسر آمد و به وی گفت که من از هنگام خروج از کوفه تا دیشب در باطل بودن معاویه و لزوم جنگ با وی تردید نداشتم، امام اکنون دچار تردید شدم زیرا می بینم ما اذان می گوئیم آنها هم اذان می گویند، ما نماز می گذاریم آنها هم نماز می گذارند...^(۴۶) آری معاویه نه تنها ظواهر اسلام را تا این حد رعایت می نمود که جمعی از افراد سطحی را در جنگ با خود دچار تردید سازد بلکه توانست با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی خود سب و لعن به علی بن ابیطالب علیه السلام را در بین مردم مسلمان شایع ساخته و خود را حامی و دل سوز اسلام ولی علی بن ابیطالب را دشمن دین و مردی که نماز نمی خواند معرفی نماید!!! مسعودی در این باره می نویسد:

ثم ارتقى بهم الامر فى طاعته الى ان جعلوا اللعن على سنة يمشاء عليها

الصغير و يهلك عليها الكبير^(۴۷)

یعنی کار اطاعت مردم از معاویه تا جائی بالا گرفت که لعن و سب را بر روشی قرار داد که کودکان بر همان روش متولد می شدند و بزرگان بر آن روش می مردند.

خوانندگان عزیز: با در نظر گرفتن وضع خاص معاویه و نیرنگهای گوناگون که او در دوران مختلف حکومت خود انجام داد این حقیقت به خوبی روشن می شود که اگر امام مجتبی علیه السلام بعد از آن همه پیمان شکنیهای کوبنده یاران خود و حوادث تلخ و ناگواری که تا هنگام صلح برای آن حضرت پیش آمده بود باز هم با معاویه بیکار می کرد نه تنها او و تمام یاران و نزدیکانش بدون تردید کشته می شدند. بلکه شهادت آنان در آن روز بی اثر می شد و معاویه اجازه نیم داد تا از این شهادت در راه حفظ قرآن و مصالح واقعی جهان اسلام بهره ای بردارند، اگر آن حضرت و تمام بنی هاشم به شهادت می رسیدند معاویه می توانست با همان فریب کاریهای خاص خود و تظاهرات شدیدی که در حمایت و دلسوزی از اسلام می نمودند و با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی متناسب با آن روز که در اختیار داشت شهادت حضرت مجتبی و بنی هاشم را یکباره بی اثر سازد و در این صورت میدان تنها برای یکه تازیهای وی و اجرای هدفهای حقیقی و واقعی او که تا آن روز سخت در استتار و در پرده بود کاملاً آماده می گردید، امام مجتبی علیه السلام خود با این نکته به خوبی توجه داشت که نباید با شهادت خود و نزدیکانش میدان اجتماع را برای معاویه و بنی امیه تنها بگذارد از این نظر بود که آن حضرت به صلح تن در داد و بیکار با معاویه را ترک نمود.

تحقیقی در ماهیت صلح امام حسن علیه السلام

تا این جا ما فلسفه انجام شدن صلح و ارزیابی آن را از نظر حفظ موجودیت اسلام بسیار فشرده و کوتاه شرح دادیم اما یاد آوری این نکته لازم است که ماهیت صلح آن حضرت به رسمیت شناختن خلافت برای معاویه نبوده بلکه تنها عبارت از رها کردن معاویه و عدم تعرض به وی بوده است و از همین نظر یکی از شرائط صلح امام مجتبی علیه السلام این بود که هیچ گاه معاویه را به لقب امیرالمومنین خطاب نکند ^(۴۸) هنگامی که صلح منعقد گردید حضرت مجتبی در برابر مردم خطبه ای ایراد فرمود و در آن جا به ماهیت صلح خود این حقیقتی که ما ادعا کردیم با صراحت اشاره نمودند...

ان معاویة نازعنی حقا هولی فتر کته لصلاح الامة و حقن دمائها ^(۴۹)

یعنی معاویه در گرفتن حقی که برای من بود با من به جنگ برخاست ولی من آن حق را رها کردم زیرا مصلحت امت چنین اقتضا می کرد و برای آن که خون مسلمین (بدون آن که بتوان از آن بهره ای برداشت) ریخته نشود.

ابن اثیر مورخ مشهور می نویسد: هنگامی که صلح حضرت حسن با معاویه انجام شد آن حضرت با نزدیکان و خویشان خود از کوفه کوچ نمودند و به سوی مدینه رهسپار شدند. هنگامی که آن بزرگوار در راه مدینه بودند جمعی از خوارج به رهبری مردی به نام فروة بن نوفل شجعی در نزدیکی کوفه علیه معاویه قیام کرد، معاویه برای آن که با یک کرشمه دو کار انجام دهد یعنی هم قیام فروة بن نوفل و یاران او را در هم بکوبد و هم تسلط خویش را بر حضرت مجتبی و متابعت آن حضرت را از خود اثبات تسلط خویش را بر حضرت مجتبی. متابعت آن حضرت را از خود اثبات نماید به آن بزرگوار نامه ای نوشت و ضمن آن قیام خوارج را به اطلاع آن حضرت رساند و از او خواست که قبل

از رفتن به مدینه به سوی آن جمع بر گردند و به فرمان معاویه با آنان جنگ کنند و سپس به مدینه روند. امام هنگامی که نامه معاویه را قرائت فرمود. در جواب چنین نگاشت:

لو آثرت ان اقاتل احدا من اهل القبلة لبدات بقتالک فانی ترکتک لصلاح الامة و حقن دمائها (۵۰)

یعنی اگر نیکو می شمردم (و مصلحت می دانستم) که با یکی از کسانی که ظاهرا اهل قبله اند پیکار کنم هر آینه به جنگ با تو ابتدا می کردم ولی من تو را رها کردم به خاطر مصلحت اجتماع و به منظور حفظ خون مسلمانان بدون آن که بتوان از ریختن خون آنان نتیجه و بهره ای گرفت.

خواننده عزیز- در این دو جمله کوتاهی که از امام مجتبی علیه السلام نقل کردیم دقت فرمائید که چگونه آن حضرت روی کلمه ترکتک تکیه فرموده و ماهیت صلح خود را با معاویه بدین وسیله روشن سازد، مخصوصا در قسمت دوم و جواب نامه ای که به معاویه داد این حقیقت (که آن بزرگوار با صلح خود خلافت معاویه را به رسمیت نشناخته بلکه او را رها کرده و پیمان داد که تنها متعرض وی نشود) به خوبی روشن و مشخص است. زیرا آن حضرت حاضر نشد دستور او را در جنگ با خوارج اجراء کند و فرمان وی را در این باره بپذیرد.

ماهیت صلح امام مجتبی علیه السلام با آن که تنها واگذاردن معاویه و پیمان بر عدم تعرض به او است، با این حال آن بزرگوار مواد زیادی را در صلح نامه گنجانده که مهمتر از همه موضوع تعیین زمامدار آینده است. حضرت حسن علیه السلام از معاویه پیمان گرفت کسی را بعد از خود برای حکومت تعیین ننماید و انتخاب این موضوع را به مردم مسلمان واگذارد (۵۱) و هدف اصلی آن حضرت از این

ماده این بود که راه را برای زمامداری و حکومت برادر معصومش حضرت حسین علیه السلام بعد از معاویه هموار سازد.

نتیجه مباحث این فصل:

خوانندگان ارجمند - با در نظر گرفتن مطالبی که ما در این فصل بیان کردیم. به خوبی روشن می شود که عوامل نیرومند فساد که خطرناکتر از همه، وجود معاویه در راس قدرت شامات است نه تنها در دوران حکومت امام مجتبی علیه السلام ریشه کن نشد بلکه به علت سست پیمانی مردم، نیرومندتر و شرائط رشد آن آماده تر گردید، مشکل بزرگ امت یعنی عوامل تباهی و انحراف عجیبی که اجتماع اسلامی از مسیر صحیح قانون پیدا کرده بود همان گونه که با زمامداری علی ابن ابیطالب علیه السلام همچنین امام مجتبی علیه السلام هم (به علت پیمان شکنیهای پی در پی و کوبنده مردم کوفه) نتوانست در بر افکندن آنها کاری از پیش ببرد. آن بزرگوار با آن که تمام نیرو و امکانات خود را برای درهم کوبیدن معاویه و حکومت بنی امیه بسیج کرد اما نیرنگ بازیهای آن مرد از یک طرف و مهمتر از آن بی وفائی و دو روئی ارتشیان حضرت حسن علیه السلام از سوی دیگر اجازه نداد تا آن بزرگوار در این پیکار پیروز گردد و به بساط حکومت خاندان بنی امیه برای همیشه خاتمه دهد.

حوادث ناگوار و پیش آمدهای نامساعد بالاخره کار را به آن جا کشاند که آن حضرت (علیرغم تنفر شدید و انزجار باطنی خود) برای رعایت مصالح جهان اسلام و جلوگیری از سقوط همیشگی اساس این مذهب، تن به صلح در دهد، ماهیت این صلح اگر چه چیزی جز پیمان عدم تعرض و رها ساختن معاویه نبود و با این حال تا جائی که امکان داشت آن بزرگوار شرائط و محدودیتهای فراوانی را برای او در صلح نامه در نظر گرفت، ولی باید در نظر

داشت که معاویه فردی نبود که پس از موفقیت به هیچ یک از آن شرایط عمل نماید. همان گونه که خود پس از انجام صلح هنگام ورود به کوفه ضمن اولین خطبه ای که خواند صریحا از این حقیقت پرده برداشت و گفت: تمام شرائطی را که با حسن بن علی کردم زیر قدم من است ^(۵۲) یعنی به هیچ یک از آنان عمل نخواهم کرد، آینده این واقعیت را به خوبی اثبات کرد زیرا معاویه بعد از صلح و هنگامی که خاطر وی از جانب امام دوم تا حدود زیادی مطمئن گردید با نهایت جدیت درصدد بر آمد با کمال و آرزوهای شیطانی خود برسد و به نقشه های شوم خود یکی پس از دیگری جامه عمل بپوشد ولی چون وجود امام مجتبی با آن نسبت و نزدیکی که به پیامبر اسلام داشت و محبوبیت خاصی که در بین مردم دارا بود خود مانع بزرگی بود و اجازه نمی داد که وی بتواند صد در صد و مطمئن به هدفهای ضد اسلامی خویش نزدیک شود از این نظر تصمیم گرفت که این تنها مانع را هم از میان بر دارد و به دنبال این فکر با وعده های شیطانی خود که به یکی از زنان آن حضرت به نام جعده داد، آن بزرگوار را با دست وی مسموم ساخت. ^(۵۳)

اکنون کشور پهناور اسلامی با تمام قدرت و نیروی خود در اختیار معاویه است بدون آن که هیچ گونه مانع و رقیبی در برابر خود ببیند، این است شرائط دردناک کشور تا هنگام شهادت امام مجتبی علیه السلام. اکنون باز در تعقیب این شرائط هستیم تا ببینیم چگونه آنها بارور گردیده و چه میوه های تلخی را برای جهان اسلام بیار آورد.

منهومان لا یشبعان: طالب علم و طالب مال

دو گرسنه اند که سیر نمی شوند: آنکس که در جستجوی علم است و فردی که طالب دنیا است. علیه السلام.

معاویه رهبری مسلمین را بدست می گیرد!!!

ما شرایط دردناک اجتماع اسلامی و حوادث تلخ و ناگواری را که از زمان خلافت عثمان تا هنگام صلح امام حسن علیه السلام با معاویه واقع شد بطور فشرده و کوتاه روشن ساختیم. اکنون در آن قسمت حساسی از تاریخ اسلام قرار داریم که کشور پهناور اسلامی با تمام امکانات عجیب و خارق العاده خود در اختیار معاویه قرار گرفته است در این فصل، ما بخواست خداوند می خواهیم ماهیت حکومت معاویه و هدفهای شوم ضد اسلامی وی را که در دل داشت و گاهی از روی آنها پرده بر می داشت و همچنین اعمالی را که او بسیار زیرکانه و در استتار برای رسیدن به هدفهای شیطانی خود انجام می داد با صراحت شرح دهیم تا موجبات قیام حضرت حسین علیه السلام و شرایط خاصی که نهضت کربلا را ایجاد می نمود به خوبی روشن گردد. تحقیق و بررسی ما در تاریخ حکومت معاویه (در حدود هدف اصلی کتاب) در دو بخش انجام می گیرد:

بخش اول - در این بخش می خواهیم این حقیقت را اثبات کنیم که منظور واقعی و آرزوی قلبی معاویه این بود که شالوده اسلام را یکباره در هم بریزد و حکومت نیرومند اسلامی را به حکومت نژادی تبدیل سازد، در این قسمت بخواست خداوند روشن می سازیم که پذیرفتن معاویه اسلام را در ابتداء با کراهت و تنها از ترس شمشیر بوده و در دل هیچ گونه احساس اعتقاد و احترامی نسبت به اصول اسلام و معتقدات آسمانی نداشته است.

بخش دوم - بحث ما در این بخش شرح و بررسی آن قسمت از کارها و اعمالی است که معاویه در دوران حکومت خود آنها را به منظور دست یافتن به مقاصد اصلی خویش و مساعد ساختن شرایط اجتماع برای اجرای نقشه های پنهانی و شومش انجام داد و پیمان می دهیم که مباحث این دو بخش را همانند

مباحث فصول گذشته با روح بی طرفی کامل و دور از هر گونه اعمال تعصب مورد جستجو قرار دهیم و (به علت حساسیت مطالب این فصل و نقشی که آنها در به وجود آوردن حادثه کربلا دارند) از شما خواننده عزیز هم انتظار داریم با همین روح با ما قدم بردارید تا بتوانیم حقایق تاریخی این فصل را آن گونه که هست بدست آوریم. اکنون به نقل مباحث بخش اول می پردازیم.

معاویه می خواهد نام پیغمبر را دفن کند!

معاویه بن ابی سفیان که خود را جانشین و خلیفه پیغمبر اسلام می خواند، در دل از اینکه نام آن حضرت در جهان زنده است و مردم مسلمان در هنگام اذان آن مرد آسمانی را به عظمت یاد می کنند و به رسالت وی شهادت می دهند سخت ناراحت است و آرزو دارد نام او را دفن کند و آن پیغمبر آسمانی را از یاد مسلمانان ببرد، این نیت پلید و شومی که فرزند ابوسفیان در دل داشت بالاخره روزی آن را با یکی از دوستان نزدیک خود به نام مغیره بن شعبه در میان گذاشت. مسعودی مورخ بزرگ اسلامی چنین نقل می کند:

مطرف بن مغیره بن شعبه القفی قال: وفدت مع ابی الی معاویة فکان ابی یاتیه و یتحدث عنده ثم ینصرف الی فیذکر معاویة و یذکر عقله و یعجب مما یری منه ادجاء ذات لیلۃ فامسک من العشاء فرایتہ مغتما فانظرته ساعة وظننت انه لشیئی حدث فینا او عملنا فقلت له مالی اراک مغتما مندا لیلیه؟ قال یا بنی انی جئت من عندا خبث الناس قلت له و ما ذلک؟ قال قلت له و قد خلوت به انک بلغت منا یا امیرالمومنین فلواظھرت عدلا و بسطت خیرا فانک قد کبرت و لو نظرت الی اخوتک من بنی ہاشم فوصلت ارحامک فو الله ما عندهم الیوم شیئی تخافه، فقال لی هیئات هیئات ملک اخویتم فعدل و فعل ما فعل فو الله ما عندا ان هلک فهلک ذکره الا ان یقول قائل ابوبکر، ثم ملک اخوعدی فاجتهد و شمر عشر سنی فو الله

ماغدا ان هلك فهلک ذكره الا ان يقول قائل عمر، ثم ملک اخونا عثمان فملك رجل لم يكن احد في مثل نسبه فعمل ما عمل و عمل به فو الله ماغدا ان هلك فهلک ذكره و ذکر ما فعل به و ان اخا هاشم يصرخ به في كل يوم خمس مرات اشهدا ان محمدا رسول ﷺ فاي عمل يبقی مع هذا لا ام لك و الله الا دفنا دفنا

(۵۴)

یعنی مطرف فرزند مغیره بن شعبه ثقفی می گوید من با پدرم در شام بر معاویه وارد شدیم و پدرم به نزد او می رفت و با وی سخن می گفت و سپس به نزد ما می آمد و از معاویه و عقل و تدبیرش یاد می کرد و از آن چه که از او دیده بود بسیار تعجب می نمود (و با نظر عظمت و احترام به آن می نگریست) اما یک شب از نزد معاویه به منزل آمد ولی از خوردن غذا خودداری کرد و من او را غمناک دیدم، ساعتی در انتظار نشستم و با خود فکر کردم که این تاثیر پدرم شاید به علت کاری باشد که ما انجام دادیم و یا حادثه ای که در بین ما واقع گردید (که ما خود از آن اطلاع نداریم) در این هنگام به پدرم گفتم چرا شما را امشب غمناک می بینم؟ گفت فرزندم من از نزد ناپاک ترین مردم می آیم (یعنی معاویه) گفتم به چه علت (امشب او را این گونه یاد می کنی؟) ای امیرالمومنین! تو به کمال قدرت رسیدی اکنون چه می شود اگر عدل را پیشه خود سازی و نیکی های خود را به مسلمانان توسعه دهی؟ شما اکنون پیر شدید و چه می شود اگر به برادرانت از بنی هاشم نگاه مهری افکنی و بدین وسیله صلح ارحامت را انجام دهی؟ و به خدا قسم دیگر نزد بنی هاشم نیرو و قدرتی نیست تا تو از آن هراسان باشی. معاویه در پاسخم گفت هیهات هیهات! برادر تمیم^(۵۵) به حکومت رسید (یعنی ابوبکر) و عدل را هم پیشه خود ساخت و انجام داد آنچه که انجام داد اما به خدا قسم یک روز از مرگ او بیشتر نگذشت که نام او هم از بین رفت تنها همین مقدار از او نامی مانده که کسی بگوید

ابوبکر، پس از وی برادر عدی^(۵۶) یعنی عمر زمام حکومت را در دست گرفت و کوشش کرد و ده سال شدت عمل نشان داد، ولی به خدا قسم فردای آن روزی که مرگ دامنش را گرفت نام او هم مرد و یاد او فراموش گردید تنها همین قدر از او باقی است که کسی بگوید عمر. سپس برادر ما (یعنی از قبیله بنی امیه) عثمان زمامدار گردید، مردی که کسی از نظر خانوادگی و نسب مانند او نبود!!! پس انجام داد آن چه که باید انجام دهد و به نسبت به او هم انجام شد (یعنی او را کشتند)، ولی به خدا قسم فردای آن روزی که او به هلاکت رسید یاد او هم در بین مردم مرد و فراموش گردید.

اما برادر هاشم (یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله) هر روز پنج بار به نام او فریاد می زنند: اشهد ان محمدا رسول الله. (ای مغیره) مادر برای تو نباشد. با زنده بودن نام این مرد (حضرت محمد ﷺ) کدام عمل باقی می ماند؟! به خدا قسم (چاره نیست) مگر این که (نام پیامبر اسلام) دفن شود. دفن.

خواننده عزیز- در این گفتاری که یکی از مورخین بزرگ و معتبر اهل تسنن از معاویه نقل می کند دقت فرمائید. در این داستان نه تنها معاویه دشمنی و بغض قلبی خود را نسبت به پیامبر اسلام ﷺ صریحا بیان می کند و آرزو می نماید که نام آن حضرت را دفن کند!! و او را از یاد مردم ببرد. بلکه عدم اعتقاد وی با اصول اسلامی از جملات قبلی هم صریحا هویدا است آن جا که از خلافت همواره تعبیر به ملک می کند و از این تعبیر به خوبی پیدا است که او زمامداری پیامبر بزرگ اسلام و کسانی که بعد از آن حضرت ادعای جانشینی وی را کرده بودند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان همه را از یک نوع حکومت می داند و آن هم بنابه تعبیر او ملک است در حالی که اگر معاویه از دریچه اعتقاد بسیاری از مسلمانان آن روز هم به ماهیت حکومت آن سه تن می نگریست آنرا

بصورت خلافت و جانشینی از پیغمبر می دید (هر چند این تصور درباره آن سه، غلط و بیجا بود) و این خود نشان می دهد که وی در باطن نه موضوع نبوت و نه داستان خلافت را آن گونه که مردم مسلمان به آن معتقد بودند باور نداشت و ماهیت حکومت پیامبر اسلام را هم مانند آن سه نفر جز به عنوان ملک نمی شناخت.

مسعودی پیش از آن که این داستان را نقل کند می نویسد: مامون در زمان خلافت خود تصمیم گرفت به مردم مسلمان دستور دهد تا معاویه را لعن کنند و از او بیزاری بجویند و یکی از مهمترین عاملی که موجب این تصمیم گردید، رسیدن خبر مکالمه معاویه با مغیره بن شعبه درباره پیامبر اسلام به او بوده است. متن نبشته این مورخ در این باره چنین است:

فی سنة اثنی عشر و ماتین نادی منادا لمامون: برئت الذمة من احد من الناس
ذکر معاویة بخیر او قدمه علی احد من اصحاب رسول الله ﷺ... و انشئت
الکتب الی الافاق بلعنه علی المنابر (۵۷)

یعنی در سال دویست و دوازده منادی مامون (از جانب وی) ندا در داد که ذمه من بری است از آن فردی که معاویه را به خوبی یاد کند یا او را بر یکی از اصحاب پیغمبر ﷺ مقدم بدارد. (در این جا مسعودی داستان مکالمه معاویه را با مغیره بن شعبه نقل می کند و سپس اضافه می کند): مامون دستور داد نامه ها به تمام مردم نوشتند که معاویه را بر بالای منابر لعن کنند. ولی چون به مامون گفتند ممکن است اجرای این فرمان منجر به شورش عمومی گردد از این نظر از اجرای تصمیم خود دست برداشت و این فکر بدست فراموشی سپرده شد تا آن که نوبت حکومت به المعتض بالله رسید. معتضد در عصر خود اراده کرد

لعن معاویه را شایع سازد و طرحی را که مامون از اجرای آن چشم پوشیده بود عملی سازد و به آن تحقق بخشد.

طبری مورخ مشهور اهل تسنن می نویسد:

و فی هذه السنة (۲۸۴ هجری) عزم المعتضد بالله علی لعن معاویة بن ابی سفیان علی المنابر و امر به انشاء کتاب بذلک یقرء علی الناس فخوفه عبیدالله بن سلیمان بن وهب اضطراب العامة و انه لایامن ان تكون فتنة فلم یلتفت الی ذلک مان قوله.... نودی یوم الجمعة الالایتر حموا علی معاویة و لایاذکروه بخیر... فامر باخراج کتاب الذی کان المامون امر بانشائه بلعن معاویة فاخرج له من الدیوان فاخذ من جوامعه نسخة هذا الکتاب.

یعنی در سال ۲۸۴ هجری المعتضد بالله تصمیم گرفت اعلام کند تا معاویه را بر بالای منابر لعن کنند و دستور داد نامه ای در این باره نوشتند تا برای مردم بخوانند. عبیدالله بن سلیمان بن وهب وی را از اجرای این تصمیم بر حذر داشت و گفت ممکن است شورش بر پا گردد و اجتماع دچار اضطراب شود، ولی معتضد به آنچه که عبیدالله گفته بود.

توجهی نکرد... تا بالاخره در یک روز جمعه از جانب او ندا در دادند که آگاه باشید و بر معاویه ترحم نکنید (و از خداوند برای وی رحمت نخواهید) و او را به نیکی یاد نمائید.... و معتصد دستور داد تا نامه ای را که مامون برای فرمان لعن بر معاویه نوشته بود (از قسمت بایگانی نامه های خلافتی) برای او خارج ساختند و نزد وی آوردند، معتضد از کلیات آن نامه این نامه را نگاشت.

در این جا طبری نامه المعتضد بالله را که طولانی است و ضمن آن بسیاری از معایب و مفاسد اخلاقی و ایمانی معاویه و مخالفت های علنی که وی با

قوانین اسلام انجام داد بر شمرده شد، نقل می کند و سپس چنین اضافه می نماید:

ان عبیدالله بن سلیمان احضر یوسف بن یعقوب القاضی و امره ان يعمل الحيلة فی ابطال ما عزم علیه المعتضد فمضى یوسف بن یعقوب فکلم المعتضد فی ذلك و قال له یا امیرالمومنین انی اخاف ان تضرب العامة و يكون منها عندسماعها هذا الكتاب حركة فقال ان تحركت العامة و يكون منها عندسماعها هذا الكتاب حركة فقال ان تحركت العامة او نطقت و ضعت سیفی فیها فقال یا امیرالمومنین فما تصنع بالطالبن الذین هم فی کل ناحية یخرجون و یمیل الیهم کثیر من الناس لقرابتهم من الرسول ﷺ و ماثرهم و فی هذا الكتاب اطرائهم او كما قال و اذا سمع الناس هذا كانوا الیهم امیل و كانوا ابسط السنة و اثبت حجة منهم الیوم فامسک المعتضد و لم یرد علیه جوابا و لم یامر فی الكتاب بعده بشئی. (۵۸)

یعنی سلیمان بن وهب (هنگامی که از تصمیم قطعی معتضد برای اعلان لعن بر معاویه اطلاع یافت) یوسف بن یعقوب را که قاضی و از دانشمندان بود خواست و به وی گفت چاره ای بیندیش تا معتضد از این فکر منصرف شود، یوسف بن یعقوب نزد معتضد آمد و در این باره با او صحبت کرد و به وی گفت ای امیر المومنین! من می ترسم که اجتماع مسلمین دچار اضطراب شود و در آن هنگامی که نامه شما را نسبت به لعن بر معاویه بشنوند دست به حرکت و شورش بزنند.

معتضد گفت اگر اجتماع مردم در برابر تصمیم من حرکت و جنبشی کنند و یا در این باره سخنی از آنها شنیده شود. من شمشیر را در میان آنان می گذارم (و آنها را به قتل می رسانم) یوسف بن یعقوب گفت ای امیرالمومنین! با طالبین و سادات چه خواهی کرد؟ اینها که در هر گوشه کشور علیه حکومت تو خروج

می کنند و مورد علاقه بسیاری از مردم هستند زیرا آنان از خویشاوندان و نزدیکان پیغمبرند و دارای فضائی هم می باشند. و انتشار این نامه به منزله ستایش (و تشویق) آنهاست و یا آنکه یوسف بن یعقوب گفت که اگر مردم نامه شما را درباره معاویه بشنوند به سوی طالبین و سادات بیشتر رغبت می کنند و زبان آنها بازتر و حجت آنها از اکنون محکم تر خواهد شد. در اینجا معتضد خودداری کرد و پاسخی به یوسف بن یعقوب نداد ولی درباره آن نامه (و انتشار آن) هم دیگر چیزی نگفت و دستوری صادر نمود.

خوانندگان ارجمند- با در نظر گرفتن این دو داستانی که ما از دو منبع بسیار معتبر تاریخی اهل تسنن یعنی مروج الذهب مسعودی و تاریخ طبری نقل کردیم به خوبی روشن می شود که فساد عقیده معاویه و انحراف وی از نظر معتقدات اسلامی و پای بند نبودن او به مکتب نبوت تا جائی مسلم و قطعی بود که مامون و معتضد هر دو تصمیم می گیرند لعن بر معاویه را بر بالای منابر شایع سازند، با آن که از نظر سیاسی این دو نفر نه تنها از این کار طرفی نمی بستند بلکه تا حدود زیادی برای حکومت آنها ایجاد مشکلات و دردسر می نمود. تصور نشود که بنی العباس با بنی امیه سابقه عداوت قبیله ای و خانوادگی دارند، و ممکن است این تصمیم به دنبال همان عداوت و دشمنی گرفته شده باشد - نه این تصور باطل است. زیرا این دشمنی و عداوت اگر چه جای انکار نیست ولی باید دانست که این تصمیم مامون و معتضد از آن عداوت قبیله ای سرچشمه نمی گرفت.

به این دلیل که اگر این تصمیم از آنجا ناشی بود آنها می بایست فرمان دهند تا مردم تمام افراد بنی امیه را لعن کنند نه تنها معاویه را و اگر تصور شود که هدف آنها لکه دار نمودن و ننگین ساختن تمام افراد بنی امیه بود ولی مفسد

اخلاقی و اعتقادی معاویه و کارهای ننگینی که وی در دوران حکومت خود انجام داده بود بهانه ای بدست مامون و معتضد داد تا زهر عداوت قبیله ای خود را تنها بر وی بریزند، می گوئیم این تصور بی جا زیرا اگر معایب و مفسد معاویه تنها بهانه ای برای آنان بود، انی بهانه درباره فرزند او یزید بیشتر و روش زندگی او از پدر ظاهرا ننگین تر بود و مخصوصا شهادت حسین ابن علی علیه السلام با دست وی و به فرمان او خود کافی بود که بهترین و منطقی ترین بهانه را در دسترس مامون و معتضد قرار دهد تا آنها بتوانند با استفاده از این بهانه لعن یزید را با مشکلاتی کمتر و دردسری آسان تر شایع سازند.

آری این شواهد همه گواهی می دهد که مامون و معتضد از روحیه معاویه و هدف های پنهانی او و نقشه هائی که وی برای ریشه کن ساختن اساس اسلام در دل داشت به خوبی مطلع بودند، عجیب تر از همه اینکه دیگران که (مانند عبیدالله بین سلیمان و یوسف بن قاضی) درصدد بودند تا با طرح نقشه و چاره اندیشی ها بهر ترتیبی شده معتضد را از این تصمیم بر گردانند (و بالاخره هم موفق شدند) به خود اجازه ندادند که در ماهیت قضیه تردید کرده و در دلائلی که معتضد برای لزوم لعن بر معاویه و ابراز تنفر از وی طبق موازین اسلامی اقامه کرده بود، تشکیک کنند و آنها را رد نمایند!!! با آن که آنان از تمام امکانات باری منصرف ساختن معتضد استفاده کردند، تا جائیکه یوسف بن یعقوب از سادات و طالبین که علیه معتضد قیام می کردند و در شمار دشمنان سخت حکومت وی بودند سخن به میان آورده و از آنها تمجید می کند و صریحا می گوید: بسیاری از مردم به سوی آنها متمایلند تا شاید بتواند از این راه معتضد را از شورش مردم بترساند.

یوسف بن یعقوب که تا این حد برای جلوگیری از اشاعه لعن بر معاویه کوشش می کند و آن گونه در برابر خلیفه! جسارت و جرات می ورزد با این حال حتی یک جمله درباره ماهیت قضیه سخن نگفته و در ابطال دلائل معتضد که بر لزوم لعن بر معاویه در نامه خود اقامه کرده بود، حرفی به میان نمی آورد!!! و این موضوع خود یک گواه روشن است بر آنکه دلائل معتضد برای لزوم لعن بر معاویه غیر قابل انکار بود و حتی برای آن قاضی امکان نداشت که طبق موازین اسلامی درباره آنها تردید کند. آری مطلب همین گونه است و راستی هم دلائلی که معتضد برای لزوم لعن بر معاویه طبق موازین اسلامی بر آنها تکیه کرده بود به قدری قاطع و روشن است که برای هیچ فردی هر چند بسیار دقیق و موشکاف باشد جای انکار و تردید باقی نمی گذارد. (۵۹)

این داستان یکی از شواهد بزرگ تاریخی است که عقائد قلبی معاویه را از جنبه های اسلامی بر ملا می سازد. اکنون به نقل از شواهد دیگر می پردازیم.

مامون و معتضد می خواستند فرمان لعن بر معاویه را صادر کنند

معاویه در روز چهارشنبه نماز جمعه می خواند!

از موارد مهمی که به خوبی نشان می دهد چگونه معاویه در صورت لزوم مقدسان مذهبی را به بازی می گرفت و از اسلام و مقررات آن تنها به منظور تحکیم موقعیت و حکومت خود و رسیدن به مقاصد شوم خویش بهره بر می داشت، نماز جمعه ای است که وی آن را در روز چهارشنبه انجام داد، مسعودی در این باره می نویسد:

و لقد بلغ من امرهم فی اطاعتهم له انه صلی بهم عند مسیرهم الی صفین

الجمعة فی یوم الاربعاء (۶۰)

یعنی کار اطاعت مردم از معاویه به جایی رسیده بود که در هنگام رفتن به جنگ صفین وی نماز جمعه را در روز چهارشنبه انجام داد.

خوانندگان ارجمند - شما قضاوت کنید. آیا ممکن است این عمل از فردی صادر شود که در دل نسبت به اصول اسلامی و مبانی آسمانی آن معتقد باشد؟ آیا انجام این کار نشان می دهد که معاویه اسلام و مقررات آن را تنها بمنزله پلی می پنداشت که باید برای دست یافتن به هدف و تحکیم موقعیت خود از آن استفاده کرد؟! آری معاویه به نماز جمعه و به آنچه که اسلام درباره شرائط و مقررات آن بیان کرده است کاری ندارد، شرائط سیاسی ایجاب می کرد که او در آن روز که روز چهارشنبه بود طبقات مردم را جمع کند و مطالب لازمی را که در راه موفقیت وی در جنگ ضروری بود به اطلاع آنها برساند. پس چه بهتر که برای بدست آوردن این مقصود از نماز جمعه استفاده کند! حالا نماز جمعه را نمی توان در روز چهارشنبه خواند و این عمل از نظر اسلام غیر جایز و بدعت است این ها مطالبی است که از نظر معاویه و معتقدات قلبی او اصولاً مطرح نیست.

زد و بندهای سیاسی معاویه

سومین موردی که معاویه ماهیت معتقدات خود را در آن جا آشکار می سازد و صریحاً نشان می دهد که هدف اصلی وی تنها بدست آوردن حکومت و قدرت است از هر راهی که باشد معامله ای است که وی با عمر و بن عاص انجام داد، مسعودی مورخ مشهور می نویسد:

قال معاویة به عمر و بایعنی قال لا و الله لا اغینک من دینی حتی انال من دنیاک قال سل قال مصر طعمه فاجابه الی ذلک و کتب له به کتاباً (۶۱)

یعنی معاویه به عمروعاص گفت با من بیعت کن عمر و گفت نه به خدا قسم من از دین خود به تو کمک نخواهم کرد مگر هنگامی که از دنیای تو نائل گردم. معاویه گفت بخواه از من (آن چه می خواهی) عمروعاص گفت حکومت مصر آرزوی من است، معاویه هم پذیرفت و به عمروعاص در این باره نوشته ای داد. در این داستان عمروعاص صریحا به معاویه یادآور می شود که بیعت من با تو مساوی با تباه کردن دین من و از کف دادن آن است و من در آن صورت از دین خود می گذرم و با تو بیعت می کنم که از دنیا و حکومت تو نصیب و بهره ای بردارم، معاویه هم می خواهد عمروعاص با او بیعت کند و در اختیار وی قرار گیرد تا بتواند با استفاده از افکار شیطانی او هر چه بهتر و بیشتر بر گرده اجتماع سوار گردد. از این نظر با او معامله می کند و در برابر بیعت حکومت مصر را به وی وا می گذراد، تا هر دو از یکدیگر بهره مند گردند!!!

معاویه با زبیر بیعت می کند

چهارمین موردی که معاویه بازی گریهای خود را برای رسیدن به حکومت و در هم کوبیدن خصم خود (علی علیه السلام) آشکار می سازد نامه ای است که وی پس از کشته شدن عثمان به زبیر می نویسد و در آن نامه او را به لقب امیرالمومنین خطاب می کند! چرا؟ معاویه به خوبی می داند که علی بن الی طالب یعنی مردی که پس از قتل عثمان به حکومت رسید فرید نیست که با او همکاری کند و وی را در پست خود ابقاء نماید، معاویه اطمینان دارد که علی علیه السلام دست ستمگران و ناپاکان را از دامن اجتماع و حکومت اسلامی کوتاه خواهد ساخت و اجازه نخواهد داد، انگلهائی مانند وی بر همه چیز مردم مسلط گردند. بنابراین باید چاره ای بیندیشد تا بتواند سالیانی دراز همچنان در راس قدرت شامات باقی بماند اکنون می بیند که تنها راه رسیدن به این آرزو این

است که علیه حکومت علی علیه السلام دست به خرابکاری زند و شورشهای داخلی ایجاد نماید تا از این طریق به آن بزرگوار فرصت ندهد برنامه های اسلامی و اصلاحی خود را برای ریشه کن ساختن ماده های فساد که در اجتماع با دست حکومتهای گذشته به وجود آمده بود اجراء سازد، برای این منظور معاویه باید از زبیر و طلحه استفاده کند زیرا این دو دو نفر که خود را در حکومت علی بن ابی طالب کامیاب نمی بینند و مطمئن اند که امیرالمومنین علیه السلام فردی نیست که بشود در دوران خلافت وی قدرت و ثروتی بی حساب اندوخته ساخت لذا درصدد بر می آیند در برابر آن حضرت به مخالفت برخیزند پس چه بهتر که معاویه هم (که اکنون با آنها هدف مشترک دارد) از این فرصت استفاده کند و نامه ای فریبکارانه به آنها بنویسد. متن نامه چنین است:

عبدالله زبیر امیر المومنین من معاویة بن ابی سفیان. سلام علیک. اما بعد فانی قد بایعت لک اهل الشام فاجابوا و استوسقوا کما یستوق الحلب فدونک الکوفة والبصرة لایسبقک الیهمابن الی طالب فانه لاشیئی بعدهذین المصرین و قد بایعت لطلحة ابن عبیدالله من بعدک فاطهر الطلب بدم عثمان و ادعو الناس الس ذلک ولیکن منکمما الجدو التشمیر ^(۶۲)

یعنی به بنده خدا زبیر امیرالمومنین از معاویه فرزند ابی سفیان سلام بر تو. بعد از سلام پس بدرستی که من از اهل شام برای تو بیعت گرفتم. و آنها پذیرفتند و (برخلافت تو) اجتماع کردند همانگونه که شیر دوشیده جمع می شود، پس همت خود را بگمار برای (تصرف) کوفه و بصره مبادا فرزند ابی طالب به سوی این دو شهر بر شما پیشی گیرد زیرا (اگر علی این دو را متصرف شود)دیگر چیزی بعد از کوفه و بصره نیست. و من بیعت کردم با طلحة بن عبیدالله بعد از تو. پس خونخواهی عثمان را آشکار سازند و مردم را به سوی آن بخوانید و باید شما

در این راه) کوشش کنید و با سرعت و شتاب عمل را انجام دهید... در این نامه معاویه زبیر را امیرالمومنین می خواند! و به او اطلاع می دهد که من از اهل شام برای و بیعت گرفتم و همه آنها بر خلافت تو اجتماع کرده اند!!

با آن که در هیچ یک از تواریخ جهان ننوشته اند که در شام چنین حادثه ای واقع شده باشد و معاویه از مردم آن جا برای زبیر بیعت گرفته باشد!! آیا ممکن است کسی تصور کند که معاویه به راستی خود با زبیر به عنوان خلافت بیعت کرده بود؟! آیا کسی هست که نداند این نامه تنها یک سرچشمه داد و آن هم تحریک زبیر و طلحه با ایجاد شورش در برابر علی علیه السلام و در نتیجه محفوظ ماندن وی در راس قدرت شامات تا هنگامی که زمینه خلافت برای او آماده گردد؟!!

معاویه نه به زبیر و طلحه عقیده دارد و نه به اصل خلافت به معنای اسلامی آن، او می خواهد از وجود این دو ناراضی و جاه طلب در راه رسیدن به هدفهای شیطانی خود بهره بردارد، شاهد این مدعا متن نامه است. معاویه در آن جا پس از آن که داستان ساختگی بیعت گرفتن از مردم شام را برای زبیر می نگارد بلافاصله از این مقدمه می گذرد و عجلولانه بذی المقدمه می رسد و او را راهنمایی می کند که بصره و کوفه را متصرف شود! و خونخواهی عثمان را بهانه سازد و بدینوسیله مردم را علیه علی بن ابی طالب علیه السلام تحریک نماید و بشوراند و از آنها می خواهد در این راه کوشش و سرعت کنند تا مبادا فرصت از دست برود با توجه به متن این نامه آیا باز هم می توان در هدف اصلی معاویه که چیزی جز نیرنگ بازی و فریب کاری برای رسیدن به قدرت نبود تردید کرد؟ آیا تنها همین نوشته کافی نیست که اثبات کند وی به اصول و مقررات اسلامی تا آنجا بی اعتنا است که حاضر می شود به زبیر امیرالمومنین

خطاب کند و به دروغ به او بنویسد که من را مردم شام برای تو بیعت گرفتم تا بدینوسیله آن بیچاره را آلت اجرای مقاصد شوم خود سازد و برای ایجاد شورش در برابر علی علیه اسلام از او استفاده نماید؟!

معاویه می گوید نقل گفتار پیغمبر غدغن

از مواد بسیار زنده و روشنی که در تاریخ زندگی سیاسی معاویه نشان می دهد که وی با معتقدات اسلامی نه تنها هیچ گونه رابطه خوبی نداشت بلکه اگر حس می کرد یکی از بزرگترین مقدسات مذهبی هم در راه رسیدن وی به هدفهای شیطانی مانعی ایجاد می نماید به شدت با آن به مبارزه بر می خاست. خطاب زننده و تند است که او با عمر و بن عاص دارد هنگامی که عمروعاص گفتاری از پیغمبر اسلام نقل کرد که آن گفتار بطلان حکومت معاویه را بر ملا می ساخت.

اصل داستان اینگونه است هنگامی که عمار یاسر آن صحابی بزرگوار در جنگ صفین در راه حمایت از علی عَلَيْهِ السَّلَام کشته شد. عمروعاص حدیث مشهوری (که بسیاری از روایات اهل تسنن هم آن را نقل کرده اند) که پیغمبر به عمار فرموده بود: تقتلك اللة الباغیه. برای معاویه خواند معاویه که انتشار این حدیث را از پیغمبر اسلام، ضربه ای کوبنده برای حکومت خود تشخیص داد سخت بر آشفته و به وی گفت:

انک شیخ اخرج و لاتزال تحدث بالحديث.... افسدت علی اهل الشام اکل ماسمعت من رسول الله تقوله؟! ^(۶۳)

یعنی تو پیری هستی احمق و همواره حدیث نقل می کنی.... مردم شام را علیه من فاسد گرداندی. آیا هر چه از پیغمبر خدا شنیدی باید نقل کنی؟! در این

جا معاویه با تعبیرات سوء و زشتی با عمروعاص سخن می گوید زیرا وی بخود جرات داد و حدیثی که از پیغمبر اسلام ﷺ درباره عمار شنیده بود نقل کرد. حدیث از پیغمبر است و گوینده او کسی است که خداوند درباره وی فرمود: و ما نطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (۶۴) اما اینها مطالبی نیست که اصولاً از نظر معاویه مطرح باشد این گفتار حق است یا باطل، فرموده پیغمبر اسلام است، یا دیگران، برای معاویه بی تفاوت است آن چه که برای او مهم است همان است که خود صریحاً به عمروعاص گفت: افسدت علی اهل الشام یعنی من می خواهم بر مردم حکومت کنم و بر آنان مسلط باشم، خواه این هدف از طریق حق تامین گردد، یا باطل و اگر روزی گفتار پیغمبر اسلام ﷺ هم بخواهد موقعیت حکومت وی را متزلزل سازد در آن روز با شدت هر چه تمام تر با آن مبارزه خواهد کرد.

مورد دیگری که باز معاویه با نقل احادیث و گفتار پیغمبر اسلام بشدت مخالفت ورزید خطابی است که او با عبدالله بن عمر دارد. علامه امینی از کتاب صفین نقل می کند:

ان معاویة ارسل الی عبدالله بن عمر فقال لئن بلغنی انک تحدث لاضرین عنقک (۶۵)

یعنی معاویه نزد عبدالله بن عمر فرستاد و به وی گفت اگر به من اطلاع برسد که تو حدیث نقل می کنی هر آینه گردنت را خواهم زد آری معاویه می داند که از یک طرف احادیث فراوانی از پیغمبر اسلام در فضائل و مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده و از سوی دیگر روایات زیادی از آن بزرگوار در نکوهش از بنی ایمه و مذمت معاویه و پدرش و تقبیح کارهایی که از او در زمان حکومتش صادر می شد، به صورت اخبار از آینده وارد گردیده است و با این

حساب نباید اجازه داد تا این دو قسمت از روایات بگوش اجتماع اسلامی برسد و تنها راه برای دست یافتن به این مقصود هم این است که معاویه با شدت هر چه بیشتر نقل احادیث را از پیغمبر اسلام به طور کلی غدغن کند. و برای آن مجازات معین سازد تا به عبدالله بن عمر بگوید اگر به من اطلاع برسد که حدیث نقل می کنی گردنت را خواهم زد!!!

معاویه سخنان پیغمبر را استهزا می کند

از موارد روشنی که باز می توان ماهیت معتقدات معاویه را از نظر اسلامی به خوبی بدست آورد مکالمه ای است که وی هنگام ورود به مدینه با ابوقتاده انصاری دارد. در این مکالمه صریحا گفتار پیغمبر اسلام را مسخره می کند و آن را مورد استهزاء قرار می دهد. ابن عساکر این داستان را این گونه نقل می کند:

و لما قدم المدینة لقیه ابوقتادة الانصاری فقال له معاویة یا باقتاده! تلقانی الناس کلهم غیر کم یا معشر الانصار! مامنکم؟ قال لم یکن معنادواب. فقال معاویه فاین النواضح؟! فقال ابوقتادة عقرناها فی طلبک و طلب اییک یوم بدر قال نعم یا باقتاده، قال اباقته ان رسول الله ﷺ قال لنا اناسری بعده اثره قال معاویه قما امر کم به ذلک؟! قال امرنا بالصبر قال فاصبروا حتی تلقوه (۶۶)

یعنی هنگامی که معاویه وارد مدینه گردید (در شمار مستقبلین) ابوقتاده انصاری را ملاقات نمود معاویه به وی گفت ابوقتاده! همه مردم مرا ملاقات کردند (و به استقبال من آمدند) به جز شما ای جمعیت انصار! چه چیز شما را منع کرد؟ (از آنکه به استقبال من در آئید) ابوقتاده گفت ما وسیله ای (که بر آن سوار شویم) نداشتیم معاویه (به طور استهزاء) گفت پس نواضح یعنی شتران آبکش شما کجا هستند؟! (۶۷) ابوقتاده در پاسخ گفت ما آن شتران را در جستجوی تو و پدرت در روز بدر (هنگامی که در صف مشرکین بودید) از

دست دادیم، معاویه (به طور استهزاء) گفت آری ای ابوقتاده! در این جا ابوقتاده گفت پیغمبر خدا به ما خبر داد که به زودی بعد از او افراد ناشایسته ای را می بینم که بر ما مقدم شوند و حقوق ما را پایمال سازند (۶۸) معاویه گفت در هنگام آن اثره پیغمبر به شما چه دستوری داد؟! ابوقتاده گفت پیغمبر به ما دستور صبر و شکیبائی داد. معاویه گفت پس صبر کنید تا هنگامی که او را ملاقات نمائید! خوانندگان عزیز: در پایان این مکالمه (همان گونه که مطالعه می فرمائید) معاویه گفتار پیغمبر و اخبار آن حضرت را درباره حوادث بعد از خود صریحا مورد استهزاء قرار داده و با لحنی آمیخته به مسخره و انکار به او می گوید: اکنون که پیغمبر به شما دستور صبر داده پس صبر کنید تا او را دیدار نمائید. فرزند ابوسفیان در این جا نه تنها اخبار پیغمبر اسلام را درباره حوادث بعد از وی مورد استهزاء قرار می دهد بلکه با جمله ای حتی تلقوه گویا می خواهد اعتقاد ابوقتاده را درباره معاد و روز قیامت و دیدار پیغمبر را در آن روز هم انکار نموده و آن را عقیده ای بی اساس و موهوم بنامد! آیا راستی ممکن است این نوع کلمات و تقبیرات از فردی صادر گردد که دارای معتقدات صحیح اسلامی است و نسبت به پیغمبر بزرگ اسلام ﷺ و گفتار وی و داستان قیامت و روز جزاء با نظر احترام بنگردد؟!

معاویه بر این نمونه از مردم حکومت می کند

فرزند ابوسفیان که تنها هدف او در زندگی حکومت بر مردم و بدست آوردن قدرت است، به هر صورت که باشد برای وی لذت بخش است از این که می بیند بر اجتماعی حکومت می کند که نه تنها در مسائل اساسی و اصولی اسلام دارای درک صحیح و انسانی نیستند بلکه در محسوسات و ابتدائی ترین و عادی

ترین موضوعات زندگی خود هم گاهی دارای شعور کافی و تشخیص لازم نمی باشند.

معاویه به خوبی می داند که از نیروی انسانی چنین اجتماع منحط و نادانی است که او می تواند حداکثر استفاده را ببرد، او می داند که این نمونه جمعیت و ملت اند که وی می تواند آنها را بهر سوی که بخواهد بکشانند و علیه هر فردی که اراده کند بسیج نماید.

پسر ابوسفیان از اینکه پیروان او حتی در محسوسات هم قضاوت آنان بر پایه حق و تشخیص صحیح نیست نه تنها ملول نمی گردد بلکه یافتن این خصوصیت را در زیر دستان و ملت خود موفقیت بزرگی برای خویش دانسته و آن را به رخ دیگران می کشد.

داستانی عجیبی را مسعودی مورخ مشهور اسلامی درباره مردم شام و سطح فکر آنان نقل می کند که برای نشان دادن وضع منحط و چگونگی درک آنان در مسائل بسیار جالب است متن داستان این گونه است:

ان رجلا من اهل الكوفة دخل على بعير له الى دمشق في حال منصر فهم عن صفين فتعلق به رجل من دمشق فقال هذه ناقتي اخذت مني بصفين فار تفع امر هما الى معاوية و اقام الدمشقي خمسين رجلا بينة يشهدون انها ناقة فقضى معاوية على الكوفي و امره بتسليم البعير اليه فقال الكوفي اصلحك الله انه جمل و ليس بناقة فقال معاوية هذا حكم قدمضي و دس الكوفي بعد تفرقهم فاحضره و سئله عن ثمن بعيره و دفع اليه ضعفه و بره و احسن اليه و قال له ابلغ عليا انى اقبله بمائة الف ما فيهم من يفرق بين الناقة و الجمل^(۶۹)

یعنی مردی از اهل کوفه هنگام مراجعت از صفین در حالی که دارای شتری بود وارد دمشق گردید، فردی از اهل شام به شتر چسبید و گفت این ناچه (یعنی

شتر ماده) متعلق به من است و تو او را در صفین از من گرفتی، این نزاع را نزد معاویه بردند و آن مرد شامی (که مدعی بود) پنجاه نفر از مردم دمشق را برای شهادت نزد معاویه آورد.

و آنها شهادت دادند که این شتر ماده متعلق به این مرد شامی است، معاویه هم علیه مرد کوفی قضاوت کرد (و گفت باید این شتر ماده را به این شامی رد کنی) مرد کوفی گفت خدا تو را اصلاح کند این شتر من نر است و ماده نیست!!! معاویه گفت قضاوتی بود که نمودم و گذشت (و باید شتر را به شامی وا گذاری)، ولی بعد از پراکنده شدن جمعیت معاویه نزد آن مرد کوفی فرستاد و او را حاضر نمود و قیمت شتر را از او سوال کرد و چندین برابر قیمت آن را به وی پرداخت و به او نیکوئی و احسان نمود آن گاه به او گفت به علی علیه السلام ابلاغ کن که من با او مقابله و مبارزه می کنم با صد هزار نفر (از مردم شامات که در میان آنان کسی نیست که بین شتر نر و ماده فرق بگذارد).

در این داستان معاویه پایه های اصلی قدرت خود و سطح فکر و درک آن مردمی که وی بر آنان حکومت می کند به خوبی روشن می سازد و صریحا به مرد کوفی می گوید به علی بن ابیطالب علیه السلام بگو که من در پیکار با تو از نیروی مردمی استفاده می کنم که در بین آنان کسی نیست که بین شتر نر و ماده فرق بگذارد!!!

جالب توجه این جاست که فرزند ابوسفیان نه تنها از این وضع غمگین و شرمنده نیست بلکه آن را موفقیت بزرگی برای خود می شمرد و از مرد کوفی می خواهد که آن را عینا نزد امیرالمومنین علیه السلام منعکس سازد! آیا این داستان به خوبی نشان نمی دهد که معاویه اصولا کاری به حق و یا باطل بودن حکومت خود ندارد؟!

او می خواهد زمامدار مردم باشد و قدرت اسلامی را قبضه نماید برای رسیدن به این هدف چه بهتر که اجتماع و ملت او را مردیم نادان و منحط تشکیل دهند، آری با توجه به این شواهد است که برای هیچ فرد منصفی در بدست آوردن سوء نیت معاویه جای تردید باقی نمی ماند.

خوانندگان عزیز: با در نظر گرفتن شواهد غیر قابل انکار تاریخی که ما تا اینجا برشمردیم آیا باز هم ممکن است فردی در سوء نیت معاویه شک کند؟! آیا با در دست داشتن این همه دلائل روشن باز هم می توان در این حقیقت تردید نمود که معاویه اسلام و مقدسات و فرامین مذهبی آن را عملاً به بازی گرفته بود و می خواست از آنها تنها به منزله پلی برای رسیدن به هدفهای نفسانی و شیطانی خود و به دست آوردن حکومت نژادی استفاده نماید!!

معاویه با میل خود اسلام را نپذیرفت

قسمت های مختلفی که ما تا این جا برای نشان دادن هدفهای قلبی معاویه و عقائد باطنی وی از نویسندگان و مورخین بزرگ سنی مذهب نقل کردیم ممکن است پذیرفتن آنها بر جمعی دشوار آید و اصولاً نتوانند این حقیقت را باور کنند که فرزند ابوسفیان راستی در دل هیچ گونه اعتقادی به اصول و مقدسات اسلامی نداشت و تظاهر او به اسلام تنها به منظور رسیدن به قدرت و هدفهای نفسانی بوده است.

ولی برای آن که ما این حالت شگفت و انکار را از صفحه فکر این دسته از خوانندگان بزدائیم ناچاریم چگونگی و علت اسلام آوردن معاویه و خاندان بنی امیه را با استناد مدارک معتبر اسلامی و همچنین موقعیت این خاندان را از نظر پیشوایان بزرگ دین و نکوهشهای شدیدی که از آن ذوات مقدس نسبت به آنان وارد گردیده نقل کنیم تا ضمناً این حقیقت روشن گردد که از ابتداء پذیرفتن این

دودمان اسلام را از روی رغبت و میل نبوده بلکه با کراهت و تنها برای ترس از شمشیر بوده است اینک نقل مدارک اسلامی در این باره:

یک. المعتضد بالله خلیفه عباسی ضمن منشوری که برای لعن بر معاویه و اطلاع اجتماع از علل تصمیم خلیفه بر این امر صادر نموده بود به موقعیت خاندان ابوسفیان در برابر اسلام و آورنده آن و چگونگی مسلمان شدن آنان و آن چه که پیغمبر اسلام درباره این خاندان فرمودند اشاره کرده و چنین می نویسد:

... و اشد هم فی ذلک عداوة و اعظمهم له مخالفة و اولهم فی کل حرب و مناصبة لا یرفع علی الاسلام رایة الاکان صاحبها و قاعدها و رئیسها فی کل مواطن الحرب من بدر واحد و الخندق و الفتح، ابوسفیان - ابن حرب و اشیاخته من بنی امیة الملعونین فی کتاب الله ثم المولعونین علی لسان رسول الله فی عدة مواطن و عدة مواضع لما مضی علم الله فیهم و فی امرهم و نفاقهم و کفر احلامهم فحارب مجاهدا و دافع مکابدا و اقام منابذا حتی قهره السیف و علات امرالله و - کارهون فتقل بالاسلام غیر منطو علیه و اسر بالکفر غیر منقطع عنه.... لعنهم الله به علی لسان نبیه (ﷺ) و انزل فی کتابه قوله و الشجرة الملعونة فی القرآن (۷۰) و لاختلاف لاحد انه اراد بها بنی امیة و منه قول الرسول و قدر آه مقبلا علی حمار و معاویة یقود به و یزید ابنه یسوق به: لعن الله القاصد و الراكب و السائق (۷۱)

یعنی..... سخت ترین دشمنان پیغمبر در معاندت با اسلام از نظر کینه توزی و بزرگتر از همه از نظر مخالفت و اولین فرد آنها در هر جنگ و از نظر مقاومت کسی که علیه اسلام هیچ پرچمی بر افراشته نمی شد مگر آن که آن کس صاحب آن پرچم و بدوش کشنده و رئیس آن بود، در تمام جنگها از بدر و احد و خندق و فتح، آن کس ابوسفیان بن حرب و پیروانش از بنی امیه بودند، آن بنی

امیه ای که در کتاب خدا مورد لعن قرار گرفتند و سپس پیغمبر هم آنها را در مواقع مختلف لعن نمود (این که خداوند آنها را لعن کرد) به این علت بود که علم خدا درباره آنها گذشته بود و او می دانست کار آنها را و نفاق آنان را و کفر فرزندانشان را، ابوسفیان با پیغمبر جنگ کرد در حالی که کوشش می نمود و مدافعه کرد در حالی که مشکلات را تحمل داشت و ایستادگی نمود در حالی که مخالفت و عدوات می ورزید تا هنگامی که شمشیر مسلمین او را مقهور ساخت و امر خدا برتری یافت با آن که بنی امیه کراهت داشتند در آن زمان ابوسفیان زبان اسلام را پذیرفت در حالی که واقعا در گرد اسلام نبود و در پنهانی کفر را دارا بود و دل از آن بر نکنده بود...

خداوند بنی امیه را از این نظر با زبان پیغمبر خود لعن کرد و در کتاب خود نازل نمود و فرمود: الشجرة الملعونة في القرآن و کسی اختلاف ندارد بر این که مقصود خداوند (از شجره ملعونه) بنی امیه است و از مواردی که بنی امیه بر زبان پیغمبر اسلام لعن شدند هنگامی است که پیغمبر ابوسفیان را دید که بر چهارپائی سوار است و معاویه افسار آن را می کشد و فرزند دیگر ابوسفیان به نام یزید آن را می راند در این جا آن حضرت فرمود خدا لعنت کند این افسار کش و سوار شونده و این راننده را.

دو - دومین مردی که پیغمبر اسلام در نکوهش از معاویه سخن گفت، هنگامی بود که آن حضرت با جمعی از مسلمانان نشسته بودند ناگاه فرمود:

نطلع من هذا الفج رجل من امتی یحشر علی غیر ملتی فطلع معاویه^(۷۲)

یعنی اکنون ظاهر می شود از این راه مردی از امت من که در قیامت بر غیر دین اسلام محشور می شود در این هنگام معاویه ظاهر شد، در این روایت

پیغمبر اسلام صریحا فرمود که معاویه در قیامت در شمار مسلمانان محشور نمی گردد.

سه - سومین مدرک اسلامی که درباره فرزند هند و اسلام وی با صراحت سخن می گوید کلماتی است که از علی بن ابیطالب علیه السلام صادر گردیده است هنگامی که معاویه جمعی از بزرگان شام را نزد علی علیه السلام فرستاد مردی از آنان به نام شرجیل بن سمط درباره فرزند ابوسفیان و خلافت او سخن گفت آن حضرت ضمن پاسخی که به وی داد چنین فرمودند:

.... و خلاف معاویة الذی لم يجعل الله عز و جل له سابقة فی الدین و لاسلف صدق فی الاسلام طلیق بن طلیق حزب من هذه الاحزاب لم یزل الله عزوجل و لرسوله صلی الله علیه و آله و للمسلمین عدوا هو و ابوه حتی دخلا فی الاسلام کارهین ^(۷۳)
یعنی.... (معاویه در بیعت با من مخالفت ورزید) آن معاویه ای که خداوند برای او سابقه ای در دین قرار نداد و گذشته صدق در اسلام ندارد، آزاد شده فرزند آزاد شده ^(۷۴)

حزبی از این احزاب همیشه برای خدا و پیغمبری وی و برای مسلمین او و پدر او دشمن بودند تا وقتی که داخل در اسلام شدند در حالی که کراهت داشتند و به آن مایل نبودند.

چهار - باز امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام در پاسخ یکی از نامه های معاویه به وی چنین می نویسد:

اما بعد فاننا کنا نحن وانتم علی ماذکرت من الالفة و الجماعة ففرق بیننا و بینکم امس انا آمننا و کفرتم و الیوم انا استقمنا و فتنتم و ما اسلم مسلمکم الا کرها و بعد ان کان الف الاسلام کله لرسول الله علیه و آله و سلم حزبا ^(۷۵)

یعنی ما و شما (بنی هاشم و بنی امیه) همان گونه که یاد آور شدید بر الفت و اجتماع بودیم اما دیروز (هنگام بعثت پیغمبر) بین ما و شما جدائی افتاد، ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید و امروز ما استقامت کردیم و شما گمراه شدید، و مسلمانی از شما اسلام نیاورد مگر با کراهت ^(۷۶) بعد از آن که اشراف و بزرگان عرب همگی برای پیغمبر خدا ﷺ حزب بودند و بر آن حضرت اجتماع داشتند.

خواننده ارجمند- با در نظر گرفتن این مدارک و بیانات صریحی که از پیشوایان بزرگ اسلام درباره معاویه و خاندان بنی امیه صادر گردیده مشکل است؟! آیا باز هم نمی توان پذیرفت که معاویه می خواست از اسلام تنها به منزله یک پل برای رسیدن به هدف های شیطنی خود استفاده کند؟! آیا باز هم جای تردید است که بگوئیم فرزند ابوسفیان نه تنها هیچ گونه علاقه و رغبتی در دل نسبت به اسلام و دستورات آسمانی آن نداشت بلکه مقصود اصلی و پنهانی وی این بود که بسیار زیرکانه و در استتار با حکومت اسلام و اصول و مقررات مذهبی آن مبارزه کند و یک حکومت نژادی را جای گزین وی سازد؟! این بود بخش اول بحث ما در این فصل.

بخش دوم:

در این جا ما از بخش اول فارغ شدیم و به استناد شواهد معتبر تاریخی روشن ساختیم که معاویه نه تنها در دل نسبت به اسلام و معتقدات و مقررات آن ایمانی نداشت و احترامی قائل نبود، بلکه هدف پنهانی و پشت پرده وی این بود که با اساس این آئین و مظاهر روشن آن بسیار زیرکانه مبارزه کرده و یک حکومت نیرومند نژادی را جایگزین حکومت اصیل و انسانی اسلام سازد، اکنون به بخش دوم این فصل می پردازیم؛ در این بخش ما می خواهیم آن قسمت از

کارهای حساس معاویه را شرح دهیم که وی آنها را برای آماده ساختن شرائط اجتماع به منظور دست یافتن به هدفهای پنهانی و ضد اسلامی خود انجام داد. در این بخش ما به خواست خداوند، نشان خواهیم داد که چگونه معاویه آهسته آهسته زمینه کشور را برای اجرای مقاصد شوم خود آماده می سازد و موانعی را که در راه رسیدن به هدفهای سری وی وجود داشت یکی پس از دیگری از میان برمی دارد. اینک شرح این حوادث:

معاویه مردان خدا را می کشد!

آزاد مردان و شخصیت‌های با فضیلت همواره در راه انجام خود سربها و بیداد گریهای ستمگران و ناپاکان مانع بزرگی به شمار می روند برای یک حاکم خیره سر که بخواهد خواسته های نفسانی خود را بدون مواجه شدن با مشکلات و برخورد با مانعی اجراء کند و فکر خود را بر همه چیز (حتی بر مصالح اجتماع و کشور) حکومت بخشد یکی از بزرگترین شرائط، این است که افراد آزاده و بیدار و کسانی را که تن در زیر بار ستم دادن برای آنان به مراتب از مرگ سخت تر و ناگوارتر است از میان بر دارد تا بتواند آسوده و با خیالی راحت با هدفهای غیر انسانی خود دست یابد، معاویه هم که از نظر مکتب تزویر و نیرنگ استادی است که نظیر به خوبی به این اصل کلی توجه دارد و از اینجاست که تصمیم می گیرد (برای آن که بتواند زمینه کشور را برای اجرای نیات شوم خود از هر نظر آماده سازد) مردان خدا و افراد آزاده ای که نه تنها در شمار آبستنیهای دستگاه حکومت وی نیستند! بلکه چون سدی عظیم و دژی نفوذناپذیر در برابر خود سری های او مقاومت می کنند از میان بر دارد، با این حساب کشته شدن حجر و یاران با وفای او بدست دژخیمان زاده هند عجیب و شگفت آور نیست.

حجر بن عدی که از شخصیت‌های بزرگ و یاران با وفای علی بن ابیطالب ع بود در کوفه مسکن داشت و همواره به استنادارانی که از جانب زمامداران ستمگر در آن جا حکومت می کردند پر خاش می کرد و در برابر خلاف کاریها و قانون شکنیهای آنان اعتراض می نمود، تا نوبت به زیاد بن ابیه رسید، زیاد هم مانند دیگران همواره از شهادت و صراحت لهجه و جسارت حجر سخت در آزار بود تا بالاخره از وی به معاویه شکایت کرد، فرزند ابوسفیان که منتظر بهانه ای بود تا بتواند این شیعه پاک دل و با فضیلت را از میان بر دارد، دستور دستگیری و باز داشت او را برای زیاد صادر کرد، زیاد بن ابیه پس از مشکلات فراوان و رنجهای بسیار توانست وی را با یازده تن از دوستان و یارانش دستگیر نموده و به سوی شام بفرستد، هنگامی که خبر دستگیری و سارت حجر را به معاویه دادند دژخیمی را با جمع فراوانی از جیره خواران خود به سوی آن کاروان اسیر فرستاد، آنها در محلی به نام (مر عذرا) حجر و یاران او را ملاقات کردند، دژخیم ناپاک پس از آن که سخنان ناروایی که شایسته وی و ارباب او بود به حجر گفت او و اصحاب او را این گونه تهدید کرد: امیرالمومنین معاویه به من فرمان داده تا تو و اصحاب تو را با تیغ سر، سر از تن بر گیرم الا آن که از کفر خود باز گشت نمائید و علی ابن ابیطالب را لعنت کنید و از او براءت بجوئید! اما در پاسخ چه شنید؟

قال حجر و جماعة ممن كان معه: ان الصبر على حر السيف ثايسر علينا مما تدعونا اليه ثم القدوم على الله و على نبيه و على صفيه احب الينا من دخول النار
يعنى حجر و جماعتى از ياران او گفتند شکیبائی و صبر بر حدت شمشیر
برای ما سهل تر است از آن چه که شما ما را بدان می خوانید سپس درود بر

خداوند بر پیغمبر او و بر صفی گزیده او علی نزد ما محبوب تر است از آن که در آتش داخل شویم.

آنها با گفتن این پاسخ تصمیم خود را گرفتند و عزم خود را بر شهادت جزم کردند حجر و پنج تن از یاران فا وفای او کشته شدند و سرهای نازنین و مقدس این مردان خدا را برای خشنودی معاویه فرزند هند جگر خوار، به نزد وی بردند. این خبر جانسوز با سرعت در سراسر کوفه و حجاز انتشار یافت. حجر و یاران وی کشته شدند. خبر شهادت حجر بن عدی و پنج تن از آزاد مردان عصر وی اثر عمیق و سوزناکی در دلها گذارد، و از نهاد مخالف و موافق آه جانسوزی بر خواست.

مسعودی درباره حجر می نویسد: هو اول من قتل صبرا فی الاسلام^(۷۷) یعنی حجر اول کسی است که در اسلام صبرا کشته شد^(۷۸)

حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ضمن نامه ای که به معاویه می نویسد و وی را نسبت به خلاف کاری ها و جنایات و خیانتهايش سخت مورد سرزنش قرار می دهد، داستان شهادت حجر بن عدی و یاران او را با یک سوز و گداز یاد می کند. این نامه اگر چه مشتمل بر قسمتهای دیگر از خلاف کاری های معاویه هم هست و باید بعضی از تکه های آن به مناسبت بحث های آینده درج گردد، اما به خاطر آن که لطف خاص و عظمت مطالب آن بزرگوار، در این نامه هم چنان محفوظ بماند از تقطیع آن خودداری کرده و قسمتهای دیگر آن را هم (که درباره شهادت حجر نیست) در این جا یاد می کنیم، مهمترین قسمت های این نامه چنین است:

.... ولست قاتل حجر و اصحابه العابدین المختبین الذین كانوا يستفظعون البدع و یامرون بالمعروف و یتهون عن المنکر؟! فقتلهم ظلما و عدوانا من بعد ما اعطيتهم المواثیق الغلیظة و العهود الموکدة جراً علی الله و استخفا فا بعهدہ،

اولست بقاتل عمر و بن الحمق الذی اخلقت و ابلت و جهة العبادة فقتلته من بعد ما اعطيته من العهود مالو فهمته العصم نزلت من سقف الجبال، اولست المدعى زياد فى الاسلام فرعمت انه ابن ابى سفيان و قضى رسول الله ﷺ و سلم: ان الولد للفراش و للعاهر الحجر ثم سلطته على اهل الاسلام يقتلهم و يقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف و يصلبهم على جذوع النخل. سبحان الله يا معاوية! لكانك لست من هذه الامة و امارتك صبيا يشرب الشراب و يلعب بالكلاب ما اراك الا و قد اوبقت نفسك و اهلكت دينك و اضعت الرعية... (٧٩)

يعنى (اى معاويه) آيا تو نيستى كشنده حجر و ياران او؟! آنهايى كه عبادت خدا مى كردند و (با تكاء خدا) داراي طمانينه و سكون نفس بودند، آن مردانى كه از بدعت ترس و هراس داشتند و امر به معروف و نهى از منكر مى نمودند. پس تو كشتى آنها را از راه ستم و عداوت بعد از آن كه به آنها اطمينانهاى شديد و پنهانى پي در پي دادى (كه با آنان آزار نرسانى) (تو آنها را كشتى) در حالى كه با اين عمل در برابر خدا جرات نمودى و پيمان او را سبك شمردى آيا تو نيستى كشنده عمرو بن حمق؟! آن كسى كه عبادت صورت او را كهنه و فرسوده ساخت، تو او را كشتى بعد از آن كه به او پيمانهاى دادى كه اگر آن پيمانها را با آهو مى دادند و او درك مى كرد (مطمئن مى گشت) و از فراز كوهها پائين مى آمد. آيا تو نيستى كه زياد را در اسلام ادعا نمودى و گمان كردى كه او پسر ابوسفيان است؟! با اين كه پيغمبر خدا ﷺ حكم كرد و فرمود فرزند متعلق به فراش است و براى زانى و فاجر حجر است. سپس مسلط ساختى او را بر اهل اسلام، آنها را مى كشد و دست و پاى آنها را از خلاف^(٨٠) قطع مى سازد و آنان را بر بالاي چوبه ها مى كشد. سبحان الله شگفتا اى معاويه آن چنان با مسلمانان رفتار مى كنى كه گويا تو از اين امت نيستى و اين ملت از تو نيستند.

... بدان ای معاویه خداوند تو را فراموش نمی کند اینکه مردم را با گمان می کشی و آنان را با تهمت دستگیر می سازی و بچه ای یزید را بر مردم امارت و حکومت می دهی که شراب می نوشد و با سگ بازی می کند (ای معاویه) من نمی بینم تو را مگر آن که خود را به هلاکت افکندی و دینت را فانی ساختی و اجتماع اسلامی را ضایع و نابود نمودی....

آری کشتن حجر بن عدی آن آزاد مردی که ستمگریها و خیانتهای معاویه و عمال وی را بر ملا می ساخت و از آشکار ساختن شیفتگی و علاقه شدید خود نسبت به علی مرتضی علیه السلام و خاندان پاکش هیچ گونه به خود راه نمی داد.

نه تنها شخصیتی آسمانی چون حسین بن علی علیه السلام را سخت غمگین و سوخته دل ساخت بلکه افرادی مانند حسن بصری را که حتی در برابر و سوخته دل ساخت بلکه افرادی مانند حسن بصری را که حتی در برابر حکومت های بیدادگر هم وضع مبهمی داشتند به ناله در آورد، این مرد (با آن که از نظر عقائد و روش صحیح اسلامی مستقیم نبود) درباره ابوسفیان گفتاری دارد که بسیار جالب و در خور اهمیت است در این گفتار حسن بصری چهار گناه بزرگ و خیانت عظیم برای معاویه می شمرد که یکی از آنها داستان حجر و شهادت وی بدست آن ناپاک است، حسن بصری در این گفتار از شهادت حجر یاد می کند اما یاری توام با ناله و آه که در خلال آن می توان عظمت و موقعیت و نفوذ معنوی و عمیق حجر را در بین تمام طبقات عصر وی (حتی در فردی مانند حسن بصری) به خوبی بدست آورد اینک متن گفتار حسن:

اربع خصال کن فی معاویة لو لم تکن فیہ الاواحدة لکانت موبقة: انتزائه علی هذه الامة بالسيف حتى اخذ الامر من غیر مشورة و فیهم بقا با الصحابة و ذو و الفضيلة، و استخلافه بعد ابنه سکیرا خمیرا بلبس الحریر و یضرب بالطنابیر و

ادعاوه زیادا و قد قال رسول الله ﷺ الولد للفراش و للعاهر الحجر، و قتلہ حجرا و اصحاب حجر فیا و یلاله من حجر و یا و یلاله من حجر و اصحاب حجر یعنی چهار خصلت در معاویه بود که اگر نبود در وی مگر یکی از این چهار، هر آینه او را به هلاکت می رساند.

یک - با شمشیر، خود را بر این امت تحمیل کرد تا بالاخره حکومت را در دست گرفت بدون آن که با مسلمین مشورت نموده باشد! با این که در بین امت باقی ماندگان از اصحاب پیغمبر و مردان با فضیلت بودند!

دو - فرزندش را به جانشینی از خود برگزید با آن که همیشه مست و مخمور بود و لباس حریر می پوشید و طنبور می نواخت.

سه - زیاد را برادر خود خواند و وی را فرزند ابوسفیان نامید با آن که پیغمبر خدا ﷺ فرمود فرزند متعلق به فراش است و برای زانی و فاجر سنگ.

چهار - کشتن او حجر و اصحاب حجر را پس وای بر وی از حجر و باز هم وای بر وی از حجر و اصحاب حجر.

کشتن حجر بن عدی و اصحاب وی یعنی آزاد مردان و زبان های گویای اجتماع یکی از برنامه های ننگین حکومت معاویه بود، معاویه می خواهد زمینه کشور را از هر نظر برای اجرای مقاصد شوم و پنهانی خود آماده سازد و برای رسیدن به این اهداف شیطانی و کثیف حتما باید اجتماع را از مردانی که تحمل ستمگریها و خود سری ها و خلاف کاری های وی برای آنان غیر ممکن است خالی سازد، به دنبال اجرای این فکر بود که معاویه دست خود را به خون مردان خدا آغشته کرد و حجر و یاران آزاده او را تنها به جرم حق گوئی و آزادگی به شهادت رساند.

گناهی بزرگ و خیانتی عظیم

معاویه برای دست یافتن به نیات شوم خود و تسلط هر چه بیشتر بر اجتماع و از میان برداشتن مردان خدا و آزاده است احتیاج به کسانی دارد که با دست آنها بتواند مقاصد پلید خود را اجراء سازد.

او باید ناپاکان اجتماع را استخدام کند تا از نیروهای انسانی آنها به نفع خود بهره بر دارد و با کمک آنان پاکان کشور را نابود سازد، برای تامین این منظور حتما باید فرزند ابوسفیان به سراغ زیاد برود زیرا کاردانی و زیرکی او از یک طرف، جرات و جسارتش از سوی دیگر اطلاع کافی و احاطه او بر شیعیان کوفه و دوستان کوفه و دوستان خاندان علی علیه السلام از طرف سوم به طور ضرورت ایجاب می کند که معاویه او را صید کند و در دام خود افکند، معاویه یک سیاستمدار تمام عیاری است که با اصول خدعه و نیرنگ کاملا آشنائی دارد، روانشناسی خاص معاویه که آن را در هنگام صید افراد به کار می بندد ایجاب کرد که وی از نقطه ضعف زیاد بن ایبه استفاده کند و از این راه او را به سوی خود متمایل سازد، معاویه می داند که رنج بزرگ زیاد بن ایبه از نداشتن پدر و مشخص و معین است، تا کی مردم او را زیاد بن ایبه و یا زیاد بن سمیه که نام مادرش بود، خطاب کنند؟! او به خوبی می داند که این مشکل در زندگی زیاد عقده ای بزرگ برای وی ایجاب کرد، او می تواند این عقده را بگشاید و با گشایش آن زیاد و تمام نیروها و امکانات او را استخدام کند، معاویه به دنبال این فکر شیطانی تصمیم خود را گرفت و اراده کرد زیاد را فرزند ابوسفیان بخواند و بدینوسیله او را به برادری با خود مفتخر سازد.

این عمل معاویه که فرزندی را از راه زنا به یک فرد زانی نسبت دهند عملی است بر خلاف ضرورت اسلام و گفتار صریح پیغمبر که فرمود: ... و للعاھر

الحجر اما فرزند ابوسفیان بالاخره این فکر غیر اسلامی خود را عملی ساخت، عظمت خیانت و گناه معاویه در این باره از نظر همگان (حتی مورخین سنی مذهب) مسلم است تا جائی که ابن اثیر پیش از آن که این داستان را نقل کند ابتداء چنین می نویسد:

... فانه من الامور المشهورة الكبيرة في الاسلام لا ينبغي اهمالها ^(۸۱)

مورخ مشهور نام برده و پس از ذکر این مقدمه اصل داستان و علت اقدام معاویه در این امر و هدف شیطانی وی را در انجام این خیانت بزرگ این گونه نقل می کند:

... و رای معاویة ان یستعمل زیادا واستصفی مودته باستلحاقه واحضر الناس وحضر من یشهد الزیاد و کان فیمن حضرا ابو مریم السلونی فقال له معاویة بم تشهد یا ابا مریم. فقال اشهد ان اباسفیان حضر عندی و طلب منی بغیا فقلت له لیس عندی الاسمیة فقال ائنی بها علی قدرها و وضرها فاتیته بها فخلابها ثم خرجت من عنده ان استکیتها لیقطان منیا ^(۸۲)

یعنی معاویه مصلحت دید که علاقه و میل زیاد را متوجه خود سازد و مودت او را تنها برای خود قرار دهد از این راه که او را به پدر خود ملحق گرداند و فرزند وی بخواند.... برای این منظور جمعی از مردم را احضار کرد و کسانی را که درباره زیاد شهادت بدهند در آن مجلس حاضر ساخت و از افرادی که به منظور شهادت دادن وی را حاضر نمود مردی به نام ابو مریم سلونی بود، معاویه به او گفت ای ابا مریم در این باره بچه چیز گواهی می دهی؟ ابو مریم گفت شهادت می دهم که بوسفیان در جاهلیت نزد من آمد و از من زانیه ای خواست من به او گفتم که اکنون نزد من جزسمیه (مادر زیاد) زن دیگری نیست ابوسفیان گفت بیاور سمیه را با آن که وی چرکین و کثیف است پس من سمیه را نزد وی

آوردم و ابوسفیان با او خلوت نمود. پس از زمانی سمیه از نزد ابوسفیان بیرون آمد در حالی که از زیر جامه او منی خارج بود.

خوانندگان ارجمند: معاویه به اتکای این شهادت زیاد را به ابوسفیان ملحق ساخت و او را فرزند وی خواند با آن که پیغمبر اسلام صریحا فرمود که برای زانی سنگ است نه فرزند!!!

راستی غم انگیز است! شما منظره این مجلس را در نظر مجسم سازید و به ببیند کار ننگ و فضاحت در اسلام باید تا کجا بالا بگیرد که شخصی مانند معاویه که در راس حکومت اسلامی قرار گرفته و خود را امیرالمومنین!!! و جانشین پیغمبر!!! معرفی می کند مجلسی را مهیا سازد و در آن در برابر چشم دهها نفر زیاد ایستاده و ابو مریم سلونی (که در جاهلیت زنان معروفه را برای جوانان عرب در اختیار داشت) به پا خیزد و داستان شرم آور را ابوسفیان و سمیه را با آن صورت شرمگین بیان کند و با ادای این گونه مطالب، معاویه زیاد را (بر خلاف ضرورت اسلام) به ابوسفیان ملحق سازد و وی را برادر خود بخواند!!! این جاست که باید گفت تفو بر تو ای چرخ گردون تفو! ای هزاران لعن و نکبت بر آن اجتماع منحطی که در راس خود چنین رهبری را بپذیرد و در برابر او تسلیم گردد.

زیاد بن ابیه از آن تاریخ به بعد زیاد بن ابوسفیان خوانده می شود!!! ولی نقشه اصلی معاویه تا این جا پایان نیافت معاویه زیاد را به پدر خود ملحق ساخت چرا؟! به همان منظوری که حسین بن علی علیه السلام ضمن نامه خود به معاویه اشاره فرمود (و ما در پیش نقل کردیم)

ثم سلطته علی اهل الاسلام یقتلهم و یقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف و یصلبهم علی جذوع النخل

معاویه زیاد را فرزند ابوسفیان خواند و سپس او را بر ملت مسلمان و جمعیت شیعه مسلط ساخت، او را بر مردم مسلط ساخت تا آزاد مردان امت را بکشد، سرهای آن را جدا سازد، دست و پای آنها را قطع کند و آنها را بدار بیاویزند: آری. معاویه این ماموریت لعنتی را به زیاد وا گذاشت و او هم به بدترین صورت آن را انجام داد.

مسعودی می نویسد: زیاد در کوفه دستور داد که باید همه مردم علی عَلِيٍّ را سب و لعن کنند و گفت هر کس اطاعت نکرد بلا درنگ او را بکشند ^(۸۳) اکنون که معاویه کارها و نقشه ها را تا این جا بر طبق مراد و مقصود خود عملی ساخت باید مراحل بعدی را با جدیت هر چه تمام تر و پیش از آن که فرصت از دست برود انجام دهد.

فرزند ابوسفیان به مبارزه با علی بر می خیزد

معاویه که زمینه کشور را تا حدود زیادی برای اجرای نقشه های ضد اسلامی خود آماده ساخت و کار گردانان و جیره خواران کثیفی مانند زیاد بن ابیه را هم به طور کامل استخدام کرد، اکنون می خواهد ضربه های کاری خود را بر پیکر اسلام وارد سازد، او اگر در دل آرزو دارد که نام پیغمبر را یکباره دفن کند و این نیت پلید را هم صریحا به مغیره بن شعبه باز گو می کند، اما به خوبی می داند که هنوز نمی تواند علنا به مبارزه با پیغمبر اسلام قیام نماید، این کار را ممکن است معاویه بالاخره انجام دهد اما نه اکنون و در این شرائط، معاویه اگر نمی تواند به مبارزه علنی و مستقیم علیه پیغمبر عزیز اسلام بر خیزد می تواند مخالفت خود را با علی و خاندان وی آن کسی که خداوند او را نفس پیغمبر خواند.

تا آن جا علنی سازد که مردم را جبرا به سب و لعن آن حضرت وا دارد، او اگر در این جا موفق گردد نقشه های شوم خود را برای در هم کوبیدن علی و خاندان علی علیه السلام اجراء سازد دیگر تا رسیدن به مقصود نهائی و هدف اصلی خویش چند قدم بیشتر فاصله ندارد. فرزند ابوسفیان مقصود خود را در این باره ابتداء به صورت دیگر انجام داد یعنی پیش از آن که دستور سب علی را صادر کند ابتداء به تمام عمال و استناداران خود نوشت که روایاتی در مدح و منقبت برای عثمان و معاویه و خاندان بنی امیه (با دستیاری جمعی از خائنین و راویان و خطبای مزدور) جعل کنند و آنها را به پیغمبر اسلام نسبت بدهند تا در دل های مردم به نام دین و مقدسات اسلامی جای بگیرد.

ابن ابی الحدید منشور معاویه را در این باره چنین نقل می کند:

... و كتب اليهم ان انظروا من قبلكم من شيعة عثمان و محبيه و اهل و لايته و الذين يروون فضائله و مناقبه فادنوا مجالسهم و قريوهم و اكرموهم و اكتبوا الي بكل ما يروى كل رجل منهم و اسمه و اسم ابيه و عشيرته ^(۸۴)

یعنی معاویه به عمال خود نوشت که به آنهایی که نزد شما هستند بنگرید، کسانی که از پیروان عثمان و دوستان او و اهل علاقه به وی هستند و آنهایی که درباره فضائل و مناقب عثمان روایت نقل می کنند آنها را به خود و دستگاه حکومت خود نزدیک سازید و به آنان احترام بگذارید و روایات آنها را برای من بفرستید و نام آن راوی و نام پدر و قبیله او را هم برای من بنویسید.

این بخش نامه از سوی معاویه برای تمام نواحی کشور صادر گردید و به عموم مردم ابلاغ شد، اکنون در نظر بگیرید که در مملکت چه غوغائی و جنبشی به منظور جعل روایات در فضائل عثمان و خاندان او یعنی بنی امیه سر پا می گردد، فرصت طلبان و ناپاکان اجتماع در ساختن روایات با یکدیگر مسابقه

گذارند و هر یک سعی می کرد آن گونه در ستایش از عثمان و خاندان بنی امیه مبالغه کند و در آن باره روایت از پیغمبر نقل نماید!!! که دیگران از انجام آن عاجز باشند، این روایات جعلی طبق دستور قبلی برای معاویه فرستاده می شد و دستگاه تبلیغاتی وی هم حداکثر بهره برداری از آن را انجام می داد تا جائی که ابن ابی الحدید می نویسد:

.... و القی الی معلمی الکتاتیب فعلموا من ذلک صبیانهم و غلمانهم من ذلک الکثیر الواسع حتی رووه و تعلموه کما يتعلمون القرآن و حتی علموه بناتهم و نسائهم و خدمهم وحشمهم فلبثوا بذلک ماشاء الله (۸۵)

یعنی آن روایاتی را که در فضائل عثمان و خاندان بنی امیه جعل شده بود به معلمین و مکتب داران سپردند، آنها هم از آن همه مجعولات فراوان به بچه ها و غلامانشان تعلیم دادند به حدی که آن روایات را نقل می کردند و تعلیم می گرفتند همان گونه که قرآن را فرا می گرفتند و حتی آنها را به دختران و زنان و نوکران و خویشاوندان خود تعلیم می دادند و مدتها بر این روش باقی بودند...

و با این ترتیب معاویه توانست خاندان بنی امیه را از نظر اکثریت اجتماع آن روز به صورت خاندانی با فضیلت معرفی کند که از نظر اسلام و از زبان وحی یعنی پیغمبر، مقدس و محترم هستند اکنون که زمینه فکری اجتماع تا این جا آماده شد، مرحله دوم این نقشه را معاویه شروع می کند و مبارزه خود را برای ساقط کردن علی و خاندان علی علیه السلام از نظر مردم و افکار آنان علنی می سازد مورخین معتبر و بزرگ سنی مذهب دنباله فعالیت معاویه را چنین نوشته اند:

... ثم کتب الی عماله بنسخة واحدة الی جمیع البلدان. انظروا الی من قامت علیه الیینه انه یحب علیا و اهل بیته فامحوه من الدیوان و اسقطوا عطائه و رزقه و شفیع ذلک بنسخة اخری من اهتمموه بموالاة هولاء القوم فنکلوا به واهد موا دار

(۸۶)

یعنی پس از آن که مدتها معاویه مردم را به شنیدن مناقب مجعوله عثمان و خاندان بنی امیه عادت داد آن گاه به عمال خود به یک نسق نوشت که بنگرید به کسی که بینه درباره او شهادت داد که وی دوستار علی و خاندان او است پس نام او را از لیست عطاء محو کنید و جوائز و حقوق او را از بیت المال ساقط نمایید، معاویه با این بخشنامه، بخشنامه ای شدید اللحن تری فرستاد که هر کس نزد شما متهم به دوستی علی بن ابیطالب و خاندان اوست (چه این اتهام به ثبوت برسد یا نه) او را مورد شکنجه و آزار قرار دهید و خانه او را ویران سازید.

در نامه دیگر معاویه به عمال خود درباره سب علی علیه السلام می نویسد:

.... ان برئت الذمة ممن روی شیئا من فضل ابي تراب و اهل بته فقامت الخطباء فی کل کورة و علی کل منبر یلعنون علیا و بیرون منه و یقعون فیہ و فی اهل بیته ^(۸۷)

یعنی معاویه به عمال خود نوشت که ذمه من بری است و از امان من خارج است کسی که در فضیلت ابو تراب علیه السلام و خاندان او سخن بگوید و روایتی نقل کند، به دنبال این نامه خطباء و گویندگان در هر اجتماع و بر بالای هر منبر علی را لعن کردند و از او بیزاری جستند و درباره او سخن گفتند.

در یکی از نامه ها که معاویه در این باره به عمال خود می نویسد چنین می نگارد:

الا یجیز و الاحد من شیعة علی و اهل بیته شهادة ^(۸۸)

یعنی مراقبت کنید که شهادت دوستان علی و خاندان وی را نپذیرید و قبول نکنید.

بخشنامه های معاویه درباره سب و لعن علی و خاندان وی علیه السلام و شکنجه و آزار و کشتار دوستان و شیعیان آن حضرت و ویران ساختن خانه های آنها یکی

پس از دیگری برای عمال وی و جیره خواران کثیف آن حکومت صادر می گردید و در نتیجه در سراسر کشور نه تنها شیعیان و دوستان شناخته شده و مشخص خاندان علی علیه السلام بر جان و مال خود هیچ گونه تامین نداشتند بلکه هر کس صرفاً اگر متهم به دوستی آن ذوات مقدس و عصاره های فضیلت و انسانیت می گردید به سخت ترین وجه دچار عذاب و شکنجه و محرومیت می شد، این وضع مرگبار و رعب انگیز در سراسر کشور حکومت می کرد ولی کوفه در این مصیبت و بلا نسبت به نقاط دیگر سهم بیشتری داشت زیرا از یک طرف آن جا مرکز دوستان و شیعیان علی علیه السلام بود و از سوی دیگر معاویه زیاد ابن امیه را (که دوست داران علی و خاندان او را به خوبی می شناخت) بر آن جا مسلط گردانده بود. این استاندار ناپاک و بی اصالت که مادر وی از زنان معروفه حجاز بوده است آن چنان بی شرمانه دست خود را به خون شیعیان امیرالمومنین آلوده ساخت که دانشمند و نویسنده مشهور اهل تسنن یعنی ابن ابی الحدید درباره جنایات وی می نویسد:

فقتلهم تحت کل حجر و مدر و اخافهم و قطع الایدی و الارجل و صلبهم علی جذوع النخل و طردهم و شردهم عن العراق فلم یبق بها معروف منهم ^(۸۹) یعنی زیاد بن ابیه دوستان علی و خاندان او را زیر هر سنگ و کلوخی که یافت به قتل رساند و آنها را دچار وحشت ساخت، دست و پاها را قطع نمود و آن را بر بالای دار آویخت و از عراق آنها را متفرق ساخت تا جایی که حتی یک فرد معروف (از شیعیان آن حضرت) در عراق باقی نماند! فرمان لعنتی معاویه درباره سب و لعن علی علیه السلام در کشور اسلامی سالیانی دراز آن چنان با مراقبت اجراء گردید که علامه امینی می نویسد:

و قد صارت سنة جاريه و دعمت في ايام الامويين سبعون الف منبر يلحن فيها اميرالمومنين عليه السلام و اتخذوا ذلك كعقيدة راسخة او فريضة ثابتة او سنة متبعة يرغب فيها بكل شوق و توق حتى ان عمر بن عبدالعزيز لما منع عنها لحكمة عملية اولسياسة و قتية حسبوه كانه جاء بطامة كبرى او اقتترف اثما عظيما ^(٩٠) يعني سب و لعن به علي عليه السلام و خاندان وي مانند يك سنت جاريه گرديده بود و هفتاد هزار منبر در عصر امويان در سراسر کشور نصب کرده بودند که بر بالای آنها اميرالمومنين را لعن می نمودند و اين عمل را مانند يك اعتقاد راسخ و يا يك واجب هميشگی و دستور لازم الاتباع می پنداشتند و با تمام شوق و علاقه به سوی آن ميل می کردند تا جائی که عمر بن عبدالعزيز در آن هنگام که به علت سياسيت خاص و يا به جهت مصلحتی از لعن آن حضرت منع کرد مردم گویا چنین گمان کردند که وی داهیه ای بزرگ آورد یا گناهی عظیم مرتکب گردید.

معاويه تنها از مردم نمی خواست که علي بن ابيطالب و خاندان مقدس او را لعن کنند بلکه خود هم عملا در اين گناه بزرگ و خیانت عظیم شرکت داشت و شخصا بر بالای منابر آن بزرگوار را لعن می نمود و در پایان هر خطبه ای که می خواند چنین می گفت:

اللهم ان اباتراب الحد في دينك و صد عن سبيك فالعنه لعنا و بيلا و عذبه عذابا اليما ^(٩١)

فرزند ابوسفیان کار ننگ و فضاحت را در این باره به جائی رسانده بود که از شخصیتهای معروف عرب که گاهی نزد وی می آمدند و بر او وارد می گردیدند می خواست در برابر مردم علي عليه السلام را لعن کنند و از او بیزاری بجويند.

تاریخ درباره عبیدالله بن عمر می نویسد هنگامی که او در شام بر معاویه وارد گردید به او گفت: ... فاصعد المنبر و اشم علیا و اشهد علیه انه قتل عثمان...^(۹۲) یعنی بر بالای منبر قرار گیر و علی را سب کن و درباره او شهادت بده که عثمان را کشته است.

روزی احنف بن قیس نزد معاویه نشسته بود در این هنگام مردی از اهل شام بر وی وارد گردید و سخنانی گفت در پایان سخن خود علی عَلِيٍّ را لعن کرد احنف بن قیس سخت از این وضع ننگین ناراحت شد و خطاب به معاویه گفت: ... این هذا القائل لو يعلم ان رضاك في لعن المرسلين للعنهم فاتق الله يا اميرالمومنين و دع عنك عليا فلقد لقي ربه و افراد في قبره و خلا بعمله و كان و الله، المبر و رسيفه، الطاهر ثوبه، العظيمة مصيبة فقال له معاويه: يا احنف لقد اغضيت العين على القذى و قلت ماترى و ايم الله لتصعدن المنبر فتلعنه طوعا او كرها. فقال له الا احنف يا اميرالمومنين ان تعفني فهو خير لك و ان تجبرني على ذلك فو الله لايجري شفتاي به ابدا^(۹۳)

یعنی احنف بن قیس به معاویه گفت اگر این گوینده بداند که خشنودی تو در لعن پیامبران و فرستادگان خدا است هر آینه آنها را لعن می کند پس بترس از خداوند ای معاویه و واگذار علی را، او خدای خود را ملاقات کرده و تنها در قبر خود قرار گرفته و با عمل خود سرو کار دارد و به خدا قسم شمشیر علی نیکو بود و دامن او پاک، و مصیبت او بزرگ. معاویه با حنف گفت چشم را بر هم نهادی و آن چه در نظر داشتی بیان کردی؟! به خدا قسم باید بر بالای منبر روی و علی را با رغبت یا کراهت لعن کنی. احنف به او گفت ای امیرالمومنین اگر مرا از انجام این کار عفو کنی برای تو بهتر است و اگر مرا بر لعن علی مجبور نمائی به خدا قسم لبان من با آن هیچ گاه باز نخواهد شد.

این عمل ننگین و کفرآمیز آن چنان عمومی و شایع گردیده بود که از کوچک و بزرگ، شهری و دهاتی، در اجتماع و در تنهایی و خلاصه همه کس در همه حال آن را مانند یک سنت ثابت و فریضه واجب اجراء می کردند.

مسعودی می نویسد:

ثم ارتقى بهم الامر فى طاعته الى ان جعلوا اللعن على سنة يمشاء عليها الصغير و يهلك عليها الكبير^(۹۴)

یعنی کار اطاعت مردم از معاویه تا آن جا بالا گرفت که لعن علی عليه السلام را به دستور معاویه بر سنت و روشی قرار داده بودند که کودکان بر آن سنت متولد می شدند و بزرگان بر آن روش می مردند؟ خلفای بنی امیه هم که بعد از معاویه سر کار آمدند بر نامه های ضد اسلامی حکومت وی را تایید کرده و همچنان اجراء می نمودند و با این ترتیب دهها سال بر ملت اسلامی گذشت که در تمام آن مدت علی بن ابیطالب عليه السلام آن کسی که لم یشرك بالله طرفه عین مورد لعن و سب قرار داشت!!!

امیر المومنین یعنی آن راد مردی که با فداکاریها و جانبازیهای خود در حساسترین لحظات تاریخ، اسلام را از سقوط همیشگی و محو و نابودی نجات بخشید. همان شخصیت بزرگ سالیانی دراز به نام دین و برای خشنودی خداوند!!! مورد انواع اهانت قرار می گرفت و دستگاه تبلیغاتی معاویه آن چنان در وارونه ساختن حقایق کوشید که توانست مسلمانان را معتقد سازد که علی بن ابیطالب نماز نمی گذارد!!! و با اصول اسلامی اعتقادی ندارد!!! تا جائی که آن ناپاک خود در هنگام لعن بر آن حضرت در بالای منبر می گفت: اللهم ان اباتراب الحد فى دینک و صد عن سبیلک... سبحان الله ننگ و بی شرمی تا کجا؟!!

معاویه فرزند ابوسفیان که تا دیروز خود و پدر و قبیله اش در برابر پیغمبر شمشیر در دست گرفته و علیه آن حضرت می جنگیدند تا بالاخره از ترس قدرت مسلمین با کراهت اسلام را پذیرفتند، این مرد اکنون خود را حامی دین و پشتیبان راه خدا می شمارد و علی بن ابیطالب علیه السلام را مانع راه خدا و ملحد در دین معرفی می نماید!!! نصر بن مزاحم کوفی می نویسد: در جنگ صفین جوانی از لشکر معاویه خارج شد و اراده جنگ با یاران علی را نمود در حالی که پی در پی آن بزرگوار را لعن می کرد و ناسزا می گفت هاشم بن مرقال که از ارتشیان آن حضرت بود به وی گفت:

ان هذا الكلام بعده الخصام و ان هذا القتال بعده الحساب فاتق الله فانك راجع الی ربك فسائلک عن هذا الموقف و ما اردت به قال فانی اقاتلکم لان صاحبکم لا یصلی کما ذکر لی و انکم لا تصلون ^(۹۵)

یعنی ای جوان این سخنان تو بعد از آن مخاصمه و محاکمه الهی است و پس این جنگ حساب است، از خدا بترس زیرا به سوی او باز می گردی و از موقعیت و موقعی که اکنون داری از تو پرسش خواهد کرد و هدف تو را از آمدن در این جنگ جویا خواهد شد.

جوان شامی در پاسخ گفت که من با شما جنگ می کنم به این علت که رهبر شما علی علیه السلام آن گونه که به من گفته اند نماز نمی خواند و شما هم نماز نمی گذارید.

آری وسعت دستگاه شیطانی تبلیغات معاویه تا این جا بود و اثر لعنتی آن هم تا این حد. این سب و لعن نسبت به دومین فرد جهان انسانیت و اشرف اولاد آدم بعد از پیغمبر اسلام هم چنان ادامه داشت و بازارش گرم بود تا آن که نوبت

حکومت به عمرو بن عبدالعزیز رسید وی به علل خاصی دستور اکید داد که مردم از سب و لعن امیرالمومنین علی علیه السلام خودداری کنند.

مسعودی در سیره حکومت وی می نویسد:

... و ترک لعن علی علیه السلام علی المنابر و جعل مکانه: ربنا اغفر لنا و لا خواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک روف رحیم (۹۶)

یعنی عمر بن عبدالعزیز لعن علی را بر بالای منابر ممنوع ساخت و گفت به جای آن این آیه را بخوانند: پروردگارا غفرانت را بر ما و بر برادران ما آنهایی که پیش از ما به تو ایمان امام خمینی ورزند شامل گردان و قرار مده در دل ما کینه را نسبت به کسانی که ایمان آوردند، پروردگارا ما! به درستی که تو روف و مهربانی (۹۷)

خوانندگان عزیز- این بود که یکی از شوم ترین و خطرناکترین برنامه هائی که معاویه درصدد بود آن را اجراء سازد و متاسفانه همان گونه که مطالعه فرمودید این نقشه خطرناک با موفقیت کامل پیش رفت و آن مرد ناپاک توانست با دستیاری علماء و خطباء سودجو و بی ایمان و با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی خود علی و خاندان علی را مورد سب و شتم و لعن مردم قرار داده و خاندان بنی امیه را در راس کشور پهناور اسلامی نهد و آنها را از نظر دینی و اسلامی تا حدود زیادی در دل ملت مسلمان جای دهد، و ما بخواست خداوند بزودی روشن خواهیم که اگر این برنامه همچنان با دست یزید هم اجراء می گردید و نهضت خونین حسین بن علی علیه السلام این نقشه های شیطانی را برای همیشه عملا نقش بر آب نمی کرد چگونه تا چند سال دیگر نه از اسلام در جهان خبری بود و نه از قرآن اثری.

اکنون که معاویه سه مرحله بزرگ و اساسی از برنامه های وسیع خود اجراء کرد یعنی پست ترین و ناپاک ترین و در عین حال جسور و سخت دل ترین افراد کشور مانند زیاد بن ابیه را در استخدام خود در آورده و در اختیار حکومت خود قرار داده است و سپس با دست این نمونه همکاران نا انسان خود بسیاری از انسانها و مردان آزاده و غیور را که در برابر خود سری ها و ستمگریهای حکومت وی تاب سکوت و طاقت تحمل نداشتند به وحشیانه ترین وجه به قتل رسانده و از میان برداشت و در مرحله سوم هم بالاخره توانست احادیث مجعوله ای را که راویان از خدا بی خبر از قول پیغمبر بزرگ اسلام در مدح وی و خاندان بنی امیه ساخته بودند در بین مسلمانان شایع سازد و خود و قبیله خود را بنام دین در دلهای اکثریت نادان و بی درک اجتماع جای دهد. و قسمت دوم این برنامه را هم با رایج ساختن سب و لعن نسبت به علی بن ابیطالب و خاندان پاکش و دشمنی شدید از طبقات مختلف نسبت به آن حضرت و فرزندان معصومش، توانست با موفقیت عملی سازد. اکنون دیگر زمینه کشور و اجتماع تا حدود زیادی برای اجرای نقشه های پنهانی و ضد اسلامی وی و تبدیل حکومت اسلامی به یک حکومت نژادی آماده است.

آخرین برنامه ای که باید با دست معاویه اجراء شود تا رسالت شیطانی او به طور کامل به پایان برسد تعیین جانشین برای خود می باشد معاویه می خواهد فرزند پلیدش یزید را به رهبری جهان اسلام!!!

نصب کند تا بدین وسیله هم حکومت اسلامی را به طور موروثی در خاندان خود نگاه داد و هم این جانشین و خلف شایسته!!! بتواند دنباله کارهای او را بگیرد و طرحهای باقی مانده وی را با اجرا در آورد تا آرزوی قلبی معاویه را

که چیزی جز همان دفن کردن نام پیغمبر و در نتیجه دفن اسلام و قرآن نبود، انجام دهد و با آن جامه عمل و تحقق پیوندد.

معاویه برای یزید بیعت می گیرد!

اراده معاویه برای تعیین جانشینی برای خود حتمی است و نامزد این کار هم جز یزید فرزند او نیست. اما آیا یزید از نظر شرایط برای احراز این مقام آمادگی دارد تا معاویه وی را برای جانشینی از خود تعیین کند و از مردم برای او بیعت بگیرد؟! جواب این پرسش منفی است زیرا فرزند معاویه نزد همگان به بدنامی مشهور است ولی با این حال این موضوع مشکلی نیست که برای پسر ابوسفیان غیر قابل حل باشد.

معاویه با آن همکاران ننگینی که در سراسر کشور دارد می تواند هر عملی را انجام دهد و هر خیانتی را مرتکب گردد، همکارانی که برای حفظ پست خود و رسیدن به مقام و قدرت و ثروت بیشتر کثیف ترین و شرمگین ترین کارها را انجام می دهند و اتفاقاً داستان جانشینی یزید و خلافت او از همین نمونه افراد شروع می شود.

ابن اثیر مورخ مشهور سنی می نویسد:

معاویه اراده کرد مغیره شعبه را که از جانب وی در کوفه حکومت می کرد از مقامش عزل کند و دیگری را به جای وی بگمارد، مغیره که از این تصمیم آگاه شده بود فکر کرد که مسئولیت تازه و خدمت نوی برای خود نسبت به معاویه در کوفه بتراشد تا بدینوسیله بتواند سمت خود را برای مدتهای طولانی هم چنان حفظ کند، به دنبال این فکر شیطانی با خود گفت چه بهتر که داستان ولایتعهدی یزید را طرح کنم و مسئولیت گرفتن بیعت را از مردم کوفه خود بر عهده بگیرم تا بتوانم از این راه به آرزویم دست یابم و بر خر مراد همچنان سوار باشم برای

اجرای این نقشه بلافاصله به شام آمد و یکسره به نزد یزید رفت و به وی چنین گفت:

انه قد ذهب اعيان اصحاب رسول الله و كراء قريش و ذوواسنانهم و انما بقى ابنائهم و انت من افظنهم و احسنهم رايًا و اعلمهم بالسنة و السياسة و لا ادرى ما يمنع اميرالمومنين ان يعقد لك البيعة قال اوترى ذلك يتم؟ قال نعم. ^(۹۸)

یعنی مغیره به یزید گفت بزرگان اصحاب رسول خدا و زورمندان قریش و صاحبان عمر آنها از جهان رفتند و تنها فرزندان آنها باقی مانده اند و تو افضل آنها و بهترین شان هستی از نظر رای و فکر و دانایتر از تمام آنها می باشی به سنت و سیاست و من نمی دانم چه چیز امیرالمومنین را مانع شد از این که برای تو به خلافت بیعت بگیرد؟! یزید گفت آیا تو فکر می کنی بیعت گرفتن برای جانشینی من عملی باشد و به پایان برسد؟ مغیره گفت آری...

به دنبال این گفتگو هر دو نزد معاویه رفتند و قضیه را با او در میان گذاشتند معاویه به مغیره گفت اکنون به کوفه برگرد و در این باره با دوستان و یاران خود مشورت کن تا دستور من برسد، مغیره ابن شعبه که تا این جا خود را موفق دید نقشه خویش را دنبال کرد، به کوفه آمد و جمعی از خدا بی خبران و دوستان بنی امیه را خواست و داستان ولایتعهدی و مکالمات خود را با معاویه با آنها در میان گذارد و از آنان برای یزید بیعت گرفت و آن گاه ده نفر از آنها را به رهبری فرزندش موسی به شام فرستاد تا خوش خدمتی مغیره را نسبت به خاندان بنی امیه نزد معاویه بازگو کنند و او را برای اعلام عمومی این تصمیم تشویق نمایند و به هر یک از آن ده نفر در برابر این کار سی هزار درهم داد، آنها بر معاویه وارد شدند و موسی فرزند مغیره جریان بیعت آنها را با یزید به اطلاع فرزند ابوسفیان رساند. آنان هر یک از آن ده نفر به نحوی معاویه را برای

بیعت گرفتن از مردم برای ولایتعهدی یزید تشویق نمودند و سخنانی ادا کردند
معاویه در پاسخ آنها گفت:

لا تعجلوا باظهار هذا الامر و كونوا على راكع. ثم قال لموسى بكم اشترى
ابوك من هولاء دينهم؟ قال بثلاثين الفقال لقد هان عليهم دينهم^(۹۹)
یعنی در آشکار ساختن این کار عجله نکنید و همچنان بر تصمیم و رای خود
باقی باشید سپس معاویه به موسی فرزند مغیره گفت پدر تو دین این ها را به
چه مبلغ خریداری نمود؟ گفت به سی هزار درهم معاویه گفت دین آنها در
نزدشان سبک و کم قیمت بود.

معاویه این جمعیت را به کوفه باز گرداند ولی خود در طرح نقشه ای است تا
بتواند زمینه فکری اجتماع را برای پذیرفتن ننگ بیعت با یزید آماده سازد، او
می داند کار فضاحت فرزندش به قدری بالا گرفته که تمام سران ملت اسلامی از
اعمال نامشروع و ضد دینی وی به خوبی آگاهند، همه می دانند یزید مشروب
می نوشد، قمار بازی می کند، مجالس عیش و طرب دارد، چگونه ممکن است
از مردم خواست که با چنین فرید به عنوان خلافت و جانشینی از پیغمبر اسلام
بیعت کنند!!!

با توجه به این جهات است که می بینیم معاویه دستان جانشینی و ولایتعهدی
یزید را با یک احتیاط عجیب و حزم کافی مطرح ساخت، گاهی دیگران را
تحریک می کند که موضوع را به صورت پیشنهاد در مجمع عمومی عنوان کنند،
گاهی خود به صورت مشورت، از یزید و خلافت وی سخن به میان می آورد تا
از این راهها بر مشکلات کار به خوبی آگاه شود و برای مقاله با آنها آماده گردد.
این قتیبه در تحریک نمودن معاویه دیگران را که موضوع جانشینی یزید را
در مجمع عمومی با او پیشنهاد کنند داستانی نقل می کند که در آن شدت حزم و

احتیاط معاویه پسر ابوسفیان در این باره و در عین حال نقشه های شیطانی و نیرنگ بازیهای او را برای انجام این کار لعنتی می توان به خوبی مشاهده کرد، مورخ نامبرده می نویسد هنگامی که وفودی از شهرهای بزرگ و شخصیت‌هایی از بلاد کشور در شام نزد معاویه آمدند او یکی از یاران نزدیک خود را به نام ضحاک بن قیس قهری خواست و به وی چنین گفت:

إذا جلست علی المنبر و فرغت من بعض موعظتک و کلامی فاستاذنی للقیام
فاذا انت لک فاحمدالله تعالی واذکر یزید و قل فیہ الذی یحق الہ علیک من
حسن الثناء علیہ ثم الدعنی الی تولیة من بعدی فانی قدر ایت و اجمعت علی
تولیة فاسال الله تعالی فی ذلک و فی غیره الخیرة و حسن القضاء ثم دعا
عبدالرحمن بن عثمان الثقفی و عبدالله بن مسعدة الفزاری و ثور بن معن السلمی
و عبدالله بن عصام الاشعری فامرهم ان یقوموا اذا فرغ الضحاک و ان یرصدوا
قوله و یدعوه الی یزید (۱۰۰)

یعنی معاویه به ضحاک بن قیس گفت هنگامی که من بر منبر نشستم و قسمتی از سخنان و مواعظ خود را بیان کردم تو از من اذن بخواه تا قیام کنی پس از آن که من به تو اذن دادم بر خیز و حمد خدای را به جای آور سپس درباره یزید سخن بگوی و آن چه که شایسته است نیت به وی از مدح و فضیلت بیان کن سپس از من بخواه که او را پس از خود زمامدار سازم و سر پرست اجتماع اسلامی گردانم زیرا من در این باره تصمیم گرفتم و بر جانشینی او از خود عزم کردم آن گاه از خداوند بخواه که در این کار و همه امور، خزر را پیش آورد و نیک مقدر سازد. سپس عبدالرحمن بن عثمان ثقفی و عبدالله بن سمعده فزاری و ثور بن معن سلمی و عبدالله بن عصام اشعری را نزد خود خواند و با آنها فرمان دادم که هنگامی که ضحاک بن قیس از سخن خود فارغ شد شما

بر خیزید و گفته های او را تصدیق کنید مرا برای انجام زمامداری و خلافت یزید دعوت نمائید.

این نقشه ها و نیرنگها را معاویه انجام می داد تا افکار عمومی را برای بیعت با یزید آماده سازد ولی با هنگامی که حضرت مجتبی علیه السلام در حال حیات بود رسماً در این باره دست به کار نگردید و پس از شهادت آن بزرگوار بود که این موضوع را علناً مطرح ساخت و به عمال و فرمانداران خود نوشت برای یزید از مردم بیعت بگیرند. ابن قتیبه می نویسد:

لم يلبث معاوية بعد وفاة الحسن رحمه الله الا يسيرا حتى بايع ليزيد بالشام و كتب ببيعة الى الافاق ^(۱۰۱)

یعنی پس از وفات حضرت حسن رحمة الله معاویه درنگ نکرد مگر بسیار کم آن گاه از مردم شام برای یزید گرفت و بیعت او را به سراسر کشور نوشت. بزرگترین مشکلی که در بیعت گرفتن برای یزید در برابر و معاویه قرار داشت تسلیم نمودن حجاز و مخصوصاً مردم مدینه در برابر این امر بود به ویژه که در بین آنان چهار نفر از شخصیت‌های معروف بودند که آنان از بیعت با یزید امتناع داشتند. این چهار نفر حسین ابن علی علیه السلام بود که در راس آنان قرار داشت پس از عبدالله ابن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر بود که در شمار مخالفین بیعت با یزید بودند، معاویه به فرماندار مدینه سعید بن عاص نوشت که از مردم آن جا برای یزید بیعت بگیرد و در انجام این ماموریت شدت عمل و خشونت از خود نشان دهد.

فلما قدم عليه كتاب معاوية اخذهم بالبيعة اعنف ما يكون ما الاخذ و اغلظه فلم يبایعه احد منهم و كتب الى معاوية انه لم يبایه یعنی احد و انما الناس تبع لهؤلاء نفر فلو بايعوك با يعك الناس جميعا و لم يتخلف عنك احد ^(۱۰۲)

یعنی هنگامی که نامه معاویه به دست سعید بن عاص رسید مردم را برای بیعت با یزید در فشار شدید و سختی قرار داد، با این حال کسی از اهل مدینه برای بیعت با یزید حاضر نگردید، سعید بن عاص به معاویه نوشت که هیچ یک از مردم مدینه بیعت نکرد. اینان تابع این چند نفر هستند (حضرت حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن عباس، عبدالله - ابن زبیر، عبدالله بن جعفر) و اگر ای جمع با یزید بیعت کنند مردم همگی با او بیعت می کنند.

فرزند ابوسفیان هنگامی که جواب فرماندار مدینه را مطالعه کرد دانست که باید برای انجام این کار ابتداء با آن چهار نفر کنار آید و به هر ترتیبی شده از آنان بیعت بگیرد، از این به سعید بن عاص نوشت که درباره گرفتن بیعت هیچ گونه اقدامی نکن تا من به مدینه در آیم، به دنبال این دستور پس از چندی خود به سوی مدینه رفت در آن جا روزی حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس را خواست و نسبت به آنان سخت ملاطفت نمود آن گاه سخن را به یزید و ذکر فضائل و کمالاتی از وی کشاند و از آن دو خواست در برابر او تسلیم گردند و جانشینی او را از وی بپذیرند و بالاخره یزید را به رهبری جهان اسلام!!! به رسمیت بشناسند، در این هنگام حسین بن علی علیه السلام لب به سخن گشود و در پاسخ معاویه بیاناتی فرمود که ضمن آن سخت معاویه را مورد عتاب قرار داده و بافته های او را درباره یزید به شدت رد می کند و در آن جا می فرماید:

... و فهمت ماذکرته عن یزید من التماله و سیاسته لامه محمد صلی الله علیه و آله تریدان توهم الناس فی یزید کانک تصف محجوبا او تنعت غائبا و تخبر عما کا مما احتویته بعلم خاص؟! و قد دل یزید من نفسه علی موقع رایه فخذ لیزید فیما اخذ به من استقرائه الکلاب المهارشة عند التحارش والحمام السبق لاترابهن والقینات ذوات المعازف و ضروب الملهی تجده ناصرا ودع عنک ماتحاول...

(۱۰۳)

یعنی فهمیدم آن چه که تو درباره یزید بیان کردی از سیاست او و پیشرفته‌ها و کمالی که او برای اجتماع اسلامی و امت محمد ﷺ در نظر دارد!!! معاویه تو با حرفهائی که نسبت به یزید گفتی می خواهی مردم را درباره او دچار اشتباه سازی؟! معاویه گویا تو از کسی سخن می گوئی که کارهای او در پشت پرده پوشیده است و یا از کسی مدح می کنی که غائب است و دیگران به اعمال او نگران نیستند؟ یا تو درباره یزید دانش و اطلاعات خاصی داری که دیگران ندارند؟! یزید خود شخصا طرز فکر خود را آشکار می سازد، تو وضع یزید را از اعمال او بنگر و بیاب، از این که او در جستجوی سگهای ستیزه جو است در هنگام صید، و در پی یافتن کبوترانی است که در بازی بر امثال خود پیشی بگیرند، یزید به دنبال زنان مغنیه است که آلات غنا می نوازند و در پی نواختن آلات لهو است (معاویه! اگر این اعمال یزید را بنگری) آنها را حجت و ناصری بر گفتار ما می یابی (معاویه) و اگذار آن چه را که از دریچه چشم خود می بینی (و در فکر خود می اندیشی).

این پاسخ تند و کوبنده ای که حسین بن علی علیه السلام به معاویه داد و حقایقی که آن حضرت درباره یزید و اعمال ننگین او صریحا و بی پرده در برابر وی ادا کرد امید معاویه را یکباره نا امید ساخت و دانست که امکان ندارد از آن بزرگوار با میل و رغبت برای یزید بیعت بگیرد و از سوی دیگر اگر حضرت حسین علیه السلام بیعت نکند نه مردم مدینه بیعت خواهند کرد و نه آن سه نفر، پس باید فرزند ابوسفیان چاره ای بیندیشد تا بتواند بر خر مراد سوار شود و زمامداری یزید را به سامان برساند، برای انجام این مقصود برای آخرین بار به مکه آمد و آن چهار نفر یعنی حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر را در یک مجلس نزد خود حاضر ساخت و داستان بیعت با یزید

را با آنها در میان گذاشت آنها سخن او را نپذیرفتند و عبدالله بن زبیر در پاسخ وی مطالبی بیان داشت، معاویه که یکباره از آنها و بیعت آنان مایوس شده بود ناچار آخرین نقشه شیطانی خود را که قبلاً طرح کرده بود به مرحله اجراء گذارد و به آنها گفت اکنون من با شما در میان جمعیت می روم و بر بالای منبر قرار می گیرم.

و انی قائم بمقالة فاقسم بالله لئن رد علی احدکم کلمة فی مقامی هذا لاترجع الیه غیرها حتی یسبقها السیف الی راسه فلا یبقین رجل الا علی نفسه ثم دعا صاحب حرسه بحضر تهم، فقال اقم علی راس کل رجل من هولاء رجلین و مع کل واحد سیف فان ذهب رجل منهم یرد علی کلمة بتصدیق او تکذیب فلیضرباه بسیفهما ثم خرج و خرجو امعه حتی رقی المنبر فحمدالله و اثنی علیه ثم قال ان هولاء الرهط سادة المسلمین و خیار هم و لا یتبیز امر دونهم و لا یقضی الا عن مشورتهم و انهم قد رضوا و بايعوا لیزید... ثم ركب رواحله وانصرف الی المدینة.

(۱۰۴)

یعنی من بر بالای منبر می روم و یخنی خواهم گفت و قسم به خداوند اگر هر یک از شما گفتار مرا رد کند هیچ سخنی به او گفته نمی شود مگر آن که شمشیر بر آن سخن پیشی بگیرد و بر سر او فرود آید پس هیچ یک از شما مراقبت نکند مگر بر حفظ جان خود، سپس معاویه رئیس گارد محافظ خود را در حضور آنها خواند و به وی گفت بالای سر هر یک از این چهار نفر دو سرباز با شمشیر بگمار، اگر هنگام سخن گفتنم یکی از اینان بخواهد کلمه ای در تصدیق یا تکذیب من ادا کند آن دو مامور با شمشیر به وی ضربت وارد آورند (و او را به قتل برسانند).

در این هنگام معاویه از آن جا خارج شد و آن چهار تن هم با او بیرون آمدند، معاویه در برابر جمعیت بر بالای منبر رفت و آن چهار نفر در میان

جمعیت قرار گرفتند. در این جا معاویه حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس گفت این چهار نفر از عزیزان و بزرگان مسلمین و از خوبان آنها هستند، سلب نمی شود امری جبرا بدون اینان و حکم نمی شود (درباره موضوعی) بدون مشورتشان، و این چهار نفر راضی شدند و بیعت نمودند با یزید، این مطالب را معاویه به پایان رساند و از منبر به زیر آمد و بلا درنگ با کاروان خود به سوی مدینه رهسپار گردید.

معاویه با اجرای این نقشه شیطانی، این چهار تن را در برابر یک عمل انجام شده قرار داد و در برابر آنان خبر ساختگی بیعت آنها را با یزید با اطلاع مردم رساند، اما در شرائطی که برای آنها هیچ گونه امکان سخن گفتن و تکذیب نمودن وجود نداشت، معاویه پس از آن که این پرده را بازی کرد به سوی مدینه رهسپار گردید، اما مردم اطراف آن چهار تن را گرفتند و با آنها گفتند شما اطمینان داده بودید با یزید بیعت نکنید پس چرا تخلف ورزیدید؟!

آنها گفتند ما بیعت نکردیم و گفته های معاویه را تکذیب نمودند و شرائط خاصی که معاویه در آن مجلس به وجود آورده بود تا امکان مخالفت و تکذیب را از آنان سلب کند برای مردم بازگو کردند اما به هر حال کار از کار گذشته و مقصود معاویه عملی گردیده بود و دیگر تکذیب نتیجه مهمی نداشت.

و با این ترتیب معاویه با آخرین آرزوی خود هم که مکان انجام آن برای او بود رسید و یزید را بالاخره به جانشینی خود نصب کرد و با تهدید و تطمیع و نیرنگ و افتراء و تهمت برای وی از مردم بیعت گرفت، این بود آخرین برنامه ای که معاویه آرزوی انجام آن را داشت.

نتیجه مباحث این فصل

خوانندگان عزیز- با در نظر گرفتن مطالبی که ما در این فصل بر شمردیم به خوبی می توانید شرائط دردناک اجتماع اسلامی را تا هنگام مرگ معاویه در نظر مجسم سازید، عوامل ریشه دار فساد که مهمتر و خطرناکتر از همه وجود معاویه در راس حکومت شامات بود نه تنها در زمان حکومت امیرالمومنین و امام مجتبی علیه السلام محو و نابود نگردید بلکه کاملاً ریشه دارتر و تا سر حد تسلط بر سراسر کشور پهناور اسلامی نیرومند شد، این ریشه اصلی فساد هنگامی که یک تنه در محیط قدرت اسلامی میدان دار گردید هدفهای شیطانی خود را یکی بعد از دیگری با نیرنگهای خاصی انجام داد و با در نظر گرفتن آن چه که ما در بخش اول این فصل نقل کردیم به طور وضوح درک می شود که هدفهای پنهانی فرزند ابوسفیان و مقاصد قلبی او (که گاهی هم از روی آنها پرده بر می داشت) چیزی جز محو ساختن حقیقت اسلام و جایگزین کردن یک حکومت نژادی و اموی بجای حکومت نیرومند اسلامی نبود و همان گونه که در بخش دوم این فصل مطالعه فرمودید کارهایی که برای مهیا ساختن زمینه فکری اجتماع و آماده نمودن شرائط برای رسیدن به آن هدفهای پنهانی با دست او باید انجام شود، معاویه در حکومت خود انجام داد.

از یک طرف اراذل و اوباش و افراد غیر اصیلی مانند زیاد را کاملاً در اختیار حکومت خود در آورد و با دست این نمونه از ناپاکان مردان آزاده اجتماع و زبان های گویای خلق مانند حجر بن عدی و یاران با وفای او را از میان برداشت و سپس با جعل احادیث و روایات ساختگی بوسیله راویان خدا شناس و آبستهای سیم و زر که روایات خود را به پیغمبر بزرگ و زبان وحی نسبت می دادند و در مدح بنی امیه و عثمان و معاویه نقل می کردند قلوب مردم بی درک و نادان را به نام دین به خود و خاندان بنی امیه خوش بین ساخت، آن

گاه تمام قدرت و نیروی حکومت خود را بسیج کرد تا علی و خاندان او را نه تنها از آن درجه از عظمت و احترامی که از نظر دینی در دلها و افکار مسلمین داشتند ساقط کند بلکه درصدد بر آمد، آن بزرگوار و اهل بیت معصومش را دشمن!!! و معاند با اسلام!!! جلوه دهد و سب و لعن نسبت به آن شخصیت‌های آسمانی را رائج سازد و متأسفانه بزودی هم توانست به این مقصد پلید و شیطانی خود برسد، و بعد از آن به فکر جانشین برای خود افتاد تا حکومت اسلامی را به طور موروثی در خاندان بنی امیه حفظ کند. به فکر افتاد فرزند خلف خود را (که راستی هم خلف معاویه بود) به ولایتعهدی نصب نماید و همانگونه که در گذشته خواندید توانست این نیت شوم را هم با هزاران تهدید و خدعه و نیرنگ عملی سازد.

اکنون اواخر عمر معاویه است در حالی که بنی امیه به طور کامل بر اوضاع کشور مسلطند و تمام منابع قدرت را در اختیار دارند و اهل بیت وحی و تنزیل یعنی علی و خاندان او سخت از نظر اجتماع مورد طعن و لعن و سب واقع شدند، افکار اجتماع کاملاً در اختیار دستگاه تبلیغاتی فرزند ابوسفیان است و مسیر آنها بوسیله آن حکومت تعیین می گردد و رهبری می شود، کار اجتماع اسلامی به جایی رسیده که از نظر مذهبی تا سر حد سقوط همیشگی چند قدم دیگر بیشتر فاصله ندارد. موقعیت خاص و وحشت انگیزی که ملت مسلمان از نظر معنوی در آن روز داشت از سخنان حضرت حسین بن علی علیه السلام که در منی، (پس از آن که معاویه از مسلمین برای فرزند خود بیعت گرفت) ایراد فرمودند به خوبی هویدا است.

حضرت حسین علیه السلام در آن هنگام که به سفر حج رفته بودند در منی بیش از هزار تن از بنی هاشم و دیگر مردم را انجمن ساخت و سعی فرمود تا اصحاب

رسول خدا و تابعین و فرزندان ایشان را که در دسترس بودند جمع آوری نمایند و در آن جا ضمن یک خطبه طولانی بسیاری از فضائلی را که از پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ صادر گردیده بود یک تذکر دادند و از حاضرین درباره آنها اعتراف گرفتند، این عمل بهمان علت انجام شد که آن بزرگوار خود در مقدمه خطبه یادآور شدند و آن مقدمه این است:

اما بعد فان هذه الطاغية قد صنع بنا و بشيعتنا ما قد علمتم و رايتم و شهدتم و بلغكم و اني اريدان اسالكم عن اشياء فان صدقت فصدقوني و ان كذبت فكذبوني اسمعوا مقالتي و اکتبوا قولی ثم ارجعوا الی امصارکم و قبائلکم من آمنتموه و وثقتم به فادعوه الی ما تعلمون فانی اخاف ان یندرس الحق و یذهب و الله متم نوره و لو کره الکافرون ^(۱۰۵)

یعنی این معاویه طاغی و متجاوز نسبت به ما و شیعیان ما انجام داد آن چه که شما می دانید و خود دیدید و مشاهده کردید و یا به اطلاع شما رسیده است و من اکنون می خواهم از شما مسائلی را پرسش کنم اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر خلاف بود تکذیبم نمائید سخنان مرا بشنوید و مطالب مرا پنهان دارید و آنگاه که به شهرها و قبیله های خود برگشتید هر که را به او ایمان دارید و مورد اطمینان شما است او را به سوی این حقایق که می دانید بخوانید زیرا (اگر این حقایق گفته نشود) می ترسم که دین خدا محو گردد و نابود شود، خدا نور خود را به پایان می رساند اگر چه کفار نخواهند و کراهت داشته باشند.

در این گفتار حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ آن چنان از وضع خاص اجتماع از نظر اسلامی اظهار نگرانی می کنند که می فرمایند من می ترسم که حق یکباره محو گردد و نابود شود، آری این است شرائط تلخ و ناگواری که تا پایان حکومت معاویه بر

امت حکمفرماست اکنون نوبت حکومت به یزید می رسد یعنی این کشور و اجتماع پهناور با تمام امکانات و شرائط خاص خود در اختیار فرزند معاویه قرار می گیرد.

حال باید دید یزید کیست و چه نقشه ها و طرحهایی دارد و با سر نوشت اسلام و مسلمین چگونه می خواهد بازی کند تا با روشن شدن این مباحث به خوبی اثبات گردد که عوامل و موجبات نهضت حسین علیه السلام که ما از هنگام انعقاد نطفه آن تا این مرحله قدم به قدم آن را تعقیب کردیم در حکومت یزید چگونه به ثمر و به کمال رشد خود رسیده است.

یزید در راس حکومت اسلامی قرار می گیرد

حوادث و پیش آمدهای دردناکی که از زمان حکومت عثمان تا هنگام مرگ معاویه برای جهان اسلام و اجتماع اسلامی پیش آمد کرده بود همه آنها را (در حدود هدف کتاب) مورد بحث قرار داده ایم اکنون نوبت حکومت به یزید می رسد و قدرت عظیم کشور پهناور اسلامی در اختیار وی قرار می گیرد، حال ما باید به وضع یزید و بررسی زندگی شخصی و سیاسی وی بپردازیم. تاریخ زندگی یزید بن معاویه همانند پدرش در دو بخش مورد بحث ما واقع می شود:

بخش اول - مطالعه در زندگی خصوصی و روش و کردار او و اعتقادات قلبی وی که خود صریحا با آنها اعتراف کرده است، در این بخش ما روش خاص یزید را در زندگی فردی او و قضاوتهای دیگران را درباره وی مورد توجه قرار می دهیم.

بخش دوم - در شرح کارهای شرمگین و غیرانسانی است که وی در مدت کوتاه خلافت خود آنها را انجام داده است آن گاه به روشن ساختن نتایج این فصل به طور تفصیل می پردازیم.

بخش اول - یک مطالعه کوتاه و اجمالی در تاریخ زندگی یزید بن معاویه کافی است که این حقیقت را برای هر فردی به خوبی اثبات نماید که او جوانی بود عیاش، آلوده به گناه و معتاد به مشروب کسی که نه تنها اعتقادی به اصول اسلامی و مقررات آن نداشت بلکه در صدد بود زمینه انهدام و محو کامل اسلام را با سرعت هر چه بیشتر آماده سازد و حکومت نیرومند اسلامی را به حکومت نژادی تبدیل نماید، انحراف او از مسیر آسمانی اسلام و آلودگی و ناپاکی فرزند معاویه در دوران زندگی خود تا جائی روشن و علنی بود که طبقات مختلف و گوناگون در عصر وی و پس از وی همگی زبان به شتم و ذم گاهی هم لعن او گشودند.

مسعودی مورخ مشهور سنی مذهب درباره علل قیام مردم مدینه و روش آنان در برابر حکومت یزید می نویسد:

و لما شمل الناس جور یزید و عماله و عماله و عمهم ظلمه و ما ظهر من فسقه من قتل ابن بنت رسول الله ﷺ و انصاره و ما ظهر من شرب الخمر و سیره سیره فرعون بل کان فرعون اعدل منه فی رعیته و انصف منه لخاصته و عامته... (۱۰۶)

یعنی ظلم و ستم یزید و عمال او شامل طبقات مسلمین گردید و همگان را فرا گرفت و فسق و گناه او علنی گشت زیرا وی فرزند دختر پیغمبر و یاران آن بزرگوار به قتل رساند و علنا شرب خمر می نمود و مانند فرعون در کشور عمل می کرد بلکه فرعون برای ملت خود عادل تر و با انصاف تر از یزید بود.

مسعودی از این که فرعون را عادل تر و با انصاف تر از یزید می شمرد و قانع نمی شود و دنباله سخن را در مذمت از او تا جائی پیش می برد که علنا وی را در شمار مشرکین و منکرین نبوت به حساب آورده و او را جزء کسانی می داند که غفران و آمرزش خداوند شامل آنان نمی گردد و باید از رحمت خدا مایوس باشند. مورخ نامبرده در تعقیب مطالب بالا می نویسد:

ولیزید اخبار عجیبه و مثالب کثیره من شرب الخمر و قتل ابن الرسول و لعن الوصی و هدم البیت و احراقه و سفک الدماء و الفسق و الفجور و غیر ذلک مما ورد الوعید بالیاس من غفرانه کوروده فیمن جحد توحیده و خالف رسله (۱۰۷)

یعنی برای یزید داستانهای عجیب و معایب فراوانی مانند نوشیدن خمر، کشتن پسر پیغمبر، لعن نمودن بر علی علیه السلام وصی و جانشین پیامبر، ویران ساختن خانه خدا و آتش زدن، و ریختن خونها و انجام فسوق و غیر این ها از گناهانی که درباره آنها خداوند فرموده که باید از رحمت و غفران او مایوس باشند مانند وعده های عذابی که درباره مشرکین و دشمنان مقام نبوت و انبیاء وارد گردیده است.

احمد بن حنبل که از ائمه بزرگ اهل تسنن است و مذهب حنبلی به دو نسبت داده می شود در پاسخ فرزند خود صریحا لعن یزید را با استناد صریح قرآن جایز می شمرد و او را از شمار مسلمین خارج می داند!

ابن جوزی می نویسد:

صالح بن احمد بن حنبل قال قلت لابی ان قوما ینسبوننا الی توالی یزید فقال یا بنی و هل یتوالی یزید احد یومن بالله فقلت فلم لا تلعه؟! فقال ما رایتنی لعنت شیئا. یا بنی الم لائلعن من لعنه الله فی کتابه فقلت فاین لعن الله یزید فی کتابه؟ فقال فی قوله تعالی: فهل عسیتم ان تولیتهم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا

ارحامکم اولک لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم (۱۰۸) فما یکون فساد اعظم من
القتل (۱۰۹)

یعنی صالح فرزند احمد بن حنبل می گوید: من به پدرم گفتم که مردم ما را
به دوستی یزید نسبت می دهند پدرم گفت فرزندم آیا ممکن است کسی دارای
ایمان به خدا باشد و با این حال یزید را دوست بدارد؟ گفتم (اکنون که این گونه
است) پس چرا او را لعن نمی کنی پدرم گفت فرزندم تو تا کنون ندیدی من
چیزی را لعنت نمایم (سپس اضافه کرد) ای فرزند چگونه ما لعن نکنیم کسی را
که خداوند در کتاب خود او را لعنت کرده است؟!

گفتم در کجای از کتاب خود خداوند یزید را لعن نموده؟ گفت آنجا که می
گوید: آیا نزدیک شدید که اگر حکومت بدست گیرید و والی شوید در روی
زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید؟!

این کسان را (که دارای این صفاتند) خداوند لعن نموده و (از شنیدن و دیدن
حق) گوشهای آنها را کر و چشمهایشان را کور گردانده است.

فرزندم آیا هیچ فسادی بزرگتر از قتل نفس و کشتن (بر خلاف حق) است؟!
خوانندگان عزیز- در این جا احمد بن حنبل با آن که خود را در زندگی
مردی محتاط می داند و به فرزندش می گوید که در تمام عمر ندیدی مرا که
چیزی را لعنت کنم با این حال لعن یزید را صریحا طبق نص قرآن جایز می
شمرد و او را از رحمت خدا مطرود می داند و می گوید امکان ندارد فردی
دارای ایمان به خدا باشد و یزید را هم دوست بدارد.

این گونه سخن از احمد بن حنبل جای تعجب و شگفت نیست زیرا فرزند
معاویه به حدی تنگین و رسوا بود که حتی ناپاکترین افراد عصر او مانند زیاد بن
ابیه او را تقبیح می کرد و با زمامداری و حکومتش مخالفت می نمود و صریحا

کارهای زشت و پلید وی را برای معاویه بر می شمرد، و او را از این که می خواهد فرزندش را به ولایتعهدی برگزیند بر حذر می داشت!!!
یکی از مورخین بزرگ اسلامی گفتاری را در این باره از زیاد نقل می کند او می نویسد:

... و كتب معاوية الى زياد بالبصرة ان المغيرة قد دعا اهل الكوفة الى البيعة ليزيد بولاية العهد بعدى و ليس المغيرة باحق بابن اخيك منك فاذا وصل ايلك كتابي فادع الناس قبلك الى مثل مادعاهم اليه المغيرة و خذعليهم البيعة ليزيد فلما بلغ زيادا و قرا الكتاب دعا برجل من احابه يثق بفضله و فهمه فقال انى اريد ان ائتمنك على مالم ائتمن عليه بطون الصحائف، ايت معاوية و قل له يا اميرالمومنين ان كتابك ورد على بكذا فما يقول الناس اذا دعونا هم الى بيعة يزيد و هوو يلعب بالكلاب و القروود و يلبس المصبغ و يدمن الشراب و يمسى على الدفوف و بحضرتهم الحسين بن على و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبير و عبدالله بن عمر؟! ولكن تامره يتخلق باخلاق هولاء حولا اوحولين فعسانا ان نموه على الناس فلما صارالرسول الى معاوية وادى اله الرسالة قال ويلي على ابن عبيد لقد بلغنى ان الحادى حد اله ان الامير بعدى زياد و الله باردنه الى امه سمية و الى ابيه عبيد (۱۱۰)

یعنی هنگامی که زیاد استاندار بصره بود معاویه به وی نوشت که مغیره (استاندار کوفه) مردم کوفه را به بیعت با یزید دعوت نمود که او بعد از من متصدی کار گردد و زمامدار شود، و مغیره به پسر برادرت (یزید) از تو سزاوارتر نیست، پس هنگامی که نامه من به تو برسد مردم بصره را از جانب خود دعوت کن و آنها را بخوان بهمان عملی که مغیره مردم کوفه را به آن عمل خوانده است و از آنان برای یزید بیعت بگیر، چون این نامه بدست زیاد رسید و آن را قرائت

کرد مدری را که به فضل و فهم او اعتماد داشت نزد خود خواند و به او گفت من می خواهم تو را بر موضوعی امین گردانم که بر صفحات نامه برای این موضوع اعتماد نکردم (آن گاه گفت) نزد معاویه به شام برو و با او بگو ای امیرالمومنین! نامه شما درباره یزید به من رسیده اما اگر ما مردم را برای بیعت با فرزندت دعوت کنیم آنها به ما چه می گویند؟! با آن که یزید با سگها و بوزینه ها بازی می کند و لباسهای الوان می پوشد و به نوشیدن خمر معتاد است و با آلات موسیقی روز را به پایان می رساند!!! (چگونه ما مردم را به بیعت چنین کسی دعوت کنیم؟! با آن که در برابر اجتماع کسانی مانند حسین بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر هستند؟! ولی (اگر تو حتما می خواهی از مردم برای یزید به خلافت بیعت بگیری) امر کن فرزندت را یک سال یا دو سال مانند این چهار نفر رفتار کند و اخلاق و روش آنها را در پیش بگیرد تا ما بتوانیم (از این راه) امر را بر مردم مشتبه سازیم و از آنها برای او بیعت بگیریم این پیام هنگامی که بوسیله فرستاده زیاد به اطلاع معاویه رسید گفت وای بر زیاد! به من خبر داده اند که به او گفتند امیر بعد از من زیاد است!!! و به خدا قسم که من (نسبت) زیاد را به مادر او سمیه و پدر او عبید برمی گردانم (پس از آن که او را به ابوسفیان ملحق نمودم).

در این پیام زیاد ابن ابیه صریحا به معاویه می گوید به یزید بگو یک سال یا دو سال وضع خود را تغییر دهد و از کارهای همیشگی خود دست بردارد تا از این راه بتوان مردم را درباره وی به اشتباه انداخت.

زیاد بن ابیه در این پیام با صراحت معايب یزید را بر می شمرد و مفسد اخلاقی او را شرح می دهد و می گوید که نمی توان مردم را به بیعت با چنین فرد آلوده ای دعوت کرد، از این پیام صریح و روشن به خوبی استفاده می شود

که کار ننگ و فضاحت فرزند معاویه تا آن جا بالا گرفته بود که حتی فردی مانند زیاد ابن ابیه هم از وی انتقاد می کند و او را با داشتن آن همه ناپاکی و گناه شایسته زمامداری نمی داند!!! این جاست مصداق کامل آن جمله ای که گفته اند: ویل لمن کفره نمود! کارهای ننگین و رسوائی که زیاد برای یزید بر شمرد و صریحا در پیام خود به معاویه آنها را شرح داد مطالبی نبود که بر فرزند ابوسفیان مخفی باشد.

معاویه خود بهتر از همه کس یزید را می شناخت و به کردار پلید او واقف بود، او به خوبی می دانست که فرزندش نالایق تر از آن است که زمام حکومت اسلامی را در دست گیرد، اما چه باید کرد؟! یزید مورد علاقه شدید پدر قرار گرفته و معاویه سخت به این فرزند دل بسته است، این علاقه و محبت ایجاب می کند که فرزند ابوسفیان یزید را به جانشینی از خود انتخاب کند!

حالا این عمل بر خلاف مصلحت اجتماع است و به منزله بازی کردن با مصالح عمومی کشور و جهان اسلام است! اینها مطالبی است که اصولا از نظر معاویه مطرح نیست!!!

معاویه خود صریحا می گفت: لولا هوای فی یزید لا بصرت رشدی^(۱۱۱) یعنی اگر نبود که من شیفته یزیدم هر آینه مصلحت خود را می دانستم (و بر طبق آن عمل می کردم).

یزید از نظر دانشمندان بزرگ اهل سنت

عشقبازی های یزید

فرزند معاویه آن چنان به مصالح اجتماع و ملت اسلامی بی اعتنا است که درد ناک ترین حادثه و پیش آمدها برای آنان (اگر به عشقبازی های او لطمه نزنند) کوچکترین تاسف و تاثیر برای وی به وجود نخواهد آورد، یزید می خواهد

خوش باشد یا در بدبختی، سعادت‌مند باشد یا تیره بخت!!! مورخین بزرگ سنی
مذهب داستانی در عشقبازی یزید و اشعاری از وی در این باره نقل می کنند که
بی اعتنائی او را به مصالح عمومی و درجه رسوائی وی را به خوبی در آن
مجسم و آشکار می سازند. متن داستان این گونه است:

فی سنة تسع و اربعین سیر معاویة جیشا کثیفا الی بلاد الروم للغزاة و جعل
علیهم سفیان بن عوف و امر ابه یزید بالغزاة معهم فتناقل و اعتل فامسک عنه ابوه
فاصاب الناس فی غزاتهم جوع و مرض شدید فانشاء یزید یقول:

ما ان الی بما لاقت جموعهم بالفردونند من حمی و من موم
اذا اتکات علی الانماتط مرتفعا بدیر مران عندی ام کلثوم^(۱۱۲)

یعنی در سال چهل و نه هجری معاویه جمع زیادی از مسلمین را برای جنگ
به سوی روم فرستاد و سفیان ابن عوف را فرمانده آنان قرار داد و به یزید فرزند
خود هم گفت که با آنها در جنگ شرکت نماید، یزید کوتاهی کرد و تمارض
نمود و به سوی روم حرکت نکرد، معاویه هم او را معذور داشت و از وی صرف
نظر نمود. اتفاقا در این جنگ گرسنگی، تب، و سینه درد شدیدی به مردم
مسلمان روی آورد. هنگامی که این خبر به یزید رسید وی در دیرمران با یکی
از معشوقه ها و سوگلی های خود یعنی ام کلثوم به عیاشی سر گرم بود در آن
جا این اشعار را سرود:

مرا چه باک است اگر در فرق دونه مسلمین دچار تب و سینه درد شدید
شدند در این هنگام که در دیرمران با بالشهای پرقو تکیه زدم و نزد من ام کلثوم
است.

در این اشعار یزید صریحا می گوید که اگر ام کلثوم در آغوش من باشد هیچ غمی ندارم از این که مردم مسلمان در یک نقطه دور افتاده دچار تب و مرض گردیدند و گرسنگی آنها را رنج می دهد!!!
 آری این است ایده آل فردی که زمام حکومت اسلامی را پس از معاویه در دست می گیرد!!!

یزید در ستایش از خمر و غنا شعر می سراید

فرزند معاویه یعنی همان کسی که ادعای جانشینی از پیامبر اسلام را دارد و در راس حکومت اسلامی قرار گرفته کار ننگ و رسوائی را تا جائی رساند که علنا در مدح خمر و غنا اشعار می سراید و آنها را ستایش می کند یزید بن معاویه نه تنها خود همواره مست و مخمور است و با خوانندگان و نوازندگان بسر می برد بلکه در این اشعار و مدیحه!!! صریحا دیگران را هم به همین اعمال شیطانی دعوت می کند!!! وی در این باره سروده است:

معشر النـدمان قومـوا و اسمعوا صوت الاغانی
 و اشر بـوا کاس مـدام و اترکوا ذکر المعانی
 شـغلتنی نغمـة العیـدان عـن صـوت الاذان
 و تعوضت عـن الحـور عـجـوزا فـی الـدنان^(۱۱۳)

یعنی ای دوستان برخیزید و صدای آلات موسیقی را بشنوید و پیاله های پی در پی بنوشید و مسائل معنوی و علمی را فراموش کنید، نغمه های تار مرا از شنیدن صدای اذان باز داشته است و من حاضرم حورالعین را با یک شراب کهنه که در ته ظرف است معاوضه نمایم.

فرزند زاده هند در این اشعار نه تنها از نغمه های موسیقی و پیاله های می تمجید می کند و دوستان خود را به شنیدن و نوشیدن آنها تشویق می نماید بلکه

صریحا به نغمه های آسمانی اذان باز داشته است!!! فرزند معاویه در این اشعار معتقدات اسلامی را درباره قیامت و بهشت و حور مورد انکار و استهزاء قرار می دهد و می گوید من حاضرم حورالعین را با شراب کهنه ای معاوضه نمایم!!! آیا این اشعار به خوبی گواهی نمی دهد که یزید (همانند پدر خود) با اصول و معتقدات اسلامی هیچ گونه رابطه ای نداشت و برای آنها در دل احترامی قائل نبود؟!

یزید با پسر زیاد می نوشد

مورد دیگری که فرزند معاویه باز از می و لذت آن سخن به میان آورد هنگامی بود که با استاندار کثیف کوفه شبی را مست به صبح آورد و اشعاری می سراید که در آن، ضمن خواستن شراب از ساقی عبیدالله بن زیاد را مدح می کند و جنایات او را می ستاید، یکی از مورخین بزرگ اهل تسنن، می نویسد:

انه استدعی ابن زیاد الیه و اعطاه اموالاکثیرة و تحفا عظیمة و قرب مجلسه و رفع منزلته و ادخلسه علی نساءه و جعله ندیمه و سکر لیلته و قال للمغن غن ثم قال یزید بدیها:

اسقنی شربة تروی فوادی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد
صاحب السرو الاماتة عندی و لتسدید مغنمی و جهادی
قاتل الخارجی اعنی حسینا و میید الاعداء و الحساد^(۱۱۴)

یعنی (پس از حادثه کربلا) یزید فرزند زیاد را نزد خود خواند و اموال بسیار و هدایای فراوانی بدو بخشید و او را نزد خود مقرب ساخت و به وی رفعت مقام عظما نمود، او را ندیم خود ساخت و به وی اجازه داد که نزد زنان و بر حرم سرایش داخل شود، و شبی را یزید (کنار ابن زیاد) مست بود در آن هنگام به نغمه سرایان و موسیقی دانان گفت بنوازید و برای ما غنا بخوانید. سپس خود

بالبداهه خطاب به ساقی اشعاری سرود، در آن چنین گفت: ای ساقی به من شرابی بنوشان که قلب مرا نشاط بخشد و سیراب گرداند، سپس جام را پر کن و مانند همان شراب به پسر زیاد هم بنوشان، آن کسی که صاحب اسرار و امانت من است، همان کسی که کار خلافت و غنیمت برای من با دست او محکم گردید، این پسر زیاد که کشنده آن مرد خارجی یعنی حسین است و کسی است که به وحشت انداخت دشمنان و حد ورزان بر من را!

یزید الحاد می ورزد و تکفیر می شود

یزید بن معاویه در پرده دری و بی اعتنائی نسبت به اسلام معتقدات مذهبی تا آن جا پیش رفت که در یکی از اشعارش صریحا الحاد می ورزد و عقائد کثیف و شیطانی خود را آشکارا بیان می کند، فرزند معاویه در این اشعار آن چنان بی پرده سخن گفت که یکی از علمای بزرگ سنی مذهب تنها همانها را برای اثبات کفر و زندقه وی کافی می شمرد.

ابن جوزی حنبلی مورخ مشهور اسلامی پیش از آن که به نقل این قسمت از اشعار وی بپردازد استنباط خود را از آن درباره عقاید یزید این گونه می نویسد:

و مما يدل على كفره و زندقته فضلا عن سبه و لعنه اشعاره التي افصح بها بالالحاد و ابان عن خبث الضمائر و سوء الاعتقاد قوله في قصيدته التي اولها:

عليه هاتي و اتني و ترنمي	بذلك اني لاحب التناجيا
حديث ابي سفیان قدما سمى بها	الى احد حتى اقام البواكيا
الاهات و اسقيني على ذاك قهوة	تخيرها العاني کرما شاميا
اذا مانظرنا في امور قديمة	وجدنا حلالا شربها متواليا
و ان مت يا ام الاحم فانكحي	و لا تاملی بعد الفراق ملاقيا
فان الذي حدثت عن يوم بعثنا	احاديث طسم تجعل القلب ساهيا

و لابدلی من ان ازور محمدا بمشمولة صفراء تروی عظامیا (۱۱۵)
یعنی از شواهدی که بر کفر و زندقه یزید گواهی می دهد چه رسد به سب و
لعن او اشعاری است که به خوبی از الحاد وی سخن می گوید و از خبث طینت
و سوء اعتقاد او (نسبت به اسلام و معتقدات آسمانی آن) پرده بر می دارد.

قصیده ای است از وی که اول آن این گونه شروع می شود: ای علیه (۱۱۶) نزد
من بیا و به من شراب بده و نغمه بخوان زیرا من مناجات را دوست نمی دارم،
داستان جدم ابوسفیان را که بلند منزلت بود برای من بخوان آن هنگامی که
(برای جنگ با مسلمین) به احد رفته بود (و آن چنان در برابر محمد ﷺ
مقاومت نمود و از مسلمین کشت) تا آن که گریه کنندگان و نوحه گرانی اقامه
کرد (که بر کشته گان مسلمانان گریه کنند) ای علیه - بیا نزد من و به من خمر
بنوشان، خمری که تشنه گان آن را اختیار کنند - خمری که از انگورهای شام
بدست آمده باشد ای علیه، هنگامی که ما به گذشته (در دوران جاهلیت) نگاه
می کنیم می بینیم نوشیدن شراب پی در پی حلال بوده است، ای ام احیم (۱۱۷)
پس از مرگ شوهر اختیار کن و آرزوی ملاقات مرا در دل مدار زیرا آن چه که
درباره قیامت و روز رستاخیز گفته اند سخنان تاریک و باطلی است که برای دل
فراموشی می آورد، من بالاخره باید به زیارت محمد ﷺ بروم اما در حالی که
خمر نوشیده باشم - خمری که استخوانهای مرا سیراب کرده باشد.

یزید بن معاویه در این جا بی شرمانه ترین سخنان کفرآمیز خود را بیان کرده
و کتیف ترین پندارهای پلید خود را صریحا آشکار ساخت، در این اشعار فرزند
معاویه نه تنها سخن از می و خمر به میان می آورد و از آن پیاله های پی در پی
می می طلبد بلکه علنا می گوید من راز و نیاز با خدا را دوست ندارم و به نغمه
ها و ترنمات معشوقه خود علیه دل بسته ام، یزید در این جا از ابوسفیان و

جنگهای وی علیه اسلام سخن به میان می آورد و از این که لشکر او جمع زیادی از مسلمین را در به شهادت رساند و از زنان مسلمان بر آنها گریه کردند احساس لذت می کند و از سوگلی خود می خواهد آن داستان را برای وی ترنم کند!!

آن گاه دامنه اشعار خود را به قیامت و روز رستاخیز می کشاند و با صراحت آنرا پنداری باطل و اعتقادی تاریک و ظلمانی می نامد و بالاخره در پایان این قصیده شوم زشت ترین تعبیرات و اهانتها را بر زبان آورده و می گوید من باید مست و مخمور و سیراب از خمر به زیارت محمد ﷺ بروم!!!

این است رهبر جهان اسلام!!! و زمامدار حکومت اسلامی که بنام جانشینی از پیغمبر قدرت را در دست گرفته است!!!

بی بند و باری یزید سر مشق قرار می گیرد

تظاهر یزید به گناه و فجور و بی بند و باری او آن چنان بزودی اثر سوء خود را در طبقات مختلف اجتماع به جای گذارد که در مقدس ترین مراکز و شهرهای اسلامی مردم به غنا و موسیقی و نوشیدن شراب تظاهر می کردند و علناً آلات لهو استعمال می نمودند.

مسعودی مورخ مشهور اسلامی پس از آن که درباره یزید می نویسد:

و کان یزید صاحب طرب و جوارح و گلاب و قرود و فهود و منادمة علی الشراب.... آنگاه اضافه می کند: و غلب علی اصحاب یزید و عماله ما کان یفعله من الفسوق و فی ایامه ظهر الغناء بمکة و المدینة و استعملت الملاهی و اظهر الناس شرب الشراب (۱۱۸)

یعنی یزید مرد عیاشی بود و دارای حیوانات شکاری و سگها و بوزینه ها و یوزها بود و همواره شراب می نوشید... (و در اثر تظاهر او به گناه) در بین مردم و عمال و کارمندان حکومت در عصر وی فسق و فجور شایع گردیده بود و در مکه و مدینه (که دو شهر مذهبی و مقدس بودند) غنا و استعمال آلات لهو و نوشیدن شراب علنا انجام می گردید.

آری. در کشوری که زمامدار آن و کسی که ادعای جانشینی از پیامبر اسلام را دارد آن گونه متظاهر به گناه باشد و علنا سگ بازی کند، مشروب بنوشد، مجالس غنا و موسیقی ترتیب دهد جای تعجب نیست اگر این گونه انحرافات در طبقات پائین اجتماع هم سرایت کند و حتی در مکه و مدینه که پایگاه قدس اسلامی بود مردم آشکار مشروب بنوشند و خوانندگی و غنا انجام دهند!!!
در ادبیات فارسی گفته اند:

اگر ز باغ عیت ملک خورد سیبی بر آورند غلامان او درخت از بیخ

کاروان مدینه درباره یزید سخن می گوید

هنگامی که مردم مدینه در اثر ستمگریهای بی حد فرزند معاویه و خونریزیهای بی حساب و تجاوزات صریح وی به مقررات اسلامی در برابر حکومت شام شورش کردند فرماندار وقت آن جا از سران و بزرگان آنها خواست تا به شام روند و اعتراضات خود را از نزدیک با یزید در میان گذارند شاید او پاسخهای قانع کننده ای به آنها می دهد، سران مدینه که در راس آنها عبدالله بن حنظله بود این پیشنهاد را پذیرفتند و جمعی از آنها - ابن حنظله و عبدالله ابن عمر و منذرین زبیر هم در میان آنان بودند به سوی شام رهسپار شدند، مورخین بزرگ سنی مذهب می نویسند:

فقد موا علی یزید فاکرمهم و احسن الیهم و اعظم جوائزهم فاعطی عبدالله بن حنظله و کان شریفا فاطلا عابدا سیدا مائة الف درهم و کان معه ثمانین بنین و اعطی کل ولد عشرة آلاف فلما رجعوا قدموا المدینة الالمنذربن الزبیر فانه قدم العراق علی ابن زیاد و کان یزید قد اجازہ بمائة الف فلما قدم اولئک النفر الوفد المدینة قاموا فیهم فاطهروا شتم یزید و عیبه و قالوا قدمنا من عند رجل لیس له دین، یشرب الخمر و یضرب بالطنابیر و یعزف عندالفتیان و یلعب بالکلاب و یسمر عند الحراب و الصوص.... و قام عبدالله بن حنظلة الغسیل فقال جئتکم من عند رجل لولم اجد الابنی هولاء لجاهدته بهم و قد اعطانی و اکرمنی و ما قبلت منه عطائه الا لاتقوی به.... و قال منذربن زبیر بعد ما قدم المدینة انه قد اجازنی بمائة الف و لایمتعنی ما صنع بی ان اخبرکم خبره و الله انه لیشرب الخمر و الله لیسکر حتی یدع الصلوة... (۱۱۹)

یعنی هنگامی که کاروان مدینه بر یزید وارد شد یزید آنها را اکرام نمود و با آنان احسان کرد و جوائز بزرگی داد؛ به عبدالله بن حنظله که مردی عابد و دانشمند و بزرگوار و شریف بود صد هزار درهم جایزه داد و با عبدالله هشتاد نفر از فرزندان او بودند به هر یک از آنها ده هزار درهم داد اینان هنگامی که به مدینه برگشتند معایب و مفسد یزید را آشکار ساختند و در برابر مردم مدینه ایستاده و گفتند ما از نزد کسی می آئیم که دین ندارد و شراب می نوشد، آلات غنا و موسیقی می نوازد و زنان خواننده نزد او می خوانند کسی که سگ بازی می کند و شب را با ربایندگان اموال مردم به صبح می آورد و آنها دزدانی بیش نیستند.... عبدالله بن حنظله گفت: من از نزد کسی آمدم که اگر نیابم فردی را مگر همین فرزندانم هر آینه با او جنگ خواهم کرد، او به من جایزه داد و احترام گذارد اما من جوائز او را نپذیرفتم مگر برای آن که از نظر مالی نیرومند

گردم (و از آن نیرو علیه او استفاده کنم) منذر بن زبیر که از یزید صد هزار درهم جایزه گرفته و هنگام مراجعت از شام به سوی کوفه نزد پسر زیاد رفته بود پس از چندی به مدینه برگشت و در برابر مردم ایستاد و گفت که یزید به من صد هزار درهم جایزه داد اما این جایزه مرا از گزارش وضع او به شما (و آن چه که من از وی دیدم) باز نمی‌دارد، مردم مدینه! به خدا قسم یزید خمر می‌نوشد به خدا قسم او آن قدر در حال مستی به سر می‌برد که نماز خود را ترک می‌گوید....

آری آلودگی و فسق و فجور یزید تا آن جا علنی و ظاهر بود که کاروان مدینه نتوانست آنها را نادیده بگیرد و به اطلاع مردم نرساند، آنها با آن که مورد لطف یزید قرار گرفته بودند و جوائز فراوانی با آنان داده بود با این حال حقایق تلخ و دردناکی که از نزدیک دیده بودند برای مردم مدینه بازگو کردند.

یزید عقائد خود را آشکار می‌سازد

یکی از موارد صریح و روشنی که یزید اصولی‌ترین معتقدات اسلامی را یک باره انکار می‌کند و بغض و عناد خود را نسبت به پیامبر عالی قدر اسلام ﷺ علنی می‌سازد اشعاری است که وی پس از شهادت حضرت حسین بن علی علیه السلام، هنگام ورود اسراء به شام در مجمع عمومی سروده است در آن روز که فرزند معاویه در فکر کوتاه و ضعیفش خود را از هر نظر فاتح و پیروز می‌دید و تنها رقیب سر سخت و تسلیم ناشدنی خود را کشته و خاندان مقدس آن حضرت را در برابر خود اسیر مشاهده نمود آن چنان غرور و نخوت بر مغز پلیدش غلبه کرد و قدرت کاذب او وی را سر مست ساخت که به غلط تصور کرد کارها به پایان رسیده و تمام هدفهای شیطانی و اصلی او و پدرش انجام گردیده و دیگر از اسلام و خاندان پیغمبر اسمی باقی نخواهد ماند در این جا بود

که پرده از روی عقائد باطنی خود برداشت و افکار جهنمی خود را صریحا در آن مجلس بزرگ و عظیمی که به وجود آورده بود روشن ساخت وی ضمن اشعاری گفت:

لیت اشیاخی بیدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل
لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل
لست من خندق ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل
قد اخذنا منعلی ثارها و قتلنا الفارس الیث البطل
و قتلنا القرن من ساداتهم و عدلناه بیدر فالعدل
فجزیناهم بیدر مثلها و با حد یوم احد فاعتدل
لو راوه لاستهلوا فرحسا ثم قالوا یا یزید لاتشل
و کذاک الشیخ اوصانی به فاتبعت الشیخ فیما قدسئل (۱۲۰)

یعنی ای کاش پدران من، آنهایی که در جنگ بدر کشته شدند می بودند و ناله های خزرج را از فرود آمدن نیزه ها می شنیدند محمد ﷺ با ملک و حکومت بازی کرد نه وحی بر او نازل شده بود و نه از آسمان خبری داشت - من از قبیله خود نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم آن چه که او درباره پدران من انجام داد- ما خونی از علی طلب داشتیم گرفتیم و سوار دلاور چون شیر را کشتیم - ما در زمان خود بزرگان آنها را کشتیم و این کار مساوی بود با آن چه که آنها در بدر نسبت به قبیله ما انجام دادند. ما آنها را با آن چه که در بدر نسبت به ما انجام داده بودند مجازات نمودیم و در روز احد هم آنها را پاداش دادیم.

اگر پدران من می دیدند آن چه که من نسبت به فرزندان احمد در کربلا انجام دادم هر آینه از کثرت شادی و سرور فریاد بر می آوردند و می گفتند ای یزید

دست تو شل مباد- این انتقامی که من از بنی هاشم گرفتم همان وصیتی است که پدرم به من نمود و من هم فرمان او را متابعت کردم و خواسته او را انجام دادم. در این اشعار یزید دیگر چیزی در دل نگه نداشت و آن چه که در نهاد وی پنهان بد صریحا بیان کرد. فرزند معاویه در این جا با صراحت داستان وحی و نبوت پیغمبر اسلام را انکار کرده و ادعای آن را تنها برای به دست آوردن حکومت و قبضه کردن قدرت می داند، یزید در این گفتار خود علنا از مشرکین و کفار قریش که در جنگ بدر شرکت کرده بودند حمایت می کند و بر مصائب آنان تاسف می خورد!!

این فرزند زاده هند از حادثه کربلا و شهادت فرزند رسول خدا سخت مسرور است و آن را به حساب انتقامی از کشته شدگان بنی امیه و مشرکین در جنگ بدر می گذارد، نوه بوسفیان در این اشعار آرزو می کند که ایکاش پدران وی و دشمنان پیغمبر اسلام می بودند و حادثه خونین کربلا را می دیدند و آن گاه از خوشحالی و سرور نعره می کشیدند و به او می گفتند ای یزید دست تو شل مباد!!! آری این است حامی دین و پناهگاه اسلام آن کسی که مسئولیت مستقیم حفظ قرآن و آئین و مصالح ملت اسلامی را بر عهده گرفته است!!!

بخش دوم

اکنون که از بخش اول این فصل فارغ شدیم و ماهیت پلید یزید و عقائد قلبی و معتقدات باطنی او را آن گونه که بود دانستیم به شرح بخش دوم بحث خود می پردازیم:

در این بخش ما زندگی سیاسی یزید و اعمالی را که وی در دوران حکومت خود انجام داد مورد بررسی قرار می دهیم.

خوانندگان عزیز- با در نظر گرفتن مسائلی که ما در بخش نخستین این فصل طرح کردیم به خوبی می توان حوادث تلخ دوران حکومت فرزند معاویه را پیش بینی کرد مردی که در دوران زندگی فردی خود هیچ فکری جز فکر می و نغمه و ترانه و سگ بازی و عیاشی، شهوت رانی و قمار بازی در سر نداشته باشد و نسبت به معتقدات و مقررات اسلامی هم نه تنها در دل احترامی قائل نیست بلکه سخت از آنها و آورنده آنها و خاندان معصومش کینه در دل درد چنین فردی به خوبی پیداست که در هنگام قدرت و تسلط خود بر جهان اسلام و اجتماع اسلامی چه خواهد کرد زیرا طبیعی است که از کوزه همان برون تراود که در اوست.

با این حساب، شگفت انگیز نیست اگر نوه بوسفیان در دوران کوتاه حکومت خود وحشتناک ترین و کثیف ترین جنایات و خیانتها را مرتکب گردد. این جوزی حنبلی می نویسد که از یکی از علمای بزرگ اهل تسنن پرسیدند درباره یزید چه می گوئی در پاسخ گفت:

ما تقولون فی رجل ولی ثلاث سنین. فی السنة الاولى قتل الحسین و فی الثانية اخاف المدینة و اباحها و فی الثالثة رمی الکعبة بالمجانیق و هدمها (۱۲۱)

یعنی چگونه قضاوت می کنید درباره مردی که سه سال حکومت کرد. در سال اول حسین علیه السلام را به شهادت رساند. و در سال دوم مردم مدینه را دچار وحشت ساخت و آن چه که در مدینه بود برای لشکریان خود مباح گرداند و در سال سوم خانه خدا کعبه را با منجنیق سنگ باران کرد و ویران ساخت.

خوشبختانه دوران حکومت پسر معاویه بسیار کوتاه و محدود بود اما در همین مدت کوتاه ننگین ترین جنایت و خیانتها با دست وی انجام شد.

اولین حادثه بزرگ و بهت انگیز که در سال اول زمامداری او به وقوع پیوست داستان شهادت حضرت حسین علیه السلام و یاران و نزدیکان پاک آن حضرت و اسارت خاندان رسالت و وحی بوده است شرح جنایتها و وحشیگریها و درندگیهایی که در این حادثه انجام گردید (در حدود هدف اصلی کتاب) به خواست خداوند بزودی در قسمت دوم این کتاب نگاشته خواهد شد و از این نظر اکنون از نگارش آن خودداری می کنیم.

کشتار، غارتگری، تجاوز در مدینه

حادثه خونین و جانسوز کربلا هنوز به پایان نرسیده بود که فرزند معاویه دست به عمل ننگین دیگر زد و دامن جهان انسانیت را لکه دار ساخت، یزید در اواخر دومین سال حکومت خود فاجعه غارتگری و کشتار و تجاوز مدینه را به وجود آورد و با انجام آن شقاوت و ناپاکی خود را به کمال رساند، انی واقعه شرمگین که به نام داستان حره معروف است در صفحات تاریخ جهان با آنها و ناله های جانسوزی ضبط گردیده است.

یزید بن معاویه در ماههای اول حکومتش دست خود را به خون پاک فرزند پیغمبر حسین بن علی علیه السلام آغشته ساخت و با انجام این جنایت عظیم و بی سابقه تنها مانعی که در راه اجرای خواسته های شیطانی و هواهای نفسانی وی وجود داشت از میان برداشت نوه بوسفیان با پایان دادن این کار رعب و وحشت بی سابقه ای در دلهای همگان نیت به حکومت و قدرت خود ایجاد کرد، عمال و فرمانداران وی با استفاده از این قدرت و مرعوب بودن اجتماع حداکثر ستم و بیدادگری را نسبت به طبقات ملت روا داشتند و طبیعی است در حکومتی که زمامدار کل همواره به عیش و عشرت سرگرم باشد و خود بدترین و رعب انگیزترین ستمها و بیدادگریها را انجام دهد در چنین شرائط ناله های

ستمیدگان و داد خواهی طبقات محروم و مظلوم اجتماع که از ستم و ظلم عمال و فرمانداران آن حکومت از دل بر می کشند قطعا به جایی نخواهد رسید. گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البته به جایی نرسد فریاد است اما بالاخره تحمل ستم هم حدی دارد و طاقت بشر محدود است، این بیدادگریها و تجاوزات اولین عکس العمل شدید خود را در مدینه نشان داد. مردم مدینه که خودسریها و قانون شکنیهای حکومت یزید و مخصوصا شهادت سرور و سالار آنان حضرت حسین بن علی علیه السلام سخت آنها را به ستوه آورده بود شمشیرها را از نیام بر آوردند و قیام مسلحانه خود را آغاز کردند این نهضت و جنبش عمومی که بوسیله عبدالله بن حنظله و شخصیتهای بزرگ دیگر رهبری می شد توانست در ابتدای کار بر فرماندار مدینه و نیروی نظامی وی مسلط گردد و کنترل شهر را در دست گیرد اما متاسفانه بزودی با ورود ارتشیان غارتگر یزید آن شورش پایان یافت و مردم مدینه دچار بدترین مصیبت و بلا گردیدند.

ارتشیان شام که بفرماندهی یک عنصر پلید و ننگین به نام مسلم ابن عقبه برای سرکوبی مردم شریف مدینه آمده بودند در آن نخستین پایتخت حکومت اسلامی و در آن مهبط وحی بدترین و شرمگین ترین جنایات و تجاوزات را مرتکب شدند، جنایاتی که حتی در تاریخ زندگی خون خواران و آدم کشان و اقوام وحشی و جنگلی کمتر سابقه دارد، مسعودی می نویسد:

فسیر الیهم بالجیوش من اهل الشام علیهم مسلم بن عقبه الذی اخاف اهل المدینه و نهیها و قتل اهلها و بايعه اهلها علی انهم عبید لیزید و سماها نتنه و قد سماها رسول الله صلی الله علیه و آله طیبیه و قال من اخاف المدینه اخافه الله فسمی مسلم هذا

لعنه الله بمجرم ومسرف لما كان من فعله... و بايع الناس على انهم عبید یزید و
من ابی ذلک امره مسلم علی السیف (۱۲۲)

یعنی یزید لشکری از اهل شام را بفرماندهی مسلم بن عقبه به سوی مدینه
فرستاد، مسلم بن عقبه (پس از فتح و پیروزی خود) مردم آن جا را سخت دچار
وحشت ساخت و آن شهر را غارت نمود و ساکنین آن را به قتل رساند و از آنها
برای یزید بیعت گرفت که بنده یزید باشند و هر فردی که از این گونه بیعت
کردن امتناع می ورزید بلافاصله با دستور وی کشته می شد، مسلم بن عقبه
مدینه را نتنته و پلید لقب داد با آن که پیغمبر آن را بهطیبه و پاک ملقب ساخته
بود و فرمود هر کس مردم مدینه را به وحشت اندازد و بترساند خداوند در
قیامت او را دچار وحشت خواهد نمود، مسلم بن عقبه را به علت کارهای
ننگینی که در مدینه انجام داد، مجرم و مسرف خواندند.

یعقوبی درباره بیعت گرفتن مسلم بن عقبه از مردم مدینه برای یزید می
نویسد:

ثم اخذ الناس علی ان یبایعوا علی انهم عبید یزید بن معاویه فکان الرجل من
قریش یوتی به فیقال بایع انک عبدقن لیزید فیقول لافیضرب عنقه (۱۲۳)

یعنی مسلم بن عقبه پس از تسلط بر مدینه مردم آن جا را تحت فشار قرار
داد که با یزید به این صورت بیعت کنند که آنها بنده یزید باشند و این گونه بود
که مردی از قریش را می آوردند و به او می گفتند با یزید بیعت کن که تو و
پدرت بنده یزید باشید اگر امتناع می ورزید گردن او را می زدند.

جنایاتی که مسلم بن عقبه پس از تسلط بر مدینه در آن جا انجام داد راستی
بهت انگیز و تکان دهنده است!!

ابن جوزی می نویسد:

.... فبعث اليهم مسلم بن عقبه جيش كثيف من اهل الشام فاباحها ثلاثا و قتل ابن الغسيل و الاشراف و اقام ثلاثا ينهاه الاموال و نيتك الحریم.... و خاض الناس فی الدماء حتى وصلت الدماء الى قبر رسول الله ﷺ و منبره و امتلئت الروضة و المسجد و السيف يعمل فيهم.... (۱۲۴)

یعنی مسلم بن عقبه با جمع زیادی از مردم شام به سوی مدینه رفتند و (پس از تسلط) مسلم بن عقبه سه روز تمام آن چه که در مدینه بود برای اهل شام حلال گرداند و عبدالله بن حنظله و بزرگان آن جا را کشت و اموال مردم را به غارت بردند و به نوامیس آنان تجاوز نمودند. (تعداد کشته گان در میان مسجد پیغمبر آنقدر زیاد بود که) مردم در میان خون شناور بودند تا جائی که خون به قبر پیغمبر خدا رسید و مسجد و حرم آن حضرت را پر کرد و همچنان شمشیر در میان آن مردم به کار برده می شد (و افراد به قتل می رسیدند).

مرحوم سپهر می نویسد: چهارپایان را بر ستونهای مسجد رسول خدا ﷺ بستند و حیوانات در کنار قبر مطهر بودند و سه دفعه مدینه را غارت کردند (۱۲۵) مورخ بزرگ و مشهور سنی مذهب طبری می نویسد:

واباح المسلم المدينة ثلاثا يقتلون الناس و ياخذون الاموال فافزع ذلك من كان بها من الصحابه (۱۲۶)

یعنی مسلم بن عقبه سه روز تمام آن چه که در مدینه بود برای لشکر خود حلال گرداند، در نتیجه مردم آن جا را کشتند و اموال آنها را به غارت بردند و تمام صحابه را که در مدینه بودند به ناله و زاری در آوردند.

ننگین ترین رفتاری که ارتش یزید بن معاویه و مردم شام انجام دادند. تجاوزات صریح و شرمگینی بود که به نوامیس و زنان و دختران مدینه نمودند و

در نتیجه فرزندان نامشروع فراوانی از خود به جای گذاردند تا جای که یعقوبی می نویسد:

... و اباح حرم رسول الله حتی ولدت الابكار لایعرف من و لدهن... ولدت الف مرأة من غیر ازواج (۱۲۷)

یعنی مسلم بن عقبه زنان مدینه را که به منزله خانه پیغمبر خدا بود بر مردم شام حلال کرد و در نتیجه دختران و دوشیزگان آبستن شدند و بچه آوردند. بدون آن که پدران آن بچه ها شناخته شوند و هزار نفر از زنان بی شوهر مدینه فرزند زائیدند.

ابن جوزی در این باره می نویسد:

... ولدت الف مرأة بعد الحرّة من غیر زوج و غیر المدائن یقول عشرة الف مرأة (۱۲۸)

یعنی هزار نفر از زنان مدینه پس از داستان حره بدون شوهر فرزند آوردند ولی غیر از مدائنی از روات دیگر می نویسد ده هزار از زنان بی شوهر بچه زائیدند.

تنها خانه ای که در سراسر مدینه از تمام این مصیبت ها و حوادث آسوده بود خانه حضرت زین العابدین علیه السلام و خاندان بنی هاشم بودند که مسلم بن عقبه بنا به سفارش شخصی یزید متعرض آنان نگردید.

ابن جوزی هنگامی که داستان حره و جنایاتی که ارتش یزید تحت فرماندهی مسلم بن عقبه در مدینه انجام داد شرح می دهد روایاتی از پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت به کسانی که مردم مدینه را بترسانند و آنها را دچار وحشت سازند و عده عذاب دده است. نامبرده می نویسد:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اخاف اهل المدينة ظلما اخاف الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين لا یقبل الله منه یوم القيمة صرفا و لاعدلا و فی صحیح

مسلم عن رسول الله ﷺ لا يريد اهل المدينة احد بسوء الا اذا به الله في النار ذوب الرصاص.... و لاخلاف ان يزيد اخاف اهل المدينة و سبى اهلها و نهبها و اباحها (۱۲۹)

يعنى پيغمبر خدا فرمود هر كس مردم مدینه را ظالمانه بترساند
يعنى پيغمبر خدا فرمود هر كس مردم مدینه را ظالمانه بترساند و دچار وحشت سازد خداوند در قیامت او را دچار خوف می سازد و بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم و خداوند در قیامت هیچ عملی را از او نخواهد پذیرفت و همچنین مسلم در صحیح خود از پیغمبر خدا روایت کرد که هر كس اراده سوئی درباره ی مردم مدینه بنماید خداوند او را در آتش دوزخ ذوب می کند همانگونه که سرب را ذوب می کند.

سپس این جوی می نویسد: تردیدی نیست که یزید اهل مدینه را دچار وحشت ساخت و آنها را اسیر نمود و اموال آنان را غارت کرد و زنانشان را بر ارتشیان شام حلال گرداند؟
آری این بود که دومین حادثه ی مهم و ننگینی که به فرمان زاده ی معاویه دو دوران حکومت وی انجام شد.

یزید خانه خدا را با آتش می کشد

سومین حادثه ی که عظیم و تکان دهنده ای که یزید بن معاویه در زمان قدرت خود انجام داد ویران کردن بیت و به آتش کشیدن خانه ی خدا بوده است، عبدالله بن زبیر که یکی از آن چهار نفری بود که با نوه ی ابوسفیان بیعت نکرده بود به مکه پناه آورد و جمعی را گرد خود جمع کرده بود، آن جمع با او به عنوان خلافت بیعت نکرده بودند، یزید ابن معاویه هنگامیکه مسلم بن عقبه را با دوازده هزار (۱۳۰) از ارتشیان شام برای سرکوبی قیام مدینه به آن سوی

فرستاده بود به او دستور داد که پس از تسلط بر مدینه به جانب مکه رود و عبدالله بن زبیر را دستگیر سازد، مسلم بن عقبه فرمان یزید را بکار بست و پس از انجام آن همه جنایت و آدم کشی و خیانت در مدینه برای دست یافتن بر پسر زبیر به سمت مکه حرکت نمود، ولی خوشبختانه در بین راه مرگ او فرا رسید و به سوی دوزخ رهسپار شد و طبق سفارش یزید قبل از مرگ خود حسین بن نمیر را به فرماندهی سپاه نصب کرد و او را جانشین خود ساخت.

مسعودی مورخ بزرگ اهل تسنن داستان حرکت حسین را به سوی مکه و اهانت‌هایی که وی به خانه ی خدا انجام داد چنین نقل می کند.

فسار الحسين حتى اتى مكة واحاط بها و عاذبن زبير بالبیت الحرام و نصب الحسين فيمن معه من اهل الشام المجانيق و العرادات على مكة و المسجد من الجبال و الفجاج فتواردت احجار المجانيق و العرادات على البيت ورمى مع الاحجار النار و النفط و مشاقات الكتان و غير ذلك من المحرقات و انهدمت الكعبة و احترقت البنية و وقعت صاعقة فاحترقت من اصحاب المجانيق احد عشر رجلا (۱۳۱)

یعنی حسین بن نمیر با مردم شام به سوی مکه آمد و آن شهر را محاصره کرد در این هنگام عبدالله بن زبیر به خانه خدا و داخل مسجد الحرام پناهنده گشت، حسین بن نمیر دستور داد تا از بالای کوهها و بلندیهای مجاور منجنيق ها و عداده ها (۱۳۲) را مسلط بر مسجد و خانه نصب کردند و با استفاده از این وسائل خانه ی خدا را سنگ باران نمودند و با سنگهای آتش و نفت (۱۳۳) یعنی چوبهایی که حامل مواد قابل احتراق بود و مواد محترقه ی دیگر پرتاب می کردند و در نتیجه کعبه و خانه ی خدا ویران گردید و بنای آن به آتش کشیده شد و گویا در

مکه صاعقه از آسمان آمد و یازده نفر از کسانی که متصدی کار منجیق بودند به هلاکت رسیدند؟

امام با این حال عبدالله بن زبیر دستگیر نگردید زیرا در همان اوقات برای حسین بن نمیر خبر آوردند که یزید بن معاویه به درک واصل شد. این بود سومین عمل ننگین و مهمی که نوه ی ابوسفیان در دوران حکومت خود انجام داد.

این عوامل نهضت حسین علیه السلام را ایجاب کرد

خوانندگان ارجمند: تا اینجا ما علل و عوامل نهضت حسین علیه السلام را از هنگام انعقاد نطفه ی آن قدم به قدم مورد تعقیب قرار داده ایم و با اتکاء شواهد قطعی و غیر قابل انکار تاریخی روشن ساختیم که چگونه قانون شکنی و تجاوز به اموال عمومی و ضرب و شتم و تبعید مردان خدا و صحابه ی گرامی پیغمبر و تسلط یافتن افراد آلوده به گناه و متجاهر به فسق بر اجتماع هر چند در گذشته پی ریزی شده بود، ولی در زمان حکومت عثمان صریحا و آشکارا انجام شد تا جائی که استاندار کوفه در حال مستی به مسجد آمد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و در میان محراب قی کرد، چاپلوسان و متملقین و آنهایی که هدف اصلیشان تأمین خواسته ها و هوسهای خلیفه بود بیت المال و مقام و پستهای حیاتی کشور در اختیار آنان قرار گرفت.

معاویه بن ابی سفیان که از جانب عمر به سمت استانداری شامات نصب شده بود با استفاده از وضع آشفته ی حکومت عثمان بیش از پیش نیرومند گردید و قدرت اقتصادی و نظامی مهم و منظمی برای خود به جود آورد تا آهسته آهسته به صورت یک دژ نفوذ ناپذیری در آمد.

فرزند ابوسفیان که قوی ترین عامل تباهی و خطر ناک ترین میراث فساد حکومت های گذشته بود سخت با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به مبارزه برخواست و سرانجام با هزاران نیرنگ و فریبکاری توانست خود و خاندان بنی امیه را از شکست حتمی و سقوط همیشگی نجات بخشد و موقعیت خویش را در نواحی شامات در برابر حکومت عدل علی علیه السلام محکم تر سازد و از آن پس همواره در صدد خرابکاری و ایجاد مشکلات در برابر حکومت علی علیه السلام بود تا هنگامیکه آن حضرت به درجه ی شهادت رسید و امام مجتبی علیه السلام به مقام خلافت نائل گردید، ولی در عصر حکومت آن بزرگوار هم نیرنگها و حيله گریهای معاویه از یک طرف و مهمتر از آن - بی وفائی و عهد - شکنیهای ارتشیان و یاران آن حضرت از سوی دیگر کار را به جایی کشاند که آن زاده رسول خدا به طور ضرورت با معاویه صلح کردند و در نتیجه حکومت اسلامی یکباره در اختیار فرزند هند قرار گرفت.

در این هنگام که معاویه خود را مسلط بر کار می دید برای آنکه بدون هیچ مشکل و رقیبی بتواند هر چه زودتر به هدفهای باطنی و ضد اسلامی خود برسد تصمیم گرفت حضرت حسن بن علی علیه السلام را مسموم سازد و به حیات این سلاله ی نبوت خاتمه بخشد، این نیت پلید هم با موفقیت و بزودی عملی گردید و فرزند دختر پیغمبر علیه السلام از جهان رخت بر بست، در این هنگام دیگر معاویه یک تاز میدان حکومت شد و یا عجله و شتاب هر چه بیشتر دست به انجام مقاصد درونی و پنهانی خود زد و در اینجا قطعاً خوانندگان عزیز مطالبی را که ما در فصل مربوط به معاویه نگاشتیم و به خاطر دارند، مادر آن فصل به خوبی روشن ساختیم که معاویه و خاندان بنی امیه نه تنها از ابتداء اصولا نسبت به

اسلام و معتقدات آسمانی وی هیچگونه احترامی در دل قائل نبودند و پذیرفتن آنها اسلام را تنها به علت ترس از شمشیر بوده است.

بلکه فرزند ابوسفیان با پیغمبر بزرگوار و دین آسمانی وی کینه ای زایل نشدنی در دل داشت تا آنجا که صریحا به مغیره بن شعبه گفته بود که می خواهد نام پیغمبر را دفن کند و آن حضرت را از یاد مسلمانان ببرد، معاویه ای که می خواهد خلافت اصیل اسلامی را تبدیل به حکومت نژادی نماید و آن را به طور موروثی در خاندان بنی امیه حفظ کند، این چنین مردی اکنون مسلط بر همه چیز کشور گردیده و تمام منابع قدرت در اختیار وی قرار گرفته است.

فرزند ابوسفیان پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد به پیاده کردن طرحهای شیطانی و ضد اسلامی خود در نهایت حزم و احتیاط مشغول گردید، ابتداء نا پاکان و سفله های اجتماع مانند زیاد بن ابیه را در استخدام حکومت خود در آورد و با دست این نمونه از مزدوران کثیف، انسان های امت و زبانهای گویای ملت را ریشه کن ساخت و به قتل رساند آنگاه به کمک راویان بی ایمان و خطبای از خدا بی خبر به جعل احادیثی از قول پیغمبر اسلام در مدح خود و خاندان بنی امیه و عثمان پرداخت و آنها را به نام دین با دستگاه وسیع تبلیغاتی خود در بین مسلمین منتشر ساخت و سپس مبارزه خود را با علی و خاندان پاک آن حضرت شروع نمود.

دستور داد همگی علی را سب و لعن کنند و از آن بزرگوار بیزاری بجویند در اینجا هم معاویه نقشه ی شوم خود را با موفقیت و بدون مواجه شدن با مشکلی انجام داد، اکنون باید برای جانشینی از خود فکری بیندیشد و نقشه ی موروثی ساختم حکومت نیرومند اسلامی را عملی سازد.

تصمیم گرفت فرزند شهوت پرست و عیاش خود یزید را به ولایتعهدی نصب کند و از اجتماع تیره بخت آن روز برای او بیعت بگیرد.

این کار هم طبق نقشه ی پیش بینی شده به سامان رسید و معاویه توانست پایه های حکومت یزید را بعد از خود با نیرنگ و تهدید و تطمیع و افتراء بالاخره پا بر جا سازد، با این حساب تا اینجا فرزند ابوسفیان در تمام کوششهایی که برای رسیدن به هدفهای اصلی و باطنی خود انجام داد با موفقیت روبرو گردید اکنون معاویه در بستر مرگ است در حالی که بنی امیه به طور کامل بر تمام منابع قدرت و بر سراسر کشور مسلطند و علی خاندان پاک آن حضرت سخت مورد سب و لعن و انواع اهانت هستند!!

اجتماع در مرحله ی بسیار حساسی قرار گرفته که خطرناکتر از همه آنها مسیر افکار و عقائد عمومی مسلمین به آسانی بوسیله دستگامهای وسیع حکومت بنی امیه رهبری می شود و این دستگاه شیطانی به ساده ترین وجه می تواند ناپاکان و اهرمنهای اجتماع را پاک و فرشته جلوه دهد و سمبلهای بزرگ انسانیت و پاکی را بی فضیلت و ناپاک معرفی نماید، این دستگاه اهرمنی تبلیغات با کوشش هر چه بیشتر در راه انجام هدفها و آمال معاویه مشغول فعالیت است تا بالاخره کار را به جائی رساند که حسین بن علی علیه السلام در یک شرائط سخت و ناگوار جمعی از اصحاب و تابعین رسول خدا را جمع می کند و قسمتی از حقایق اصیل اعتقادی اسلام را در آنجا برای آن بر می شمرد ولی نکته ی مهم و تکان دهنده این است که می فرماید فانی اخاف ان یندرس الحق و یذهب...

یعنی علت بیان نمودن من این حقایق را این است که می ترسم حق از میان اجتماع یکباره مندرس ود و نابود گردد؟

آری معاویه با این نیرنگهای ابلیسی و حيله های شیطانی سنگر به سنگر خود را به هدفهای باطنیش یعنی انهدام اساس اسلام و قدرت اسلامی به وجود آوردن یک حکومت نیرومند نژادی به جای آه که به طور موروثی در خاندان بنی امیه برای همیشه باقی باشد نزدیک می نماید. اما موضوع اساسی و جالب توجه اینجاست که معاویه در تمام این مراحل مراقب است که تا با حفظ ظواهر بسیاری از مقررات دین و عدم تظاهر به مخالفت با اسلام هیچگونه بهانه ای بدست مخالفین خود و مخصوصاً بنی هاشم ندهد تا آنها از این راه نتوانند زمینه ی افکار مردم را برای یک قیام خدائی و سپس بهره برداری از آن قیام آماده سازد...

فرزند ابوسفیان اگر علی را سب می کند به نام دین و تحت عنوان حمایت از اسلام است!!! و خود در مقدمه ی لعن و سب بر بالای منبر می گوید:

اللهم ان ابوتراب اءلحد فی دینک و صد عن سبیلک... (!!!)

معاویه اگر مردم ساده دل و بی درک اجتماع را برای جنگ علیه علی ابن ابیطالب تحریک می کند تحت عنوان پشتیبانی از قرآن و دستورات و مقررات آسمانی و به آن مردم تیره بخت می گوید علی نماز نمی خواند!!! از اینجاست که می توان رمز بزرگ عدم نهضت حسین را در برابر معاویه و سکوت آن حضرت را در مقابل وی در مدت ده سال از هنگام شهادت امام مجتبی علیه السلام تا هنگام مرگ پسر ابوسفیان به خوبی درک کرد.

آری معاویه هر عمل شیطانی که انجام می دهد به نام دین و برای دلسوزی از اسلام! انجام می دهد تا بتواند با یک پختگی و احتیاط کامل به هدفهای اصلی خویش نزدیک گردد.

اما یزید.

هنگامی که نوبت زمامداری به یزید رسید دیگر پرده را از روی کار برداشت و هدف اصلی خاندان بنی امیه را علنی و آشکار ساخت، یزید بن معاویه که در فکر خام خود کارها را پایان یافته تصور می کرد دلیلی نمی دید که بی پرده سخن نگوید و آنچه که او و پدر و خاندان او در دل داشتند صریحا بیان نکند، شرایط آماده کشور و در دست داشتن تمام منابع قدرت آن چنان یزید را سر مست کرده بود که نه تنها از می و غنا و طنبور در اشعار خود دم می زد بلکه با صراحت کامل قیامت و روز رستاخیز را از احادیث طسم و سخنانی که موجب تاریکی دل می شود می شمرد و می گوید: من حاضرم حورالعین را با شراب کهنه ته خم معاوضه کنم

فرزند معاویه در علنی ساختن عقائد باطنی خود و خاندان خود تا آنجا پیش رفت که آشکارا از شکست کفار قریش در برابر مسلمین در جنگ بدر اظهار تاءثر و اندوه می کند و کشتن فرزندان پیغمبر و خاندان وحی و فضیلت را در کربلا به حساب انتقام از پیغمبر بزرگ اسلام می گذارد و آرزو می کند ای کاش اجداد و پدران وی می بودند و شهادت جگر گوشه ی رسول خدا را می دیدند و به او می گفتند ای یزید دست تو شل مباد (!!!)

زاده فرزند ابوسفیان کار پرده دری و تظاهرات ضد اسلامی خود را به جائی می رساند که صریحا می گوید: نه وحی بر محمد نازل شده و نه خبری از آسمان برای وی آمده بود بلکه او می خواست (با ادعای پیغمبری) به حکومت و قدرت برسد.

آیا حسین علیه السلام می توانست تسلیم گردد؟!

خوانندگان عزیز - اکنون شما قضاوت کنید، آیا با این شرایط و موقعیت دردناکی که به وجود آمده بود حسین علیه السلام می توانست تسلیم حکومت یزید شود؟!

آیا در آن هنگام جز دست زدن به یک قیام و نهضت خونین چاره ای دیگر وجود داشت؟!

معاویه کار را به جایی رسانده بود که اگر چند سال دیگر به همان منوال بر اجتماع اسلامی سپری می شد، مردم دیگر از اسلام چیزی نمی دانستند جز همان مسائلی که خاندان بنی امیه به نان دین با آنها تعلیم می دادند و طبیعی است که با این ترتیب چند صباحی بیشتر نمی گذشت که اسلام و تمام زحمات پیغمبر و علی و خاندان معصومان در دودمان بنی امیه و گفتار آنان خلاصه می شد. اسلامی که بیان کننده مسائل و حامی آن بنی امیه و خاندان ابو سفیان یعنی دشمنان واقعی همان اسلام باشند پیداست که با اسلام واقعی و آن آئین آسمانی هیچگونه شباهتی نخواهد داشت.

این تصویر بر آن فرض است که ما بگوئیم یزید بن معاویه هم مانند پدر به علاقه و دلبستگی بدین تظاهر می نمود، اما حتی چنین فرضی هم تحقیق نیافت زیرا فرزند معاویه علنا تمام اصول و معتقدات اسلامی را انکار کرد و مخالفت خود را با اساس اسلام و با آورنده ی آن صریحا بیان نمود.

آیا در این شرایط حسین علیه السلام می توانست در برابر آن دیکتاتور خون خوار تسلیم شود و دست در دست او نهد؟! آیا این عمل به منزله ی تسلیم نمودن اسلام در برابر کفر و الحاد و شرک نبود؟!

آیا امکان داشت که یزید بن معاویه پیغمبر عزیز اسلام را جاه و طلب و طالب قدرت و حکومت بخواند و نزول وحی را بر آن حضرت یکباره انکار نماید و با این حال حسین بن علی علیه السلام دست در دست او بنهد و در برابر حکومت تسلیم گردد؟!

بیعت نمودن و حتی صلح حسین بن علی علیه السلام در آن روز نه تنها بدون تردید زحمات پیغمبر و اساس اسلام را یکباره تباه می ساخت بلکه موجب اضم حلال و نابودی مکتب تمام انبیاء و رنجهای طاقت فرسای پیامبران قبل از اسلام هم می گردید.

من گمان می کنم برای هر فردی که کمترین اطلاعی درباره حوادث و تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام از هنگام رحلت پیامبر بزرگ تا عصر یزید و دوران حکومت وی داشته باشد این حقیقت (که حسین نمی توانست آن روز در برابر فرزند معاویه تسلیم گردد) به قدری که از نظر او روشن و مسلم است که برای وی هیچگونه جای انکار باقی نمی ماند.

حسین بن علی علیه السلام به خوبی می داند که اکنون سر نوشت اسلام و تمام ادیان آسمانی و خون هائی که در راه حمایت از آنها ریخته شد همگی در دست اوست.

زاده زهراء سلام الله علیها کاملاً توجه دارد که لحظات زندگی او از نظر شرائط تا آنجا حساس و خطیر است که بقای دین و آزادی و صرف و انسانیت و عدالت، یا محو و نابودی آنها به تصمیم او بستگی دارد، آن بزرگوار برای اولین باری که خیر زمامداری و تسلط یزید را بر اجتماع اسلامی می شنود با صراحت کامل خطر نهائی و بزرگ آن حکومت را به مروان بن حکم اعلام کرده و می فرماید:

انا لله وانا اليه راجعون و على الاسلام و السلام اذ قد بليت الامة برى مثل
يزيد... (۱۳۴)

يعنى ديگر بر اسلام سلام باد زيرا امت اسلام به زمامدار و فرمانگذارى مانند
يزيد دچار گرديد

اکنون آيا برى حسين عليه السلام امکان دارد که با چنين زمامدار و فرمان گذرى
کنار آيد تا او به اسلام و آورنده ي بزرگ آن ناسزا گويد در حالى که اين فرزند
پيغمبر در کنار سفره ي وى باشد؟!!

او از مى و غنا سخن مى گويد و قمار بازى و سگ بازى کند و داستان
قيامت و بهشت و حور را علنا افسانه و خرافات بخواند و با اين حال فرزند
على حکومت او را به رسميت بشناسد و دست در دست او نهد؟!!

آيا اگر سيد الشهداء چنين عملى را انجام مى داد با اراده و اختيار خود حکم
اعدام و نابودى اسلام را صادر نمى کرد و اجتماع را به دوران کفر و شرک و
جاهليت و به گناه و عياشى و شهوترانى و به بردگى و تسليم در برابر ظلم و
بيداد گرى سوق نمى داد؟!!

فرزند معاويه که تمام منابع قدرت و نيروى کشور در اختيار او قرار دارد و با
نيرنگها و حيله گريهاى پدرش از ارتش و اقتصاد مملکت گرفته تا محرابها و
منبرها، راويان حديث و خطباء همه در استخدام وى هستند.

اگر زاده پيغمبر و جگر گوشه ي رسول خدا هم با او کنار آيد و در برابرش
تسليم گردد راستى بنا به فرموده ي آن حضرت مى بايست فاتحه اسلام و قرآن
را برى هميشه خواند و با تمام مکتب هاى آسمانى و پيامبران الهى برى ابد
وداع نمود، در اينجا ممکن است پرسش شود که چرا حسين بن على عليه السلام اين
حقايق تلخ و شرائط دردناک را با اجتماع اسلامى در ميان نگذاشت و آنها را با

گفتار و سخن از آن خواب گران و مرگبار که به فنا و سقوط همیشگی آنها منتهی می شد بیدار نکرد؟ در پاسخ می گوئیم.

اولا با در نظر گرفتن شرائط و ابزار و وسائل زندگی در آن روز امکان دسترسی برای حسین بن علی علیه السلام به اکثریت مردم مسلمان نبود، حسین چگونه می توانست در آن عصر و با آن شرائط تمام حقایق گفتنی را بگوش همه ی مردم برساند؟! آن حضرت حداکثر می توانست با مردم مدینه بگوید (هر چند با تسلطی که بنی امیه در آن روز بر سراسر کشور داشتند چنین امکانی هم برای زاده ی زهرا وجود نداشت)

و ثانيا. مگر انحرافات ریشه دار و عمیق عمومی را که طی دهها سال با پشت هم اندازی و حيله گریهای حکومتها به وجود آمده و اکنون هم یک حکومت نیرومندی پشتیبان آن است می توان تنها با گفتار و سخن از میان برداشت و اصلاح کرد؟!

آیا ممکن است یک فساد اساسی و همگانی را که از دستگاه رهبری و قدرت گرفته تا داخل محرابها و منبرها بر همه جا حکومت می کند فقط با حرف زدن و صحبت کردن ریشه کن ساخت؟!

گفتن و نوشتن تنها برای اصلاح انحرافات کوچک و جزئی است که به طور قاطع مفید و مؤثر واقع می شود؟ حسین بن علی علیه السلام به خوبی درک کرد که فریادها و نعره هائی که از لابه لای سخن و گفتار بگوش مردم برسد کمترین اثر را در بیدار نمودن آن خفتگان تیره بخت نخواهد داشت، زاده ی پیغمبر دید تنها وسیله برای بیدار نمودن آن اجتماع یک انقلاب و قیام خونین است، انقلابی که سیلاب خون به وجود آورد تا آن خفتگان در مانده را از جای برکند و کاخ بیداد گران را به لرزه در آورد، آری حسین بن علی علیه السلام برای حفظ اساس

اسلام و قرآن و عدل و انسانیت چاره ای نداشت جز آنکه در برابر یزید تسلیم نشود و مخالفت خود را با وی علنی و آشکارا سازد هر چند این عمل به قیمت کشته شدن آن حضرت و یاران عزیز او و اسارت خاندان پاکش تمام شود. حسین بن علی از گفتار و سخن صرف نظر نکرد اما دید این گفتار در ابتدای کار مؤثر باشد که در روز عاشورای حتی اجازه صحبت کردن به آن بزرگوار ندادند و مرتب هلهله می کردند و فریاد می زدند تا صدای دلربایش به گوش دیگران نرسد!!!

آیا در چنین اجتماع و شرائط ممکن است انحرافات ریشه دار و عمیق یک امت را با گفتار و سخن اصلاح کرد در حالی که قدرت در دست رقیب است و او با استفاده ی از قدرت می تواند اثر سخن را بزودی خنثی می کند؟!

حسین بن علی علیه السلام با ملت مسلمان سخن گفت و حقایق گفتنی را بیان کرد، اما نه شخصا و در اول کار، فرزند فاطمه سلام الله علیها ابتداء آن قیام خونین و نهضت مقدس را به وجود آورد تا افکار خفته مردم را از این کار بیدار کند و آنان را برای درک حقایق آمده سازد. آنگاه بوسیله ی زبان های گویای خود که در زیر غل و زنجیر و در حال اسارت بودند ندای انسانی خویش را بگوش جهانیان رساند و هدفهای خدائی و اسلامی خود را به همگان تفهیم کرد.

خواهران و فرزندان مصیبت دیده و اسیر حسین علیه السلام پس از شهادت وی سخن گفتند و حقایق گفتنی را بیان کردند، اما سخنی که با اشک و آه و ناله های جانسوز همراه بود و در نتیجه تا اعمال قلوب جهان انسانیت اثر گذارد و اساس اسلام و عدالت و آزادی و فضیلت را برای همیشه از سقوط و نابودی نجات بخشید.

نهضت کربلا ماهیت بنی امیه را برملا ساخت

بنی امیه و خاندان ابوسفیان که با اسلام و پیامبر عالیقدر آن کینه ی سختی در دل داشتند با در دست گرفتن حکومت اسلامی در صدد بر آمدند زهر خود را بر اسلام فرو ریزید و حکومت‌های قبیله ای و نژادی را تجدید نمایند، معاویه که سر سلسله ای زمامداران بنی امیه بود تا حدودی زیادی به این هدف شوم و شیطانی خود نزدیک شد و با استفاده ی قدرت و دستگاه وسیع تبلیغاتی خود توانست رهبری افکار امت اسلامی را در اختیار حکومت اموی قرار دهد و این شجره ی خبیثه را منبع الهام بخش اجتماع مسلمین در تمام شوئن و قسمتها و نسبت به همه کس و همه چیز گرداند، این نقشه های ابلیسی همانگونه که در عصر معاویه اجراء شده بود اگر همچنان در حکومت یزید هم دنبال می گردید بدون تردید چندی نمی گذشت که دیگر از اسلام و قرآن و حکومت نیرومند اسلامی در سراسر جهان نامی هم باقی نمی ماند زیرا در آن صورت شرائط برای قیام و نهضت آماده نبود، اما سوء سیاست یزید و خامی و ناپختگی او محیطی را به وجود آورد که خاندان معصوم پیغمبر ﷺ توانستند با استفاده ی از آن، برای نجات اسلام و قرآن دست به یک اقدام شدید و تندی بزنند تا از این راه می توانند نقشه های ضد اسلامی آن خائنان را نقش بر آب سازد.

اگر حضرت امام حسن علیه السلام دارای شرائط مناسبی نبود و در برابر مردی مانند معاویه قرار گرفته بود که تظاهر او به حمایت از اسلام و قرآن و شیطنت های خاص وی (که خطرناکتری ضربه ها را به نام دین بر بیکر دین و اسلام وارد می ساخت) اجازه نمی داد تا آن بزرگوار همانند برادر معصومش حضرت حسین علیه السلام - بدون داشتن ناصر و یاور - قیام کند و کشته شود، ولی حضرت حسین بن علی - علیه السلام از نظر قیام و نهضت دارای شرائط مناسب بود.

شهرت یزید به سوء سابقه و بد کاری از یک طرف و نداشتن حسین تدبیر در اداره امور کشور و امت از سوی دیگر و از انجام دادن خشونت‌های سخت و ناصحیح از طرف سوم - و تظاهر او علیه اسلام و پیامبر عظیم - الشاء آن از جهت چهارم. اینها همگی به حضرت حسین علیه السلام امکان داد تا بتواند مخالفت خود را با حکومت وی آشکار سازد و در برابر او تسلیم نگردد هر چند این عمل به قیمت شهادت آن بزرگوار و یارانش و اسارات خاندان آن حضرت تمام شود.

فرزند فاطمه سلام الله علیها کشته شد، ولی از یک طرف با این شهادت توانست قدرت عجیبی برای خاندان پیغمبر (که در شرف اضم حلال و فراموش شده بودند) به نام قدرت مظلومیت کسب کند و از این راه عواطف اجتماع اسلامی را به سوی این خاندان متوجه سازد و محبوبیت بی سابقه ای از آنان در دل مردم به وجود آورد، دیگر جنبه ی مظلومیت و حادثه ی کربالا اجازه نمی داد که امت خاندان پیغمبر را فراموش کنند و همچنین این نهضت دیگر اجازه نداد که حکومتها و زمامداران بعدی نقشه ی تازه ای علیه آن خاندان وحی و برای سلب نفوذ معنوی آنان ترتیب دهند آن محبوبیتی که برای فرزندان علی علیه السلام بعد از حادثه ی طف آهسته آهسته به وجود آمده بود تا آنجا ریشه دار و عمیق بود که بنی العباس برای مبارزه و نبرد علیه بنی امیه تنها از آن محبوبیت استفاده کردند، آنها به نام هواداری از خاندان پیغمبر و حمایت از آنان مردم را گرد خود جمع نمودند و توانستند با استفاده از نفوذ معنوی آن ذوات مقدس جمعیت انبوهی را به وجود آورند و اساس حکومت آن شجره خبیثه را در هم بریزند.

این محبوبیتی که بیت وحی پس از فاجعه ی نینوا در بین مردم یافتند نه تنها علیه بنی امیه مورد بهره برداری قرار گرفت بلکه این محبوبیت خود، خواه و نا خواه برای حفظ اساس اسلام و زنده داشتن نام پیغمبر نقش مهمی را ایفاء کرد زیرا عواطف مردم که به علت مظلومیت متوجه خاندان پیغمبر گردید و محبوبیت خاصی که از آنان در دل آنها کم کم به وجود آمد، خود عامل مهمی بود که همواره پیغمبر را در یاد مردم زنده بدارد تا حکومتهای فاسد و ضد اسلام (مانند معاویه) نتوانند و آرزو نکنند نام پیغمبر را دفن کنند و آن حضرت را از یاد مردم ببرد.

مردمی که به یاد خاندان پیغمبر هستند و نسبت به آنها عواطف دارند طبعاً یاد پیغمبر و مکتب مقدس آن بزرگوار هم در دل آنها همیشه زنده است و خلاصه باید گفت که نهضت کربلا در واقع به منزله تجدید حیات و قدرت معنوی برای اسلام و پیامبر بزرگ آن بوده است، اینکه مردم و اجتماع اسلامی از راه حسین علیه السلام و مصیبتهای جانسوز وی همواره در یاد پیغمبر و آئین آسمانی او باشند آهسته آهسته تا آنجا توسعه یافت که تا این تاریخ قرنها است که بر مردم مسلمان و بخصوص مختلف اسلامی تنها به خاطر تشکیل مجالس سوگواری به یاد آن حضرت انجام می گیرد، هر چند ما معترفیم که از مجامع و انجمنهای سوگواری و اجتماعات عظیمی که بدین منظور به وجود می آید آنگونه که باید مورد انتظار است به طور صحیح بهره برداری نمی شود، اما با این حال کیست که نقش عظیم و حیاتی این اساس را در حفظ آئین و زنده نگه داشتن شئون و معتقدات اسلامی در بین اجتماع انکار نماید.

ما می دانیم که به مقداری که نیرو در این راه مصرف میشد بهره برداری متناسب و لازم انجام نمی گیرد، ولی آیا می توان انکار کرد که هم اکنون داغ

ترین و پر التهاب ترین جنبش های مذهبی و تعلیم و تعلمهای اسلامی در این مجامع و به یاد آن بزرگوار انجام می گیرد.

معتقدیم که نباید در قضاوتها دچار افراط و یا تفریط شد بلکه باید واقع بین بود و حقایق را آنگونه که هست مورد نظر قرار داد، اینکه از این مجامع به قدر کافی و در همه جا به طور صحیح استفاده نمی شود نباید مانع گردد که ما نقش حیاتی حادثه کربلا و یاد بود آن را از نظر زنده نگه داشتن نام اسلام و پیغمبر عالیقدر و نشر تعالیم عالیه ی آن انکار کرده و یکباره آن را نادیده بگیریم، ما خود برای بهره برداری صحیح تر و بهتر از این مکتب زنده و روح بخش حسینی که اکنون به نام مجالس سوگواری و عزاداری در بین مسلمین به وجود می آید طرحهایی داریم که به خواست خداوند در پایان کتاب ارائه خواهیم داد.

آری حضرت حسین بن علی علیه السلام با این نهضت مقدس و قیام خونین خود برای زنده نگه داشتن یاد اسلام و پیامبر بزرگ آن از یک طرق اینگونه بهره برداری کرد و به این مکتب آسمانی و آورنده ی معصوم آن چنان حیات معنوی و نیروی تازه بخشید که نه تنها دیگر افراد فاسد بنی امیه و خلفای ناشایسته نتوانستند نام آنها را دفن کنند و از خاطره ها محو سازند. بلکه روز به روز این دین حنیف و این پیامبر شریف با رونق و نفوذ بیشتری جلوه گر شدند.

و از سوی دیگر حضرت سید الشهداء علیه السلام با آن جنبش الهی خود، خاندان

بنی امیه را برای همیشه رسوا کرده و پرده ها را یکباره بالا زد.

فرزند زهراء و جگر گوشه ی فاطمه علیه السلام عملا ماهیت این خاندان ننگین و شجره خبیثه را به ملت اسلامی نشان داد و درجه ی قساوت، درندگی، رذالت، ناجوانمردی و پای بند نبودن آنها به هیچ اصلی از اصول انسانیت بر ملاء ساخت.

زاده ی علی مرتضی با آن فداکاری و جانبازی خود برای همگان اثبات نمود که اینان نه تنها از کشتن فرزندان پیامبر و جگر گوشه های رسول خدا بالب های تشنه و شکمهای گرسنه امتناع ندارند بلکه کودکان شیر خوار و خرد سال را در برابر چشم پدر هدف تیرهای مسموم و کشنده قرار می دهند و زنان و دختران کوچک را بی گناه را به غل و زنجیر می کشند و ریسمان بر بازوی آنها می بندند و پاهای برهنه آنها را از بیابانها و بر روی خارها عبور می دهند.

این جنایت های هولناک آن چنان پرده از روی ماهیت بنی امیه برداشت و این دشمنان واقعی اسلام را رسوا ساخت که قیافه های اهرمنی و شیطانی آنها را آنگونه که بود نشان داد و در نتیجه بیشتر از موازاتی که محبوبیت خاندان پیغمبر بعد از حادثه ی کربلا بالا می رفت نفرت و انزجاری عجیب از بنی امیه در دلها ایجاد می گردید و آن همه نقشه های ابلیسی معاویه را که با جعل احادیث و روایت ساختگی که به وسیله ی راویان از خدا بی خبر به نام پیغمبر در بین مسلمین منتشر ساخته بود تا به نام دین خاندان بنی امیه را در دلهای مردم جای دهد همه را نقش بر آب ساخت.

کار این منفوریت به حدی بالا گرفت که بالاخره پس از گذشت چندین سال نه تنها هیچ یک از افراد بنی امیه جرات نداشت نسب خود را آشکار سازد بلکه بدنهای مردگان آنها را هم از میان قبر بیرون کشیدند و به آتش زدند.

آری این بود بهره ی عظیم که حسین علیه السلام از حادثه ی دردناک کربلا گرفت و دشمنان سرسخت و کینه توز اسلام را تا سر حد نیستی و سقوط همیشگی در افکار عمومی منفور و رسوا ساخت.

و از طرف سوم حادثه ی کربلا و نهضت مقدس حسین علیه السلام یک منبع الهام دهنده ای بود برای آیندگان و در موارد فراوانی بوسیله سادات و بنی فاطمه

تقلید و پیروی قرار گرفت، تردیدی که اگر دوران حکومت زمامداران بعدی با نهایت آرامش و بدون هیچ درد سری می گذشت بدون شک آنها که با اسلام رابطه ی گرمی نداشتند کمتر احساس می کردند که به مقررات اسلامی و حفظ شئون دینی تظاهر کنند، اما آن جنبش ها و قیامهای مسلحانه ای که بوسیله ی سادات و بنی هاشم می گردید توأم با محبوبیت خاصی که خاندان پیغمبر ﷺ بعد از حادثه ی کربلا در دلهای مردم داشتند گاهی آن چنان مشکل عظیم در برابر حکومت ها و خلفای ناشایسته وقت به وجود می آورد که آنها را به سقوط و شکست قطعی تهدید می نمود و جای انکار نیست که در چنین شرائط، آنان خود را به تظاهر به حفظ مقررات و رعایت اصول و مبانی اسلامی بیشتر محتاج می بینند تا از این راه هم بر محبوبیت خود در بین مردم بیفزایند و هم از حمایت اجتماع در برابر سادات بیشتر بر خوددار باشند و از طرف سوم با عدم رعایت ظواهر اسلام بهانه ای هم به دست مخالفین خود و بنی هاشم نداده باشند.

با این حساب در نقشی که قیام سادات در برابر حکومت های ناشایسته وقت از نظر محفوظ ماندن و ظواهر اسلام و نام مقدس پیامبر عزیز آن داشت نمی توان ترید کرد و این جنبش ها همگی بدون شک از نهضت ریشه دار و عمیق حضرت حسین بن علی ﷺ الهام می گرفت:

خوانندگان عزیز: ما تا اینجا علل و عواملی که منجر به قیام مقدس حضرت حسین ﷺ گردیده بود از هنگام تکوین نطفه ی آن مورد بررسی و بحث قرار داده ایم و به خوبی روشن ساختیم که چگونه شرائط نا گوار فراوانی که تا شصتمین سال هجرت پیامبر بزرگ اسلام ﷺ به وجود آمده بود، ضرورت آن نهضت را ایجاب می نمود و همچنین اثبات نمودیم که اگر حسین ﷺ در برابر

فرزند معاویه تسلیم شده بود تا چند سال دیگر نه از اسلام خبری بود و نه از آورنده ای آن و اگر هم فرضاً نامی از اسلام باقی می ماند مسائل و ماهیت آن جز همان مطالبی که الهام دهنده ی آن حکومت‌های بنی امیه و دستگاه‌های وسیع تبلیغاتی آنها باشد چیز دیگری نبود و طبیعی است که چنین آئینی با اسلام واقعی کوچکترین شباهتی نداشت و تنها یک منبع نیروئی بود که در استخدام بنی امیه در راه تأمین جاه طلبی آنها قرار داشت، ولی فرزند فاطمه سلام الله علیها با آن فداکاری و جانبازی بی سابقه ای که انجام داد اسلام و قرآن و تعالیم عالیه و انسانی آن را از یک سقوط همیشگی و حتمی نجات بخشید و بقاء آنها را برای ابد تضمین نمود.

در اینجا قسمت اول کتاب ما پایان یافت و اکنون به خواست خداوند قسمت دوم این بحث را شروع می نمائیم.

بخش دوم: بررسی و تحقیق درباره ی سیاست نهضت حسین علیه السلام

هنگام حرکت از مدینه تا زمان شهادت آن بزرگوار

سیاست و روش خاص نهضت حسین علیه السلام

خوانندگان ارجمند - مادر قسمت اول کتاب عوامل و موجباتی که ضرورت نهضت حضرت حسین علیه السلام را ایجاد می نمود. از هنگام انعقاد نطفه ی آن - مورد بررسی قرار داده و مسائل این بحث را به طور کافی روشن ساختیم، اکنون می خواهیم سیاست خاصی که فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام از ابتدای نهضت تا پایان کار، همواره آن را مورد نظر و توجه داشت، مورد مطالعه قرار دهیم تا بدانیم آن بزرگوار چگونه و در چه شرائطی قیام آسمانی خود را انجام داد تا بتواند با موفقیت کامل آن را به ثمر برساند و از آن (در راه تأمین هدفهای اسلامی و انسانی خود) بهره برداری نماید؟

حضرت حسین بن علی علیه السلام به خوبی می داند حکومت بنی امیه که اکنون یزید در رأس آن قرار گرفته آن چنان تسمه از گردن مردم کشیده است که اینک با نهایت قدرت بر سراسر کشور مسلط است و کسی را یارای کوچکترین عرض وجود و مخالفتی با آن حکومت نیست، در شرائطی که از اقتصاد و قدرت نظامی گرفته تا دستگاههای وسیع تبلیغاتی و منبر و محراب همگی در اختیار استخدام فرزند معاویه است چگونه و از کجا باید فرزند پیغمبر قیام خدائی خود را شروع کند تا بتواند با نقشه ی صحیح و حساب شده ای تا پایان کار آن را رهبری کرده و به ثمر و نتیجه برساند؟

نهضتی که بوسیله ی حضرت حسین علیه السلام به منظور حفظ موجودیت اسلام و قرآن و در هم ریختن شالوده حکومت بنی امیه و اساس ظلم و بیداد گری و استبداد انجام شد، می بایست آن چنان حساب شده و حکیمانانه باشد که اثر معنوی آن تمام قدرت های افسانه ای و منابع نیروئی را که آن روز در اختیار حکومت بنی امیه قرار داشت خنثی سازد و آنها را از خاصیت ساقط نماید.

آری حضرت حسین بن علی علیه السلام در چنین شرائط می خواهد قیام کند، قیامی که بتواند نیروی معنوی آن بر دژهای نفوذناپذیر قدرت بنی امیه تسلط یابد و هدفهای اصلی اساسی آن بزرگوار را تأمین نماید؟

خوشبختانه نقشه ی عجیب و طرح آسمانی نهضت بوسیله ی فرزند معصوم علی علیه السلام ریخته شد، طرحی بهت انگیز که که اگر تمام عقول و افکار جهانیان در یک جا فشرده شود و بخواهد برای رهبری و به ثمر رساندن نهضتی در شرائط درد ناک آن روز بهتر از آن نقشه ی طرح کند قطعا امکان ناپذیر است.

ما معتقدیم که حضرت حسین علیه السلام از هنگام حرکت از مدینه تا پایان نهضت و همچنین خاندان داغدیده او از هنگام اسارت تا زمان مراجعت آنان به آن شهر

عملی را بدون حساب و به طور اتفاق و تصادف انجام نداده اند ما می گوئیم که آن بزرگوار برای رسیدن با آرمانهای خدائی و انسانی خود و به ثمر رساندن آن نهضت مقدس نقشه و سیاست خاصی داشت که از هنگام حرکت از مدینه تا زمان برگشت آن خاندان وحی به همان نقطه هر عمل و سخنی که به وسیله آن حضرت و یا خواهران و زنان و فرزندان وی انجام می شد و ایراد می گردید همگی در پیرامون همان نقشه و بر محور همان سیاست مشخص بوده است.

اکنون ما به خواست خداوند این حوادث را قدم به قدم مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم، ولی باید در نظر داشت که مقصود ما در این قسمت (همانند قسمت اول) شرح تمام حوادث و پیش آمدهائی که در این زمینه انجام گردیده نیست، ما نمی خواهیم مقتل بنویسیم و یا وقایع نگاری کنیم، هدف ما در اینجا تنها شرح سیاست خاص نهضت حضرت حسین علیه السلام و نگاشتن آن قسمت از گفتار و خطبه ها و بیانات آن حضرت است که در حدود هدف کتاب بوده و در روشن ساختن مقصود اصلی نهضت دارای نقشی مؤثر باشد. اکنون بحث خود را در این باره شروع می کنیم:

اولین برخورد حسین علیه السلام با حکومت یزید

هنگامیکه معاویه بن ابوسفیان زندگی این جهان را وداع گفت فرزند وی یزید جانشین او گردید و به حکومت رسید، فرزند معاویه پس از احراز مقام و قدرت نامه ای متحد المال به استانداران و فرمانداران خود در سراسر کشور بدین گونه نگاشت:

من عبدالله یزید امیرالمؤمنین الی فلان: اما بعد فان معاویه کان عبدا من عبادالله اکرمه الله بالولاية و استخلفه و مکن له فعاش بقدر و مات باجل فرحمه الله فقد عاش حمیدا رضیا و مات برا تقیا و یجب ان تاءخذ اهل عملک الاصاغر

منهم و الاكابر، البرمنهم و الفاجر تجديدا لبيعتنا و الانقياد لامرنا و التاراع الی طاعتنا اخذا شديدا بلا رخصة و لا تأخير و السلام. (۱۳۵)

یعنی از بنده ی خدا یزید امیرالمؤمنین به سوی... اما بعد معاویه بنده ای از بندگان خدا بود که خداوند او را حکومت داده بود!!! و او به مقدار لازم زندگی کرد و با اجلی محتوم در گذشت.. و اکنون بر تو لازم و واجب است، از آنان که در تحت حکومت تو بسر می برند خواه کوچک باشند یا بزرگ، نیکوکار باشند یا بد کار - برای من دیگر بیعت بگیری و با آنان برای تسلیم شدن در برابر امر ما تجدید پیمان نمائی و از آنها بخواهی که در اطاعت ما سرعت نمایند. در این کار از خود شدت نشان بده بدون آنکه ایشان را در ترک آن رخصت دهی و با در تأخیر آن اجازت نمائی.

به این ترتیب یزید مرگ معاویه را به اطلاع تمام عمال خود رسانید و از آنها خواست که از مردم برای وی بار دیگر بیعت بگیرند.

فرزند معاویه در این جا اگر چه می خواهد همگان برای بار دوم با او بیعت نمایند، اما در واقع هدف اصلی وی بیعت گرفتن از کسانی است که در حکومت معاویه از بیعت با او امتناع ورزیدند..

یکی از مورخین بزرگ اهل تسنن می نویسد:

و لم یکن لیزید همة الا بیعة النفرالذین اءبواعلی معاویة بیعتة فکتب الی الوالید یخبره بموت معاویة و کتابا صغیرا فیه اما بعد فخذ حسینا و عبدالله بن عمر و ابن الزبیر بالبیعة اخذا لیس فیه رخصة حتی یبایعوا (۱۳۶)

یعنی مهم ترین هدف یزید بیعت گرفتن از کسانی بود که در حکومت معاویه به ولایتعهدی یزید تن در ندادند و بیعت نکردند پس نوشت به ولید فرماندار مدینه نامه ای که در آن وی را از مرگ معاویه آگاه ساخت آنگاه نامه ی

کوچکی هم به انضمام همان نامه به او نگاشت که حسین علیه السلام و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را برای بیعت نمودن با وی تحت فشار قرار دهد و آنها را مرخص نسازد تا هنگامیکه بیعت نکنند

ناسخ التواریخ در نقل این نامه این جملات را اضافه می نماید:

فمن لم یبا یبعک فانفذ الی برأسه مع جواب کتابی هذا ^(۱۳۷)

یعنی اگر هر یک از این سه با تو بیعت ننماید سر او را با جواب نامه برای من بفرست

فرماندار مدینه دریافت داشتن این فرمان لعنتی سخت ناراحت شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون. سپس مروان بن حکم را خواست و نامه یزید را برای وی خواند و درباره آن سه تن با او به مشورت پرداخت مروان در پاسخ گفت من معتقدم که حسین بن علی عبدالله بن زبیر را بلافاصله حاضر سازی و پیش از آنکه آنها از مرگ معاویه مطلع گردند آن را به بیعت با یزید دعوت نمائی و اگر امتناع ورزیدند بلادرنگ هر دو را گردن بزن و سر آنها را برای یزید بفرست، ولی از عبدالله این عمر و دست بردار زیرا وی مرد کار نیست و هوای خلافت رد سر ندارد، ولی با شنیدن این پیشنهاد خطرناک و جهنمی بر آشفت و سخنانی بی او مروان رد و بدل شد تا بالاخره به عمر و بن عثمان بن عفان گرفت که به نزد حسین بن علی و عبدالله بن زبیر برو و به آنها بگو که نزد من حاضر گردند تا مطلبی را با آنان در میان گذارم.

عمر و بن عثمان در سراغ آنها قدری به جستجو پرداخت تا آن دو را در میان مسجد پیغمبر یافت و پیام ولید را به آنها ابلاغ نمود و به سراغ کار خود رفت، عبدالله بن زبیر به حسین علیه السلام گفت به نظر شما چرا در این هنگام ولی ما در نزد خود خواند؟ حضرت فرمود:

اظن طاغيتهم قد هلك و بعث الينا لياخذ البيعة علينا ليزيد قبل ان يفسو في
الناس الخبر. (۱۳۸)

يعنى من گمان مى کنم که معاويه ستمگر مرده است و وليد مى خواهد از ما
برای يزيد بيعت بگيرد پيش از آنکه خبر مرگ معاويه منتشر گردد
در اینجا فرزند زبير از آن بزرگوار پرسيد که اگر وليد تو را به بيعت با يزيد
دعوت نمايد چه خواهی کرد؟

حضرت فرمود هرگز با يزيد بيعت نمى کنم، مردى که خمر مى نوشد و با
سگها بازی مى کند و شبها را با لهو و لعب به صبح مى آورد
هنوز اين گفتار به پايان نرسيده بود که عمرو بن عثمان بار ديگر ظاهر گشت
و گفت وليد در انتظار ديدار شماست، حسين بن على عليه السلام فرمود من اکنون
آماده ی حرکت هستم، عبدالله بن زبير گفت من بر تو ترسناکم و از آن مى ترسم
که اگر وليد را ديدار کنی وى به تو اجازه باز گشت ندهد و يا آنکه شما را به
قتل برسانند آن حضرت فرمود ای پسر زبير من آن کسی نيستم که تن در زیر
بار ذلت نهم و به آسانی خواری و ننگ را بپذيرم آنگاه آن حضرت از مسجد
پيغمبر خارج شد و پنجاه نفر از بنی هاشم و نزديکان خود را فرمان داد تا با
شمشيرهای کشيده با وى باشند و در کنار خانه و سراى وليد جای گيرند تا هر
گاه بانگ آن بزرگوار شنيدیده بى درنگ به داخل خانه در آيند و آنچه آن
حضرت فرمان دهد اجراء سازد.

خوانندگان عزيز! قسمتهاييکه ما تا اینجا نقل کردیم و حوادثی که بر شمردیم
همه را با دقت مورد مطالعه قرار دهيد و ملاحظه فرمائيد که چگونه حسين بن
على عليه السلام از همان ابتدای کار صريحا در برابر حکومت فرزند معاويه به مخالفت
بر مى خيزد و آشکارا بيعت با يزيد را ذلت و ننگ و خواری مى شمرد، اکنون با

همین دقت دنباله ی حوادث را (در حدود هدف اصلی کتاب) مورد توجه قرار می دهیم.

حسین بن علی علیه السلام بر فرماندار مدینه وارد شد در حالی که پنجاه نفر از بنی هاشم با شمشیرهای آماده در اطراف خانه ی وی پراکنده اند، در آنجا پس از سخنانی که بین آن بزرگوار و ولید رد و بدل گردید خبر مرگ معاویه را به آن حضرت داد آن حضرت فرمود مرا برای چه کار به اینجا خواستی؟ ولید گفت ترا خواسته ام تا بگویم که اجتماع اسلامی همگان بر خلافت یزید راضی شدند و از شما هم می خواهم تا با او بیعت کنی و با حکومت وی مخالفت ننمائی؟ حسین علیه السلام فرمود.

... ان البيعة لا تكون سرا ولكن اذا دعوت الناس غدا فادعنها معهم فقال الوليد انصرف على اسم الله حتى تاءتينا مع جماعة الناس ^(۱۳۹)

یعنی ای ولید تو از من خواست با یزید بیعت کنم، ولی بیعت در پنهانی و خفاء بی اثر است. صبر کن تا فردا که همه مردم را برای بیعت با یزید دعوت می کنی مرا هم با آنان بخوان، ولید این پیشنهاد را پذیرفت و به آن حضرت گفت پس اکنون به سراغ خود برو تا فردا تو را با مردم دیگر نزد خود دعوت نمایم.

سخن که به اینجا رسید مروان بن حکم که از بدترین دشمنان خاندان پیغمبر بود گفت ای ولید: احبس الرجل و لا يخرج من عندك حتى يبایع او تصرف عنقه ^(۱۴۰)

یعنی حسین را نگه دار و بازداشت کن تا بیعت کند یا آنکه گردن او را بزن و وی را به قتل برسان!

فرزند پیغمبر هنگامیکه این جسارت را از مروان شنید سخت بر آشفت و خطاب به وی فرمود:

و یلک یابن الرزقاء ءءنت تءمر بضرب عنقی کذبت و الله و لؤ مت ثم ءقبل
على الولید فقال ایها الامیر انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة
و بنا فتح الله و بنا ختم الله و یزید رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس
المحرمة، معلن بالفسق و مثلی لا یبایع مثله و لكن نصیح و تصبحون و ننظر و
تنظرون اینا ءحق بالخلافة و البیعة ثم خرج عَلَيْهِ (۱۴۱)

یعنی ای فرزند ناپاک و آلوده آیا توبه کشتن من فرمان می دهی؟!
به خدا قسم دروغ گفتمی و بر اینکا سرزنش خواهی شد آنگاه رو به ولید
کرده و فرمود ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم و خانه ای ما محل آمد و رفت
فرشتگان است و فیض خداوند از ما ابتداء شد و از ما هم ختم خواهم گردید،
ولی یزید مردی است که خمر می نوشد و مردم بی گناه را می کشد و آشکارا
گناه و فسق انجام می دهد و کسی مثل من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد
با این حال تاءمل کنید تا فردا برسد.

آنگاه به ببینیم که کدام یک از ما دو نفر به مقام خلافت سزاوارتر و شایسته
تریم.

این کلمات را فرمود و بدون اعتناء به آنان از مجلس خارج گردید ولی به
مروان بن حکم آن مرد ناپاک و کینه دل از این بی اعتنائی حسین عَلَيْهِ به
شدت خشمگین شد و به ولید گفت تو پیشنهاد مرا نپذیرفتی و آن را بکار نبستی
و از حسین دست برداشتی؟!!

فقال الولید و یحک انک ءشرب الی بذهاب دینی و دنیای و الله ما اجب ان
ملك الدنيا باسر هالی و انتی قتلت حسینا و الله ما ءظن ءحدا یلقى الله بدم
الحسین الا و هو خفیف المیزان لا ینظر الله الیه ولا یزکیه و له عذاب ءلیم. (۱۴۲)

یعنی وای بر تو ای مروان تو به من پیشنهاد دادی که انجام آن مساوی بود با از بین رفتن دین و دنیای من، به خدا قسم دوست ندارم که سراسر دنیا همه در ملک من باشد و در برابر آن حسین را بکشم و به خدا قسم گمان نمی کنی کسی را که دست او به خون حسین آغشته باشد و در دادگاه الهی حاضر گردد مگر آنکه میزان عمل او بسیار سبک خواهد بود، خداوند به وی نگاه رءفت نخواهد نمود و او را گناه پاک نمی سازد و برای او عذاب دردناکی است.

با این ترتیب به خوبی پیدا است که فرزند امیرالمؤمنین با یزید ابن معاویه بیعت نخواهد کرد و به هیچ قیمت تن در زیر بار چنین ذلتی نخواهد داد.

حسین بن علی علیه السلام در مجلس ولید تا حدی پرده ها را بالا زد و صریحا آلودگی ها و ناپاکیهای یزید را بر شمرد و با یک جهان قاطعیت فرمود که کسی مثل من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد اما با این حال مروان بن حکم گویا هنوز به حسین امیدوار است و گمان می برد که بتواند آن حضرت را قانع سازد و آن بزرگوار را برای بیعت نمودن با فرزند معاویه آماده نماید!!

به دنبال این فکر غلط و گمان باطل روزی زاده ی زهرا را دیدار کرد و با قیافه ی خیر خواهی و مصحلت اندیشی به آن حضرت گفت:

یا عبدالله انی لک ناصح فاطعنی ترشد فقال الحسین علیه السلام و ماذاک؟ قل حتی اءسمع فقال مروان انی آمرک ببیعة یزید بن معاویة فانه خیر لک فی دینک و دنیاک.

فقال الحسین علیه السلام انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید و لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الحلافة علی آل ابی سفیان ^(۱۴۳)

یعنی مروان گفت ای ابا عبدالله من ترا نصیحت می کنم و خیر خواه تو هستم
مرا بپذیر تا به خیر و سعادت برسی (!!!)

حضرت فرمود نصیحت تو چیست بگو تا بشنوم مروان گفت من ترا به بیعت
با یزید بن معاویه راهنمایی می کنم زیرا در این کار خیر و دنیا و آخرت شما
است (!!!)

آن بزرگوار در پاسخ گفت: انا لله و انا الیه راجعون دیگر بر اسلام سلام باد (و
باید با آن وداع کرد) زیرا امت اسلام دچار زمامداری مانند یزید گردیده است! و
من از جدم پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است
در این جا مروان بن حکم با نهایت بی شرمی و ننگ بیعت با یزید را تأمین
کننده ی خیر دنیا و آخرت برای حسین علیه السلام می شمرد و آن حضرت را به
تسلیم شدن در برابر آن زاده ی ناپاک تشویق می نماید!!!

اما حسین بن علی علیه السلام هم بدون هیچ گونه پرده پوشی و محافظه کاری
نتایج شوم و مرگبار حکومت یزید را برای جهان اسلام بیان کرده و می فرماید
اسلامی که زمامدار و رهبر آن مردی مانند یزید باشد باید با آن برای همیشه
وداع نمود

زاده ی علی مرتضی در این گفتار عمیق و آسمانی خود نه تنها خطر قطعی
حکومت فرزند معاویه را آشکار بیان داشت بلکه هدف اصلی و مقدس نهضت
خود را هم در برابر این حکومت صریحا بر ملاء ساخت، طبیعی است، حکومتی
که خطر بقای آن اضم حلال و نابودی اسلام باشد قیام و نهضت صحیحی اگر در
برابر آن انجام گیرد ثمر آن نجات اسلام و ابقای موجودیت آن خواهد بود.

این پاسخ کوبنده و قاطع که حسین بن علی علیه السلام به مروان داد برای وی
سخت ناراحت کننده بود و در نتیجه سخنان تندى بین آن دو رد و بدل شد و از

یکدیگر جدا شدند مکالمات آن حضرت با ولید و سخنانی که بین وی و مروان رد و بدل شد فرماندار مدینه را مطمئن ساخت که فرزند علی علیه السلام به هیچ قیمت با یزید بیعت نخواهد کرد و تن در زیر بار این ذلت نخواهد داد از این نظر نامه ای در این باره به یزید نگاشت:

الی عبدالله یزید امیرالمؤمنین من ولید بن عتبه بن ابی سفیان اما بعد فان الحسین بن علی لیس یری للک خلافة و لا بیعة فراءیک فی امره. ^(۱۴۴)

یعنی حسین بن علی هیچگونه حقی برای تو در خلافت نمی بیند و تن زیر بار بیعت با تو نمی دهد، اکنون خطر خود را درباره ی وی اظهار کن (تا بر طبق آن عمل نمایم)

این نامه بدست یزید رسید و کینه ی قبیله ای او را علیه آن حضرت سخت برانگیخت، بلافاصله درباره ی آن بزرگوار برای ولید بدین گونه صادر نمود.

... فاذا اتاک کتابی هذا فعجل علی بجوابه و بین لی فی کتابک کل من فی طاعتی او خرج عنها و لکن مع الجواب رأس حسین بن علی ^(۱۴۵)

یعنی هنگامی که این نامه من به تو رسید بلادرنگ پاسخ آن را بده و در آنجا نام کسانی که در برابر ما تسلیم اند و یا از اطاعت ما خارج گردیده اند بیان نما ولی با جواب نامه سر حسین بن علی هم باشد

شگفت انگیز است!!! فرزند معاویه تصور کرده آن چنان تسلط بر حسین آسان است که ضمن خواستن جواب نامه سر آن حضرت را هم از فرماندار مدینه می خواهد! غافل از آنکه آن حضرت نه تنها ترس و بی باک و خونخواری مانند زاده ی فرزند هند به قیمت جان شریفش تمام می شود بلکه حسین خود می داند که پایان این کار شهادت بسیاری از یاران و خویشاوندان وی هم خواهد بود، اما می خواهد آن چنان کشته شود و در شرائطی به شهادت

برسد که قطرات خون پاک وی کاخ ستم و حکومت بیداد گر دشمنان کینه توز اسلام یعنی بنی امیه را از بیخ و بن بر کند و بقاء اسلام و موجودیت آن را برای همیشه تضمین نماید.

حسین در کنار قبر پیغمبر ﷺ

حسین بن علی علیه السلام پس از بر خوردهائی که با ولید و مروان ابن حکیم داشت و روضه رسول خدا آمد و شب را در آنجا به سر برد، در آن شب ضمن مناجاتهایی که با خدا دارد از ذات ذوالجلال درباره ی وظیفه خود نسبت به این خطر عظیمی که هستی اسلام و قرآن را تهدید می کند یعنی حکومت فرزند معاویه راهنمائی خواسته و عرضه داشت.

اللهم هذا قبر نبيك محمد صلى الله عليه وآله و انا ابن نبيك و قد حضرنى من الامر ماقد علمت اللهم انى احب الامر بالمعروف و انكر المنكر و انا اسئلك يا ذا الجلال و الاكرام بحق القبر و من فيه الا اخترت لى ما هو لك رضى و لرسولك رضى ^(۱۴۶) یعنی پروردگار این قبر پیغمبر تو است و من فرزند دختر پیامبر تو هستم و برای من این حادثه پیش آمد که تو خود میدانی، پروردگارا تو می دانی من امر به معروف را دوست دارم و از منکر بیزاری می جویم و من از تو مسئلت دارد و تو را به حق این قبر و کسی که در آن جای گرفته است سوگند می دهم که راهی به من بنمائی که در آن رضای تو و رضای پیغمبر تو است

در این جا زاده ی امیرالمؤمنین با آنکه از خدای راهنمائی می خواهد، اما میل باطنی و خواست قلبی خود را صریحا ضمن جمله ای کوتاه روشن می سازد انى احب الامر بالمعروف و انكر المنكر

یعنی پروردگارا من امر به معروف را دوست دارم و از منکر بیزاری می جویم، کدام منکر در جهان اسلام خطر ناکتر و پلیدتر از اینکه فرد ناپاک و کثیفی مانند یزید در رأس حکومت اسلامی قرار بگیرد؟

حسینی که در برابر یک منکر و گناه عادی مانند کم فروشی، غیبت، دروغ می گوید من آرام نمی گیرم و آشکارا آن را انکار می کنم چگونه ممکن است در برابر منکری که سرچشمه ی تمام منکرات است که هستی اسلام و قرآن را بدون تردید به سقوط همیشگی و حتمی تهدیدی می کند آرام بنشیند و علنا آن را انکار نماید؟!!

آری خواست قلبی حسین در برابر این پیش آمد عظیم این است و خدا هم جز این نمی خواهد، حسین حجت و خلیفه خدا است و خواست او با خواست خداوند مغایرت نخواهد داشت و از اینجا است که می بینیم خداوند هم او را راهنمایی کرده و به وسیله ی پیغمبر خود راهی که نجات اسلام و امت اسلامی در آن است، در برابر وی قرار می دهد حسین علیه السلام آن مناجات را با خدا انجام داد و پس از چند لحظه پیغمبر خدا را در خواب می بیند که وی را سخت در آغوش کشید و به او گفت:

حبیبی یا حسین کانی اءراک عن قریب مر ملا بدمائک مذبوحا بارض کرب و کربلاء من عصابة منامتی و انت مع ذلک عطشان لاتسقی و ظمائن لاتروی و هم مع ذلک یرجون شفاعتی لانا لهم الله شفاعتی یوم القیمة حبیبی یا حسین ان اءباک و امک و اخاک قدموا علی و هم مشتاقون الیک و ان لک فی الجنات لدرجات لا تنالها الا بالشهادة ^(۱۴۷)

یعنی ای حسین عزیز گویا تو را می بینم که بزودی در میان خون خود غوطه ور می شوی و جماعتی از امت مت ترا در سرزمینی به نام کرب و بلا می کشند

در حالی که تشنه ای و به تو آب نمی دهند و با این حال آن جماعت انتظار شفاعت مرا در قیامت دارند - خداوند آنها را از شفاعت من بی بهره سازد.

این حسین عزیز پدر و مادر و برادرت نزد من آمدند و شوق دیدار تو را دارند، و برای تو در بهشت درجاتی است که به آنان نائل نمی گردی مگر با شهادت

در اینجا حسین علیه السلام از خواب بیدار گردید در حالی که وظیفه الهی و مقدس وی در برابر حکومت زاده ی معاویه به خوابی روشن شده و ما آل کار آن آن حضرت تعیین گردیده است، این وظیفه چیزی جز همان خواست فرزند علی نیست، همان خواستی که ضمن مناجات با خدا آن را بیان کرده بود انکر المنکر این راهی که اکنون پیغمبر خدا در برابر حسین قرار داد همان تصمیمی است که آن بزرگوار خود صریحا در برابر فرماندار مدینه اعلام کرده و با یک جهان قاطعیت فرموده بود: کسی مانند من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد و طبیعی است که حسن علیه السلام به خوبی توجه دارد که سرپیچی و مخالفت در برابر حکومت فرد خونخوار و ناپاکی مانند یزید شهادت و کشته شدن وی را به طور حتم در بر خواهد داشت با این ترتیب تصمیم حسین علیه السلام در خروج از مدینه قطعی است.

فرزند زهرا آماده حرکت است و با علم به ما آل کار برای کوچ نمودن آماده گردیده است در این جا بر جسته ای که باز اراده ی خلل ناپذیر فرزند علی علیه السلام را در مخالفت با یزید و تسلیم نشدن در برابر حکومت وی آشکارا روشن می سازد سخنان قاطعی که آن حضرت در آستانه حرکت از مدینه به محمد حنفیه برادر بزرگوار خود فرموده اند هنگامی که محمد حنفیه از تصمیم برادر برای حرکت مطلع گردید بر وی وارد شد و به آن حضرت گفت برادرم تو

محبوبترین افراد بشر نزد من هستی و من نصیحت و خیر خواهی خود را از هیچ فردی دریغ نمی دارم چه رسد به حضری که سزاوارترین کسان هستی در خیر خواهی های من برادرم، من اینگونه می اندیشم که شما از بیعت با یزید دوری بجوئید اما در هیچ شهری هم داخل نگردید...

زیرا ممکن است مردم آن درباره ی تو اختلاف کنند جمعی از تو حمایت کنند و جمعی علیه تو برخیزند و بین آنها کار به جنگ برسد و در این میان حضرت شما و خاندانتان مورد حمله و آسیب قرار گیرید.

حسین علیه السلام فرمود پس به کدام سوی بروم، محمد حنفیه گفت در آنجا هستند و آنها مردمی پرعاطفه و رحیم رند و اگر در آنجا هم برای حضرت پناهگاهی نبود در یک محل سکونت مکن یا در میان کوهها باش و یا از شهری به شهری برو تا هنگامیکه خداوند گشایشی پیش آورد. حسین بن علی در پاسخ وی فرمود:

یا اءخی و الله لو لم یکن فی الدنیا ملجاء و لاماءوی لما با یت یزید من معاویة ^(۱۴۸)

یعنی برادرم به خدا قسم اگر در سراسر دنیا هیچ پناهگاه و ماءمنی برای من یافت نشود باز هم با فرزند معاویه بیعت نخواهم کرد و در برابری وی تسلیم نخواهیم شد

در این گفتار حسین بن علی علیه السلام بار دیگر تصمیم قاطع خود را درباره ی تسلیم نشدن در برابر حکومت یزید سریحا اعلام می کند. محمد حنفیه تصور می کرد که آن حضرت به دنبال پناهگاهی می گردد تا بتواند جان خود را از گزند آن حکومت خونخوار حفظ کند، غافل از آنکه حسین علیه السلام تا پایان کار تصمیم خود را گرفته و به خوبی می داند که به کجا خواهد رفت و چه حوادثی

در انتظار اوست، اینکه حسین علیه السلام واقعا اراده ی عراق دارد و با این حال به سوی مکه حرکت می کند نه از آن نظر است که آن حضرت می خواهد از مکه به عنوان یک پناهگاه استفاده کند و در آنجا جان خود را از تعرض آن خونخواران و سفاکان مصون بدارد.

حسین علیه السلام می داند کشته می شود و از مقتل خود هم به خوبی آگاه است اما با این حال اینکه به مکه می رود به منظور یک بهره برداری عظیم از امکانات و شرائطی است که تنها در مکه وجود دارد، آن حضرت به مکه می رود با آنکه خود می داند مکه جایگاه او و هدف و مسکن وی نخواهد بود، حسین علیه السلام هر عملی که انجام می دهد کاملا حساب شده است و برای رسیدن به آن هدف مقدس و خدائی است که در نظر دارد، آمدن آن حضرت به مکه هم در تعقیب همان سیاست کلی نهضت است و ما به خواست خداوند بزودی مقصد اصلی آن بزرگوار را در پیش گرفتن راه مکه روشن خواهیم ساخت.

یک سند زنده درباره ی هدف حسین علیه السلام

یکی از شواهد زنده و روشن که با صراحت کامل هدف حسین علیه السلام را از حرکت از مدینه به خوبی آشکار می سازد وصیت نامه ای است که از آن بزرگوار در هنگام حرکت برای محمد حنفیه نوشتند، در این وصیت فرزند زهراء سلام الله علیها آشکارا مقصد اصلی خود را بیان می کند و سیاست کلی خویش را شرح می دهد، وصیت نامه این است:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ماءوصی به الحسين بن علی بن الیطالب الی
اخیه محمد المعروف بالحنفیه ان الحسين یشهدان لاله الاالله وحده لا شریک له
و اءن محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عند الحق و اءن الجنة و النار حق و
ان الساعة آتیه لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و انی لم اخرج اشرا و

لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى
عليه السلام اريدان امر بالمعروف و انهى عن المنكر و اسير بسيرة جدى و ابى على
ابن ابيطالب فمن قبلنى الحق فالله اولى بالحق و من رد على هذا اصبر حتى
يقضى الله بينى و بين القوم بالحق و هو خيرالحا كمين و هذه وصيتى يا اءخى
اليك و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و اليه انيب (۱۴۹)

يعنى اين وصيتى است كه حسين بن على عليه السلام به برادر خود محمد حنفيه مى
نمايد:

حسين عليه السلام به وحدانيت و يگانگى خداوند شهادت مى دهد و گواهى مى
دهد كه محمد صلى الله عليه و بنده ي او و پيامبر او است و اعتراف مى كنم كه بهشت و
دوزخ حق است و خداوند در قيامت همگان را بر مى انگيزاند، من از مدينه
خارج نشدم براى راحت طلبى و خوشگذرانى و نه از روى ستم و نه به منظور
فساد كردن بلكه من از آن بيرون مى روم براى اصلاح امت و نجات دادن
اجتماع از انحراف، مى خواهم امر به معروف و نهى از منكر كنم و روش من
مانند جدم و پدرم على بن ابيطالب عليه السلام است.

پس هر كس مرا با اين هدف حق و مفصد خدائى بپذيرد بصلاح و سعادت
خود رسيده و آنكس كه مرا رد كند، من بر مشكلات تحمل دارم تا هنگامى كه
خداوند بين من و قوم من به حق حكم نمايد و او بهترين حكم كنندگان است و
اين وصيت من است به برادرم و موفقيت من با نيروى خدا است و بر او اعتماد
كردم و به سوى او انابه مى كنم

حسين بن على عليه السلام در اين وصيت نامه بسيارى از حقايق را صريحا بين
فرمودند، آن حضرت در ابتداء هدف مقدس خود را اصلاح امت اسلامى و تأمين

خیر و سعادت آنان معرفی می کند و می فرماید من برای راحت طلبی و یا برای فساد و ایجاد فتنه بیرون نشدم.

آنگاه به دنبال این جمله که هدف من اصلاح اجتماع اسلامی است اضافه می فرماید که من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر چیست؟ آیا حسین می خواهد با جوانان و خاندان خود از مدینه کوچ کند و به کوفه برود تا به مردم آنجا بگوید نماز بخوانید، روزه بگیرید؛ به حج بروید، کم فروشی نکنید، دروغ نگوئید، خیانت ننمائید؟! قطعاً اینگونه نیست زیرا اولاً این مسائل را بسیاری از مسلمانان خود رعایت می کردند و ثانیاً امر به معروف و نهی از منکر در این قبیل موارد از دیگران هم ساخته است.

این منکری که حسین علیه السلام می خواهد برای نهی از آن قد علم کند و با زنان و فرزندان خود از مدینه کوچ نماید قطعاً باید موضوعی باشد که به تازگی اجتماع اسلامی به آن دچار گردیده است و این موضوع چیزی نیست جز همان حادثه ای که آن بزرگوار کنار قبر جدش هنگام مناجات با خداوند و استمداد از ذات لایزال حق به آن اشاره کرده و عرضه داشت. خدایا حادثه ای برای امت اسلامی پیش آمده که تو خود می دانی این حادثه و ابتلای تازه چیزی جز رسیدن فرزند معاویه به حکومت نیست.

حسین می خواهد در برابر این منکر قیام کند، این منکری که اگر همچنان باقی بماند نه تنها روزه و نماز و حج ترک یم شود بلکه اساس اسلام و اصول آن در معرض فنا و سقوط حتمی قرار می گیرد، آری آن حقیقت اصیل و اصولی که اجتماع اسلامی از آن انحراف پیدا کرده و احتیاج به اصلاح دارد همان موضوع خلافت و حکومت است، این است مقصود واقعی از آن جمله ای که فرزند امیرالمؤمنین می فرماید من برای اصلاح امت جدم از مدینه خارج شدم

آیا حسین علیه السلام می دانست که کشته می شود؟

این سؤال ممکن است برای بسیاری از خوانندگان پیش می آید که آیا حسین علیه السلام می دانست که کشته می شود؟ اگر می دانست پس چرا از مدینه خارج شد و به سوی مکه و بالاخره به سوی عراق متوجه گردید در پاسخ پرسش اول جمعی که بسیار سطحی و ناپخته فکر می کند می گویند فرزند فاطمه سلام الله علیها نمی دانست که ما آل کار او شهادت و کشته شدن است. حسین علیه السلام از مدینه با حال شک و تردید خارج گردید و مکه را هم انتخاب کرد به این علت که آنجا بهترین مکانها برای نجات از حکومت یزید و مصون ماندن از تعرض وی بوده است اما با صراحت باید گفت که این پاسخ با واقعیت هیچ گونه تماسی ندارد مطالعه ی دقیق درباره ی حوادث و پیش آمدهائی که از ابتدای بر خورد آن حضرت با فرماندار مدینه روی داد و مکالمات و گفتارها و سخنان و نوشته هائی که از آن بزرگوار از آن هنگام تا زمان خارج شدن وی از مدینه صادر گردید به خوبی نشان می دهد که حسین بن علی علیه السلام نه تنها از شهادت و ما آل کار خود کاملاً آگاهی داشت، بلکه هدف و مقصد آن حضرت و سیاست خاصی که برای رسیدن به آن هدف باید تعقیب شود از همان ابتدای کار به خوبی برای او مشخص و روشن بود آن بزرگوار با یک جهان قاطعیت و تصمیم (نه به طور شک و تردید) به سوی آن هدف در حرکت بود و هر عملی که انجام می داد یا هر سخنی که ایراد می فرمود در تعقیب از همان هدف به پیروی از همان سیاست خاص و مشخص بوده است، چگونه حسین علیه السلام از شهادت خود با خبر نبود با آنکه خود به خاندان ابطالب فرمود که پیغمبر خدا به خوابم آمد و به من گفت: گویا ترا می بینم که بزودی در خون خود غوطه ور هستی و در سرزمینی به نام کرب و بلا سرت را از پیکر شریف جدا می سازد.

چگونه زاده ی زهرا از ما آل و پایان کار خود آگاه نبود در حالی که خود هنگام خروج از مدینه به ام سلمه فرمود: من می دانم به کجا می روم و در چه نقطه ای به شهادت می رسم؟!

مورخین و دانشمندان بزرگ اسلامی نوشته اند که هنگام خروج آن بزرگوار از مدینه، ام سلمه نزد وی آمد و عرضه داشت:

یا بنی لا تحزنی بخروجک الی العراق فانی سمعت جدک یقول یقتل ولدی الحسین بارض العراق فی ارض یقال لها کربلا فقال لها یا اماه و انا و الله اءعلم ذلک و انی مقتول المحالة و لیس لی من هذا بد و انی و الله لاعرف الیوم الذی اقتل فی و اعرف من یقتلنی و اعرف البقعة الی ادفن فیها و انی اعرف من یقتل من اهل بیتی و قرابتی و شیعتی... (۱۵۰)

یعنی ای فرزندم با رفتن به سوی عراق مرا غمناک مساز زیرا من از جدت شنیدم که می فرمود فرزند من حسین در سرزمین عراق کشته می شود - در محلی که نام آن کربلا است حسن علیه السلام در پاسخ وی فرمود مادر به خدا قسم من این حقیقت را می دانم و من حتما کشته می شوم (و از نظر مصالح حیاتی اسلام) برای من چاره ای جز انجام این کار نیست و به خدا قسم می دانم در چه روز و به دست چه کسی کشته می شوم و به خوبی می شناسم که مکانی را که در آن دفن می گردم و می شناسم کسانی را از دوستان و نزدیکانم که با من به شهادت می رسند

آری این شواهد قطعی و محکم سندهای زنده است برای اثبات این حقیقت که حسین علیه السلام به خوبی از شهادت خود آگاه بود و پایان کار رسول خدا را می دانست، راستی بسیار شگفت انگیز است که به آن حضرت نسبت داده شود که در انتخاب هدف و مقصد خود دچار تردید بوده است!!!

چگونه آن بزرگوار شک و تردید داشت و با آنکه در همان اولین برخوردی که مثل من با فرماندار مدینه دارد صریحا به وی فرموده بود که کسی با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد؟ و در پاسخ برادرش محمد حنفیه با قاطعیت اظهار داشت: برادر به خدا قسم اگر در جهان هیچ پناهگاه و مأمونی برای من نشود باز هم با فرزند معاویه بیعت نمی‌کنم.

من تصور می‌کنم با مطالعه حوادثی که از هنگام اولین برخورد حسین علیه السلام با فرماندار مدینه واقع شد به خوبی روشن می‌گردد که هم آن حضرت از پایان کار و سرانجام حرکت خود به خوبی آگاهی داشت و هم دارای هدف مشخص و معینی بود و تمام رفتار و گفتار آن بزرگوار در تعقیب از همان هدف و همان سیاست مشخص بوده است.

حسین بن علی علیه السلام سر حرکت و هدفی مشخص خود را به طور هماهنگ صریحا در چند مورد روشن ساخت، هنگامیکه با مروان بن حکم سخن می‌گوید و به حرفهای یاوه‌ی او که وی را به بیعت با یزید دعوت می‌کند پاسخ می‌دهد می‌فرماید: بر اسلام دیگر سلام باد و باید با آن وداع نمود زیرا امت اسلامی به زمامداری مانند یزید دچار گردیده است

مورد دیگر کنار قبر رسول خدا است، در آنجا ضمن مناجات با خداوند و استمداد از حضرتش عرضه می‌دارد خدایا من امر به معروف را دوست دارم و منکر را انکار می‌کنم و با آن به نبرد بر می‌خیزم.

مورد سوم همان وصیت نامه پرمغز و دل‌نشینی است که برای برادر ارجمندش محمد حنفیه - هنگام خروج از مدینه - می‌نگارد، و در آنجا نوشته... من از مدینه خارج می‌شوم به منظور اصلاح امت جدم، می‌خواهم امر به معروف کنم و نهی از منکر نمایم....

با در نظر گرفتن این گفتارهای صریح و قاطع آیا باز هم در این واقعیت (که حسین علیه السلام هم از شهادت و پایان کار خود به خوبی آگاه بود و هم دارای هدف مشخص و معینی بوده است) می توان تردید کرد؟!

باز هم حسین علیه السلام از هدف خود سخن می گوید

یکی از موارد بسیار روشنی که باز حسین بن علی علیه السلام با صراحت کامل از هدف خدائی خود سخن می گوید و پایان کار خویش را آشکارا بیان می نماید هنگام وداع آن حضرت با قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله است در آنجا گفت:

یا رسول الله بآبی اءنت و امر لقد خرجت من جوارک کرها و فرق بینی و بینک و اخذت بالعنف قهرا ءن ابایع یزید بن معاویة شارب الخمر و راکب الفجور فان فعلت کفرت و ان ابیت قتلت فها ءنا خارج من جوارک علی الکره فعلیک منی السلام یا رسول الله ^(۱۵۱)

یعنی ای رسول خدا پدر و مادر فدای شما باد، من از نزد تو جبرا خارج می گردم، بین من و تو جدائی افکندند و مرا در فشار گذاردند که با یزید بن معاویه بیعت نمایم همان یزیدی که خمر می نوشد و انواع گناهان را مرتکب می شود، اگر بپذیرم و در برابر وی تسلیم گردم در این صورت کفر ورزیدم و اگر بیعت نکنم مرا به قتل می رسانند اکنون با کراهت از نزد تو بیرون می روم و از مدینه خارج می گردم و با حضرت وداع می نمایم.

خوانندگان عزیز - در این گفتار کوتاه حسین علیه السلام دقت نمائید آن حضرت در ابتداء از فرزند معاویه سخت نکوهش می کند و انحرافات و ناپاکی های وی را بر می شمرد و آنگاه می گوید مرا به بیعت با چنین فردی جبرا دعوت می کنند!!!

ولی عجب تر از همه (که ضمت آن خطر شدید حکومت یزید را برای جهان اسلام با صراحت اداء می نماید) این جمله است که می فرماید: اگر با یزید بیعت کنم کفر ورزیدم و از راه اسلام خارج شدم

حسین علیه السلام در این جمله تسلیم در برابر یزید را کفر می شمرد و آن را خروج از اسلام می داند و سپس نتیجه ی مخالفت با یزید و بیعت نمودن با وی را هم آشکار بیان می کند و می گوید اگر بیعت نکنم مرا می کشند با این حساب برای آن حضرت در هیچ قسمت موضوع مبهمی وجود ندارد، هم هدف وی مشخص و مهین است و هم در مخالفت با یزید اراده ی خلل ناپذیری دارد و هم به خوبی می داند که بیعت نکردن با آن مرد سفاک و خونخوار سرانجام شهادت برای وی بیار خواهد آورد، فرزند امیرالمؤمنین با این واقع بینی خاصی که نسبت به تمام اطراف و جوانب کار دارد، کاروان خود را از مدینه به سوی مکه حرکت می دهد و هنگام خروج از آن آیه ای را تلاوت می کند که خداوند آن را از موسی بن عمران هنگام بیرون رفتن وی از مصر برای نجات از حکومت فرعون نقل می کند:

﴿وخرج منها خائفا يترقب قال رب نجنب من القوم الظالمين﴾ ^(۱۵۲)

یعنی موسی از مصر بیرون رفت در حالی که از حکومت فرعون ترسناک بوده و خوف داشت از آنکه او را تعقیب نمایند و می گفت پروردگارا مرا از این مردم ستمگر نجات ببخش ^(۱۵۳) حسین بن علی علیه السلام با تلاوت این آیه از مدینه خارج گردید و با کاروان خود در راهی که به مکه منتهی می شد حرکت در آمد. یاران وی به آن حضرت گفتند یا بن رسو الله از این راه رو برگردانیم و مانند عبدالله بن زبیر را بیراهه به سوی مکه رهسپار شویم؟ آن بزرگوار که با اراده و تصمیم به سوی مقصدی مشخص و معین می رود در پاسخ آنها فرمود:

لا والله لا افارقه حتى يقضى الله ما هو قاض یعنی نه به خدا قسم از این راه بیرون نمی روم تا خدای آن چه که بخواهد حکم فرماید

آنگاه خطاب به آنها چنین اضافه کرد. از اینکه آنها به تعقیب از شما بیرون آیند بیمناکید؟ گفتند آری، فرمود من بیم دارم که دست برداشتن از این راه فرار را مرگ باشد ^(۱۵۴) حسین علیه السلام با یاران خود پس از شش روز طی طریق سوم ماه شعبان وارد که گردید در حالی که آیه ای را تلاوت می فرمود که پروردگار در آن ورود موسی بن عمران را به مدائن و مناجات وی را با خداوند نقل می کند فلما توجه تلفاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل ^(۱۵۵)

سیاستی آسمانی و بهت انگیز!

خوانندگان عزیز - با در نظر گرفتن شواهدی که ما تا اینجا نقل کردیم به خوبی روشن شد که حسین بن علی علیه السلام از همان ابتدای امر دارای هدف مشخص و معینی بوده و می دانست به کجا می رود و پایان کار وی چه شد و خود صریحا در چند مورد محال شهادتش را یاد آور گردید و به آن اشاره کرد: با این حال می بینیم آن بزرگوار به سوی عراق (که خود فرمود بود در آنجا کشته می شوم) نمی رود و راه مکه را در پیش می گیرد! در اینجا طبعا این سؤال پیش می آید که چرا آن حضرت به سوی مکه رهسپار گردید با آنکه می دانست که باید به عراق برود و در آنجا به شهادت برسد؟ آیا حسین علیه السلام برای نهضت خود طرح تازه ای انتخاب کرده بود؟ یا آنکه رفتن به مکه به منظور بهره برداری از یک امکان وسیع و عجیبی بود که تنها در آنجا وجود داشت؟

به طور قطع و مسلم انتخاب حسین علیه السلام مکه را به علت برگشت از تصمیم گذشته نبوده است بلکه این انتخاب در تعقیب از همان سیاست اول است، ولی

به منظور بهره برداری از امکانات و شرائط عجیبی بود که تنها دز آن سرزمین مقدس وجود داشت - اینک توضیح مطلب:

حسین علیه السلام می خواهد در برابر حکومتی قیام کند که بر سراسر کشور به طور کامل مسلط است و تمام منابع قدرت را در اختیار دارد، بهره برداری صحیح از نهضتی که در برابر چنین حکومت انجام گیرد بدون تردید مستلزم شرائط بی شمار و امکانات خاصی است که از همه مهمتر آماده ساختن افکار اجتماع و توجه دادن آنان به هدف اصلی نهضت است.

اجتماع اسلامی باید بداند چرا حسین علیه السلام قیام می کند و هدف آن بزرگوار از نهضت چیست؟ مردم مسلمان باید بدانند که فرزند زهرا سلام الله علیها چشم بسته تسلیم حوادث نشد بلکه حساب کرده و با داشتن هدفی مشخص و معین برای پذیرفتن آن فاجعه ی بزرگ و طاقت فرسا آماده گردید. اصلاح امت اسلامی از هدف مقدس حسین علیه السلام از یک طرف خود به منزله ی یک اعلام خطر جدی به امت است که وضع فوق العاده و غیر عادی اجتماع را بدینوسیله دریابند، آن چنان وضعی که فرزند امیرالمؤمنین هستی اسلام و موجودیت قرآن را در آن معرض سقوط حتمی و همیشگی می بیند و برای نجات آن ناچار دست به آن نهضت مقدس و خونین می زند.

و از سوی دیگر، زاده ی علی باید مقصد و هدف مشخص خود را به اطلاع امت برساند تا در نتیجه حکومت اموی با آن امکانات وسیع و عجیبی که در اختیار دارد فرصتی پیدا نکند تا این حادثه ی خونین را یکباره تحریف نماید و (مانند بسیاری از حوادث اصیل جهان که با دست حکومتهای فاسد و کثیف دستگاههای وسیع تبلیغاتی فرزند معاویه یکباره وارونه گردد و واقعیت و صورت اصلی آن از نظر اجتماع پوشیده بماند.

و از طرف سوم - حسین علیه السلام باید همه ی مردم را از مقصد اصلی و هدف آسمانی خود آگاه سازد تا از این راه زمینه ی فکری اجتماع به منظور بهره برداری از آن قیام مقدس کاملاً آماده گردد، با این حساب (از نظر سیاست عمومی نهضت) حتماً می بایست حسین علیه السلام هدف خود و وضع فوق العاده و دردناک اجتماع را به اطلاع امت اسلامی برساند و آنان را از این راز آگاه سازد، اما آیا برای فرزند پیغمبر در آن روز امکان انجام این کار وجود داشت؟ آیا برای آن بزرگوار ممکن بود سراسر کشور را از این مقصد بزرگ و خدائی خود و از وضع خطرناک اجتماع و حکومت مطلع سازد؟

در آن روزگار وسائل پخش و مطلع ساختن عموم مردم از حوادث و پیش آمدها به طور کلی وجود نداشت و آنچه هم که به طور فرزند فاطمه که هیچگونه امکانات مادی در اختیار ندارد و سخت مورد خشم و غضب حکومت بوده و در معرض کشته شدن و قتل قرار داشت اما با این حال فرزند امیرالمؤمنین برای اطلاع یافتن امت اسلامی و تمام طبقات اجتماع از هدف مقدس حضرتش راهی را در پیش گرفت که راستی بهت انگیز و حیرت زا است.

خوانندگان عزیز - شما می دانید که مکه در ایام حج مرکز اجتماع تمام طبقات از سراسر کشور است، نه تنها شهرهای کوچ و بزرگ بلکه کمتر ده و قریه ای حتی در دورترین نقاط مملکت یافت می شود که فرد یا افرادی از آنجا برای زیادت خانه ی خدا عازم مکه نگرند و به سوی آن شهر مقدس کوچ نمایند، حسین علیه السلام از این امکان وسیع و بی نظیر استفاده کرد یعنی با آنکه مقصد اصلی آن بزرگوار عراق است با این حال به مکه آمد تا از اجتماع مردم در آنجا بهره برداری کند و به رایگان از همه آنان مانند پیکری در راه رساند

هدف مقدس و بزرگ خود به همگان و نشان دادن وضع دردناک و خطرناک اجتماع، به سراسر کشور استفاده نماید.

حسین علیه السلام می داند که اگر زائرین خانه ی خدا را در جریان حوادث و پیش آمدهای کشور و هدف آسمانی و نهضت خود قرار دهد بوسیله آنان این مسائل با اطلاع عموم خواهد رسید و با بازگشت آنان از مکه به سوی شهرها و مسکن هایشان همگان در جریان این حوادث قرار می گیرند.

از اینجاست که می بینیم فرزند فاطمه سلام الله علیها راه مکه را در پیش می گیرد با آنکه خود پیش از آنکه از مدینه خارج گردد در چند مورد با صراحت کامل مقصد اصلی خویش را بیان کرده و فرموده: من به سوی عراق می روم و در آنجا در سرزمینی به نام کرب و بلا به شهادت می رسم

حسین علیه السلام برای دست یافتن به چنین هدف بزرگ و مهمی وارد مکه گردید و در آنجا مسکن گزید تا صبح روز هشتم - یعنی همان روزی که هر قافله و هر فرد عقب مانده ای سعی می کند هر چه زودتر خود را به آن سرزمین مقدس برساند و اعمال و مقررات حج را انجام دهد، ولی فرزند امیرالمؤمنین درست در همان روز به دست به عملی زد که آن عمل آن چنان غیر منتظره و بی سابقه بود که در مدت کوتاه در سراسر مکه پخش گردید و همگان از آن اطلاع یافتند. آن عمل غیر عادی و بی سابقه چیزی جز خارج شدن کاروان آن حضرت به سوی عراق نبود.

کاروان حسینی صبح روز هشتم دست به ابتکاری زد که در تاریخ اسلام بی سابقه بود یعنی از مکه خارج گردید و به سوی عراق حرکت نمود، اما حرکتی که روز قبل هدف از آن حرکت را در برابر اجتماع بیان فرمود و مآل کار و پایان سفر خود را آشکارا روشن ساخت.

اکنون این خبر دهن به دهن می گردد و با یک سرعت عجیبی در بین همه پخش می شود - فرزند پیغمبر با کاروان خود به سوی عراق رفت!!

چرا و به چه علت؟ می گفت من می روم برای دست زدن به یک نهضت خونین و مقدس و از مردم هم کمک خواست، اما نه کمک مالی بلکه می گفت هر کس آماده ی جانبازی در راه ما است با ما حرکت کن!!

این بود آن مطلبی که دست به دست می گشت و با یک سرعت عجیبی انتشار یافت و مردم برای یکدیگر نقل می کردند، اکنون دیگر تمام کسانی که در مکه حاضرند از حرکت حسین علیه السلام و هدف آن بزرگوار و شرائط دردناک اجتماع اسلام کم و بیش اطلاع دارند و طبیعی است؟ اینان پس از انجام حج به سوی دیار خود بر می گردند و هنگام باز گشت و دیدار مردم چند خبر جالب تر و حادثه ای عجیب تر از نقل این داستان است که کاروان حسین در صبح روز هشتم از مکه به سوی عراق حرکت نموده آن هم حرکتی که خود فرمود: هدف من شهادت و کشته شد و دست زدن به یک نهضت خونین در برابر حکومت فرزند معاویه است

با این ترتیب از باز گشت حجاج به شهرها و قراء خود سراسر کشور از حرکت زاده ی علی و مقصد اصلی آن بزرگوار و فوق العاده بودن شرائط اجتماع به طور اجمال مطلع می گردند آری این است آن مقصد بزرگ و پر ارجی که حسین بن علی علیه السلام به خاطر آن راه مکه را در پیش می گیرد با آنکه خود فرمود من به سوی عراق می روم و در آنجا کشته خواهم شد.

حسین در مکه از هدف خود سخن می گوید

هنگامیکه حسین بن علی علیه السلام وارد مکه شد عبدالله بن زبیر در آنجا رحل اقامت افکنده و مردم مکه را بگرد خود جمع کرده بود اما با آمدن آن بزرگوار

اهل مکه همگان به آن حضرت روی آورند و از محضر پرفیض آن فرزند معصوم پیغمبر بهره مند می گشتند، ابن عباس و عبدالله بن عمر روزی به نزد آن حضرت آمدند. فرزند عمر ابتدای به سخن کرد و به آن بزرگوار چنین گفت:

مردم مکه با شما خاندان پیغمبر سابقه ی دشمنی و عداوت دارند و اکنون هم اینان با یزید بیعت کرده است، من می ترسم این مردم با شما مکر کنند و شما را دچار مصیبت و بلا سازند، صواب این است که شما هم با یزید بیعت کنید و در برابر حکومت وی شکیبائی اختیار نمائید تا هنگامیکه خداوند فرجی عنایت فرماید:

حسین علیه السلام در پاسخ فرمود ای عبدالله تو گمان می کنی که من آن کس باشم که با یزید بیعت کنم و در برابر او تسلیم گردم ^(۱۵۶) در اینجا زاده ی زهرا سلام الله علیها تصمیم قطعی خود را باز آشکارا بیان کرده و با صراحت می گوید من با یزید بیعت نمی کنم و در برابر حکومت وی تسلیم نخواهم شد، حسین علیه السلام در اینجا نه تنها از سربیزی خود در برابر حکومت یزید سخن می گوید بلکه هدف و مقصد آن بزرگوار تا آنجا مشخص و حساب شده است که صریحا به فرزند عمر می گوید: مرا نصرت کن و در راه رسیدن به این هدف مرا یاری نما این کدام هدف است که حسین علیه السلام برای رسیدن به آن از عبدالله بن عمر یاری می خواهد و نصرت می طلبد؟!

آیا این هدف جز مبارزه با حکومت یزید و قیام در برابر آن دستگاه فاسد و خاندان کثیف است؟! آری مقصد حسین مشخص است و هر عملی هم که آن بزرگوار انجام می دهد برای رسیدن به همان مقصد است، حرکت از مدینه، آمدن به مکه، برخوردها، خطبه ها، مکالمات و گفتارها همه و همه به منظور دست یافتن به همان هدف و رسیدن به آن مقصد است با این حساب جای شگفت

نیست که حسین بن علی علیه السلام فرزند عمر (که او را به بیعت با یزید دعوت می کند) به یاری خود می خواند و از وی نصرت می طلبد.

کوفه از حسین علیه السلام دعوت می کند

خبر آمدن حسین بن علی علیه السلام به مکه و سرپیچی آن بزرگوار از بیعت با یزید در شهرهای بزرگ کشور با سرعت انتشار یافت و کوفه هم بزودی از آن مطلع گردید و در صدد بر آمد فرزند پیغمبر را به سوی خود دعوت کند و از آن بزرگوار در برابر حکومت زاده ی معاویه حمایت نماید.

مسعودی مورخ بزرگ اسلامی می نویسد:

و لمآمات معاویة ارسل اهل الکوفه الی الحسین بن علی انا قد حبسنا انفسنا علی بیعتک و نحن نموت دونک و لسنا نحضر جمعة و لا جماعة لسببک ^(۱۵۷)

یعنی پس از مرگ معاویه مردم کوفه نامه ها برای حسین - ابن علی فرستادند و در آنجا نوشتند که ما خود را برای بیعت با حضر آماده ساختیم و برای فداکاری و جانبازی در راه شما آماده شدیم و در نمازهای جمعه و جماعت فرماندار کوفه حاضر نمی گردیم زیرا در انتظار مقدم شما هستیم.

بزرگان کوفه پس از ورود حسین علیه السلام به مکه، در منزل سلیمان بن سرد خزاعی اجتماع کردند و گفتند که معاویه سمتکار به هلاکت رسید و یزید شرابخوار جای نشین وی گردید، حسین بن علی با یزید بیعت ننمود و وارد مکه شد اکنون چه باید کرد و چه راءی باید اندیشید؟

سلیمان بن سرد خزاعی در آنجا به پای خواست و خطابه ی کوتاهی بدین

صورت ایراد نمود:

ان معاوية قد هلك وان حسيننا نقض على القوم بيعته و قد خرج الى مكة و
اانتهم شيعة ابيه فان كنتم تعلمون انكم ناصروه و مجاهدو عدوه فاكتبوا اليه و ان
خفتم الفشل و الواهن فلا تغر و الرجل في نفسه (١٥٨)

يعنى معاويه به هلاکت رسيد و حسين با يزيد بيعت نمود و در برابر وی
تسليم نشد و از مدینه به سوی مکه خارج گرديد و شما شيعيان او و پدر او
هستيد پس از مرگ می دانيد که آن حضرت را ياری می کنید و با دشمنان وی
پیکار می نمائيد با آن بزرگوار بنويسد (تا به سوی شما حرکت کند) و اگر می
ترسيد که در هنگام جنگ چنین وحشت کنید و سستی و عهد شکنی نمائيد پس
از اين صورت فرزند پيغمبر را فريب ندهيد و آن حضرت را با وعده های دروغ
مغرور نسازيد

هنگامی که سخن سلیمان به پایان رسيد همگان گفتند: ما در راه فرزند
پيغمبر حسين عليه السلام از جان و مال خود مضایقه نداريم و حضرتش را در همه
حال نصرت می دهيم و با دشمنانش پیکار می نمائيم

پس از تعهدات و پيمانهای که سلیمان بن سرد از آنها گرفت نامه ای بدین
گونه به امضای جمعی به سوی حسين بن علی عليه السلام نگاشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم الى الحسين بن علي من سليمان بن سرد و المسيب
بن نجيه ورفاعة بن شداد البجلي و حبيب بن مظاهر و شيعته المؤمنين و
المسلمين من اهل الكوفة سلام عليك فانا نحمد اليك الله الذي لاله الا هو اما
بعد فا الحمد لله الذي قضم عدوك الجبار العنيد الذي انثرى على هذه الامة فابتزها
امرها و غضبها فيئها و تاءمر عليها بغير رضى منها ثم قتل خيارها و استبقى
شرارها و جعل مال الله دولة بين جبابرتها و اعنيها فبعدا لها كما بمدت ثمود
انه ليس علينا امام فاقبل، لعل الله يجمعنا بك على الحق و النعمان بن بشير في

قصر الامارة لسنا نجتمع معه في جمعة و لا نخرج معه الى و لو قد بلغنا انك قد
- اقبلت الينا اخر جناه حتى نلحقه بالشام انشاء الله (۱۵۹)

یعنی این نامه ای است از سلیمان بن سرد و مسیب بن نجیه و رفاعه ابن شداد و حبیب بن مظاهر و عموم شیعیان حسین بن علی که به سوی آن حضرت نگاشتند، سلام بر تو باد، همانا ما سپاس می گذاریم آن خدای یگانه ای که دشمن تو را درهم شکست، آن جبار ستمکاری که با روز و قدرت خود را بر این امت تحمیل نموده و زمام کارهای او را جبرا در دست گرفت و اموال او را غصب نمود و بدون رضای او بر او حکومت یافته بود، آن ستمگری که خوبان و آزاد مردان اجتماع را کشت و ناپاکان و اشرار امت را به جای گذاشت و بیت المال را در بین جباران و مالداران دست به دست گردانید، خداوند او را از رحمت خود دور گرداند همانگونه که قوم ثمود را دور ساخت.

ای پسر پیغمبر آگاه باش که برای ما امروز امام و رهبری نیست (زیرا ما یزید را نمی پذیریم و با وی بیعت نمی کنیم) پس به سوی ما روی آور و به جانب کوفه سفر کن باشد که خداوند بوسیله ی حضرتت ما در طریق هدایت گرد آورد.

در اینجا نعمان بن بشیر استاندار کوفه در دارالاماره نشسته ولی ما او را امیر نمی دانیم و در نماز جمعه و نماز عید با وی حاضر نمی گردیم و اگر اطلاع برسد که حضرت شما به سوی ما حرکت فرمودید ما نعمان را از کوفه بیرون می کنیم و او را تا به شام پیش می رانیم

این نامه بوسیله دو نفر به نام عبدالله بن مسمع و عبدالله بن وال در دهم رمضان در مکه معظمه به دست حضرت حسین علی علیه السلام رسید ولی مردم کوفه تنها به نوشتن این نامه اکتفاء نمودند و پی در پی با آن حضرت از جانب آنان

نامه می رسید تا جائی که تعداد نامه ها را جمعی از مورخین تا دوازده هزار ضبط کرده اند.

اعزام مسلم یا اولین قدم در راه نهضت

نامه های مردم کوفه یکی از بعد از دیگری در فاصله های کوتاه به حسین بن علی علیه السلام می رسد، آن بزرگوار هر چند مآل کار و پایان این راه را به خوبی می داند (و خود هم کرارا با صراحت درباره ی آنها سخن گفت) اما با این حال حسین علیه السلام می بایست به خواسته های مردم کوفه پاسخ دهد و دستهای نیازی که به سوی آن حضرت کشیده اند بی خواب نگذارند زیرا در غیر این صورت حجت خداوند بر آن مردم سست پیمان و عهد شکن تمام نگردیده بود.

حسین علیه السلام باید با این همه تقاضاهای پی در پی پاسخ دهد (هر چند که خود می داند آنها بر عهدشان پایدار و ثابت نیستند) از این نظر یکی از بزرگترین شخصیت‌های خاندان وحی را به نیابت از خو به سوی آنان گسیل می دارد، حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را به سوی کوفه می فرستد تا حجت خداوند بر آن مردم تمام گردد، اما خود به سوی آنان حرکت نمی کند زیرا برنامه های آن حضرت قدم به قدم تعیین شده است.

آن حضرت در آمدن به مکه یک هدف بزرگ و مقدسی داشت (همان هدفی که ما در گذشته به طور تفصیل از آن سخن گفتیم) دست یافتن به آن هدف تنها در صورتی امکان پذیر است که آن بزرگوار تا روزی که تمام زائرین خانه ی خدا از سراسر کشور به مکه می آیند در مکه بماند و از آن شهر مقدس حرکت نماید، حسین علیه السلام مکه را مسکن همیشگی خود انتخاب نمود و بالاخره می خواهد از آنجا خارج گردد اما نه اکنون و در نیمه رمضان بلکه در روز هشتم ذی الحجه باید کاروان حسینی از مکه کوچ کند از اینجاست که می بینیم حسین

علیه السلام خود از مکه خارج نمی گردد و به جانب کوفه کوچ نمی کند، ولی پسر عم خود مسلم را بدان سوی می فرستد.

ثلاثا یكون للناس على الله حجة بعد الرسل (۱۶۰)

حسین علیہ السلام درباره ی زمامدار صالح سخن می گوید:

حسین بن علی علیہ السلام هنگامی که خواست مسلم بن عقیل را به جانب کوفه بفرستد نامه ای به مردم آن سامان نوشت و آن را به نماینده و نایب خاص خود تسلیم نمود، متن آن نامه چنین است:

ءما بعد فقد فهمت كل الذی اقتصصتم و قد بعثت الیکم باخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل و ءمرته ان یکتب الی بحالکم و امرکم و راءیکم فان کتب الی انه قد اجتمع راءى ملئکم و ذوی الحجی منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم اقدم الیکم و شیکا انشاء الله فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و القائم بالقسط و الدائن بدین الحق و السلام (۱۶۱)

یعنی نامه های شما به من رسید و من بر آنچه که نوشتید اطلاع یافتن و اکنون برادرم و پسر عمویم و فردی از اهل بیت من که مورد اعتماد من است یعنی مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم و به او گفتن که تصمیم و راءى شما را برای من بنویسد پس اگر وی به من نوشت که راءى بزرگان و صاحبان عقل و درایت شما همچنان مانند گذشته است و همانگونه است که در نامه های خود به من نگاشتید بزودی به سوی شما خواهم آمد، (مردم کوفه) به جان خودم قسم که شایستگی رهبری و امامت ندارد مگر فردی که بر طبق کتاب خدا رفتار کند و عدل و داد را شیوه ی حکومت خود سازد و پای بند به دین حق و روش صحیح باشد

در این نامه که حسین علیه السلام به مردم کوفه می نویسد (و در واقع به منزله ی استوار نامه ای برای مسلم بن عقیل است) پایان آن را به بحث درباره ی زمامداری امت و رهبری اجتماع اختصاص می دهد و صریحا یاد آور می گردد که شایستگی مقام امامت را ندارد مگر فردی که بر طبق کتاب خدا عمل کند و در حکومت عدل و داد را پیشه خود سازد

حسین علیه السلام در نامه ی خود این بحث را پیش می کشد تا به وسیله افکار اجتماع را به سوی یکی از مهمترین اصل حیاتی اسلام یعنی موضوع حکومت توجه داده و آنان را از رفتن زیر بار ننگ بیعت با فرزند معاویه (که عدم صلاحیت وی برای رهبری اجتماع بر همگان روشن است) بر حذر دارد.

در این نامه که فرزند پیغمبر به مردم کوفه نوشت می توان از حادثه ای که حسین کنار قبر پیغمبر هنگام مناجات با خداوند از آن دم زده بود و گفته بود: خدایا تو می دانی که حادثه ای برای امت اسلام پیش آمده به خوبی مطلع شد، زاده ی زهرا سلام الله علیها تا هنگام حرکت از مدینه باره ها از امر به معروف و نهی از منکر دم زده بود، ولی در این نامه آن بزرگوار کلیات تمام گفتارها و نوشته های خود را با صراحت تفسیر می کند و روی آن منکری که اجتماع دچار آن گردیده انگشت می گذارد و از آنحادثه ای که امت اسلامی به آن مبتلا شده پرده بر می دارد.

آن حادثه و آن منکر که حسین علیه السلام برای اصلاح آن و نهی از آن عملا قدم برداشت چیزی نیست جز همان موضوع حیاتی و مهمی که در این نامه با آن اشاره می فرماید:

فلعمری ما الامام الا العامل بالكتاب و القائم بالقصد والدائن بدین احلق آن موضوع حیاتی و آن حادثه ی تازه و آن منکر بزرگ و خطرناک همانا انحرافی

است که در حکومت اسلامی پیش آمده، آن حضرت می بیند حکومت و قدرت اسلامی درست بر خلاف مسیر صحیح و اصلی خود قرار گرفته و در رأس دستگاه قدرت فردی مانند یزید واقع شده است که نه به کتاب آسمانی و قوانین و مقررات وی اعتنائی دارد و نه با عدل و داد رابطه ای و نه خود را پای بند به یک روش حق و دین صحیح می داند اینجاست که حسین ناچار باید در نامه ی خود از مسئله ی حکومت دم زند و از شرایط زمامدار و رهبر سخن به میان می آورد.

کوفه عهد شکنی می کند

مسلم بن عقیل رضی الله عنه طبق فرمان امام عصر خود از مکه به جانب کوفه حرکت می کند.

مسعودی می نویسد:

فخرج مسلم بن عقیل من المكة الكوفة فی النصف من شهر رمضان - یعنی مسلم بن عقیل در پانزدهم ماه رمضان از مکه خارج گردید و پس از مشکلات فراوان وارد کوفه شد، فرزند عقیل در ابتداء مورد استقبال گرم طبقات مردم قرار گرفت و کوفه در اول کار با آغوشی باز آن حضرت را در خود پذیرفت، افراد کوفه یکان یکان با نایب خاص و نماینده ی مخصوص حسین رضی الله عنه بیعت کردند و اعلام وفاداری و فداکاری نمودند، تعداد بیعت کنندگان آن چنان با سرعت بالا رفت که مسعودی می نویسد:

بایع المسلم بن اهل الكوفة اثنا عشر اءلف رجل وقيل ثمانية الفا فكتب بالخبر الى الحسين وساءله القدوم اليه ^(۱۶۲)

یعنی دوازده هزار نفر از مردم کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کردند و بعضی از مورخین گفته اند هیجده هزار نفر ^(۱۶۳) اما متأسفانه این استقبال گرم پس از مدتی

کوتاه بدرقه ی بسیار سرد و ناجوانمردانه ای را با خود همراه داشت، مردم کوفه در محیطی آرام که هیچگونه احساس خطر در آن نمی شد با مسلم بن عقیل ع آنگونه روبرو گشته و از وی استقبال نمودند اما هنگامی که در وفاداری خود نسبت به آن بزرگوار احساس خطر کردند آن چنان با سرعت اطراف آن حضرت را رها کردند که راستی در تاریخ انسانیت بی نظیر و یا حداقل کم نظیر است. هنگامی که فرزند معاویه از ورود نماینده مخصوص حسین ع در کوفه و موفقیت سریع آن بزرگوار اطلاع یافت و دانست که نعمان بن بشیر استاندار کوفه آن چنان نا پاک و جسور نیست که بتواند تسلط حکومت وی را بر آن ناحیه (که به منزله ی قلب عراق و پایگاه قدرت آن بوده است) در برابر مسلم حفظ نماید به ناچار دست به دامان کثیف ترین و بی اصالت ترین نوکران و عمال خود یعنی عبیدالله بن زیاد زد و او را که در بصره حکومت داشت با حفظ سمت به استانداری کوفه منصوب ساخت و مأموریت آرام کردن کوفه و سرکوب نمودن جنبشی که به حمایت از خاندان پیغمبر به وجود آمده بود به وی واگذار نمود.

فرزند زیاد بن ابیه با نیرنگ خاصی وارد کوفه گردید و بدارالاماره رفت و بدون داشتن نیروی نظامی قابل ملاحظه ای تنها با خدعه و شیطنت و تهدید و تطبیع آن چنان کوفه را در برابر قدرت پوشالی و پوچ یزید بن معاویه مرعوب ساخت که توانست در کمتر مدت تسلط از دست رفته ی آن حکومت کثیف را بر آنجا به نحو بهتر و عالی تر باز گرداند و نیروی عظیمی را که در حمایت از مسلم بن عقیل به وجود آمده بود به آسانی متلاشی سازد، دستور داد منادی او در همه جا ندا در دهد؛

اثبتوا على بيعة يزيد بن معاوية قبل ان يبعث اليكم من الشام رجالا يقتلون
رجالكم و يسبون حرمكم (۱۶۴)

یعنی مردم کوفه! بر بیعت یزید ثابت ننماید پیش از آنکه وی ارتشی مجهز از
شام بفرستد تا مردان شما را بکشند و زنان شما را به اسارت ببرند.
آری، پسر زیاد تنها با یک تهدید پوچ و بی اساس توانست آن مردم سست
پیمان را از گرد مسلم بن عقیل پراکنده سازد، یگانه فردی که در سراسر کوفه در
یاری آن شیر مرد قریش پایدار ماند؛ هانی بن عروه بود که جان خود را در راه
حمایت از وی از دست داد و با آن حضرت به درجه شهادت رسید، پسر زیاد با
آنکه هانی را برای تسلیم نمودن مسلم سخت مورد تهدید قرار داد و به او گفت
اگر مسلم را به من نسیاری و او را تسلیم من نسازی لا مفرلک و لا خلاص
ولات حين مناص،

یعنی برا تو راه فرار و نجاتی نیست با این حال هانی شهامت و جوانمردی
نشان داد و گفت: لا والله. آیا از من می خواهی که میهمان خود را تسلیم تو
سازم تا او را با شمشیر گردن زنی؟ هرگز چنین عملی را انجام نخواهد داد و
این تنگ و عار را بر خود نخواهم پسندید، سپس چنین اضافه کرد:

ویلکم لو کانت رجلی علی طفل من آل الرسول ﷺ لا ارفعها حتی تقطع
(۱۶۵)

یعنی وای بر شما: اگر پای من بر روی طفلی از خاندان پیغمبر باشد آن را از
روی او بر نمی دارم (تا گرفتار شما ستمگران گردد) مگر آنکه پای مرا قطع
نمایند

هانی بن عروه به جرم جوانمردی و پایداری خود در ارادت به خاندان پیغمبر
ﷺ به امر عبیدالله نا پاک (پس از جراحات فراوانی که برداشت) روانه زندان
گردید، اما هانی از سختیهای مهم کوفه و رئیس قبیله است از این نظر انتشار

گرفتاری وی موجی از خشم و غضب در بین قبیله ی بنی مذحج و طرفداران فرزند عروه به وجود آورد و به زودی تعداد چهار هزار شمشیر زن اطراف دارالاماره را محاصره کردند و هانی را سالم و زنده خواستار شدند.

تاریخ خیانت شریح را فراموش نمی کند

در این جا فرصت خوبی به وجود آمده بود تا با استفاده از آن نتوان ریشه ی حیات ننگین زاده ی زیاد را برای همیشه در هم سوخت و امت اسلامی را از یک نکبت جهانگیر آن ناپاک آسوده ساخت، اما انجام یک خیانت بزرگ و یک گناه عظیم موجب شد که این فرصت عالی و پر ارزش به آسانی از دست برود و عبیدالله خائن با خاطری آسوده دنباله ی نقشه های شیطانی رسول خدا را بگیرد، آن خیانت و آن گناه بوسیله ی یک روحانی ناپاک و مرد آبستن جاه و مقام انجام می گردید! شریح قاضی که به علت تصدی مقام قضاوت (که یک مقام بزرگ روحانی و اسلام است) از اعتماد مردم نسبت به خود بر خوردار بود از جانب فرزند زیاد مأموریت یافت تا هانی را دیدار کند آنگاه سلامتی و حیات او را به قبیله ی وی اطلاع دهد، آن مرد از خدا بی خبر با آنکه هانی را با صورتی آلوده به خون و حالی بسیار زار دیدار کرد با این حال به نزد مردم آمد و به آنها گفت:

ناراحت نباشید، اینک هانی در نزد امیر عبیدالله نشسته است و با یکدیگر مکالمه می کنند و بزودی سلامت نزد شما بر می گردد!

این سخن خلاف واقع و دروغ که از حلقوم یک اهرمن فرشته نمائی خارج گردید مورد پذیرش آن جمع واقع شد و به زودی متفرق شدند و هر یک به سوی کار خود رفتند پسر زیاد پس از پراکنده گشتن آن جمع با خاطری آسوده دنباله کارهای خود را گرفت و با استفاده از سست پیمانی مردم قدم به قدم نقشه

های خود را با موفقیت انجام داد و به هدفها و آرمانهای جهنمی خویش نزدیک گردید تا جائیکه بالاخره توانست جمعیت انبوهی را از همان مردم کوفه - همان مردمی را که با مسلم بیعت کرده بودند!! در جنگ علیه آن حضرت و برای دستگیری آن بزرگوار بسیج نماید، مردم کوفه که در ابتدای خروج حضرت مسلم در اطراف آن بزرگوار اجتماع کرده بودند با تهدید و تطمیع و تخویف دست یاران زیاده ی زیاد به زودی آن نایب امام را تنها گذاردند، ولی تنهائی برای آن شیر بیشه ی شجاعت وحشت آور نیست و با آنکه میدان جنگ کوچه های تنگ کوفه بود و جنود شیطان از همه طرف مسلم بن عقیل را در میان گرفته بودند و حتی بعضی از زنان کوفه هم از پشت بامهای منازل، آن حضرت را با سنگ و چوب مورد تعرض قرار می دادند با این حال آن برادر زاده ی علی و آن نماینده ی خاص حسین آن چنان شجاعت و شهامت از خود نشان داد که همگان را دچار بهد و حیرت ساخت تا جائیکه فرزند فرزند زیاد به فرمانده لشکر محمد بن اشعث اعتراض نموده و به وی گفت:

تکلنتک امک و عدموک قومک، واحد یقتل منکم هذه القتلة العظيمة؟! فکیف لواءر سلناک الی من هو اشد باسا و اشد مراسا.

یعنی مسلم یک مرد است با این حال این همه از شما می کشد؟! پس چه خواهی کرد هنگامیکه تو را به جنگ کسی به فرستم که از مسلم شجاع تر و شدیدتر است (مقصود وی از از جمله، حسین علیه السلام بود). محمد بن اشعث در پاسخ گفت:

ایها الامیر اءتظن انک بعثتنی الی بقال من بقالی الکوفة اوالی جز مقانی من جرامة الحيرة؟! اولم تعلم ایها الامیر انک بعثنی الی اسد ضرغام وسیف حسام فی کف بطل همام من آل خیر الانام ^(۱۶۶)

یعنی تو گمان کردی مرا به جنگ بقالی از بقالهای کوفه و یا کشاورزی از کشاورزان حیره فرستادی؟! مگر نمی دانی که مرا به جنگ شیری از ژیان و شمشیری بران فرستادی، شمشیری که در دست یک قهرمان بی همتا و یک شجاع بی مانندی از خاندان پیغمبر است.

و بالاخره هم توانستند مسلم بن عقیل را با نبرد و پیکار از پای در آورند ناچار خدعه کردند و آن حضرت را با نیرنگ دستگیر نمودند و او را بدارالاماره نزد پسر زیاد بردند.

فرستاده ی حسین از هدف حسین سخن می گوید

مسلم بن عقیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نماینده مخصوص حسین و نماینده افکار و اهداف آن حضرت است، راه و روشی که آن بزرگوار در برابر یزید دارد عینا همان روش را نایب وی در برابر نماینده یزید عبیدالله دارا است، اکنون به مکالمات مسلم بن عقیل با زاده ی بنگرید که چگونه نه تنها آن بزرگوار آن همه قدرت و موفقیت را که در اختیار آن مرد خون آشام و سفاک است نادیده می گیرد بلکه در هنگام بر خورد با وی با یک جهان شهامت و فصاحت از هدف مقدس و انسانی امام و رهبر معصوم خود حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن می گوید؛ هنگامی که مسلم بن عقیل را با حالتی زار و جراحات فراوان بر پسر زیاد وارد کردند آن حضرت کوچکترین اعتناء و توجهی به وی نکرد و حتی به او سلام نمود؛ در اینجا یکی از دربانان ناپاک او به آن حضرت اعتراض کرده و گفت:

سلم علی الامیر، فقال له اسکت و یحک و الله ماهولی بامیر

یعنی به حضرت گفت بر امیر عبیدالله سلام کن، آن حضرت فرمود ساکت باش ولی بر تو سوگند به خدا که او امیر بر من نیست، عبیدالله گفت چه سلام بکنی یا نکنی هم اکنون کشته خواهی شد حضرت فرمود:

ان قتلتنی فلقد من هو شرمک من هو خیر منی

یعنی اگر مرا بکشی (عجیب نیست زیرا) کسی که بدتر از تو بود بهتر از مرا به قتل رساند، پسر زیاد گفت: مسلم چرا به اینجا آمدی تا اجتماع مسلمین را در هم بریزی و فتنه خفته را بیدار نمائی و خون مسلمانان را تباه سازی؟! آن بزرگوار فرمود:

کذبت یا بن زیاد انما شق عصا المسلمین معاویة و ابنه یزید و اما الفتنة فانما الحقها انت و ابوک زیاد بن عبید عبدبنی علاج من تقیف و اءنا اءرجوان یرزقنی الله الشهادة علی یدی شر بریته.

یعنی ای پسر زیاد دروغ گفتی. اجتماع مسلمین را معاویه و فرزند او یزید متفرق کردند و اما فتنه و فساد پس آن را هم تو و پدرت ایجاد نمودید و من آرزومندم که به دست بدترین مردم جهان شربت شهادت نوشم زاده ی زیاد گفت: ای مسلم آیا گمان می کنی که شما را در خلافت بهره ای است؟! آن بزرگوار فرمود گمان نمی کنم بلکه به این حقیقت یقین و ایمان دارم، عبیدالله گفت مسلم چار به این شهر آمدی و اختلاف کلمه در بین مردم آن افکندی؟! آن حضرت فرمود:

ما لهذا یت و لکنکم اظهر تم المنکر و دفتتم المعروف و تاءمر تم علی الناس بغیر رضی و حملتموهم علی غیر ما امرکم الله به و عملتم فیهم به اعمال کسری و قیصر فاتیناهم لناء مرفیهم بالعمروف و ننهی عن المنکر و ندعوهم علی حکم التاب و السنة و کنا اهل ذلک (۱۶۷)

یعنی ای پسر زیاد من به کوفه نیامدم تا بین مردم اختلاف کلمه ایجاد کنم (علت آمدن من این بود که) شما منکر و گناه را در بین مردم شایع ساختید و معروف را در اجتماع یکباره دفن کردید و بر مردم حکومت یافتید بدون آنکه

آنها راضی باشند و آراء و نظریات خود را بر خلاف رضای خدا بوده است بر امت اسلامی تحمیل نمودید و در بین آنان مانند جباریه و ستمگرانی چون کسری و قیصر رفتار کردید (در این شرائط دردناک بود که) ما خاندان پیغمبر آمدیم تا معروف را در بین این امت زنده گردانیم و از منکر و انحرافات نهی نمائیم. ما آمده ایم تا اجتماع اسلامی را بر طبق قوانین و مقررات آسمانی کتاب و سنت دعوت کنیم، این بود هدفهای ما و این ما هستیم که برای انجام این هدفها شایسته ایم

خوانندگان عزیز - در این سخنان کوبنده و قاطعی که مسلم ابن عقیل علیه السلام در برابر خونخوارترین و بی شرمترین استناداران یزید ایراد فرمود دقت کنید که چگونه آن بزرگوار درست ماند حسین ابن علی علیه السلام از هدفهای بزرگ و اسلامی آن حضرت سخن می گوید و چگونه انحرافات شدید اجتماع را در موضوع حیاتی و مهم حکومت یاد آور می گردد و تمام بدبختیها، انحرافات، آلودگیها، ستمها و بیدادگریها را در همان مسئله ی حکومت خلاصه می نماید.

مسلم بن عقیل علیه السلام در این بیانات کوتاه که در بدترین و دردناکترین لحظات زندگی خود آن را با شهادت و صراحت کافی ایراد نمود تمام فتنه و فسادها و خون ریزیهای که در میان امت اسلامی انجام گردیده همه را از آنجا ناشی می داند که افراد ناشایسته و ناپاک و با زور و قدرت، خود و حکومت خود را بر امت تحمیل نمودند انما شق عصا المسلمین معاویة و ابنه یزید، و تاءمر تم علی الناس بغیر رضی نائب خاص حسین علیه السلام منطق کوبنده و قاطع خود را در برابر اشراف و بزرگان کوفه - یعنی همان اشباه الرجال و لارجال - که در نزد پسر زیاد گرد آمده بودن آشکارا بیان کرد، منطقی که از فکر و اعتقاد امام، حسین بن

علی علیه السلام سر چشمه می گرفت، مسلم بن عقیل در آن شرائط بسیار بد و نا مساعد و وظیفه ی مقدس نیابت خود را به خوبی انجام داد.

این بیانات کوتاه و تکان دهنده فرزند عقیل که آن روز در دارالاماره در برابر یک درنده و خونخواری، آن را اداء فرمود همچنان برای همیشه به صورت یک سند زنده برای نشان دادن شخصیت فوق انسانی آن بزرگوار در تاریخ جهان ثبت خواهد بود و عظمت روح آن حضرت و ایمان و درک صحیح وی را نسبت به هدف مقدس امام علیه السلام به خوبی نشان می دهد.

این منطق آسمانی تا آنجا کوبنده و غیر قابل انکار بود که فرزند زیاد ناچار در برابر آن به حربه ی نا پاکان و سفله های اجتماع دست زد و نسبت به آن حضرت فحش و ناسزا گفت، ولی آن بزرگوار این قسمت از گفتارهای عبیدالله را هم بی پاسخ نگذاشت، زاده ی زیاد پس از آنکه نسبتهای ناروایی به آن بزرگوار داد که شایسته ی وی و امیر نا پاک او بوده است.

به آن حضرت گفت: ای فاسق تو در مدینه شرب خمر می نمودی (!!!) آقا فرمود: انا اءشرب الخمر؟!

اما والله ان الله ليعلم انك غير صادق و انك قد قلت علم و اني لست كما ذكرت وانك اءحق بشرب الخمر مني و اءولى بها و من بلغ في دماء المسلمين و لغا فيقتل النفس التي حرم الله قتلها و يسفك الدم الذي حرم الله على الغضب و العداوة و سوء الظن و هو يلهو و يلعب كان لم يصنع شيئا ^(۱۶۸)

یعنی آیا به من نسبت شرب خمر می دهی؟ به پروردگار سوگند که خدا می داند که تو دانسته دروغ می گوئی و تو خود می دانی که چنان نیستم که می گوئی و تو بشرب خمر سزاوارتری و آن کسی که در ریختن خون مسلمین حریص است و می کشد کسانی که خداوند از کشتن آنها نهی کرده و می ریزد

خونهایی را که خداوند از ریختن آنها غدغن فرموده است، ای پسر زیاد تو از راه ستم و دشمنی و عناد و سوء ظن مسلمانان را می کشی و سپس آن چنان به عیش و عشرت سرگرم می شوی که گویا اصلاً گناهی را انجام نداده ای؟! مسلم بن عقیل تا اینجا رسالت مقدسی که حسین علیه السلام بر عهده ی وی نهاده بود با یک جهان افتخار و سرافرازی انجام داد و به خوبی نشان داد که به راستی شایستگی نیابت از حین را دارا بود شجاعت و شهامت بی حد مسلم، فرزند زیاد را آن چنان خشمگین و غضبناک ساخت که با نهایت بی شرمی به علی علیه السلام و فرزندان عزیزش حسن و حسین ناسزا گفت و فحاشی نمود، مسلم بن عقیل فرمود:

اِءنْت و ابوک بالشتیمه فاقض ما انت قاض یا عدوالله

یعنی تو و پدرت به ناسزا و شتم سزاوارترید، اکنون هر چه می خواهی بکن ای دشمن خداوند،

در اینجا دیگر مأموریت خطیر نیابت از امام حسین که بر عهده ی مسلم نهاده بود با موفقیت و افتخار پایان یافت و آن بزرگوار در تمام دوران مأموریت خدائی خود نشان داد که به راستی شایستگی داشت که نیابت از حجت خدا و امام عصر خود حسین بن علی علیه السلام را بپذیرد و این مسئولیت بزرگ را بر عهده بگیرد، رسالت مسلم بن عقیل علیه السلام پایان یافت، ولی با پایان این رسالت زندگی پر افتخار آن حضرت هم به پایان رسید و به دستور ابن زیاد کشته شد و به مقام قرب خداوند نایل آمد، سلام الله علیه و رضوان و برکاته الدائمة و جزاه الله عن الاسلام خیر الجزاء.

کاروان حسین علیه السلام مکه را ترک می گوید

خوانندگان عزیز - ما در گذشته درباره آمدن حسین علیه السلام به مکه و آن هدف بزرگ و مهمی که آن بزرگوار از انجام این عمل در نظر داشت به طور تفصیل بحث کردیم، اکنون همان هنگام خاص فرا رسید و آن حضرت باید از این فرصت بزرگ (در راه نشر هدف مقدس خود و اعلام خطر از نظر وضع دردناک اجتماع و حکومت اسلامی در سراسر کشور) حداکثر بهره برداری را بنماید از این نظر دست به انجام یک عمل بی سابقه و غیر عادی زد تا از این راه افکار همگان را به سوی خود و هدف مقدس و آسمانی خود متوجه سازد، یعنی صبح روز هشتم (همان روزی که هر فرد عقب مانده سعی می کند حتما در آن روز خود را به شهر مقدس خارج گردید، اما روز قبل یعنی در هفتم ذی الحجه ضمن بیانی کوتاه (ولی بسیار قاطع و روشن) مقصد خدائی و مآل و پایان کار خود را با صراحت کامل در برابر جمعی اعلام داشت، فرزند امیرالمؤمنین در این خطبه دلنشینی و تکان دهنده چنین می گوید:

الحمد لله و ماشاء الله و لاحول و لا قوة الا بالله و صلى الله على رسوله و سلم
خط الموت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتادة و ما اولهني الى اسلافي
اشتياق يعقوب الى يوسف و خير لي مصرع انا لاقيه كاني باوصالي يتقطعها
عسلان الفلوات بين النواويس و كربلا فيملاءن منى اكراما جوفاً و اجر بة سغبا
الامحيص عن يوم خط بالقلم رضى الله رضا اهل البيت نصبر على بلائه و يوفينا
اجور الصابرين لن تشذ عن رسول الله لحمته و هي مجموعة له في خظيرة القدس
تقربهم عينه و ينجز لهم وعده و من كان باذلا فينا مهجته موطننا على لقاء الله
نفسه فليرحل معنا فاني راحل مصبحا انشاء الله (١٦٩)

یعنی مرگ بر همگان حتم است و من سخت مشتاق دیدار گذشتگان خود هستم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف، (با اراده و خواست من) برای من قتلگاهی اختیار شده که من آن را دیدار خواهم کرد، گویا هم اکنون می بینم که اعضاء و جوارح مرا گرگان کوفه پاره پاره می کنند و از من شکمهای آمال و آرزوهای خود را پر می سازند، چاره ای جز انجام این کار نیست.

ما به رضای خداوند راضی هستیم و بر آزمایشهای او صبر می کنیم و خداوند پاداش صابری را به ما عنایت می کند (من پاره ی تن پیغمبرم) و پاره ی تن آن حضرت از وی جدا نمی گردد و چشم پیغمبر در بهشت با دیدار او روشن می شود و وعده های آن حضرت (با شهادت فرزندش) عملی می گردد، اکنون آن کس که از بذل جان در راه ما مضایقه ندارد و برای لقای پروردگار، خود را آماده نموده با من کوچ دهد و من صبح فردا از مکه کوچ خواهم کرد

در این خطبه هیجان انگیز و کوتاه حسین بن علی علیه السلام از همان ابتداء سخن از مرگ به میان می آورد و از کشته شدن و شهادت دم می زند و سپس فرزند فاطمه سلام الله علیها مآل کار و پایان حرکت خود را صریحا بیان کرده و می فرماید: گویا می بینم که گرگان کوفه بدن مرا پاره پاره می کنند

حسین علیه السلام با این جمله نشان داد که چشم بسته تسلیم حوادث نگردید و غفلت زده در برابر عمل انجام شده واقع نشد، عظمت این بیان صریح امام هنگامی روشن می شود که ما در نظر بگیریم این خطبه در چه شرائطی ایراد گردید، این گفتار و خطبه هنگامی ایراد شد که ظواهر کار موفقیت قطعی حسین و پشتیبانی کامل مردم کوفه را از وی نشان می داد، حسین علیه السلام هنگامی از شهادت خود آشکارا دم می زند که حضرت مسلم بن عقیل به وی نامه نوشت و

در آنجا آمادگی هیجده هزار نفر شمشیر زن را در راه حمایت از او به آن حضرت ابلاغ نمود.

ابن اثیر می نویسد: و كان سبب مسيره من مكة كتاب مسلم اليه يخبره انه بايعه ثمانية عشر اءلفا ويستحثه للقدوم^(۱۷۰)

یعنی علت حرکت حسین از مکه این بود که مسلم برای او نامه نوشت و برای حرکت به کوفه وی را تشویق کرد و به اطلاعش رساند که هیجده هزار نفر با او بیعت کردند

مسعودی پس از آنکه تعداد بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل را می نویسد اضافه می کند: فكتب بالخبر الى الحسين و ساءله القدوم اليه^(۱۷۱)

یعنی مسلم اقبال مردم کوفه و تعداد بیعت کنندگان آنها را ضمن نامه ای به اطلاع حسین رساند و از او خواست که به سوی کوفه حرکت نماید

در چنین عائمه با آن دید واقع بین خود حوادث آینده را به خوبی مشاهده کرد و آشکار از شهادتش در سرزمینی به نام کربلا خبر می دهد.

فرزند امیرالمؤمنین عائمه نه تنها به منظور اخبار از آینده و اطلاع دادن از پایان کار و سر انجام امر خود این خطبه را ایراد فرمود بلکه هدف مقدس و بزرگ دیگری هم در نظر داشت و آن هدف دعوت اجتماع به نبرد و پیکار علیه آن حکومتی است که حسین به مبارزه علی وی برخاست، فرزند پیغمبر به هدف مقدس خود فوق حد تصور ایمان دارد و از این نظر از مردم مسلمان هم می خواهد که او را در راه رسیدن به آن هدف یاری کنند.

اما نوع کمک و نصرتی که حسین عائمه در پیکار با حکومت یزید از مردم می خواهد چیست؟ آیا آن بزرگوار از مردم مال و پول می خواهد، اسب و شمشیر

و زره می خواهد، نه آن بزرگوار از امت اسلامی جان می خواهد و می گوید:
من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیر حل معنا
یعنی آزاد مردان اجتماع، آن کسانی که آمادگی دارند تا جان و خود را در
راه حفظ موجودیت اسلام و فضیلت و عدالت فدا سازند، آنهایی که درک می
کنند که در چه شرائط نکبت باری به سر برده و چه ناپاکان و سفله هائی بر آنان
و مقدساتشان حکومت می کنند، این نمونه از انسانهای اجتماع را حسین دعوت
می کند تا با وی به سوی آن مقصر بزرگ و انسانی حرکت کنند و از مکه کوچ
نمایند.

فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام این گفتار کوتاه اما آتشین و جان بخش را در عصر
روز هفتم ذی الحجه ایراد فرمودند و سرا انجام کار خود را بی برده بیان داشتند.
این خبر به سرعت در همه جا منتشر گردید و تصمیم قطعی آن بزرگوار برای
حرکت به سوی مقصدی که برای وی شهادت به بار خواهد آورد به اطلاع عموم
رسید، ابن عباس هنگامی که از این داستان مطلع شد سراسیمه نزد آن حضرت
آمد به وی عرضه داشت:

یا بن عم قد بلغنی انک ترید العراق و انهم اهل غدر و انما یدعونک للحرب
فلا تعجل و ان ابیت الامحاربة هذا الجبار و کرهت المقام بمکه فاشخص الی
الیمن فانها فی عزلة و لک فیها انصار و اخوان فاقم بها... ^(۱۷۲)

یعنی به من خبر دادند که حضرت شما عازم عراق هستید در حالی که مردم
عراق اهل مکر و فریبند و از شما دعوت کردند تا با شما جنگ کنند، مصلحت
دراین است که در رفتن به عراق عجله ننمائید و اگر هم نمی خواهید در مکه
بمانید و تصمیم قطعی دارید با این مرد ستمگر به جنگ بر خیزید یمن را

انتخاب کنید زیرا آنجا در گوشه ای که کشور قرار گرفته و یاران و دوستانی در آن برای شما است..

حسین علیه السلام به پیشنهاد ابن عباس پاسخ داد و پس از مکالماتی که بین آن دو رد و بدل شد آن حضرت فرمود: به خدا قسم من در عراق کشته شوم بهتر است از اینکه خون مرا در مکه بریزند و در اینجا مرا به قتل برسانند فرزند عباس با شنیدن این پاسخ قاطع از اینکه بتواند در تصمیم آن بزرگوار اثر بگذارد ماء یوس گردید و به سراغ کار خود رفت، پس از وی محمد بن حنفیه برادر بزرگوار آن حضرت خود را با عجله به امام رسانید و با او سخنانی گفت تا شاید وی را از حرکت به سوی عراق باز دارد، عرضه داشت:

یا اخی ان اهل الکوفة من قدر عرفت غدرهم با بیک و باخیک و قد خفت ان یکون حالک کحال من مضی فان راءیت ان تقیم فانک اعز من فی الحرام و امنعه فقال یا اخی قد خفت ان یغتالنی یزید من معاویة فی الحرم فاکون الذی یستباح به حرمة هذا البیت ^(۱۷۳)

یعنی برادرم تو می دانی که مردم کوفه با پدر و برادرت مکر کردند و من می ترسم با تو هم مانند آن رفتار کنند و اگر تصمیم بگیری در مکه بمانی تو محترم ترین افراد و محفوظترین کسان آن خواهی بود، حضرت فرمود برادر می ترسیم یزید بن معاویه با دست مأمورین خود مرا در اینجا ترور کند و غفلتاً به قتل برساند آنگاه با ریختن خون من احترام خانه ی خدا را از میان برود

محمد حنفیه گفت پس اگر سفر هستی به سوی یمن برو یا در بیابانها و کوهها باش تا کسی را به تو دسترسی نباشد، حسین علیه السلام فرمود: اءنظر فیما قلت یعنی درباره ی گفتار تو مطالعه می کنم با این پاسخ محمد حنفیه آرامشی یافت و برای خود شتافت.

نقش عظیم اسراء در نهضت حسین علیه السلام

محمد حنفیه تصور می کرد که ممکن است سخنان وی در تصمیم برادر معصومش حین اثر بگذارد و وی را از حرکت باز دارد، اما با کمال تعجب دید در پایان همان شب به او اطلاع دادند که باروبنه ی کاروان حسین بسته شده و عازم حرکت به سوی عراقند، محمد شتابان خود را به آن حضرت و رسانید و عرضه داشت:

یا اخی اءلم تعدنی النظر فیما ساءلتک؟! قال بلی، قال قما حداک علی الخروج عاجلا؟ فقال اتانی رسول الله صلی الله علیه و آله بعد ما فارقتک فقال یا حسین اخرج ان الله قد شاء ان یراک قتیلا فقال له فما حملک هو لاء النساء معک و اءنت تخرج علی مثل هذاالحال فقال له ان الله شاء ان یربهن سبا یا ^(۱۷۴)

یعنی برادرم آیا به من وعده نداده بودی که درباره ی پیشنهاد من فکر می کنی؟ پس چرا اکنون می خواهی شتابان از مکه خارج گردی؟ حضرت فرمود پس از آنکه تو از نزد بیرون رفتی رسول خدا به خوابم آمد و فرمود حسینم از مکه خارج شود زیرا خداوند می خواهد تو را کشته ببیند، محمد حنفیه گفت پس در این صورت چرا زنها را با خود کوچ می دهی؟! آن بزرگوار فرمود خداوند می خواهد اینها را اسیر ببیند؟!

در این گفتار باز حسین بن علی به طور قاطع مآل خود را بیان کرده و از سرانجام امر زنان هم که اسارت است خیر می دهد، دقت و مطالعه در این بیان کوتاه می تواند ما را از نقش مهم و حیاتی کاروانی اسراء در این نهضت و به ثمر رساندن آن به خوبی مطلع سازد زیرا در این مکالمه حسین علیه السلام کاروان شهادت و قافله ای اسارت را هم دوش عدل یکدیگر قرار داده و فرمود: همان گونه که

خداوند می خواهد مرا کشته ببیند به همین نسبت می خواهد خاندان مرا هم
اسیر مشاهده کند

فرزند امیرالمؤمنین در اینجا به طور سر بسته و اجمال اهمیت نقش حیاتی
کاروان اسیر را در این نهضت یاد آور می گردد و محمد حنفیه هم با همین جمله
قانع گشته و لزوم بودن زنان در این سفر می پذیرد، اما آینده نشان داد که نقش
اسراء و این زنان و کودکان در به ثمر رساند نهضت تا آنجا حیاتی و مهم بود که
اگر آنان نبودند حکومت یزید به آسانی می توانست این حادثه را تحریف کند و
خون حسین و یاران آن حضرت را پایمال سازد، کاری کند که تاریخ اسلام و
جهان برای همیشه آن فاجعه ی درد ناک را (که به خاطر حمایت از حق و
آزادی به وجود آمده بود) فراموش نماید، اما این اسراء و همان زنان ریسمان به
بازو بسته و امام سجاد غل جامعه بگردن افکنده درست مانند دستگاههای ضبط
صوت ندهای آسمانی و گفتارهای آتشین و کوبنده ی حسین را (که در روز
عاشوراء درباره ی فساد حکومت و روشن ساختن هدف انسانی و اسلامی خود
ایراد فرموده بود) در نوارهای دل و جان خود حفظ کردند و آنها را بگوش
جهانیان رساندند.

کاروان حسین علیه السلام از مکه حرکت می کند، اما مقصد اصلی آنها کربلا نیست،
مقصد شام است و هدف اساسی ریشه کن ساختن حکومت ضد اسلامی بنی امیه
و حفظ هستی اسلام و موجودیت قرآن، ولی را رسیدن به آن مقصد و دست
یافتن به این هدف اینکاروان باید به دو دسته تقسیم گردد یک دسته که جمعیت
شهداء است در کربلا کشته شوند و به قتل برسند و دسته دوم که کاروان تبلیغ و
مسئول بهره برداری از آنها شهادتندبه صورت اسیر باید تا شام روند و اهداف
بزرگ حسین علیه السلام را از آنجا به اطلاع همگان برسانند تا یک نهضت عظیم

فکری به منظور بهره برداری از آن قیام خونین به وجود آورند و ما به خواست خداوند در قسمت سوم این کتاب روشن می سازیم که چگونه این کاروان تبلیغ وظیفه ی بزرگ و حیاتی خود را به عالی ترین صورت انجام داد و فداکاری های فوق طاقت کاروان شهادت را با فعالیت های پی گیر و خطبه های آتشین خود به ثمر رساند.

نقشه ترور چگونه خنثی می شود!

فرزند معاویه برای از میان برداشتن تنها مانع نیرومند و غیر قابل تسلیمی که در برابر خود سربها و اجرای طرح های ضد اسلامی و ضد انسانی حکومت وی وجود داشت، یعنی حسین بن علی علیه السلام، یک نقشه ی خطرناک و شیطانی طرح کرده بود، نقشه ای که با موفقیت اجراء می گردید نه تنها یزید را از فکر حسین علیه السلام آسوده می ساخت بلکه از میان برداشتن آن بزرگوار با آن نقشه کوچکترین عکس العمل بد هم در اجتماع نداشت و خون آن حضرت یکباره پایمال می گردید، آن نقشه ی شیطانی چیزی جز ترور حسین علیه السلام هنگام انجام عمل حج نبود، طریقی در منتخب می نویسد:

یزید بن معاویه سی تن از شیاطین بنی امیه را مأمور داشت که با زائران بیتالله کوچ داده در مکه حسین را ماءخوذ دارند و اگر نتوانند مقتول سازند اما فرزند پیغمبر به خوبی از این نقشه ی خطرناک آگاه است و خود ضمن پاسخی که به محمد حنفیه می گوید صریحا به آن اشاره می کند... قد خفت ان یغتالنی یزید بن معاویة بالحرام...

از این نظر امام در صدد است آن نقشه ی ابلیسی را خنثی سازد و تیر آنها را با سنگ بر خورد دهد، و لذا روز هشتم ذی الحج از مکه خارج می گردد تا با این عمل از یک طرف آن بهره برداری عجیب و مهم را از اجتماع مسلمین در

آن سرزمین بنماید و از سوی دیگر از اجرای نقشه ی خائنانه و کثیف ترور مانع گردد.

حسین علیه السلام از کشته گشتن، وحشت و هراس ندارد و خود با اختیار و اراده، شهادت را پذیرفت، اما این شهادت باید در مکانی خاص و شرائطی معین انجام گیرد تا آن بزرگوار بتواند از آنها بهره برداری نموده و نقشه های پنهانی و چندین ساله حکومت بنی امیه را (که به منظور محو همیشگی اسلام و مکتب آسمانی آن طرح گردیده بود و تا رسیدن به هدف نهائی چند قدم بیشتر فاصله نداشت) یکباره نقش بر آب سازد و اسلام و حق و عدالت را از یک سقوط حتمی و همیشگی نجات بخشد، حسین علیه السلام به خاطر این اهداف بزرگ و حیاتی به سوی عراق حرکت کرد و از مردم هم خواست با وی در این راه حرکت کنند و جانهای خود را به خاطر آن فدا سازد، اما متأسفانه این منطق دیگر برای آن اجتماع قابل درک نبود، اجتماعی که حکومتهای کثیف گذشته طی دهها سال آرام آرام آنها را به خواب مرگباری فرو برده اند، آن مردم برای زیارت خانه ی خدا آمده بودند غافل از آنکه آن حکومت فریبکار و نیرنگ باز اکنون امت اسلامی را سرگرم زیارت خانه کرده تا آنها را از نظر مذهبی به خود به حکومت خود مطمئن سازد ولی در پنهانی مشغول اجرای نقشه های خائنانه ای است که به زودی دیگر نه از آن خانه اثری باقی می ماند و نه از صاحب خانه اسمی، حسین بیدار است و از این نقشه ی کثیف و پنهانی هم آگاه و اگر اجتماع آن روز هم بیدار و دارای یک درک صحیح و انسانی بود از گفتار و خطبه ی حسین علیه السلام که در روز هفتم ذی الحجه آن را ایراد فرموده بود و - مهم تر از آن - از عمل آن حضرت و کوچ کردن آن بزرگوار از مکه این حقیقت تلخ و دردناک را به خوبی درک می کرد، اگر آنهائی که در آن روز در مکه گرد

آمده بودند دارای درک و فهم کافی بودند می توانستند با عمل حسین علیه السلام از نقشه های زیر پرده و ضد اسلامی حکومت بنی امیه به خوبی مطلع گردند.

خانه ی کعبه محترم است و عمل حج یک فریضه ی اسلامی است اما باید در نظر داشت که پسر پیغمبر و پرورش یافته ی دامان آن حضرت و خلاصه جانشین آن بزرگوار و امام واقعی اجتماع به اهمیت معنوی خانه و اعمال حج بیش از همه واقف است: با این حال می بینیم آن حضرت همین خانه و اعمال آن را رها می کند و به سوی بیابانها حرکت می نماید تا کاروان خود را در سرزمینی به نام کرب و بلا فرود آورد.

این عمل حسین علیه السلام خود به تنهایی کافی بود که یک اجتماع زنده را از یک آینده ی شوم و دردناکی با خبر سازد، اما متأسفانه این چنین درک و فهم در آن روز بسیار کم و نادر بود و از اینجا است که می بینیم تنها اقلیتی بسیار کم دعوت حسین علیه السلام را پذیرفته و ندای وی را که فرموده بود: ... من کان باذلاً فینا مهجته.... فلیر حل معنا. اجابت کردند و به دنبال او از مکه کوچ دادند.

پند و اندرزهایی که به حسین علیه السلام می دادند!!

حسین بن علی علیه السلام با یک جهان عزم و اراده با یاران خود از مکه به جانب کوفه حرکت فرمود، در بین راه بر خوردهای فراوان و مکالمات بسیاری داشت، اما آنچه که در تمام این برخوردها دیگران به حسین می گفتند پند و اندرز و نصیحت بود تا آن بزرگوار را از سفر عراق منصرف گردانند و از آن مقصد باز دارند، ولی پاسخی که فرزند فاطمه به آنان می داد در چند جمله خلاصه می شود: من باید به سوی عراق بروم، مأموریت من خدائی است و از پایان کار خود هم به خوبی آگاهم

حسین علیه السلام این پاسخ را به همگان داد، به طرماح، به فرزندق، به اباهره کوفی، به مردم عراقی و به تمام کسانی که آن حضرت را از سفر به کوفه بر حذر می داشتند و آن بزرگوار را از کشته شدن می هراساندند فرزند پیغمبر به آنها اینگونه پاسخ می داد و همچنان با سیاستی مشخص به سوی مقصدی معین پیش می رفت:

پیک حسین علیه السلام سر سختی نشان می دهد

از حوادث برجسته ای که در بین راه واقع شد و نشانه ی عظمت روح و شهامت خاص یاران حسین علیه السلام است واقعه ی عبدالله بن یقطر است، حسین بن علی پیش از آنکه به حسب ظاهر از شهادت مسلم آگاه گردد نامه ای در بیان راه برای بزرگان کوفه نوشت و در آنجا آنان را از حرکت خود به سوی دیارشان مطلع ساخت و از آنها خواست که برای حمایت از وی آماده گردند تا این نامه را حضرت بوسیله ی انسان با شهامت به نام عبدالله بن یقطر برای آن مردم فرستاد.

پیک حسین علیه السلام به سوی کوفه حرکت نمود، اما متأسفانه پیش از آنکه به مقصد برسد بدست مأمورین فرزند زیاد که در بیرون کوفه تمام جوانب و اطراف را تحت نظر داشتند گرفتار گردید عبدالله قبل از آنکه از او باز خوئی بدنی به عمل آید نامه ی حسین را آن چنان پاره کرد و قطعه قطعه نمود که مورد استفاده حکومت کوفه قرار نگیرد، فرزند یقطر را پس از آنکه دستگیر کردند با دستهای بسته به نزد زاده ی زیاد بردند، آن ناپاک بی اصالت به وی گفت تو کیستی و در اینجا چه می کنی؟ عبدالله گفت من یک تن از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فرزند او حسینم، استاندار کوفه گفت: نامه ای که با تو بود چرا پاره کردی؟!

پاسخ داد برای آنکه بدست تو نیفتند و تو ندانی که در آن چه نگاشته اند، ابن زیاد گفت: نامه از چه کسی و برای چه کسانی بود؟

گفت نویسنده ی نامه حسین بود و برای مردم کوفه نوشته بود، عبیدالله گفت آنهایی که حسین برای آنان نامه نوشت کیانند؟ گفت نام آنها را نمی دانم استاندار کوفه گفت: باید نام آن کسان را بر شمری و بر علی و فرزندانش حسن و حسین لعن نمائی در غیر این صورت می گویم تا تنت را با شمشیر قطعه قطعه سازند.

بیک حسین علیه السلام در پاسخ گفت: اسامی کسانی که امام به آنها نامه نوشت نخواهم گفت و اما لعن آنچه بخواهی خواهم نمود.

در اینجا فرزند زیاد شاد شد و دستور داد مردم و در مسجد جمع شوند آنگاه علی بن یقطر را به مسجد بردند، وی بر منبر نشست، ولی بر خلاف آنچه که عبیدالله تصور می کرد زبان به مدح و ثنای پیغمبر و خاندان عزیزش بخصوص علی بن ابیطالب و فرزندانش گشود آنگاه خاندان بنی امیه هم لعنت فرستاد، سپس گفت ای مردم کوفه من بیک حسین علیه السلام به سوی شما هستم و از آن بزرگوار در بطن رمه جدا گشتم بدانید آن حضرت به سوی شما در حرکت است، او را اجابت کنید و برای نصرت وی آماده گردید

و با این ترتیب علی بن یقطر آن انسان با شهامت و ایمان مأموریت خود را به خوبی انجام داد و پیام حسین علیه السلام را به مردم کوفه ابلاغ نمود ولی فرزند زیاد از عمل بزرگ و خدا پسندانه ای او بسیار خشمگین شد و دستور داد آن مرد خدا را از پشت بام دارالاماره دست بسته به سوی زمین پرتاب کردند و در نتیجه آن پیکره فضیلت و ایمان با وضع دلخراشی جان داد و نام گرامی او در شمار یاران شهید حسین علیه السلام ثبت گردید.

حسین از شهادت مسلم آگاه می گردد!

از هنگامی حرکت امام از مکه تا زمان ورود به کربلا حوادث و پیش آمدهائی رخ داد که بار یک انسان متزلزل و بی تصمیم و یا فردی که فریب وعده های دروغ مردم را خورده باشد کافی بود که مسیر فکر و مقصد سفر وی را یکباره عوض نماید، اما این حوادث برای فردی مانند حسین علیه السلام که هدف حساب شده و مشخص دارد و از همان ابتداء پایان کار و مآل امر وی برای او به خوبی روشن است کوچکترین اثر و کمترین نقشی نداشت، یکی از این نمونه حوادث آگاهی آن حضرت از نظر ظاهر از شهادت مسلم و هانی بوده است.

هنگامی که حسین علیه السلام در منزل زباله فرود آمد دو نفر به نام عبدالله و منذر نزد او آمدند و گفتند پیش ما خبری است، در آشکار بگوئیم یا پنهان؟ آن بزرگوار فرمود من چیزی از یاران و جمعیت خود پوشیده نمی دارم، گفتند ما سواری را که از کوفه می آمد دیدار کردیم و اخبار آنجا را از وی جویا شدیم او در پاسخ گفت که من از کوفه بیرون آمدم در حالی که مسلم و هانی را گشته دیدم، حسین علیه السلام فرمود: انالله و انا الیه راجعون.. آنگاه گفت از این پس تن آسائی در زندگی نیست:

در اینجا اگر حسین علیه السلام یک فرد عادی بود و با وعده های دروغ مردم کوفه مغرور شده بود می بایست در تصمیم خود تجدید نظر کند، اما برای آنان بزرگوار امروز و آن روزی که نامه ی مسلم در مکه به وی رسید بود و در آنجا نوشته بود که هیجده هزار نفر از با او بیعت کردند مساوی است، حسین در آن روز (که ظواهر کار به نفع آن حضرت بود) از مرگ و شهادت خود خبر داد و در امروز هم باز همان سخن را تکرار می کند و از شهادت دم می زند و در

پاسخ فرزدق (که به آن حضرت گفت پس از شهادت مسلم دیگر کوفه مورد اعتماد نیست) با صراحت فرمود:

رحم الله مسلما فلقد صارالى روح الله و ريحانه و تحيته و رضوانه اما انه قد قضى ما عليه و بقى ما علينا (۱۷۵)

یعنی خداوند رحمت خود را بر مسلم نازل گرداند، او به سوی روح و ریحان خداوند شتافت و مأموریت خدائی خود را انجام داد ولی مأموریتی که بر عهده ی ما است هنوز باقی است و باید آن را انجام دهیم

در همین منزل زباله خبر شهادت دردناک عبدالله بن یقطر هم به حسین علیه السلام رسید، اما این اخبار رعب انگیز نه تنها کوچکترین اثری در اراده و تصمیم قبلی آن بزرگوار نگذارد بلکه با کمال صراحت و بدون پرده پوشی و اختفاء در برابر تمام یاران خود برخاست و به آنها چنین فرمود:

اما بعد فقد اتانى خبر فطیح قتل مسلم بن عقيل و هانى دين عروه و عبدالله بن یقطر و قد خذلنا شيعتنا فمن اءحب منكمالانصراف فلينصرف فى غير حرج و ليس عليه ذمام (۱۷۶)

یعنی به من خبر دردناکی رسید که مسلم بن عقیل و هانی عروه و عبدالله ابن یقطر را کشتند و شیعیان ما را یاری نکردند اکنون من پیمان خود را از ذمه ی شما برداشتم و هر کس می خواهد از من دست بردارد و به سراغ کار خود برود فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام خود چشم بسته تسلیم حوادث نگردید و می خواهد یاران او هم چشم بسته نباشند و در جریان تمام حوادث و پیش آمدها قرار گیرند، حسین روز هفتم ذی الحجه در مکه از شهادت خود خبر داد و از مرگ و کشته شدن دم زد و اکنون هم (ضمن رساندن خبر شهادت مسلم و هانی و عبدالله به یاران خود) دور نمای آینده را در برابر انصارش مجسم می کند و از

آنها می خواهد که اگر مایلند از حضرت جدا گردند، این جملات را ایراد فرمود تا اگر کسی برای رسیدن به جاه، مقام، ثروت، مال، شهرت و امثال آنها بگردد آن بزرگوار جمع آمده راه خود را از صف آن حضرت جدا گرداند و بداند که در این راه از اینگونه مسائل خبری نیست و باید با مرگ روبرو گردید، لغت مرگ چندان آور است و دلها را از وحشت پر می سازد، اما نه برای حسین و یاران خاص آن حضرت، شنیدن خبر مرگ عموم آن روز را از آن حضرت گریزان کرد، اما همین خبر هنگامی که از حسین در یکی از منازل بین راه شنیده می شود و آن حضرت می فرماید: گویا شنیدن منادی ندا می داد که این کاروان می رود و مرگ هم پشت سر آنان در حرکت است

همانجا فرزند برومندش که هدف پدر را به خوبی درک کرده و گفت بابا مگر ما بر حق نیستیم؟! حسین فرمود چرا فرزندم ما بر حقیم،، علی اکبر گفت: بنابراین از مرگ چه باکی داریم؟

آری همین مرگ رعب انگیز و وحشت آور چون در راه حق و برای به دست آوردن هدف حق است از نظر فرزند حسین اینگونه مورد استقبال قرار می گیرد.

حسین می گوید چه چیزی بر من پوشیده نیست

حسین علیه السلام که در بین راه عراقند در محلی به نام بطن عقبه فرود آمدند در آنجا مردی از بزرگان بنی عکرمه به نام عمروابن یوازن را دیدار کرد، آن مرد هم (مانند دیگران) در صدد بر آمد حضرت را نصیحت کند و وی را از سفری که مرگ در پیش دارد بر حذر نماید، به وی عرضه داشت.

یا بن رسول الله انشدهک الله لما انصرفت فوالله ماتقدم الا علی اسنة و خدالسیوف... فقال انه لا یخفی علی ما ذکرک ولکن الله تعالی لایغلب علی

امرہ.... (۱۷۷)

یعنی ای فرزند پیغمبر تو را به خدا سوگند از این سفر انصراف یاب و قسم به خداوند وارد نمی گردی مگر بر نیزه ها و لبه های تیز شمشیر... حسین علیه السلام فرمود: ای عبدالله پایان این کار بر من مخفی نیست ولی چه باید کرد؟! مصالح آسمانی ایجاب می کند که من این راه را در پیش بگیرم؟

در اینجا باز فرزند پیغمبر روشن بینی خاص خود را نسبت به حوادث آینده با صراحت بیان می کند و می فرماید: انه لا یخفی علی ما ذکرته... یعنی من چشم بسته تسلیم حوادث نمی شوم و ندانسته به سوی کوفه حرکت نمی کنم؟ راستی شگفت انگیز است!! این کسانی که با دید کوتاه و قاصر خود می توانستند درباره ی آینده ی کار حدس بزنند چرا حدسهای خود را با آن اصرار و سماجت و گاهی هم بر خلاف ادب و اصول نزاکت می خواستند بر حسین تحمیل کنند؟! آنها درباره ی فرزند پیغمبر چگونه فکر می کردند؟! آیا تصور می کردند آنان که در حایشه های بسیار دور این کار قرار گرفته اند می توانند مآل کار را با احتمال و حدس بیان کنند ولی زاده ی امیرالمؤمنین که خود در متن قضیه است و بیش از همه از جوانب کار با خبر است، این چنین آینده ای را که آنان حدس می زدند نمی داند و چشم بسته می خواهد تسلیم حوادث گردد؟! بی جهت نیست که می بینیم در برابر اینگونه اظهار نظرهای بی جا و از اطلاع از آینده دم زدن!!! حسین علیه السلام گاهی آنگونه موضوع را روشن و بی پرده بیان می کند که فوق حد تصور است تا آنها بدانند که نه تنها وی از کلیات حوادث آینده مطلع است بلکه از ریزه های پیش آمدها هم به خوبی آگاهی دارد می گوید:

و الله لاید عوننی حتی یستخر جوا هذه العلقه من جوفی فاذا فعلوا سلط الله علیهم من یدلهم حتی یکونوا اءذل فرق الامم،

یعنی به خدا قسم مردم کوفه مرا نمی خوانند مرگ برای اینکه خون گلوی
مرا بریزند و هنگامی که این عمل را انجام دهند خداوند بر آنان کسی را مسلط
می کند که آنها را از هر اجتماع و امتی خوارتر گرداند

حسین مظهر عواطف و انسانیت

کاروان حسینی از بطن عقبه کوچ داد و در منزلی به نام شراف فرود آمد،
شب را در آنجا به سر بردند و صبح در هنگام حرکت امام فرمودند تا کاروان هر
چه می تواند آب با خود بردارد! چرا؟ برای آنکه در این روز میهمانان تشنه ای
بر حسین وارد می شوند!! این میهمانان کیانند که حسین برای نجات آنها این
گونه آماده می گردد؟!

اینها همان مردم کوفه اند که تحت فرماندهی حر بن یزید ریاحی برای نبرد
علیه آن بزرگوار و حمایت از فرزند معاویه می آیند!!!

آری همان کسانی که دیروز برای آن حضرت نامه نوشتند و آن امام معصوم
را برای در دست گرفتن مقام رهبری و امامت خود به کوفه دعوت کردند اکنون
با شمشیرهای برهنه به استقبال آن میهمان عزیز آمدند تا آنکه وی را بین دو کار
مخیر سازند، یا با یزید بیعت کند و یا برای کشته شدن آماده گردد!!!

حسین علیه السلام با آنکه به طرز فکر و هدف شوم آن اجتماع به خوبی آگاه است
با این حال برای نجات همین مردم از تشنگی و التهاب عطش دستور می دهد
کاروان او تا آخرین حد امکان با خود آب بردارد، آری از حسین که مظهر عدل
و انسانیت است جز این انتظاری نیست او فرزند رحمة للعالمین است، او زاده ی
علی بن ابیطالب است همان مردی که پس از آنکه لشکروی برای نجات از
تشنگی فرات را از محاصره ارتش معاویه خارج ساختند افسران آن حضرت به
وی گفتند اجازه دهید ما هم مانند معاویه نگذاریم لشکر وی آب بردارند تا از

این راه کردار زشت آنان را کیفر داده باشیم؟ آن بزرگوار فرمود ممکن نیست من چنین عملی را انجام دهم. افسحوا لهم عن الشریعة:

فرا ت را بر آنان باز بگذارید تا آب بردارند

حسین علیه السلام نوه ی همان پیامبر و فرزند همان علی است و شیر را بچه همی ماند به دوبا این حساب شگفت آور نیست اگر فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام با تمام امکانات خود آماده می گردد تا دشمنان خونخوار و سنگدل خود را از یک تشنگی دردناک و کشنده نجات بخشد.

طلیعه ی جنگ یا بر خورد با حر

کاروان حسین علیه السلام در نیمه ی آن روز با لشکری مسلح و مجهز بر خورد نمود که در رأس آن حر بن یزید ریاحی قرار داشت، اولین عمل انسانی و بزرگی که فرزند پیغمبر هنگام بر خورد با سپاه به حیوانات و اسبهای آنها آی بدهند و همگان را سیراب سازند، پس از آن وقت نماز فرا رسید، حسین بن علی علیه السلام از خیمه بیرون شد تا با یاران خود نماز بگذارد، حر بن یزید در اینجا پیش آمد و سلام کرد و مکالمات دوستانه بین آنان رد و بدل گردید و آن مرد پاک دل خود و ارتشیانش در نماز به فرزند پیغمبر اقتداء نمودند، پس از انجام نماز زاده ی امیرالمؤمنین بر خاست و در برابر آن جمعیت خطبه ای قاطع ایراد فرمود، خطبه ای که در آن از روش حکومت فرزند معاویه سخت نکوهش می کند و شایستگی واقعی خود را برای رهبری جهان اسلام روشن بیان می فرماید، در آنجا گفت:

ایهاالناس ان تتقواالله و تعرفواالحق لاهله یکن ارضی الله عنکم و نحن اهل بین محمد صلی الله علیه و آله اولی بهذا الامر علیکم من هو لاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان فان ابیتم الاالکراهة لنا و الجهل بحقنا و کان

راءیکم الان غیر الذی اتتنی به کتبکم و قدمت علی به رسلکم انصرفت عنکم.

(۱۷۸)

یعنی ای مردم اگر خدا در نظر بگیرید و حق را برای صاحبان حق بشناسید به رضایت خداوند نزدیکتر است، هر آینه ما اهل بیت پیغمبر در امر خلافت و امامت بر این امت از بنی امیه که ادعای این منصب را دارند سزاواریم، اینان منصب و مقامی را دعوی دارند که برای آن اهلیت ندارند و در بین شما به جور و ستم رفتار می کنند و اگر شما مردم کوفه با این حال مقدم ما را مکروه میدارید و به حق ما جهل می ورزید و از رای گذشته ی خود که به ما نوشته اید پشیمان گشته اید بگوئید تا از شما روی گردانم و باز شوم این اثیر مورخ معروف سنی مذهب می نویسد: هنگامی که حسین ابن علی در برابر لشکر حر قرار گرفت خطاب به آنان چنین فرمود:

... الا و انا هولاء قد لزموا اطاعة الشيطان و ترکوا اطاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استاءثروا با الفی ء و احلوا حرام الله و حرماوا حلاله و انا احق من غیری. (۱۷۹)

یعنی حکومت بنی امیه طاعت شیطان را اختیار نمودند و از فرمانبرداری خداوند سرپیچی کردند و فساد را در بین امت شایع ساختند و حدود و مقررات خدا را تعطیل کردند و بیت المال را در غیر مورد مصرف نمودند و حرام خدا را حلال گرداندند و حلال خدا را حرام شمردند و من برای مقام خلافت و امامت از دیگران شایسته ترم

در این دو گفتاری که از حسین بن علی نقل کردیم وی در اولین بر خورد با دشمن سخن از خلافت و حکومت به میان می آورد و شایستگی و اهلیت خود را برای احراز این مقام صریحا یاد آورد می گردد.

در این خطبه فرزند پیغمبر انحرافات، اشاعه ی گناه، تجاوز به اموال عمومی، قانون شکنی و تعطیل نمودن حدود و مقررات آسمانی اسلام را که به وسیله حکومت بنی امیه انجام شد آشکارا بیان می کند تا شاید آن حیوان صفتان مسخ شده به ماهیت آن حکومتی که می خواهند در حمایت از وی فرزند پیغمبر را به قتل برسانند بیشتر آشنا گردند، اما متأسفانه آن چنان زمینه ی دل و روح آنان به وسیله ی کار گرد آنان فرزند معاویه قلب و وارونه شده بود که دیگر شنیدن این حقایق کوچکترین اثر در آنها به جای نمی گذارد.

زندگی با ستمگران چیزی جز ننگ نیست

هنگامی که بالاخره حسین بن علی علیه السلام در برابر سماجت و پافشاری حر قرار گرفت و قیافه ی اهرمنی جنگ را آشکارا دیدار کرد در برابر یاران آزاده و جانباز خود ایستاد و خطبه ای سوزان و آتشین ایراد فرمود که تا اعماق جان هر انسان زنده و بیدار اثر می گذارد در آنجا فرمود:

... انه قد نزل بنا من الامر ما قد ترون و ان الدنيا نياقد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها و لم یبق منها الا صباة کصباة الاءاء و خسیس عیش کالمرعی الوبیل الاترون الی الحق لا یعمل به والی الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی القاء ربه حقا حقا فانی لا اری الموت السعادة و الحیوة مع الظالمین الا برما. (۱۸۰)

یعنی ای یاران من، می بینید که چگونه بلا و شدت بر ما وارد گردید، همانا راه و رسم روزگار وارونه شد و صورت کریه و زشت آن دیدار گردید و از نیکوئی و معروف چیزی به جای نماند مگر بسیار ناچیز و فریبنده و زیستن در این روزگار سخت ناگوار است، آیا نمی نگرید که کس به سوی حق نرود و از باطل روی نگرداند؟!

در این روزگار ناچار یک مرد خدا باید طالب مرگ باشد و بدون تردید لقای پروردگار خود را آرزو کند و اکنون من در این شرائط مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران و ناپاکان را جز ذلت و ننگ نمی بینم

خوانندگان عزیز - در این خطبه سوزناک و آتشین فرزند امیرالمؤمنین شرائط دردناک اجتماع آن روز را آشکارا بیان می نماید و صریحا اعلام خطر می کند که منکر و گناه شایع گردیده و از حق و معروف چیزی جز اندک باقی نمانده.

اجتماع به سوی باطل در حرکت است و از حق روی گردان ولی در این شرائط دردناک در این شرائطی که کاری از کسی ساخته نیست و یک انسان بیدار باید بنشیند و تماشاگر اوضاع باشد - مرگ از نظر فرزند پیغمبر جز سعادت و زندگی جز نکبت، ذلت و ننگ نیست در این وضع دردناک که همه چیز از مسیر اصلی خود منحرف گردیده و ستمگرانی نالایق بر مسند پیغمبر تکیه زده اند زندگی تنها برای کسانی مورد آرزو است که یا از دیوانگان و بیدرکان اجتماع هستند و یا آنکه خود هم رنگ جماعتند، ولی از نظر آزاد مردان امت آنهایی که نمی خواهند سفره شان از خود دل درد مندان و طبقات محروم رنگین باشد، کسانی که نمی خواهند پایه های زندگی خود را بر اسکلت های بی جان و بی رمق بی پناهان بنا نهند، آنهایی که نمی خواهند لبخندشان بر اشکهای ریزان و چهرهای زرد و افسرده یتیمان، بیوه زنان و تهیدستان باشد و بالاخره آنهایی که نمی خواهند به قیمت محو و نابود ساختن حق و عدالت چند روزی مانند حیوانات بخورند و بیاشامند و نام آن را زندگی بگذارند از نظر من دسته از ثقات زیستن جز ننگ، ذلت، نکبت و بی خبری چیز دیگری نیست آری

اینجاست که حسین - آن پرورش یافته ی دامنهای پاک و انسان پرور با صراحت می گوید انی لاءری الموت الاسعادة و الحیودة مع الظالمین الا بر ما این منطق بزرگ و انسانی حسین اگر چه برای بسیاری از مردم عصر وی قابل درک و هضم نیست - آنهائیکه می گویند باید زندگی کرد در هر شرائط و بهر قیمت که باشد!!! اما برای یاران با وفای وی یعنی آن شیر مردان اسلام و دیانت، این منطق مقدس به خوبی درک می شد از این نظر هنگامیکه آن بزرگوار سخنان خود را به پایان رساند هر یک از آنان برخاستند و در پاسخ آن حضرت جمله ای گفتند و پایداری خود را در راهی که وی در آن راه است به حضرتش آشکارا عرضه داشتند، زهیر بن قین به پا خاست و گفت:

قد سمعنا هداک الله یا بن رسول الله مقاتلک و لو کانت الدنیا باقیة و کنا فیها مخلصین لآثرنا النهوض معک علی الاقامة فیها.

یعنی ای پسر پیغمبر ما سخنان شما را شنیدیم خداوند همواره در مشکلات راهنمای شما باشد، اگر دنیا برای ما پایدار و زندگی ما در آن همیشگی بود با این حال ما ترجیح می دادیم که با حضرت شما کشته شویم و از زندگی چشم پوشیم.

اکنون در این گفتار کوتاه زهیر بن قین نیک بنگرید به بینید این صحابی بزرگ هدف مقدس امام عصر خود را چگونه درک کرده که می گوید اگر زندگی این جهان ابدی و همیشگی بود با این حال من با حضرتت قیام می کردم و در راه تو جان می باختم!!! زهیر بن قیس نه تنها زندگی فانی این جهان را با ستمگران نا چیز می شود بلکه حیات و زیستن دائمی را هم که با بیداد گران نا پاک و در حکومت سفله هائی مانند یزید بگذرد ذلت و نکبت می داند. هلال بن نافع پس از زهیر به پا خاست و عرضه داشت:

و الله ما كرهنا لقاء ربنا و انا على نيائنا و بصائر نانوالى مروالاک و نعاى من عاځاځ.

یعنى ما از لقای پروردگار خود کراحت نځاریم و مرگ را ناگوار نمى دانیم و ما در این راه چشم بسته نیامځیم بلکه اراى اراده و فکر و نیت هستیم و بر این هځف مقځس بصیرت داریم، ما با دوستان شما دوستیم و با دشمنان شما معانځت مى ورزیم.

آنگاه بر وى سخن گفت و چنین بیان فرمود:

الله یا بن رسول الله لقد من الله بک علینا ان تقاتل بین یدیک فینقطع منا اعضائنا ثم یکون جځک شفیعنا یوم القیمة. (۱۸۱)

یعنى ای پسر پیغمبر به خدا قسم که خداوند به وسیله ی تو بر ما منت نهاد و بما توفیق داد تا در راه حمایت تو پیکار کنیم تا اعضاى ما از هم جدا گردد، آنگاه جځت در قیامت از ما شفاعت کند.

اینها کسانى بودند که در آن روزى که قدرت یزید تمام دلها را پر از وحشت و رعب ساخته بود و آرزوى رسیدن به جاه و مقام و مال بسیاری از کسان را آبستن حکومت فرزند معاویه و غلامان حلقه به گوش وى قرار داده بود.

در آن روز در برابر حسین علیه السلام و در آن دریای مواج مصیبت و بلا این گونه سخن گفتند و اعلام وفادارى نمودند!!! آیا ممکن است تاریخ انسانیت این آزاد مردان و فداکارىهای آنها را فراموش کند - این کسانیکه جز خدا و راه خدا چیز دیگر را درک نمى کردند؟! چون مى دانستند که حقیقتى ماوراء آن وجود ندارد.

حسین علیه السلام به سرزمین موعود وارد می شود

حسین بن علی علیه السلام از هنگام حرکت از مدینه تا کنون با سیاستی مشخص و مقصدی معین قدم برداشت و در طول این مدت ضمت گفتارها خطبه ها، برخوردها، مکر از مرگ و شهادت خود دم زد و باره ها از پایان کار و سرانجام نهضت خویش که در برابر حکومت استبداد و ستم فرزند معاویه انجام شد سخن گفت:

فرزند پیغمبر در چند مورد از محلی که انقلاب خونین و مقدس وی در آنجا باید انجام گیرد آشکارا نام برده است و از آن یاد کرد، اکنون کاروان حسینی پس از طی اینهمه راه و پشت سر گذاردن آن همه مشکلات و حوادث به همان ارض موعود می رسد و بر سرزمین انقلاب و خون وارد می گردد، هنگامی که این کاروان به آن سرزمین قدم می گذارد دستور توقف و فرود آمدن از جانب حضرت صادر گردید و در برابر یاران خود چنین فرمود:

قفوا و لاتر حلوا منها فهیمننا و الله مناخ رکابنا، هیهنا و الله سفک دمائنا، هیهنا و الله هتک حریمنا، هیمنما و الله قتل رجالنا، هیهنا و الله ذبح اطفالنا، هیهنا و الله تزار قبورنا و بهذاه التربة و عدنی جدی رسول الله و لاخلف لقوله ^(۱۸۲)

یعنی در اینجا فرود آئید و دیگر کوچ می کنید: اینجا خوابگاه شتران ماست. اینجا است که خونهای ما ریخته شود، اینجا است که زنان ما اسیر می گردند، اینجا است که مردان ما را می کشند، اینجا است که بچه های ما را ذبح می کنند، و باز اینجا است که قبور ما زیارتگاه می گردد و این همان خاک است که جدم پیغمبر به من خبر داده و خبر آن حضرت دروغ نخواهد بود

با این ترتیب حسین علیه السلام هنگام ورود به کربلا جنایتهائی که حکومت بیداد و ستم نسبت به آن بزرگوار و یاران آزاده اش در آن سرزمین انجام می دهد به

کاروان خود صریحا یاد آور می گردد و بدینوسیله آن را برای استقبال از آن همه مصیبت و بلا آماده سازد و از آن سوی هنگامی که فرزند زیاد از نزول آن بزرگوار به سرزمین کربلا اطلاع یافت نامه ای به آن حضرت نوشت و زاده ی علی را بین دو راه مخیر ساخت:

اما بعد یا حسین فقد بلغنی نزولک بکربلا و قد کتب الی امیرالمؤمنین یزید ان لا اتوسد الوثیر و لا اشبع من الخمیر الا الحقک بالطیف الخبیر او ترجع الی حکمی و حکم یزید بن معاویه.

یعنی به من اطلاع رسید که تو در سرزمین کربلا نزول کردی، امیرالمؤمنین یزید به من نوشت که خوش ن خوابم و غذای سیر نخورم مگر آنکه یا تو را به قتل برسانم و یا آنکه در برابر فرمان من و فرمان یزید تسلیم گردی؟

عبیدالله ناپاک با این نامه ی شرمگین خود از حسین می خواهد در برابر وی و فرمانده کتیف و ننگین او یزید، تسلیم گردد یا آنکه برای کشته گشتن آماده شود!! آیا فرزند پیغمبر راهی جز راه دوم و شهادت انتخاب خواهد کرد؟ آیا ممکن است زاده ی فاطمه دست بیعت و تسلیم به ناپاکترین و ننگین ترین افراد عصر خود بدهد و با او سازش کند؟! نه، قطعاً ممکن نیست:

حسین علیه السلام از همان ابتداء راه خود را انتخاب کرد و صریحا در برابر فرماندار مدینه فرموده بود: کسی مثل من با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد؟ اکنون هم آن حضرت راه شرافتمند و سعادت آوری جز آن نمی شناسد، از این نظر هنگامیکه آن نامه ی شوم را می خواند سخت خشمناک می گردد و آن را به سوئی افکنده و فرمود:

قوم اشترُوا مرضاة المخلوق بسخط الخالق،

یعنی رستگار نمی شود آن قومی که رضای مخلوق را با سخط و غضب خالق خریدار شد فرستاده ی عبیدالله گفت جواب نامه چیست؟ حضرت فرمود:

ماله عندی جواب لانه علیه کلمة العذاب^(۱۸۳)

یعنی من به این نامه پاسخ نمی دهم زیرا او مستحق عذاب و آتش است

بردگان حکومت یا آبستنه‌های جاه و مقام

فرزند زیاد پس از آنکه فرستاده وی از کربلا برگشت و عکس العمل شدید حسین علیه السلام را در برابر نامه خود دانست و از اینکه بتواند با آن حضرت سازش کند و از او بیعت بگیرد مایوس گردید در یعنی به خدا قسم ما را از مبارزه و پیکار با مردم شام شک و تردید و یاندامت و پشیمانی باز نداشت (بلکه علت عدم پیکار ما اکنون این است که) ما با اهل شام جنگ را شروع کردیم در حالیکه نسبت به یکدیگر در صلح و صفا بودیم و در برابر مشکلات صبر و شکیبائی داشتیم اما (اکنون) صلح و صفای ما با یکدیگر به عداوت و دشمنی کشید و تحمل و صبر به ناشکیبائی و جزع منتهی شد. و شما به جنگ صفین می رفتند در حالیکه دین در نزد شما مقدم بر دنیای شما بود، ولی امروز اینگونه اید که دنیا در نظرتان مقدم بر دین شما است

خوانندگان ارجمند - با مطالعه ی حوادثی که ما تا این جا بر شمردیم به خوبی روشن می شود که چگونه موجبات صلح امام مجتبی علیه السلام یکی بعد از دیگر به وقوع می پیوندد. با آنکه آن حضرت سخت از آن بر حذر بود و با تمام نیروئی که در اختیار داشت می کوشید تا نگذارد این صلح انجام گیرد. اما متأسفانه این کوششها بی اثر بو و بالاخره آن بزرگوار اجبارا به صلح با معاویه تن در داد اکنون ما دامنه ی بحث را به بررسی ماهیت این صلح و ارزیابی و علل و اسرار انجام آن می کشانیم.

اسرار صلح امام حسن علیه السلام و ارزیابی آن

تا اینجا ما مهمترین حوادث تلخ تاریخی و پیش آمدهای ناگواری که از ابتدای خلافت امام حسن علیه السلام تا هنگام انعقاد صلح وی با معاویه به وقوع پیوست بسیار فشرده و کوتاه شرح دادیم.

اکنون که زمینه ی بحث برای بررسی و ارزیابی صلح آن بزرگوار آماده گردید، به تحقیق و جستجو درباره ی اسرار صلح و ماهیت آن و نتایجی که این عمل برای جلوگیری از سقوط حتمی و همیشگی اسلام به طور موقت و تا هنگام حادثه ی کربلا در برداشت می پردازیم.

پیمان شکنیهای مردم

اولین موضوعی که باید در بحث مورد توجه قرار گیرد این است که امام مجتبی علیه السلام هنگامی تن به صلح در داد که پیمان شکنیهای پی در پی و بی وفائی ننگین بزرگان کوفه و فرماندهان ارتش آن حضرت ضرورت آن را ایجاب می نمود، ما در شرح تاریخ حکومت امام حسن علیه السلام تا هنگام ورود آن بزرگوار به مدائن به خوبی نشان دادیم که چگونه آن حضرت از صلح با معاویه و از کنار آمدن با حکومت وی بر حذر بود و ضمن خطابه های فراوان و بیانات هیجان انگیزی نتایج شوم و نکبت بار تسلط بنی امیه را بر جهان اسلام و اجتماع اسلامی یاد آورد گردید، اما چه باید کرد؟

امام علیه السلام در شرائط ناگوار و دردناکی قرار گرفته بود که از یک طرف بسیاری از فرماندهان ارتش وی رسماً به لشکر معاویه ملحق شده و در شمار یاران او در آمده اند، و از سوی دیگر جمعی از باقیماندگان ارتش آن حضرت هم در پنهانی با معاویه ارتباط داشته و به وی نوشته اند که اگر تا نزدیک کوفه بیاید، آنان آن بزرگوار را دستگیر کرده و تسلیم او نمایند.

امام مجتبیٰ علیه السلام در موقعی قرار گرفته بود که یاران نزدیک برابر آن وا داشت در اینجا ابتداء فرمانده سپاه فرزند رشید امیرالمؤمنین عباس بن علی علیه السلام شروع به سخن کرد و در استقامت و پایداری، خویش حقایقی تحسین آمیزی بیان داشت، آنگاه اصحاب هر یک به نحوی به دنبال کلمات درباره ابوالفضل علیه السلام مطالبی ایراد نمودند در این هنگام حسین فرزندان عقیل و برادران مسلم علیه السلام را مخاطب قرار داده و به آنان چنین فرمود:

یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم اذهبوا فقد آذنت لکم قالو اوما نقول للناس، نقول ترکنا شیخنا و سیدنا و بنی عمومتنا خیرالاعمام و لم نرم معهم بسهم و لم نطعن معهم برمح و لم نضرب بسیف و لاندری ماصنعوا؟! لاوالله لا نفعل و لکننا نفدیک با نفسنا و اموالنا و اهلینا و نقاتل معک حتی نرد موردک فقیبح الله العیش بعدک. ^(۱۸۴)

یعنی ای فرزندان عقیل شما را قتل مسلم کافی است، اکنون از این بیابان بروید من به شما اجازت دادم. در پاسخ گفتند ای فرزند پیغمبر اگر شما را در اینجا رها سازیم به مردم چه بگوئیم؟ به آنها بگوئیم که ما آقایمان و بزرگ قبیله مان و بهترین پسر عموی خود را در بین دشمن رها کردیم بدون آنکه در راه یاری از وی تیری به کار بریم و یا نیزه ای به حرکت در آوریم و یا شمشیری بزنیم؟ نه، به خدا قسم ما چنین کاری انجام نخواهیم داد بلکه جانها و اموال خود و آنچه که در اختیار داریم در راه حضرتت فدا خواهیم ساخت و در زیر لوای تو می جنگیم تا آنچه که بر شما وارد شود بر ما هم وارد آید، ما زندگی بعد از شما را نمی خواهیم، و نکبت و ننگ بر آن باد.

زهیر بن قیس در روز عاشوراء بر اسب خود سوار شد و در برابر آن جمعیت تبه‌کار آمد تا قدری آنها را نصیحت کند و به راه سعادت راهنمایی نماید در آنجا بین او و شمر مکالماتی در گرفت تا بالاخره شمر به او گفت:

ان الله قاتلك و صاحبك عن ساعة فقال اءبالموت تخوفني و الله للموت معه
اءحب الي من الخلد معكم.. (۱۸۵)

یعنی خداوند بزودی تو و رفیقت حسین را خواهد کشت، زهیر گفت آیا مرا به مرگ می ترسانی؟ به خدا قسم که مردن با حسین از زندگی کردن برای همیشه با شما نزد من عزیزتر و بهتر است

آری یاران حسین علیهم السلام اینگونه هدف مقدس آن حضرت را درک کردند که می گویند که برای رسیدن به جاه و مقام ناپاکانی مانند فرزند سعد خود را برای انجام هر گونه جنایت آماده می سازند در همان روز و در همان شرایط دردناک جوانمردانی مانند حر هم یافت می شوند که از جاه و مقام و زندگی یکباره چشم می پوشد و با خود می گوید:

والله اخير نفسي بين الجنة و النادر فوالله الاختار على الجنة شيئا ولو قطعت و احرقت.

یعنی به خدا قسم من خود را بین بهشت و دوزخ مخیر می بینم اما به پروردگارم سوگند که هیچ چیز را بر بهشت اختیار نمی کنم هر چند در این راه قطعه قطعه گردم و یا سوزانده شوم آنگاه به فرزند خود روی کرده فرمود:

بنی لا صبرلی علی النار فسرینا الی الحسین لننصره و نقاتل بین یدیہ فلعل الله یرزقنا الشهادة الی لانقطاع لها. (۱۸۶)

یعنی ای پسر مرا طاقت عذاب خداوند نیست با من بیا تا به سوی حسین برویم، او را یاری کنیم و با دشمنان او پیکار نمائیم، باشد خداوند شهادت را نصیب ما گرداند و ما را به سعادت و حیات ابدی برساند

آری اینان نخبه های جهان انسانیت بودند و بشریت باید به داشتن چنین فرزندانی افتخار کند، اینها از تمام مظاهر فریبنده ی دنیا چشم پوشیدند زیرا برای به دست آوردن آن می بایست شرف، دین، انسانیت، آزادگی و همه چیز خود را از دست بدهند آنها حجت خداوند و فرزند پیغمبر خود را یاری کردند و از هدف مقدس و انسانی وی حمایت نمودند در روزی که دیگران با نهایت بیشرمی بدترین و ننگین ترین جنایات را نسبت به آن حضرت انجام دادند.

در تاریخ جهان مردان فداکار و جانباز بسیار بودند، اما فداکاری نمودن در شرائطی که یاران پاک حسین علیه السلام در آن شرائط به سر می بردند بسیار کم نظیر است، اینان فداکاری کردند در حالی که شهادت و کشته گشتن برای آنها مسلم و قطعی بودند، پایداری نمودند در شرائطی که هیچگونه امیدی برای زنده ماندن و نجات یافتن آنها نبود، آنها با علم به آنکه کشته می شوند - آن هم با شکمی گرسنه و در التهایی سخت از عطش - با این حال استقامت ورزیدند و تا آخرین حد ممکن پایداری کردند، مخصوصا با توجه به این نکته که نه تنها هیچگونه عامل مادی برای جانبازی آنها وجود نداشت و فشار و سر نیزه ای پشت سر آنان نبود بلکه حسین علیه السلام باره ها به آنها اتمام حجت کرد و از آنان حل بیعت نموده و فرمود: من به شما اذان دادم اکنون به سوی دیار خود بروید با این حال از آن بزرگوار دست باز نداشتند و آن حضرت را در بین انبوهی از دشمن رها نساختند - علاوه بر این - ارزش این فداکاریها افزون می شود هنگامی که ما در نظر بگیریم که آنها در کار خود دارای هدف بودند، می دانستند

چه می کنند و چرا می کنند، آنها منطبق امام را به خوبی درک کرده بودند و با بصیرت و بینائی شمشیر می زدند.

انگیزه ی آنها خدا بود و مبارزه با ستم و هدف آنها ریشه کن ساختن آن حکومت و قدرتی بود که هستی اسلام و عدالت و فضیلت را به نیستی و محو کامل تهدید می نمود، آنها مانند یک سر باز عادی نبودند که ندانند چه می کنند و چرا نبرد می نمایند، چشمانشان باز و هدف آنها و درک آنها بسیار صحیح و عالی بود، آری وجود این همه شرائط است که به جانبازیهای آنها ارزش جهانی داده و به آنها زندگی ابدی بخشیده است.

مرزها بفرست تا آنجا باشیم و کفار جنگ کنیم. در اینجا ربیع بن خیثم و یاران او با آنکه به عظمت مقام علی عَلَيْهِ السَّلَام اعتراف دارند با این حال به علت تظاهرات معاویه در حفظ ظواهر اسلام در جنگ با وی دچار تردید می گردند. باز نصر بن مزاحم نقل می کند که مردی از یاران علی عَلَيْهِ السَّلَام در جنگ صفین نزد عمار یاسر آمد و به وی گفت که من از هنگام خروج از کوفه تا دیشب در باطل بودم معاویه و لزوم جنگ با وی تردید نداشتم، اما اکنون دچار تردید شدم زیرا می بینم ما اذان می گوئیم آنها هم اذان می گویند، ما نماز می گذاریم آنها هم نماز می گذارند... ^(۱۸۷) آری معاویه نه تنها ظواهر اسلام را تا این حد رعایت می نمود که جمعی از افراد سطحی را در جنگ با خود دچار تردید سازد بلکه توانست با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی خود سب و لعن به علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام را در بین مردم مسلمان شایع ساخته و خود را حامی و دل سوز اسلام ولی علی بن ابیطالب را دشمن دین و مردی که نماز نمی خواند معرفی نماید!!! مسعودی در این باره می نویسد:

ثم ارتقى بهم الامر فى طاعته الى ان جعلوا اللعن على سنة ينشاء عليها
الصغير و يهلك عليها الكبير (۱۸۸)

یعنی کار اطاعت مردم از معاویه تا جائی بالا گرفت که لعن و سب را بر
روشی قرار داد که کودکان بر همان روش متولد می شدند و بزرگان بر آن روش
می مردند.

خوانندگان عزیز - با در نظر گرفتن وضع خاص معاویه و نیرنگهای گوناگون
که او در دوران مختلف حکومت خود انجام می داد این حقیقت به خوبی روشن
می شود که اگر امام مجتبی علیه السلام بعد از آن همه پیمان شکنیهای کوبنده یاران
خود و حوادث تلخ و ناگواری که تا هنگام صلح برای آن حضرت پیش آمده
بود باز هم با معاویه پیکار می کرد نه تنها او و تمام یاران و نزدیکانش بدون
تردید کشته می شدند، بلکه شهادت آنان در آن روز بی اثر می شد و معاویه
اجازه نمی داد تا از این شهادت در راه حفظ قرآن و مصالح واقعی جهان اسلام
بهره ای بردارند، اگر آن حضرت و تمام بنی هاشم به شهادت می رسیدند معاویه
می توانست با همان فریبکاریهای خاص خود و تظاهرات شدیدی که در
حمایت و دلسوزی از اسلام می نمود و با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی
متناسب با آن روز که در اختیار داشت شهادت حضرت مجتبی و بنی هاشم را
یکباره بی اثر سازد و در این صورت میدان تنها برای یکه تازیهای وی و اجرای
هدفهای حقیقی و واقعی او که تا آن روز سخت در استتار و در پرده بود کاملاً
آماده می گردید، امام مجتبی علیه السلام خود به این نکته به خوبی توجه داشت که
نباید با شهادت رسول خدا و نزدیکانش میدان اجتماع را برای معاویه و بنی امیه
بگذارد از این نظر بود که آن حضرت به صلح تن در داد و پیکار با معاویه با
ترک نمود.

تحقیقی در ماهیت صلح امام حسین علیه السلام

تا اینجا ما فلسفه ی انجام شدن صلح و ارزیابی آن را از نظر سوزاندن ما شعله ور ساختید که ما آن را برای دشمنان خود و شما بر افروخته ایم؟! فاصبحتم البالاعدائکم علی اولیائکم بغیر عدل افشوه فیکم و لا امل اصیح لکم فیهم فہلالکم الویلات ترکتمونا و السیف مشیم و الجاش طامن و الرای لما یستحصف و لکن اسرعتم الیہا کطیرة الدباء و تداعیتم الیہا کتہافت الفراش. شما مردم تشخیص خود را از دست داده‌اید زیرا بر پیکار دوستانان اجتماع کردید و بر حمایت از دشمنان خود اتفاق نمودید بی آنکه عدل و دادی را در بین شما اجراء کنند و یا به آرزوهای خود در حکومت آنان دست یابند!!! آیا ننگ و عذاب بر شما نباشد با آنکه شما ما را ره کردید و با دشمنان ما پیوند نمودید در حالی که شمشیرها در نیام بود و آتش جنگ بر افروخته نشده بود و راء ی ها محکم بود در آن شتاب نمودن چون پروانگانی که خود را به آتش می زنند و در میان آن می سوزند.

فسحقا لکم یا عبیدالامۃ و شذاذ الاحزاب و نبذۃ الکتاب و محرفی الکلم و عصبۃ الانام و نفثۃ الشیطان و مطفی السنن اءهولاء تعضدون و عنا تتخادلون. ننگ بر شما باد. شما از بزرگان گمراهان این امت و از سازده های این اجتماعید شما کتاب خدا را به دور انداختید و آن را تحریف نمودید - شما از گروه گناهکاران و پیروان شیطانید، شمائی که سنت پیغمبر و مقررات آسمانی آن حضرت را محو ساختید، آیا از یزید و بنی امیه حمایت می کنید ولی ما را رها می نمائید و مخدول می سازید?!

اجل و الله غدر فیکم قدیم و شجت الیه احوالکم و تاءزرت علیہ فروعکم فکنتم اخبت ثمرشجی للناظر والکة للغاصب.

آری به خدا قسم نیرنگ و فریب در شما بسیار با سابقه است و این صفت زشت اصول و فروع شما را فرا گرفته شما خبیث ترین ثمری هستید که چشم بیننده و ناظر را تعب می دهید و گلوی خورنده را به رنج می آورید.

الا وان الدعی قدر کزنی بین السلة و الذلة و هیهات منا الذلة یاءبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیة و نفوس ابیة من ان نؤثر طاعة اللئمام علی مصارع الکرام الا و انی زاحف بهذه الاسرة مع قلة العدد و خذلان الناصر ^(۱۸۹)

ای مردم این بی پدر و ناپاک فرزندی بی پدر (یعنی پسر زیاد) مرا بین دو کار مخیر گردانید که باید یکی از آن دو را انتخاب کنم یا شمشیر را اختیار کنم و کشته شوم و یا آن که تن زیر بار ذلت بدهم، اما من تصمیم خود را گرفته ام و آن تصمیم جنگ است، من اهل ذلت و خواری نیستم و اینها از ما خاندان پیغمبر خدا رضایت می دهد و نه مؤمنین بدین ننگ راضی می گردند و هم دامنه های پاک مادرانی که ما را تربیت کردند رضایت نمی دهند که ما ذلت را بپذیریم و همچنین این راد مردانی که اطاعت از مردم پست و فرومایه را بپذیرند اکنون آگاه باشید که من با اهل بیت کم و جمعیت اندک خود با شما جنگ خواهم کرد

خوانندگان عزیز - در این خطبه ی آتشین حسین علیه السلام دقت کنید، در نظر بگیرید که این خطبه را کسی ایراد نمود که لبهای مقدسش تشنه و شکمش گرسنه بود، کسی که می داند تا چند ساعت دیگر بدن مقدس او زیر سم ستوران لگد کوب خواهد شد، این خطبه در برابر هزاران نفر دشمن ایراد گردید که با نیزه ها شمشیرهای خویش آماده کشتن وی هستند با این حال اینگونه با شهادت سخن می راند و جوانمردی و آقائی نشان می دهد، به آن پیروان شیطان می گوید که شما تشخیص خود را از دست داده اید، از دودمان ابوسفیان که

دشمنان شما هستند حمایت می کنید و ما را که دوستان شما هستیم می کشید، شما با شمشیری که پیغمبر در دستتان داد فرزند او را به قتل می رسانید. زاده ی امیرالمؤمنین در این گفتار سخن از بیعت با یزید به میان می آورد و آن را ذلت و خواری می شمرد آن گاه تصمیم قطعی خود را بیان می کند - همان تصمیمی که از روز اول در مدینه گرفته بود - و می فرماید من شهادت را می پذیرم و تن زیر بار ننگ نمی دهم، حسین علیه السلام می داند که اکنون سرنوشت اسلام و حق و عدالت با تصمیم او بستگی دارد، حین می داند که بیعت با یزید باز کردن راه خواری و سر شکستگی به سوی امت و اجتماع اسلامی است و تسلیم او را در برابر فرزند معاویه به منزله ی تسلیم نمودن اسلام و حقیقت است در برابر کفر و بیدادگری و ستم، از این نظر می فرماید: آن دامنهائی که مرا تربیت کردند به این ذلت رضایت نمی دهند یعنی انتظار آن دامنها اکنون از من این است که کشته کردن تا اسلام و حق را از نیستی نجات بخشم، خاندانم به اسارت بروند تا قرآن و عدالت را از اسارت آزاد سازم.

این منطق حسین است و فرزند برومند او علی اکبر هم این منطق را از پدر تعلیم گرفت در هنگام رجز می فرمود:

و الله لایحکم فینا ابن الدعی - به خدا قسم ممکن نیست که فرزند یک بی پدر بر ما حکومت کند،

پیام جهانی حسین علیه السلام

حسین بن علی علیه السلام با منطقی رسا و روشن با مردم کوفه سخن گفت: ولی در آن دلهای سخت تر از سنگ کمترین اثر نگذارد، در روز عاشوراء آن حضرت باره ها از خدا و پیغمبر دم زد، از قرآن و اسلام سخن به میان آورد، اما دید دلهای آن درندگان کثیف و خونخواران دور و آن چنان وارونه گردید که دیگر

نام خدا و پیغمبر، صحبت از اسلام و قرآن نمودن برای آنها بی ثمر است و آن بی شرمان ننگین همچنان به خونریزی و کشتار جنایت مشغولند، این بود که زاده ی زهرا لحن سخن را عوض کرد و گفتار خویش را با منطقی دیگر اداء نمود.

منطقی که جهانی است و برای هر ملت قابل درک است. خطاب به آنان چنین فرمود:

ویلکم یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم و لاتخافون المعاد فکونوا اءحرارا فی دنیا کم هذه... (۱۹۰)

یعنی وای بر شما ای پیروان دودمان بوسفیان! اگر شما دین ندارید و از قیامت و روز حساب نمی ترسید در دنیای خود آزاد مرد باشید

این ندای آسمانی که از حلقوم عطشان حسین خارج شده هر چند خطاب به آن مردم است، اما این گفتار یک پیام بزرگ و جهانی است، این پیامی است که آن حضرت به جهان انسانیت می دهد، در این خطاب فرزند پیغمبر اقوام ضعیف، جمعیت‌های ذلیل و مردم ستمکش را به آزادی و آزاد مردی دعوت می کند و آنها را به نجات از زیر بار ذلتها، ننگها، سرشکستگی ها و خواریها می خواهد آری اگر نبود از حسین مگر همین گفتار، کافی بود که جهان انسانیت به او عشق بورزد.

مردی که گرفتار دریای مصیبت و بلا است، کسی که تشنه و گرسنه و مجروح است، مردی که جوانان و یاران او را کشته اند، فردی که ناله های جانسوز العطش (که فرزندان خورد سال او بلند است) هر لحظه در گوش او طنین انداز است و او را رنج می دهد کسی که خاندانش در آستانه اسارت قرار دارند و خود او اکنون در میان خاک و خون می غلطد، ولی با این حال سخن از

آزادی بگویند، از عدالت و فضیلت دم بزند، بشریت را به نجات از زیر بار ذلت و ننگ دعوت کند!!! آیا هیچ فردی در چنین شرائط دردناک از آزادی دم زده است؟؟

آیا نباید به چنین انسانی عشق ورزید؟ آنهایی که در سراسر جهان در راه آزادی، عدالت، حقیقت و برای نجات از زیر بار ستم و ظلم و مبارزه می کنند، آیا نباید حسین را رهبر خود بدانند و به داشتن چنین پیشوائی افتخار کنند؟

کشتار خونریزی، جنایت، غارتگری

خطبه های گرم و آتشین حسین علیه السلام یکی پس از دیگری در روز عاشورا ایراد می گردید. اما باری آن مردی که قلوبهم کالحجارة اواء شد قسوة کمترین اثر نداشت و همچنان به کشتار مردان فضیلت و انسانهای اجتماع سر گرم بودند و در برابر حقیقت شمشیر می کشیدند حکومت یزید در آن روز کتیف ترین جنایتها را انجام داد و رذالت و بی شرمی را به پایان، رسانید، کشتند، سوزاندند، آتش زدند، غارت کردند، آب را بر روی کودکان و خردسالان بستند و خلاصه کار ننگ و فضاحت را تا جائی رساندند که فرزند شیر خواره ی لب تشنه ای را هدف تیرهای مسموم قرار دادند و با این عمل، خویش را برای همیشه و در نزد تمام ملتها رسوا ساختند زیرا حکومت فرزند معاویه دیگر نمی تواند کشتن بچه شیر خوار را از نظر نظامی توجیه کند، نمی تواند بگوید او کشته بود ما هم او را کشتیم، به میدان آمده بود ما به او تعرض کردیم. اینجا دیگر نمی توان گفت اگر به او آب می دادند یا او را زنده می گذاشتند به سپاهیان یزید حمله می نمود و آنها را به قتل می رساند، درباره ی یک طفل شیر خوار چنین عذرهایی را نمی توان آورد و برای کشتن او توجیه و تفسیری نمی توان کرد آری شهادت آن

کودک یک سند زنده و پایدار بر مظلومیت حسین و رسوائی حکومت یزید است.

این سند بسیار گوی او روشن است و می تواند از یک طرف مظلومیت فرزند پیغمبر و از سوی دیگر درندگی، وحشیگری، رذالت، رسوائی و بیدادگری حکومت یزید را برای همیشه و در نزد همگان به خوبی اثبات نماید. آیا یاران حسین و حتی طفل شیر خوار او را به قتل رساندند سپس دست کشتار آن حضرت زدند و آن منظره کامل آزاد مردی و انسانیت را هم شهید نمودند، اما رذالت و جنایت آنان تا اینجا هم پایان یافت!!!

دختر علی از آینده ی کربلا سخن می گوید

حکومت دودمان بنی ایمه می خواهد هیچگونه نشانه ای از خاندان پیغمبر برای آیندگان بر جای نگذارد و از این جا است که دستور می دهد بدنهای پاک آزاد مردان امت را در زیر سم اسبان در هم بکوبند تا از آنان اثری بر جای نماند و خاطره های آنها برای همیشه فراموش شود اما او نمی داند که حسین علیه السلام چراغ فروزان الهی است و این چراغ هیچگاه خاموش نخواهد شد.

﴿یریدون ان یطفئوا نور الله بافواهم و یاءبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون﴾ (۱۹۱)

مگر ممکن است دنیای انسانیت و تاریخ بشریت این حادثه ی بزرگ و نهضت عظیم را فراموش کند؟! آیا ممکن است گذشت روزگار آن فاجعه ی خونین را کهنه سازد و یا آن روز از یاد ببرد؟!

فرزند معاویه آن چنان به غلط سرمست و مغرور بود که تصور می کرد دیگر کارها تمام شده و خاطره ی خاندان وحی برای همیشه محو گردیده است!! بغض و عداوت موروثی شدیدی که آن بی اصالت بود که نمی دانست آینده ی

پرافتخار و عزت بی مانند حسین را تماشا کند، اما در همان شرائط دردناک و طاقت فرسا دختر امیرالمؤمنین زینب با دید واقع بین خود آن چنان آینده ی آن سرزمین و عظمت بی مانند برادر معصوم خود را می بیند که با یک جهان قاطعیت درباره ی آن سخن می گوید:

مورخین بزرگ نگاشته اند هنگامی که کاروان اسیر حسین را در روز یازدهم از قتلگاه عبور دادند و اما سجاد زین العابدین علیه السلام آن منظره دل خراش احساس طاهره را از نزدیک دیدار نمود سخت منقلب گردید، در اینجا زینت نزد برادر زاده آمد و عرضه داشت:

لا یجز عنک ماتری فوالله ان ذلک لعهد من رسول الله صلی الله علیه و آله الی جدک و ابیک و عمک و لقد اخذالله میثاق اناس من هذه الامة الا تعرفهم فراعنة اهل الارض و هم معروفون فی اهل السموات انهم یجمعون هذه الاعضاء المتفرقة فیوارونها و هذه الجسوم المفرجة و ینصبون لهذا الطف علما لقبر ابیک سید الشهداء علیه السلام لا یدرس اثره و لا یعفوا رسمه علی کرور اللیالی و الایام و لیجتهدن ائمة الکفر و اشیاع الضلالة فی محوه و تطمیسه فلا یزداد اثره الا ظهورا و امره الا علوا ^(۱۹۲)

یعنی این منظره دل خراش شما را به جزع در نیاورد، خداوند جمعی از این امت را خواهد فرستاد که ستمگران زمین آنها را نمی شناسند ولی فرشتگان آسمان با آنها آشنا هستند، اینان خواهند آمد و این بدنهای پاره پاره را جمع می کنند و آنها را دفن می سازند و بر این زمین نشانه ای برای قبر سیدالشهداء نصب می کنند که اثر آن محو نخواهد شد و گذشت تاریخ آن را کهنه نخواهد ساخت و هر چند که ستمگران و پیروان ضلالت برای نابودی آن کوشش کنند بر عظمت و شوکت آن افزوده خواهد گشت

در اینجا دختر امیرالمؤمنین با قاطعیت تمام درباره آینده ی کربلا سخن می گوید و از این همه عظمت و شکوهی که قبر مطهر حسین اکنون دارد و مورد توجه آزاد مردان جهان در طول تاریخ بوده و تا پایان هم خواهد بود در آن روز دردناک و شرائطی که ظواهر کار خلاف این را نشان می داد خبر می دهد. شما در نظر بگیرید گوینده ای این سخن یک زن اسیر است که اکنون در برابر جسد چاک چاک برادر ایستاده و آن منظره ی دل خراش را می بیند با این حال روشن بینی او نسبت به آینده ی نهضت تا آنجا است که می گوید: هر چه ستمگران در محو آثار این قبر بکوشند عظمت و جلال آن افزون خواهد گشت!! این سخن زینب است و آینده نشان داد که دختر علی بیهوده سخن نگفت، این حقیقی است و برای هیچ فردی جای انکار نیست که هر قدر گذشت زمان بر حادثه ی کربلا بیشتر می شود عظمت، جلالت و قداست آن افزون تر و روشن تر می گردد!!!

گویا نهضت حسین علیه السلام از این نظر بر خلاف تمام حوادث و پیش آمدهای جهان است زیرا حوادث مهمی که در جهان می شود درست مانند سنگی است که در داخل حوض وسیعی سقوط کند، این سنگ با سقوط خود خواه نا خواه موجی در آب ایجاد می کند، ولی این موج تنها در محل سقوط شدید است اما هر قدر که به عقب می رود آرام می گردد تا جائی که اگر وسعت آن حوض بسیار باشد دیگر در اواخر آن از موج اثری دیده نمی شود، حوادث و پیش آمدهای بزرگ درست همین گونه است یعنی در همان هنگامی که واقع شد و یا حداکثر در همان ماه یا سال موجی از خود در جهان به وجود می آورد اما هر قدر دامت تاریخ پهن تر شود و از زمان آن حادثه بیشتر بگذرد بیشتر به دست فراموشی سپرده گشته و خاطره ی آن کهنه می گردد، ولی حادثه ی خونین

کربلا درست به عکس این قاعده ی طبیعی است یعنی در آن روزی که این فاجعه ی دلخراش انجام شد موج آن بسیار بسیار کوتاه و برای عموم مردم نا محسوس بود، ولی هر قدر بر تاریخ وقوع آن بیشتر گذشت عکس العمل آن شدیدتر و موج آن عظیم تر گردید تا جائی که امروز کمتر کسی در جهان یافت می شود که با تاریخ اقوام و ملل دیگر سر و کاری داشته باشد و با این حال از حادثه ی کربلا و نهضت حسین چیزی نداند.

موجی که قیام خونین و مقدس فرزند پیغمبر به وجود آورد آن چنان جهانگیر شد که شخصیت های بزرگی مانند گاندی هنگامی که مردم هندوستان را برای به دست آوردن آزادی و استقلال دعوت می کند بر ندای آسمانی حسین علیه السلام که می فرمود: فکونوا احرارا فی دنیا کم تکیه کرده و ملت ستم کشیده ی خود را برای اجابت آن ندا می خواند و ما به خواست خداوند در پایان کتاب، نهضت حسین علیه السلام را از نظر دانشمندان بزرگ و آزادی خواهان مشهور جهان مورد بحث قرار خواهیم داد.

کاروان شهادت مأموریت خود را به پایان رساند

خوانندگان عزیز - در این جا قسمت دوم کتاب به پایان رسید. ما در این قسمت کاروان حسین و حوادثی را که برای آنها پیش آمد - از هنگام حرکت از مدینه تا زمان شهادت آنان - قدم به قدم در حدودهدف اصلی کتاب مورد تعقیب قرار دادیم و با شواهد زنده و غیر قابل انکار تاریخی روشن ساختیم که فرزند پیغمبر از ابتداء دارای هدفی مشخصی و سیاستی معین بوده است و خود به خوبی از مآل کار و پایان امر خویش آگاه بود.

ما در این قسمت نشان دادیم که زاده ی امیرالمؤمنین علیه السلام تمام کارهائی که انجام داد و تمام گفتارها و خطبه هائی که ایراد فرمود و مکالماتی که با دیگران

داشت و همه و همه در تعقیب از همان سیاست و برای رسیدن به همان هدف بوده است، حسین علیه السلام آن چنان نقشه ی نهضت را تا اینجا عالی طرح کرده بود که راحتی صحیح تر و برای رسیدن به آن اهداف بزرگ و جهانی طرحی بهتر از آن امکان نداشت، اما با این حال باید توجه داشت که اگر طرحهای نهضت آن حضرت تنها برای شهادت بود و در کربلا پایان می یافت پیروزی یزید قطعی بود و امکان هیچگونه بهره برداری از آن قیام خونین برای آن امام وجود نداشت زیرا فرزند معاویه در یک بیابان وسیع کاروان سلاله نبوت و خلاصه ی خاندان وحی را محاصره نمود و با انجام شرمگین ترین جنایت، آن حضرت و یاران وی این حادثه هر چند بسیار بزرگ و جانسوز بود، ولی برای حکومت زاده ی فرزند هند امکان داشت که با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی و نیروهائی که آن روز در اختیار وی قرار داشت به آسانی آن را تحریف نماید و یکباره آن را وارونه و قلب ماهیت سازد همانگونه که در طول تاریخ بسیار از حوادث بزرگ را حکومت ستمگران و ناپاکان دچار تحریف نمودند.

حسین بن علی علیه السلام هر چند در روز شهادت خود سخن گفت و اهداف بزرگ و آسمانی خویش را برای مردم کوفه و جهانیان روشن ساخت، از فساد حکومت و ماهیت آن دم زد، آینده ی شوم و خطرناک امت را آشکارا بیان نمود، اما فرزند معاویه به سادگی و آسانی می تواند این نداها ی جان بخش را در همان سرزمین مدفون سازد و اجازه ندهد آنها به گوش دیگران برسد و به همین وسیله خون پاکترین سلاله نبوت و شیر مردان فضیلت را یکباره پایمال سازد.

از این جاست که می گوئیم اگر نقشه ی حسین تنها تا کربلا پایان می یافت و برای بهره برداری از آن نهضت بزرگ دیگر طرحی نداشت طبعاً این فداکاری

ها در برابر قدرت و امکانات وسیع حکومت که از منبر و محراب گرفته تا اقتصاد و ارتش هم را در اختیار داشت یکباره خنثی می گردید اما حسین خلیفه الله است، مردی که از روز اول به تمام جوانب کار احاطه دارد و مآل امر وی کاملاً برای او روشن است قطعاً این چنین انسانی بیدار برای بهره برداری از آن قیام بزرگ بی نقشه نیست، فرزند پیغمبر برای به ثمر رساندن نهضت مقدس خود طرحی بهت انگیز و آسمانی دارد و این طرح باید به وسیله ی کاروان اسراء یعنی زنان، دختران، کودکان خردسال و ریسمان به بازو بسته او اجراء گردد.

همانهایی که هنگام حرکت از مکه امام درباره ی آن به محمد حنفیه فرموده بود: آن الله شاء اءن یریهن سبا یا - خداوند می خواهد این زنان را اسیر ببیند اکنون سر اسارت آنان روشن می گردد و پرده ها یکباره بالا می رود، ما به خواست خداوند در قسمت سوم این کتاب درباره ی نقش اسراء سخن خواهیم گفت و وظیفه مهم و حیاتی آنان را از نظر بهره برداری از نهضت بیان خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که چگونه این کاروان تبلیغ حسین وظیفه بزرگ و مقدس خود با به عالی ترین صورت انجام داد و چگونه توانست موج بنیان کن انقلاب را تا شام برساند و از این راه پایه های قوی حکومت دودمان بوسفیان را سخت متزلزل و بی ثبات سازد.

بخش سوم: نقش اسراء در بهره برداری از نهضت و به ثمر رساندن آن

قافله ای اسیران یا کاروان تبلیغ

در قسمت دوم این کتاب، ما سیاست و روش خاص حسین بن علی علیه السلام را از زمان حرکت از مدینه تا هنگامی که آن حضرت قیام مقدس و خونین خود را در کربلا به پایان رساند، مورد بررسی و بحث قرار داده ایم و روشن ساختیم که این نهضت هر چند تا پایان شهادت با عالیتترین و صحیح ترین طرح ممکن انجام گردید، ولی با این حال اگر برای بهره برداری از آن فرزند پیغمبر دارای نقشه ای دقیق و حساب شده نبود نه تنها یزید بن معاویه به آسانی می توانست آن فاجعه ی خونین را تحریف سازد بلکه از تمام آن حوادث در راه تثبیت منافع و حکومت خویش و تسلط هر چه بیشتر بر مردم هم بهره برداری می نمود، ولی رهبر معصوم انقلاب که برای خنثی کردن نقشه های شیطانی یزید و رهبری کردن این نهضت تا پایان شهادت عالی ترین طرحها را داشت برای استفاده ی از آن همه فداکای های خود و یاران با فضیلت خویش هم بهترین نقشه ها را دارا است و زنان و کودکان اسیر وی مأمور اجرای آن نقشه و مسئول بهره برداری از آن نهضتند.

این کودکان و زنان داغ دیده هر چند در صورت اسیران بی پناه به سوی شام در حرکتند اما در واقع کاروان تبلیغ حسینند و سرنوشت نهضت اکنون به دست آنها سپرده شده است، آنها باید با یک روشن بینی خاص از فرصتهای مناسبی که در طول راه پیش می آید تا آخرین حد ممکن استفاده کنند، آنها باید از میان همان محملهای بی روپوش و با همان بازوهای به ریسمان بسته و در لباس اسارت با مردم صحبت کنند و خطبه ها ایراد نمایند.

حکومت یزید را در برابر اجتماع و ملت به محاکمه بکشند و سند محکومیت و رسوائی و ننگ آن را صادر نمایند، آنها باید حقیقت و صورت واقعی فاجعه ی دردناک کربلا را از دستبرد و تحریف حکومت حفظ کنند و آن را با همان قداست و عظمت به اطلاع امت برسانند، آنها دستگاههای ضبط حسینند و باید ندهای روح بخش آن امام را با همان سوز و گدازی که داشت بگوش همگان برسانند.

بنابراین، وظیفه خاندان حسین علیهم السلام حیاتی است و باید با دقت و مراقبت خاصی انجام گیرد.

حادثه ی دردناک کربلا هر چند به تنهایی کافی است که خشم و نفرت مردم را علیه دودمان بنی امیه سخت تحریک کند و پاکترین احساسات و عواطف امت را به سوی حسین و خاندان پیغمبر متوجه سازد، اما خطر بزرگی که در راه به ثمر رسیدن این نهضت آن را تهدید می کند امکان تحریف آن به وسیله دستگاه حکومت است، اینجا کاروان اسیران مأموریت دارد این تهدید ندهد، مسئولیت بزرگ و مهم این زنان و کودکان این است که به نام سوگواری، عزاداری، گریه کردن، ضجه زدن خاطره کربلا را زنده نگه دارند و با بیان خیانتها و فجایع رسوائی که یزید در آن بیابان انجام داد امت اسلامی را در جریان آن حوادث آنگونه که هست قرار دهند و اکنون ما به خواست خداوند روشن می سازیم که چگونه وظیفه حیاتی به وسیله ی اسرای اهل بیت به عالی ترین صورت انجام گردید و چگونه آنها توانستند با استفاده از فرصتهای متناسب اجتماع مسلمین را از هدف مقدس سالار شهیدان آگاه سازند و از این راه آن نهضت خونین را به ثمر برسانند.

هدف ما در این قسمت (همانند قسمت اول و دوم) شرح همه ی پیش آمدها و نقل تمام حوادثی که در طول راه انجام گردیده نیست بلکه مقصود تنها بررسی حوادث و اموری است که وسیله ی کاروان اسیران از هنگام حرکت از کربلا تا زمان برگشت آنان به مدینه به منظور رسوا کردن حکومت و به ثمر رساندن نهضت انجام گردیده است.

ما در این قسمت بیشتر به بحث و توضیح درباره ی خطابه ها و سخنرانیهایی که بوسیله ی خواهران و فرزندان حسین ایراد گردیده و عکس العمل شدید آنها از نظر حکومت و افکار امت می پردازیم، اکنون شروع به این قسمت:

دختر علی علیه السلام خطابه ای آتشین ایراد می کند

قافله اسیران روز یازدهم محرم به سوی کوفه حرکت نمود، مردم کوفه که از حسین علیه السلام دعوت کرده بودند تا به سوی آنها بشتابند و مقام امامت و رهبری آنان را در دست گیرد همان مردم در بیابان کربلا گرد آمدند، آن حضرت و یاران با وفای او را با لبهای تشنه به شهادت رساندند و اکنون هم خاندان وحی را اسیر کرده و با وضعی دلخراش بجانی کوفه می برند و روز دوازدهم محرم اسرای اهل بیت وارد کوفه گردیدند تا مأموریت بزرگ و حیاتی خود را از آنجا شروع کنند، ولی ما پیش از آنکه درباره ی اولین قدم خاندان حسین علیه السلام که به منظور بهره برداری از نهضت آن حضرت در کوفه بر داشته اند بحث کنیم، باید موفقیت کوفه را از نظر این خاندان مورد توجه قرار دهیم.

خوانندگان عزیز - شما می دانید کوفه مدت پنج سال تقریباً آن حضرت و پایگاه دوستان آن بزرگوار بوده است؛ زینب کبری و دختران و فرزندان علی تا چند سال قبل در نهایت عزت و احترام در اینجا زندگی می کردند، اکنون همان زینب می خواهد وارد کوفه شود، اما در حالی که اسیر است و در میان محملی

بی رویوش جای دارد زینب می خواهد به کوفه وارد گردد، در حالی که برادر معصومش و جوانان بنی هاشم کشته گردیدند و اطفال آن حضرت با وضع رقت بار در حال اسارت در برابر چشم او قرار دارند.

کوفه ای که تا دیروز زینب را با عزت و احترام در خود جای داده بود اکنون آن قهرمانه ایمان و فضیلت در حال اسارت می پذیرد، این وضع خاصی که آن شهر از نظر خاندان علی و شیعیان آن حضرت دارا است بر حکومت زاده ی زیاد هم پوشیده نیست او با آنکه اکنون کاملاً بر اوضاع مسلط است و با نیرنگهای شیطانی و جنایتهای غیر انسانی خود توانست دلها را در برابر قدرت خود سخت پر از رعب و وحشت سازد با این حال از آوردن خاندان اسیر حسین به کوفه ترسان است که مبادا خونها به جوش آید و جنبشی انسانی و اصیل برای تباه ساختن ریشه های حیات ننگین او انجام گیرد. از این نظر مراقبت های لازم را انجام داد و حکومت نظامی سختی اعلام نمودت اولاً دستور داد هیچ یک از مردم کوفه در روز ورود اهلبیت سلاح جنگ بر ندارد و با اسلحه از خانه بیرون نیاید و ثانیاً ده هزار نفر مرد مسلح از ارتشیان خود را در بین مردم و در تمام قستمهای حساس شهر و مسیر اسراء گمارد تا به شدت مراقبت اوضاع باشند^(۱۹۳) و با این ترتیب فرزند زیاد حداکثر احتیاط را از نظر مراقبت انجام داد.

آنگاه دستور داد خاندان فضیلت را (در حالی که سرهای شهداء و آزاد مردان کربلا بر بالای نیزه پیشاپیش آنها بود) وارد کوفه گردانند قافله ی اسیران در این شرائط به کوفه در آمدند در حالیکه اجتماع عظیم و بی سابقه ای از طبقات مختلف در خیابانها و کوچه ها گرد آمده و آنها را تماشا می گردند.

زینب کبری در میان محمل جای گرفته و منظره ی کوفه را می نگرد، نا گاه گذشته ی زندگی او در این شهر در برابرش مجسم گردید و آن حوادث دوران پدر یکی بعد از دیگری از خاطره ی پاک او می گذرد، با خود می گوید: آیا اینجا کوفه است؟! همان کوفه ای که پدرم در آن حکومت می کرد و من با عزت و احترام در آن زندگی می کردم؟ آیا من همان زینبم که اکنون در میان محمل بی رویوش جای گرفته ام؟! آیا اینان همان مردم اند که حسین و جوانان او را کشته اند و اکنون برای تماشای خاندان وی جمع شده اند؟! این افکار پیاپی از برابر زینب می گذرد.

اینجا بود که آن بانو تصمیم گرفت از این اجتماع عظیم استفاده کند و اولین قدم را در راه بیان حقایق کربلا و رسوا کردن حکومت آل سفیان بر دارد، تصمیم گرفت خطابه ای جانسوز ایراد کند و مردم را از عظمت جنایتی که حکومت زیاد با دست آنان انجام داد با خبر سازد.

شرائط سخن گفتن برای زینب آماده نیست اما

خوانندگان ارجمند - دختر بزرگ امیرالمؤمنین علیها السلام تصمیم دارد سخن بگوید و خطابه ای کوبنده ایراد کند، اما متأسفانه هیچ یک از شرائط سخن برای آن بانوی بزرگ آماده نیست زیرا:

شرط اول - برای سخنران این است که هیچگونه ناراحتی درونی مانند گرسنگی او را رنج ندهد تا بتواند با تسلطی کامل و بیانی رسا سخن بگوید، ولی زینب این شرط را فاقد بود زیرا هر چند بعد از شهادت حسین علیها السلام به طور جیره بندی آب و نان به خاندان آن حضرت می دادند، اما بسیار کم و در حداقل، و مخصوصا فردی مانند زینب که سر پرستی فرزندان برادر را بر عهده

داشت از سهمیه خود کمتر استفاده می نمود و قدری از آب و نان خویش را برای برادر زاده گان ذخیره می نمود.

شرط دوم - گوینده باید برای مردمی سخن بگوید که نسبت به وی نظر منفی ندارند و با دیده احترام به او می نگرند، ولی اگر خطیب به خواهد در اجتماعی سخن براند که شنوندگانی نسبت به وی با نظر حقارت می نگرند در این صورت نیم تواند با فکری آرام و بدون اضطراب گفتار خویش را ایراد کند، متأسفانه برای زینب علیه اسلام شرط دوم وجود نداشت، زیرا هم چند بسیاری از مردم می دانستند که آنها از خاندان علی هستند، ولی جمعی هم از مردم بودند که اصولاً نیم دانستند اینان از کدام دود مانند، این جمع ای کاروان را تنها به این صورت می شناختند که مردهای آنها علیه حکومت قانونی!!! یزید خروج کردند و کشته شدند و خاندان آنها اسیر گردیدند و اکنون وارد کوفه می شوند شاهد بر این جمله ای است که شخصیت عظیم علمی سید بن طاوس نقل می کرد، نام میرده می نویسد:

فلما قاربوا الكوفة اجتمع اهلها للنظر اليهن فاشرفت امرأة من الكوفيان فقالت من ای الاسارى اتن؟ فقلن نحن اسارى آل محمد صلى الله عليه اله (۱۹۴)

یعنی هنگامی که کاروان اسیران به نزدیک کوفه رسیدند مردم برای تماشای آنان جمع شدند و یکی از زنان کوفه با آنها گفت شما از چه خاندانی هستید؟ ما اسرای آل محمدیم

شاهد دیگر نبشته ی مرحوم سپهر است که می نویسد: هنگامی که سهل وارد کوفه شد و وضع آن شهر را غیر عادی دید از پیرمردی پرسید چه خبر تاره ای است؟ او در پاسخ گفت این مردم بعضی به نصرت لشکر یزید شادند و جمعی به شکست سپاه حسین سوگوار (۱۹۵)

اکنون آنچه که از این دو جمله ی تاریخی استفاده می گردد این انسان که جمعی از مردم کوفه اگر چه آن کاروان فضیلت را می شناختند و بر آنها سوگواری بودند، اما برخی هم اصولاً آنها را نمی شناختند و برای شکست آنان شادی می نمودند.

بنابراین زینب دومی شرط خطبه را هم فاقد است زیرا می خواهد برای مردمی سخن می گوید که جمعی از آنان به او نظر منفی دارند و با حقارت به وی می نگرند

شرط سوم - گوینده باید در محیطی آرام سخن بگوید ولی زینب خطابه ی خود را در محیطی ایراد کرد که در آن از سکوت و آرامش خبری نبود.

شرط چهارم - یک خطیب هنگامی می تواند گفتار خود را کامل ایراد کند که مرعوب قدرتی نباشد و فشاری را بر خود احساس ننماید زیرا رعب و ترس از قدرت اجازه نمی دهد گوینده مسلط بر گفتار خویش باشد و منویات خود را به طور کافی اداء سازد، اما دختر امیرالمؤمنین علیها السلام می خواهد در شرائطی سخن بگوید که اولاً در حال اسارت است و ثانیاً ده هزار مرد مسلح، سخت بر اوضاع مراقبت می کنند، با این ترتیب آن بانو سایه ی شوم و سهمگین قدرت پسر زیاد را به خوبی بر سر خود احساس می کند.

شرط پنجم - یک سخنران هنگامی بر گفتار خود تسلط دارد که مناظر ناراحت کننده ای که موجب پریشانی فکر اوست در برابر وی قرار نگیرد، ولی زینب هنگامی سخن می راند که مناظر دلخراش فراوانی در برابر او قرار داشت، چه مناظره ای برای ایجاد اضطراب و پریشانی فکر از این نیرومندتر که دختر علی برادر زادگان و زنان و خواهران آن امام را در شرائط ناراحت کننده ای در برابر خود مشاهده می کند؟! با این ترتیب هیچ یک از شرائط خطابه برای زینب

آماده نیست، اما با این حال بانوی قهرمان کربلا تصمیم گرفت از این فرصت بزرگ استفاده کند و حادثه‌ی دردناک عاشوراء را که سند رسوائی حکومت یزید است با بیانی آتشین و گرم با مردم در میان بگذارد. ابتداء آن شیر زن با ندائی فرمان سکوت داد.

اوماءت الی الناس ان اسکتوا فسارتدت الانفساس و سکتت الاجراس.

با این فرمان نفسها در سینه حبس گردید و شترها از حرکت باز ایستادند تمام گردنها کشیده شد دو گوش فرا می دهند تا ببینند آن بانو چه می گوید!!! زینب شروع به سخن کرد اما پیش از آنکه با مردم خطاب کند ابتداء دودمان خود را معرفی نمود تا همگان با نظر عظمت و احترام به او و گفتار او بنگرند فرمود:

الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار

سپاس می گذارم خدای را و درود می فرستم بر پدرم محمد و خاندان پاک او

خوانندگان عزیز - در این جانب زینب از پیغمبر اسلام تعبیر به پدر می کند با آنکه روش اهل بیت در خطابه ها این بود که آن حضرت را به لقب رسول یا بنی یاد می کردند و بر وی درود می فرستادند؟!

شما شاید که یک مورد هم نیابید که دودمان وحی از پیغمبر به عنوان اب و پدر یادی کرده باشند؟! اما زینب در اینجا گفت: درود بر پدرم پیغمبر!!! آری زینب می خواهد پیش از گفتار، خود را این قافله اسیران را معرفی را معرفی کند و نسبت خویش را با پیغمبر روشن سازد تا همگان دریابند اینها کیانند و از کدام دودمان و قبیله اند تا از این راه بتواند از همان ابتداء افکار و احساسات مردم را در اختیار گیرد، اکنون که این هدف بزرگ با این جمله‌ی کوتاه ابی

محمد انجام گردید و مردم دیگر بوی به عنوان یک دختر پیغمبر می نگرند نه به صورت یک بانوی اسیر، رشته سخن را در دست گرفت و خطاب به مردم چنین فرمود:

يا اهل الكوفة يا اهل الختل و الغدر اءتكونون فلا رقات الدمعة و لا هدايات الرنة انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ايمانکم دخلا بينکم الاوھل فيکم الاصلف و النطف و الصدر و الثنف و ملق الاماء و غمز الاعداء او کمرعی علی دمنة او کفضة علی ملحودة الاساء ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب اءتمت خالدون

ای مردم کوفه ای اهل فریب و خدعه آیا بر ما می گریید؟ هنوز چشمهای ما گیران است و ناله های ما خاموش نگردیده، مثل شما مثل همان زنی است که رشته ی خود را می بافت و سپس آن را بر می گشود، شما هم با پیغمبر ایمان آوردید و ریسمان ایمان خویش را محکم بافتند، اما با این گناه عظیم دوباره آن را گشودید و شما نیست جز چاپلوسی و شر و فساد و نخوت و عجب و بغض و تملق از کنیز زادگان و با دشمنان غمازی کردن، شما مانند گیاهی هستید که بر مزبله ای بروید، نه قابل اکل است و نه موجب نفع و یا مانند نقره ای مانید که در دل خاک دفن کرده شما مستوجب غضب خدائید و در دوزخ جای دارید.

ءتبكون و تتحتون؟ ای والله فابکوا اکثرا و اضحکوا قليلا فلقد ذهبتم بعارها و شنارها و لن ترحضوها بغسل بعدها ابدان وانی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوة و معدن الرسالة و سيد شباب اهل الجنة و ملاذ ذخيرتکم و مفزع نازلتکم و منارحجتکم و مدرة سنتکم الاساء ماتزون بعدا لکم و سحقا فلقد خاب السعی و ثبت الایدی و خسرت الصفقة و بوء تم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلة و المسکنة.

پس از آنکه ما را کشتید اکنون بر ما می گیرید؟! آری به خدا سوگند که باید بسیار بگریید و کم بخندید، هر آینه ننگ و عار این جنایت دامن شما را گرفته است و با هیچ آبی نمی توانید این لکه ننگ را بشوئید، چگونه شسته می شود قتل پسر پیغمبر و سید جوانان اهل بهشت، شما کشتید کسی را که پناهگاه نیکانتان و داد رس در هنگام بلا و مصیبتتان بوده است.

کسی که نشانه ی حجج شما و جایگاه سنت شما بوده، ای اهل کوفه گناه زشتی را مرتکب شدید و هلاک و عذاب بر شما باد، کوششهای شما بی نتیجه و دستهای شما بریده باد در این کار سخت زیان کردید و غضب خدای را بر خود نازل نمودید و داغ ذلت و مسکنت بر شما نقش بست.

ویلکم یا اهل الکوفة اءتدرون ای کید لرسول الله فریتم؟! و ای کریمه له ابرزتم؟! و ای دم له سفکتیم؟! و ای حرمة انتهکتیم؟! و لقد جئتم بها صلعاء عنقاء سوداء فقماء کطلاع الارض او ملاء السماء افعجبتم ان قطرت السماء دما و لعذاب الاخرة اخزی و انتم لاتنصرون فلا يستخفنکم المهل فانه لایخفره البدار و لا یخاف فوت الثاروان ربکم لبالمرصاد (۱۹۶)

وای بر شما مردم کوفه آیا می دانید کدام پاره ی جگر از مصطفی را شکافتید؟! و کدام پرده نشینان عصمت را از پرده بیرون افکندید؟! آیا می دانید چه خونی از پیغمبر بر زمین ریختند؟! و چه حرمتی را از او هتک نمودید؟ شما گناهی بسیار قبیح و داهیه ای عظیم انجام دادید گناهی که زمین را پر کرده و آسمان را فرا گرفته است آیا عجب می کنید اگر آسمان خون بیارد؟! هر آینه عذاب خداوند در آخرت ذلت آور و سخت تر است در حالیکه آن روز شما یاری نمی شوید و حمایت نخواهید شد اکنون که خداوند به شما مهلت داده خوش دل نباشید چه آنکه خدا در مجازات عجلت نمی کند و بیم ندارد که وقت

مکافات سپری گردد و سرعت در مکافات او را تحریک نمی نماید و بدانید که پروردگار شما در کمین گاه است؟

دختر امیرالمؤمنین علیه السلام این خطابه گرم و آتشین را ایراد کرد در حالیکه مصائب کربلا سخت او را رنج می دهد و اکنون هم در حال اسارت است؟! با این حال آن چنان کوبنده و مسلط سخن گفت که بشیر بن حزیم اسدی می گوید:

ولم اءخفرة والله انطق منها كانهما تفرغ من لسان اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام (۱۹۷)

یعنی به خدا قسم من زنی را در نهایت عفت و حیا ندیدم که بهتر از زینب سخن بگوید!! آنگونه خطابه خواند که گویا این کلمات از زبان علی بن ابیطالب شنیده می شود!!

زینب در این گفتار مردم خفته ی کوفه را بیدار کرد، مردمی که با افسونهای حکومت گویا در خواب مرگباری فرو رفته بودند و نمی دانستند چه جنایت بزرگی را فرزند معاویه با دست آنان انجام داد، جنایتی که (بنا به گفته ی زینب) ننگ و عار آن محو شدنی نیست و داغ رسوائی آن پاک نخواهد شد. عکس العمل این خطبه در بین آن مردم آنقدر شدید و عجیب بود که مورخین بزرگ و معتبر اسلامی نوشته اند:

فوالله لقد راءيت الناس يومئذ حيارى يبكون و وضعوا ايديهم في افواههم. (۱۹۸)
یعنی به خدا قسم در آن روز مردم کوفه را دیدم که بهت زده اشک می ریزند و از شدن غم و دستها را بر دهان گرفته و انگشت های خود را می گزند. سخنان زینب مانند صیحه ای بود آسمانی که محیط کوفه را فرا گرفت و در آن اثر عمیق و جانسوزی گذارد، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام فاجعه ی دردناک کربلا را که با دست همان مردم بی فضیلت انجام گردیده بود و بی پرده و

سوزناک برای آنان بیان کرد و آنها را برای انجام آن جنایت به سخت ترین وجه مورد توبیخ و تحقیر و سرزنش قرار داد.

زینب کبری با کلمات ملکوتی خود حقایق دردناک عاشوراء را بیان کرد تا حکومت زاده ی زیاد بنواند آن را تحریف کند و ماهیت قضیه را عوض نماید. تصور نشود عکس العمل این خطبه و هیجان شدیدی که در بین مردم کوفه ایجاد گردیده بود آنی بود و پس از مدتی کوتاه فراموش گردید! نه این تصور باطل و نادرست است، گفتار زینب آن چنان عمیق در مردم کوفه اثر گذارد که بالاخره توانست با دست همان مردم از کارگردانان و شرکت کنندگان در حادثه خونین طف به بدترین وجه انتقام بگیرد، مردم کوفه گویا خفته بودند و زینب آنها را بیدار کرد، و با روشن ساختن عظمت و بزرگی جنایتی که با دست آنان واقع شد و تحقیر و توبیخ شدیدی که نسب به آنها انجام گردید خشم و غضب آن مردم را علیه عبیدالله زیاد و یاران او سخت به جوش آورد، آن چنان جوششی که دیگر آرام نشد تا هنگامی که همام مردم در تحت لوای مختار گرد آمدند و صرفا به خاطر خونخواهی حسین و با شعار یالثارات الحسین دست به شورش مقدس و انسانی زدند، شورش که موج سهمگین و مرگبار آن پسر زیاد و تمام شرکت کنندگان در جنایت کربلا را گرفت و همه آنها را به دردناکترین وجه به دست انتقام سپرد.

راستی اگر این خطابه ی آتشین و کوبنده ی زینب نبود آیا حکومت زاده ی زیاد نمی توانست کوفه را همچنان در حالت بی خبری و خواب نگهدارد و این داهیه ی عظمی را بسیار کوچک و ناچیز جلوه دهد؟ آیا اگر این سخنان سوزناک زینب نبود که حقایق را بی پرده بیان کرد و وضع رسوا و شرمگین مردم کوفه را آشکارا برای آنها روشن ساخت باز هم می توان گفت که کوفه در

صدد بر می آید تا برای جبران گذشته ننگین خود آنگونه از کشتندگان حسین و یاران پاک وی انتقام بگیرد؟!

اینجا است که ما به ارزش حیاتی خطبه ی زینب از نظر نهضت پی می بریم و نقش عظیم آن را در توجه دادن افکار مردم به خاندان پیغمبر و ایجاد بغض و عداوت در دل‌های آنان نسبت به حکومت دردمان بنی امیه به خوبی درک می نمائیم.

زینب زاده ی زیاد را تحقیر می کند!!

فرزند زیاد که اکنون بر حسین تسلط یافت و آن حضرت و یاران او را به قتل رساند و خاندان پاکش را در حال اسارت وارد کوفه ساخت می خواهد آنچه که آن را به غلط پیروزی می نامد به رخ تمام اشراف و بزرگان کوفه بکشد تا از این راه رعب و وحشت بیشتری در دل های آنان ایجاد کند از این نظر مجلسی عظیم به وجود آورد که در آن بسیاری از طبقات مردم شرکت داشتند، در آن مجلس افسران بزرگ عبیدالله صف کشیده اند و قدرت سهمگین وی به طور محسوس بر سر همه سایه افکنده است، در این هنگام دستور داد آن اسیران فضیلت را در آن حاضر سازند.

پسر زیاد تصور می کند که دیگر در خاندان پیغمبر نیروئی باقی نمانده و این زنان و کودکان که دیروز تمام کسان و مردان خود را از دست داده اند اکنون سخت بال و پر شکسته اند و هنگام مواجه شدن با وی حداکثر فروتنی و خضوع را نسبت به او انجام خواهند داد!! این فکری بود که عبیدالله در سر می پروراند غافل از آنکه اینان خاندان پیغمبر و از دودمان هاشمند، آنها اگر می خواستند ذلت را بپذیرند شهادت را انتخاب نمی کردند و اسارت را بر نمی گزیدند.

در کشوری که بی اصالت ترین افراد مانند زاده ی زیاد فقط به خاطر خدمت به حکومت یزید اینگونه برگرده ی امت سوار گردیده اگر حسین در برابر این حکومت تسلیم می گردید و دست بیعت به فرزند معاویه می داد عالیترین پستها و منصب های حکومتی در اختیار وی بود، اما از نظر حسین و منطق انسانی وی آن زندگی و مقام چیزی جز ذلت و نکبت نیست.

حسین چون می خواست عزیز باشد شهادت را پذیرفت و اسارت را برای خاندان خود بر گزید، فرزند امیرالمؤمنین اسارت و ذلت زینب را هنگامی می دانست که خود در برابر یزید تسلیم گردد، ولی اسارتی که به جرم آزاد مردی و دفاع از حقیقت و آزادی اش موجب افتخار و سرافرازی است.

اما متأسفانه این منطق بزرگ برای سفله های امت و رسواترین افراد اجتماع مانند زاده ی زیاد قابل درک نیست، او به غلط تصور می کند که حسین مغلوب گردیده و او پیروز است، آن بی چاره تیره بخت گمان می برد که فاجعه هولناک کربلا دیگر رمقی برای خاندان علی باقی نگذارد. فرزند زیاد انتظار دارد همانگونه که قدرت نا چیز وی چشم نامردان اجتماع را پر می کند و دلهای آنها را می لرزاند به همین نسبت در زینب و زنان و کودکان دیگر حسین هم اثر بگذارد، اما به زودی به اشتباه بزرگ خود پی برد و آن غرور و نخوت وی آن چنان در هم شکست که برای او سخت دردناک بود، دستور داد خاندان حسین را در مجلس حاضر سازند، ولی دید هنگامی که دختر علی وارد مجلس گردید کوچکترین اعتناء به او و قدرت او نکرد، قدمها را بسیار شمرده بر می دارد مانند یک فرمانده پیروز و فاتحی که اکنون از پیکاری بزرگ بر گشته، زینب اینگونه به مجلس وارد شد و در گوشه ای دور از جمعیت جای گرفت!! طرز ورود زینب آن چنان برای عبیدالله ناراحت کننده و کوبنده بود که از حاضرین

پرسید من هذا المتكبرة - این زنی که با این نخوت و غرور وارد بر ما گردید کیست؟ به او گفتند: هذه زینب بنت علی - ابن زن دختر علی زینب است آن ناپاک هنگامی که نام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را شیند خشم او که از عمل زینب به هیجان آمده بود شدیدتر شد و برای انتقام از آن بانو به حربه ی فرومایگان و بی اصالتها دست زد و به زینب و خاندان وحی اهانت کرد و گفت: الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احد و تتکم.

حمد خدای را که شما را رسوا کرد و شما را کشت و دروغ شما را آشکار ساخت:

دختر امیرالمؤمنین که برای او سخن گفتن با عبیدالله بسیار دشوار و ناگوار است، زینبی که در شام شدیدترین انتقاد را از یزید و دستگاه حکومت او می نماید و به بدترین وجه او را تحقیر می کند با این حال به او می گوید: ای فرزند معاویه این از جفای روزگار است که مرا در شرائطی قرار داد تا با تو سخن بگویم اما من تو را بسیار کوچک می شمرم و سخت توبیخ می کنم؟

برای چنین بانوی قهرمانی سخن گفتن با فرزند زیاد که از پست ترین و بی اصالت ترین نوکران زاده ی معاویه است بسیار دشوار و ناراحت کننده است، از این نظر در برابر یاوه وی پاسخی بسیار کوتاه اما قاطع می دهد:

الحمد لله الذی اکرنا بنبیه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و طهرنا من الرجس تطهیرا انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا

حمد خدای را که ما را به پیغمبرش شرافت بخشید و از آلودگیها و پلیدیها پاک گرداند. پسر زیاد رسوا نمی شود مگر فاسق و دروغ نمی گوید مگر فاجر و آن هم ما خاندان پیغمبر نیستیم.

عبیدالله هنگامی که این پاسخ را از زینب شنید شهادت حسین علیه السلام را رسماً به رخ او کشید و با پوزخند و استهزائی گفت: کیف راءیت صنع الله باخیک؟ یعنی کار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟ زینب دید اینجا باید داد سخن داد و حقایق بی پرده آشکار ساخت زیرا فرزند زیاد با گفتار، گویا حوادث کربلا را تحریف کند، شهادت حسین و پیروزی ظاهری و سطحی خود را به حساب خداوند و اراده و خواست او بگذارد و از این راه بر جنایات خود پرده پوشی کرده و امر را بر بزرگان و مردم کوفه مشتبه سازد و آن را صنع الله بخواند، در چنین شرائط حساس دیگر زینب نباید ساکت بنشیند باید حقیقت را آشکار سازد و اجازه ی اینگونه تحریف و مغالطه به استاندار کوفه ندهد، به این علت پرورش یافته دامن علی لب به سخن گشود و در پاسخ او گفت.

مراءیت الاجمیلًا. هو لاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتنحاجون و تتخاصمون عنده و ان لک یابن زیاد موقفا فاستعدله جوایا و انی لک به ثکلتک امک یابن مرجانه ^(۱۹۹)

یعنی من از خداوند درباره برادرم ندیدم مگر نیکوئی و جمال، برادرم و یاران او کسانی بودند که خداوند برای آنها شهادت را مصلحت دانست و آنها با اختیار خود به سوی قتلگاه خویش آمدند اما بزودی پروردگار بین تو و آنان در دادگاه عدل خود جمع خواهد نمود و در آنجا تو را به محاکمه می کشند.

ای پسر زیاد برای تو موقفی است که باید برای دادن جواب در آن آماده باشی، ولی چگونه می توانی از این گناه عظیم جواب بدهی؟ ای زاده ی مرجانه مادر بر تو بگرید.

این نهیب کوبنده ی زینب آن چنان در مجلس طنین انداخت که دلها را پر از هول و هراس کرد و عبیدالله را در برابر بزرگان و اشراف کوفه سخت کوچک و

تحقیر نمود دختر امیرالمؤمنین علیه السلام در آن مجلس شوم اجازه نداد تا زاده ی زیاد آن قیام خدائی را که پاکترین مردان اسلام رهبری آن را داشتند به آن حضرت تحریف کند و آن را خواست خدا و صنع پروردگار بنامد، و با این ترتیب پرده بر روی جنایتها و وحشیگریهای خویش بکشد.

بانوی بزرگ کربلا تا اینجا وظیفه مهم و حیاتی خویش را در پاسداری از نهضت به خوبی انجام داد و با ایراد خطابه ای آتشین در برابر مردم و سخنان قاطعی که در مجلس فرزند زیاد ایراد فرمود به خوبی توانست مسیر فاجعه ی خونین طف را از دستبرد حکومت حفظ کرده و افکار مردم را برای گرفتن انتقامی دردناک از به وجود آورندگان آن حادثه آماده سازد.

استاندار کوفه پس از آنکه مجلس خود را به پایان رساند دستور داد تا آل الله را به زندان بردند و در میان قید و بند کشیدند آنگاه نامه ای به یزید نوشت و ضمن شرح داستان شهادت و اسارت از او خواست تا درباره ی سرنوشت اسراء فرمانی صادر کند.

نابینائی شیردل و شجاع

فرزند زیاد بن ابیه پس از آنکه خاندان وحی را در سیاه چال زندان جای داد دستور داد تا مردم همگان در مسجد جمع گردند و برای شنیدن خطبه ی وی آماده شوند، آنگاه خود بر بالای منبر رفت و گفت: الحمد لله الذی اظهر الحق و نصر امیرالمؤمنین و اشیاعه و قتل الکذاب ابن الکذاب.

حمد خدای را که حق را آشکار ساخت و امیرالمؤمنین یزید و یاران او را یاری نمود و دروغگو و فرزند دروغگو را به قتل رساند.

عبدالله بن عفیف که از مردان برزرگ اسلام و از شیعیان پاک امیرالمؤمنین علی علیه السلام برود در آنجا حضور داشت، او چشم چپ و راست خود را در جنگ

جمل و صفین در راه حمایت شیر مرد فضیلت از دست داده بود و اکنون نابینا است، هنگامی که ناسزا و سخنان زشت فرزند مرجانه را شنید سخت بر آشفت و از میان جمعیت برخاست و فریاد زد: یابن مرجانه

ان الكذاب ابن الكذاب انت و ابوک و من استعتلك وابوه یاعدوالله اتقتلون ابناء النبیین و تتكلمون به هذاالكلام علی منابر المؤمنین؟!

ای پسر مرجانه! دروغگو توئی و پدرت و آن ناپاکی که تو را بر این مردم امارت داده و پدر او معاویة بن ابی سفیان. آیا فرزندان پیغمبر را می کشید و اکنون بر بالای منبر و جایگاه مؤمنین اینگونه سخن می گوئی؟!

عبیدالله که این سخنان سخت بر وی ناگوار آمده بود گفت کیست که با من اینگونه تکلم می کند! فرزند عقیف بر او بانگ زد و گفت:

انا المتكلم یاعدوالله اءتقتل الذریة الطاهرة التی اذهب الله عنهم الرجس و تزعم انک علی دین الاسلام؟ و اغوثاه این اولادالمهاجرین و الانصار لاینتقمون من طاغیتک اللعین ابن اللعین علی لسان محمد رسول رب العالمین (۲۰۰)

یعنی ای دشمن خدا گوینده ی آن کلام منم. آیا تو فرزندان پاکانی که خداوند پلیدی و رجس را از آنها برداشت. می کشی او با این حال گمان می بری هنوز مسلمانی؟! کجا هستند فرزندان مهاجر و انصار بفرماید برسند و از ستمگری مانند تو که خودت و پدرت را پیغمبر لعن کرده انتقام بکشند.

فرزند زیاد که با شنیدن این عتابهای کوبنده که مانند صاعقه ای بر وی فرود می آمد به شدت غضبناک شده بود دستور داد عبدالله را دستگیر سازند، اما قبیله ای از مداخله کردند و عبدالله را سالم به منزل رساندند، ولی عبیدالله جمیع از رجاله های خود را فرستاد تا فرزند عقیف را در داخل منزلش بازداشت کنند.

آنها پس از درهم شکستن مقاومت طایفه ی ازد درب خان را شکستند و بعد از مقداری نبرد آن مرد روشندل و بصیر را دستگیر کردند و نزد ابن زیاد آوردند. آن بی پدر پس از مکالماتی که با عبدالله انجام داد از او پرسید درباره ی عثمان چه می گوئی؟

عبدالله گفت: او از جهان رخت بر بسته تو را با او چکار است ولکن سلنی عن ابیک و عنک و عن یزید و ابیه. اکنون از من درباره خود و پدرت و یزید و بابای او سؤال کن تا من تاریخ و سابقه ی شما و خاندانتان را شرح دهم. ابن زیاد گفت: من از تو چیزی نمی پرسم تا هنگامی که شربت مرگ بنوشی، عبدالله گفت من از خداوند شهادت می خواستم و آرزو می کردم که به دست بدترین خلق خدا کشته شوم، ولی از هنگامی که چشمهای من در جمل و صفین نابینا شد و از رسیدن به این آرزو مایوس گشتم، اما اکنون دانستم که دعای من به اجابت رسید، آنگاه اشعار بلیغ در مدح خاندان پیغمبر خواند و سپس به امر آن ناپاک او را کشته و بدن مقدسش را بر بالای دار زدند، و با این ترتیب نام عبدالله بن عفیف هم در شما یاران حسین و حمایت کنندگان از آن حضرت و شهداء اسلام ثبت گردید.

کاروان اسیران به سوی شام می رود

هنگامی که صحیفه ی ملعونه و نامه ی شوم فرزند زیاد که در آن از شهادت پاکترین مردان اسلام و اسارت خاندان آنان خبر داده بود و یزید بن معاویه رسید سخت مسرور گشت و شادمانی نمود آنگاه به عبیدالله نوشت که قافله ای اسیران را با سرهای شهداء به سوی شام فرستد و آنها را هر چه زودتر برای آن سفر آماده سازد.

پسر زیاد پس از دریافت فرمان یزید طبق دستاورد وی اسرای اهل بیت را با سرها به جانب شام روانه ساخت.

اکنون خاندان حسین علیه السلام و زنان و کودکان داغ دیده ای او به سوی پایتخت حکومت و مرکز ثقل قدرت دودمان بنی امیه در حرکتند آنها در شام با فرزند معاویه روبرو می گردند و به شهری قدم می گذارند که بغض و عداوت خاندان علی علیه السلام سراسر مردم آن شهر را فرا گرفته و اصول و فروع آنها با این سنت جهنمی عجین گشته است، مردم شام دهها سال است که تحت تربیت مستقیم معاویه و دودمان بوسفیان قرار دارند دستگاه وسیع تبلیغاتی معاویه توانست نسل حاضر شام را بر کینه و بغض شدید نسبت به علی و فرزندان وی پرورش دهد و رهبری افکار و عقائد آنان را بر عهده بگیرد، از این نظر حکومت بنی امیه مردم شام را مطمئن ترین و وفادارترین کسان نسبت به خود می داند و از پیوند ناگسستنی آنها با خویش کاملاً اطمینان دارد، مردم شام همانگونه که خاندان بنی امیه را ولی نعمت خود می دانند و بدون هیچ قید و شرطی برای فداکاری در راه آنها و حکومت آنان آماده اند، به همان نسبت با دودمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام کینه دیرین و دشمنی زائل نشدنی دارند.

قدرت خاندان بنی امیه در این شهر کاملاً ریشه دار و عمیق است و آنها از حمایت همه جانبه ی مردم به خوبی برخوردارند، اکنون خاندان اسیر حسین علیه السلام بنا است در چنین شهری وارد گردند و برای مدتی در میان مردم آن بسر ببرند، با این حساب به خوبی می توان پیش بینی کرد که شهر شام چگونه از این کاروان استقبال خواهد کرد و در چه شرائط دردناکی اهل بیت وحی را در میان خود خواهد پذیرفت، مردمی که بشنوند حکومت مورد حمایت آنان با یکی از خطرناکترین و سرسخت ترین و دشمنان سابقه دار خود به نبرد برخاست، ولی

با اصطلاح پیروز شد، مردهای آنها را کشت و زنان و کودکان آنها را اسیر کرده و وارد شام می کند.

کاملاً پیدا است که این مردم با این اسراء چگونه برخورد می کنند و آنها چگونه به سرزمین خود وارد می سازند؟! بنابراین شگفت انگیز نیست اگر در تواریخ می خوانیم: هنگام ورود اهلبیت پیغمبر در شام، مردم آنها لباس های نو بر تن کردند و شهر را به بهترین صورت زینب دادند.

خوانندگان و نوازندگان در همه جا مشغول نواختن و خواندن شدند خوشی و شادمانی آن چنان مردم را فرا گرفته بود که گویا شام یکپارچه غرق در سرور است (۲۰۱)

موقعیت حکومت فرزند معاویه در هنگام ورود اسراء به شام از هر نظر به حدی تحکیم یافته بود که اگر ارتش بسیار مجهز و نیرومند می خواست در آن شرائط بر آن شهر مسلط گردد، پایتخت حکومت را زیر نظر بگیرد و قدرت یزید را متزلزل سازد امکان ناپذیر بود، تنها لشکری که با تجهیزات خاص خود می توانست به مرکز ثقل قدرت یعنی شام تسلط یابد و حکومت دردمان بوسفیان را سخت دچار اضطراب سازد همان سپاهی بود که حسین بن علی علیه السلام آن را به سوی شام فرستاد - سپاهی که هنگام حرکت از مکه آن بزرگوار درباره ی آن به محمد حنفیه فرموده بود خداوند می خواهد این زنان و کودکان را اسیر را ببند.

اکنون سر این اسارت روشن می شود و این سپاه با سلاحهای کوبنده و غیر قابل رقابتی که در اختیار دارند یعنی با همان بازوهای به ریسمان بسته و با همان زنجیرها و غل جامعه ای که به گردن افکنده و از همه مهمتر با آن زبان گویا و منطق کوبنده که دارد آن چنان وضع ثابت و تحکیم یافته ی یزید را

مضطرب و دچار پریشانی می سازد که باری حکومت بنی امیه قابل پیش بینی نبوده است.

و به خواست خداوند به زودی خواهیم دید که قافله ای اسیران یعنی ارتش بسیج شده حسین بن علی علیه السلام چگونه توانست در مدتی کوتاه تمام شرائط را به نفع خود عوض کرده و افکار و احساسات همگان را کاملاً قبضه نماید خطابه های آتشین و جانسوزی که به وسیله خواهر داغدار حسین و حضرت سجاد زین العابدین علیه السلام در شام ایراد گردید و در آن رسوائیها و جنایتهای شرمگین حکومت بنی امیه بی پرده بیان شد و به زودی توانست از یک طرف بغض و عداوتی که در دلهای آن مردم نسبت به آن خاندان فضیلت طی دهها سال جای گرفته بود جای خود ره به عواطف و علاقه شدید نسبت به آنان بدهد.

و از سوی دیگر خشم و نفرت عمومی را سیل آسا به سوی فرزند معاویه سرازیر می نمود، زاده ی فرزند هند که با کشتن حسین علیه السلام و اسارت خاندان وی به غلط تصور می کرد که دیگر کارها پایان یافت و پرونده خاندان پیغمبر به زودی برای همیشه بسته می شود، ناگاه با کمال تعجب دید که در سر زمین شام و در پایتخت حکومت وی فرمانروایان واقعی و صاحبان قدرت حقیقی که بر افکار و دلها مردم حکومت می کنند همان زنان و فرزندان اسیر حسینند نه او و یاران کثیف او، یزید بن معاویه دید که کشتن حسین علیه السلام بر خلاف تصور سابق او به جای آن که موقعیت وی را بهتر و تسلط و نفوذ او را بر امت بیشتر سازد و ضربه های مهلک و کوبنده ای بر پیکر حکومت او وارد ساخت. ضربه ای که اثر آن قاطع بود و حکومت شام را ناچار به استماله ی از اهل بیت پیغمبر وا داشت.

مجلسی که یزید را به ننگ می کشد

یزید بن معاویه که اکنون حسین بن علی علیه السلام و یاران آزاده ی او را به قتل رساند از قدرت و پیروزی خود سخت سرمست است و می خواهد به تصور غلط خود این فتح و غلبه را به بزرگان شام و شخصیت‌های بزرگ آن سرزمین تفهیم کند از این نظر دستور می دهد مجلس بی سابقه ای ترتیب دهند که در آن تمام شخصیت‌های خارجی که مقیم پایتخت وی هستند و اشراف و سران شام شرکت نمایند، در آن مجلس خود بر بالای تختی زرنگار نشست و تمام مظاهر قدرت خود را در آنجا مجسم ساخت.

در این هنگام فرمان داد سر مقدس فرزند پیغمبر را در برابر او حاضر سازند و زنان و فرزندان اسیر آن حضرت را وارد مجلس نمایند، در اینجا آن ناپاک زاده ی رسوا و داعی این الدعی کینه های شیطانی و عداوت‌های موروثی خود را به طرز وحشیانه و غیر انسانی نسبت به خاندان علی علیه السلام ظاهر می سازد و با چوب دستی که در دست داشت نسبت به آن سر بریده اسائه ی ادب می کند.

طبری که از مورخین متعصب سنی مذهب است در این باره می نویسد: ثم اذن للناس فدخلوا و الرأس بین یدیه و مع یزید قضب و هو بنکت به فی ثغره

(۲۰۲)

یعنی پس از آماده گشتن مجلس به مردم اجازه داد وارد گردند در حالیکه سر حسین در برابر او قرار داشت و در دست او به چوبی بود که با آن نسبت به دهان و دندان آن بزرگوار اسائه ادب می نمود.

آن نانجیب بی اصالت با این عمل نامردانه و رسوای خود پستی و فرومایگی خویش را روشن ساخت. آنگاه سرمستی و نخوت و غرور او آن چنان بر وی غلبه کرد که عداوت و کینه ی شدیدی را که او و خاندان او در باطن نسبت به اسلام و پیامبر علی قدر آن در دل داشتند یکباره آشکار ساخت و در نهایت

صراحت مقدس ترین مسائل اعتقادی اسلام را مورد انکار و استهزاء قرار داد،
در آنجا اشعاری خواند و ضمن آن چنین گفت:

لیت اشیاخی بیدر شهدوا جزع الجزرج من وقع الاسل
لاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید، لاتشل
قد قتلنا القوم من ساداتهم وعدلناه بیدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل
لست من خندق ان لم انتقم احمد ما کان فعل (۲۰۳)

یعنی ای کاش بزرگان قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند می بودند و می دیدند که طایفه ی خزرج چگونه از شمشیرها و نیزه های ما به فریاد و ناله آمدند تا آنگاه از خوشحالی فریاد بر می آوردند و می گفتند ای یزید دست تو شل مباد، ما بزرگان بنی هاشم را کشتیم و آن را به حساب جنگ بدر گذاردیم و این پیروزی را در برابر آن شکست قرار دادیم، محمد ﷺ با حکومت بازی کرد والا نه خبری از آسمان داشت و نه وحی بر او نازل شده بود و من از نسل خندق نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم.

خطابه ای آتشین یا محاکمه ی رئیس حکومت

سخنان اهرمنی و رعب انگیز یزید که در آن مقدس ترین معتقدات اسلامی را آشکارا انکار کرده و بی شرمانه سخن از انتقام از پیغمبر به میان آورد و کشتن حسین و یاران آزاده ی او را در برابر شکستی که نصیب کفار قریش در جنگ بدر شده بود قرار داد، در سراسر مجلس طنین انداخت و اثری بسیار بد بر افکار و دلها گذارد.

آیا یزید به پیغمبر ناسزا می گوید و دشمنان آن حضرت و کفار را به عظمت یاد می کند؟ آری این یک حقیقت تلخ و درد ناک است و اولین باری است که

مردی به نام خلیفه اسلامی تمام مقدسات اسلامی را آشکارا مورد استهزاء و انکار قرار می دهد، اما مگر کسی می تواند بر آن جرثومه ی ننگ و فزاحت اعتراض کند؟؟

سایه شوم و سهمگین قدرت او آن چنان بر سراسر کشور و بر سر همه سایه افکنده است که کوچکترین خیال اعتراض به وی مرگ حتمی و قطعی را در بر دارد ولی آیا قدرت یزید از نظر خاندان اسیر حسین علیه السلام هم اینگونه است و تا این درجه وحشت انگیز؟ آیا از این همه ترسی که در دلهای همگان از حکومت ستم و استبداد فرزند معاویه وجود دارد در دلهای قافله ی اسیران هم خبری هست؟ قطعاً نه. آنها اگر از قدرت یزید احساس وحشت می کردند از روز اول در برابر او تسلیم می شدند و بیعت با او را ننگ و ذلت و خواری نمی شمردند آری اینجا است که باید کاروان تبلیغ حسین علیه السلام حساس ترین وظیفه حیاتی خود را انجام دهند و در برابر سخنان کفر آور یزید سخت به مقابله برخیزید، آخر مگر نه این است که آنها اسارت را پذیرفتند تا اسلام را از اسارت حکومت کفر و الحاد بنی امیه نجات بخشند؟؟ آیا مگر نه این است که آنها این بار گران مصیبت را تحمل کردند تا از هستی اسلام و وجودیت آن دفاع کنند؟

پس اکنون باید در برابر یاوه گوئیهای یزید داد سخن بدهند و با منطق کوبنده و رسای خود آن شمر مغرور و فرومایه را بر جای خود بنشانند، چگونه قابل تصور است؟! خاندان پیغمبر در مجلس یزید ساکت باشند و آن ناپاک به آن حضرت ناسزا بگویند و مقام نبوت او را آشکارا انکار کند؟! نه، چنین چیزی ممکن نیست.

این اسیران بال و پر شکسته که به آزادی و عدالت بال و پر بخشیده اند. باید از این فرصت استفاده کنند و حقایق روشنی را که طی دهها سال با دست بنی

امیه بر مردم شام کاملاً مخفی گشته بود آشکارا بیان نمایند اینجا بود که دختر علی از جای برخاست و با صدائی رسا و مؤثر خطبه ای کوبنده و آتشین ایراد کرد. خطبه ای که هر انسان آزاده را بی اختیار تحسین و امید داد، یزید اشعار کفر آور خود را پایان داد، ولی ناگاه از صف اسیران بانوئی برخاست و با یک جهان شہامت در برابر او این چنین آغاز به سخن کرد.

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على رسوله و آله اجمعين صدق الله سبحانه كذلل يقول: ثم كان عاقبة الذين اساءوا السوا ان كذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزون (٢٠٤) اظننت يا يزید حيث اخذت علينا اقطار الارض و آفاق السماء. فصبحنا ناق كما تاق الاسراء ان بنا على الله هوانا و بك على كرامة و ان ذلك لعظم خطرک عنده فشمخت بانفک و نظرت في عطفک حسين راءيت الدنيا للک مستوثقه و الامور متسقة و حين صفالك ملكنا و سلطاننا فمهلا مهلا انسييت قول الله تعالى ولا بحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خیر لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما و لهم عذاب مهين (٢٠٥)

حمد می کنم خدای عالمیان را و درود می فرستم بر پیغمبر اسلام و خاندان او آری راست گفت خداوند آنجا که در قرآن می گوید: عاقبت کسانی که زشت کاری ها و گناه کردند بجائی رسید که آیات خداوند را دروغ شمردند و آنها را به مسخره گرفتند.

ای یزید! آیا گمان کردی از اینکه آسمان و زمین را بر ما ننگ گرفتی و مانند اسیران ما را به شهرها و دیارها کشاندی، ما در نزد خداوند خوار و پستیم ولی تو قدر و منزلت داری؟ و با این خیال باد به دماغ افکندی و با نگاه غرور و نخوت به اطراف خود می نگری؟

در حالی که مسرور و فرحناکی از این که دنیایت آباد شده و کار بر مراد تو می رود و مقام و منصبی که شایسته و سزاوار ما است در دست گرفتی؟
(اگر چنین تصور باطلی کردی) آرام باش مگر فراموش کردی گفتار خدای را که در قرآن می گوید: گمان نکنند آنها که به راه کفر باز گشتند که آنچه ما برای آنها پیش می آوریم و آنها را مهلت می دهیم به نفع آنان و به خیز و شهادت آنهاست؟ نه. بلکه این مهلت برای این است که بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوار کننده در پیش است.

ءمن العدل یا بن الطلقاء تخدیرک حرائر و امائک و سوقک بنات رسول الله
سبایا؟ قدهتکت ستورهن و ابدیت و جوههن تحدوا بهن الاعداء من بلد الی بلد
و سیتشر فهن اهل المناهل و یتصفح و جوههن القریب و البعید و الدنی و
الشریف لیس معهن من رجالهن و لی و من حماتهن حمی و کیف یرتجی مراقبة
من لفظ فوه اکباد الاذکیاء و نبت لحمه من دماء الشهداء و کیف یرتبطاء فی
بغضنا اهل البیت من نظر الینا بالثقف و الشنان و الاحن و الاضغان.

آیا این عدل تو است ای پسر آزاد شدگان^(۲۰۶) که زنان و کنیزان خود را در پشت پرده جای دهی، ولی دختران پیغمبر را در میان نامحرمان حاضر سازی؟ و آنها را با دشمنانشان در شهرها بگردانی و اهل بادیه ها و دور و نزدیک و پست و شریف آنها را به ببیند، در حالی که از مردان آنها کسی را باقی نگذاردی و حمایت کننده ای ندارند، آری از تو جز این انتظاری نیست، چگونه انتظار مهربانی و رحم باشد از کسی که با دهان خود می خواست جگر پاکان را بیلعد^(۲۰۷) و گوشت او از خون شهیدان اسلام روئیده شده، و چگونه در دشمنی ما کوتاهی کند کسی که همواره با نظر بغض و عداوت و کینه به ما می نگرد؟
ثم تقول غیر متاءثم و لامستعظم.

لاهلوا و استهوا فرحا

ثم قالوا يا يزيد لاتشل

متنحيا على ثنايا ابى عبدالله سيد شباب اهل الجنة نتكتنها بمحضرتك و كيف
لاتقول ذلك و قدتكات القرحة و استاءصلت الشافة بار اقتك دماء ذرية محمد
ﷺ و نجوم الارض من آل عبدالمطلب و تهتف باشياخك زعمت انك تناديهم
فلتردن و شيكا موردهم و لتودن انك شلكت و بکمت و لم تكن قلت ماقلت و
فعلت ما فعلت اللهم خذلنا بحقناو انتقمهم ممن ظلمنا و احلل غضبك بمن سفك
دمائنا و قتل حماتنا.

ای یزید! این جنایتهای عظیم را انجام دادی آنگاه نشسته ای و بدون آنکه
خود را گناهکار بدانی یا جنایت خود را بزرگ بشماری می گوئی ای کاش
پدران من بودند و سرور و شادمانی فریاد بر می آوردند و می گفتند: ای یزید
دست تو شل مباد

این جمله را می گوئی در حالی که با چوبدستی بر دندانهای مقدس سید
جوانان اهل بهشت میگوئی؟! چگونه نگویی با آنکه زخمها را شکافتی و دست
خود را به خون فرزندان پیغمبر آغشته ساختی و ستارگان زمین را که از آل
عبدالمطلب بودند خاموش نمودی؟! و اکنون پدران خود را صدا می زنی و گمان
می کنی که با آنها سخن می گوئی؟ بزودی تو به آنان می پیوندی و در آنها
آرزو می کنی که ای کاش دستهایم شل و زبانم لال بود و نمی گفتم آنچه را که
گفتم و نمی کردم آنچه را که انجام دادم. (در اینجا زینب با خدا سخن گفت و
عرضه داشت): پروردگارا حق ما را از دشمنان ما بگیر و از آنهایی که به ما ظلم
کردند انتقام بکش و آتش غضبت را فرو فرست بر کسانی که خون ما را ریختند
و مردان ما را کشتند.

آنگاه خطاب به یزید فرمود:

فوالله ما فریت الاجلک و لاحتزرت الالحکم و لتردن علی رسول الله
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بما تحملت من سفک دماء ذریة و انتهکت من حرمة فی عترته و لحمته
حیث یجمع الله شملعم و یلم شعثهم و یاخذ بحقهم و لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون^(۲۰۸) و حسبک بالله حاکما و بمحمد
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خصیما و بجبرئیل ظهیرا و سيعلم من سول للک و مکنک من رقاب
المسلمین بس للظالمین بدلا و ایکم شر مکانا و اضعف جندا.

ای یزید با این حنایت نشکافتی مرگ پوست خود را و پاره نکردی جز
گوشت خویش را و به زودی بر پیغمبر خدا وارد می شود در حالی که بار
گرانی از ریختن خون فرزندان او و هتک حرمت خاندان و پاره های بدن آن
حضرت بر گردن گرفته ای در آن روزی که خداوند آنان را جمع می سازد و
پراکندگی آنها را تبدیل به اجتماع می کند و حق آنها را باز گیرد و گمان مکن
آنهائی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه آنها زنده اند و در نزد
پروردگار خود مرزوقند.

ای یزید! برای تو کافی است که حاکم بر تو خدا باشد و خصم تو پیغمبر و
جبرئیل هم از او حمایت کند، و بزودی می دانند آنهائی که تو را بر این مقام
نشانند و بر گردن مسلمانها سوار کردند که چه ستمگری را به جای خود
انتخاب نمودند و بزودی خواهید دانست که کدام یک از شما بدبخت تر و
ناچیزتر هستید.

ولئن جرت علی الدواهی مخاطبتک و انی لاستصغر قدرک و استعظم تقریبعک
و تویبیک لکن العیون عبری و الصدور حری الافالعجب کل العجب لقتل حزب
الله النجباء بجزب الشیطان الطلقاء فهذه الایدی تنطف من دمائنا و الافواه تتحلب

من لحومنا و تلك الجثث الطواهر الزواکی تتنابها العواسل و تعرفها امهات
الفراعل و لئن اتخذتنا مغنما لتجدنا و شيكا مغرما حين لاتجدالا ما قدمت يداك و
ما ربك و ماربك بظلام للعبيد فالى الله المشتكى و عليه المعول.

ای زاده ی معاویه! اگر چه شدائد و فشارهای روزگار مرا در شرائطی قرار
داد که با تو سخن بگویم، اما من ترا کوچک می شمرم و بسیار سرزنش میکنم و
فراوان توییخ می نمایم، چگونه نکنم با آنکه چشمها گریان است و دلها در فراق
عزیزان سوزان، آه که چه شگفت انگیز است!! مردان خدا به دست لشکر شیطان
کشته شوند؟ این دستهای شما از خون ما آغشته است و دهانهایتان از گوشت
خاندان پیغمبر مملو است و آن بدنهای طیب و طاهر بر روی زمین مانده و
گرگهای بیابان آنها را دیدار می کنند.

ای یزید! اگر تو کشتن و اسارت ما را غنیمت می شمری به زودی باید
گرامت گران آن را بپردازی در آن هنگامی که نمی یابی هیچ ذخیره ای مگر
آنچه را که انجام دادی و خداوند به بندگانش ستم نمی کند، ما از بیداد گریهای
تو به خدا شکایت می کنیم و او پناهگاه ما است.

فكد كيدك و اسع سعيك و ناصب جهدك فوالله لاتمحو ذكرنا ول تميت و
حينا و لا تدرک امدنا ول ترحض عنك عارها و هل راءيك الا فندو و ايامك
الا عدد و جمعك الا بدد يوم يناد المناد الا لعنة الله على الظالمين فالحمد لله رب
العالمين الذي ختم لاولنا بالسعادة و المغفرة و لآخرنا بالشهادة و الرحمة و نسل
الله ان يكمل لهم الثواب و يوجب لهم المزيد و يحسن علينا الخلافة انه رحيم و
دود و حسبنالله و نعم الوكيل (۲۰۹)

ای یزید، آنچه می توان در اره دشمنی با ما انجام ده و آنچه می خواهی مکر و فریب بکار بر و سعی و کوشش نما! اما به خدا سوگند تو نمی توانی نام ما را محو کنی و ما را از ید مردم ببری.

این یزید تو نمی توانی وحی ما را خاموش سازی و از این راه به آرزوی دلت برسی و این ننگ و عار را از دامن خود پاک نمائی! این یزید آگاه باش که راء ی و عقل تو بسیار ضعیف است و دودمان زندگیت به زودی سپری می گردد و جمع تو پراکنده می شود، روزی که منادی خدا فریاد بر آورد که لعنت خدا بر ستمکاران باد اکنون من حمد می کنم خدای را که ابتدای کا ما را به سعادت و مغفرت قرار داد و پایان آن را به شهادت و رحمت ختم نمود، ما از خداوند می خواهیم که ثواب و رحمت خویش را بر شهیدان ما تکمیل فرماید و اجر و مزد آنان را افزون سازد و جانشینی ما را از آنها نیکو قرار دهد زیرا او خداوند بخشنده و مهربان این و او پناهگاه ما است و ما را کافی است و او نیکو و کیلی است.

خوانندگان عزیز - این خطابه ی آتشین و جانسوز بوسیله ی یک بانوی اسیر ایراد گردید، بانوئی که اکنون در حال اسارت است و بازوهای او را به ریسمان بسته اند، زنی که برادر زادگان خود را در حالت شکنجه در مقابل خود می بیند و سر بریده برادر معصومش در میان طشت در برابر چشم او قرار دارد، این خطابه کوبنده در مجلسی ایراد گردید که فرزند معاویه و کسی که حکومت و قدرت اسلامی را در دست دارد شخصا در آنجا حاضر است، مجلسی که شخصیتها و بزرگان لشکری و کشوری شام در آن حضور دارند و سهمگینی قدرت شوم یزید برای همگان به خوبی احساس می شود با این حال دختر

امیرالمؤمنین علیه السلام آن چنان یزید را مورد تحقیر و توبیخ قرار داد که راست بهت انگیز و حیرت آور است.

زینب کبری در این خطابه ی جانسوز و آتشین نه تنها قدرت و حکومت یزید را اصولاً به حساب نمی آورد بلکه آنگونه سخن گفت که گویا بانویی بزرگ با کودکی خردسال صحبت می کند و او را بر کردارهای زشت و ناروایش مورد نکوهش قرار می دهد.

دختر امیرالمؤمنین فرزند معاویه را یعنی همان فردی که با نیرنگها و فریبکاریهای پدر اکنون بر سر حکومت اسلامی تکیه زده و قدرت عظیم کشور را در اختیار دارد - آنگونه تحقیر می نماید که او را به ابن لطلقا و زاده ی هند جگر خوار می خواند!

بانوی قهرمان کربلا در کیفر خواستی که علیه آن ناپاک در حضور وی و در برابر بزرگان و اشراف شام طرح می کند ابتداءً روی گناهی انگشت می گذارد که برای یزید امکان هیچگونه توجیه و تفسیر درباره ی آن نیست، گناهی که در حضور او و به دستور شخص او انجام می گردید، می گوید: آیا این از عدالت تو است ای فرزند آزاد شدگان؟ که زنان و کنیزان خود را در پشت پرده قرار دهی ولی دختران پیغمبر را به اسارت بکشی و آنان را در مجلس نامحرمان حاضر سازی؟

در اینجا خواهر داغ دار حسین عملی را در برابر یزید قرار می دهد که دیگر او نتواند افکار ساده دلان را فریب داده و خود را از آن تبرئه نماید و گناه آن را به گردن فرزند مرجانه بگذارد، این دیگر عبیدالله نبود که چنین مجلسی را ترتیب دهد و با خاندان وحی و فضیلت آنگونه رفتار نماید؟

راستی بهت انگیز است! یک زن در حال اسارت با بزرگترین مرجع قدرت کشور اینگونه تکلم کند!! و بعد از آن همه تحقیرهای کوبنده و توبیخ های شدید خطاب به او بگوید این از جفای روزگار است بر من که مرا در شرائطی قرار داد تا با تو سخن بگویم!!! آیا شهادت آن هم توأم با اصالت و منطق عالی تر از این قابل تصور است؟!

آری زینب در آن مجلس هم یزید را بر جنایتها بیداد گریهایش محکوم ساخت و ننگ و رسوائی او را آشکار نمود و از این راه وظیفه بزرگ و مقدسی که در آن فرصت حساس بر عهده ی وی بود به خوبی انجام داد و هم به خوبی نشان داد که فاجعه ی دردناک شهادت و اسارت کوچکترین ضربه ی روحی و شکست بر دودمان پاک امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد نساخت.

مؤثرترین ضربه ای که بر حکومت یزید وارد آمد

خطابات گرم و آتشین زینب علیها السلام که در آن بدترین تحقیر و توبیخ ها نسبت به یزید انجام شد زمینه ی فکری اجتماع را برای بیداری از آن خواب سنگین و مرگبار که با افسون حکومت آل بوسفیان به آن دچار گردیده بودند به خوبی آماده ساخت و حکومت دمشق را دچار مشکلاتی نمود، اما تنها این ضربه برای از پای در آوردن رقیب کافی نبود و او همچنان به انجام کینه توزی و رنج و آزار نسبت به خاندان وحی و رسالت مشغول بود، آخرین و موثرترین ضربه ای که توانست نفوذ و اعتبار یزید را به طور محسوسی متزلزل سازد و بوسیله ی زین العابدین علیه السلام بر حکومت وی وارد آمد، یزید بن معاویه برای ریختن زهرهای تازه ای از عداوت و بغض موروثی خود بر خاندان علی علیه السلام امام سجاد را در مسجد بزرگ و جامع دمشق حاضر ساخت تا خطیب کتیف و بی شرم وی در حضور آن سلاله ی نبوت نسبت به سرسلسله ی مردان و دودمان

وی ناسزا بگوید و از آل بوسفیان مدح کند، اما در این مسجد که (بر خلاف مجلس یزید) تنها چاپلوسان و متملقین و اشراف و بزرگان شام در آن جمع نبودند بلکه قشر صحیح و حقیقی اجتماع و طبقات اصیل امت هم در آن فراوان یافت می شدند فرزند اسیر و به غل و زنجیر کشیده حسین علیه السلام ضربه مؤثر و کاری خود را آن چنان کوبنده و قاطع بر نفوذ و اعتبار یزید وارد آورد که موقعیت او را سخت متزلزل ساخت، وضع تازه ای که با خطابه ی آن امام در مسجد بزرگ دمشق به وجود آمده بود فرزند معاویه را سخت مضطرب کرده و او را نسبت به سر نوشت خود و حکومتش شدیداً دچار وحشت نمود، یزید بن معاویه هنگامی که اجتماع عظیم مردم را در جامع دمشق مشاهده کرد به خطیب بی ایمان و جیره خوار خود دستور داد بر بالای منبر رود تا آل بوسفیان را مدح کند و خاندان علی علیه السلام را ناسزا گوید!

آن مرد از خدا بی خبر و آن گوینده ی پست طینت و فرومایه هم طبق دستور ارباب ننگین خود تا حد توانائی خویش نسبت به دودمان پاک بزرگ مرد اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام سب و لعن کرده و اسائه ی ادب نمود آنگاه سخن از ابوسفیان و نسل ملعون و منفور وی به میان آورد و دورغهای فراوانی در مدح و ثنای آنان گفت، اینجا بود که زاده ی حسین و فرزند سالار شهیدان با ندائی قاطع بانگ بر او زد و فرمود:

ویلک اءیها الخاطب! اشتریت مرضادة المخلوق بسخط الخالق فتبوی مقعدک
من النار.

وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را بر خشم خدا اختیار کردی؟
جایگاه تو در آتش باد.
آنگاه به یزید روی کرده فرمود:

ءذن حتی اصعد هذا الاعواد فاکلم بکلمات الله فيه رضى و لهو لاء الجلساء
اجر.

بگذار تا من بر بالای این چوبه ها روم و سخنانی گویم که موجب خشنودی
خداوند و سعادت این مردم گردد؟

ولی پیدا است که یزید چنین اجازه ای نخواهد داد و خواست امام را نخواهد
پذیرفت، اما چون بانگ اعتراض زین العابدین بر خطیب و سپس اجازه سخن
خواستن، توجه مردم را کاملاً به سوی آن حضرت جلب کرده بود از این نظر
همگان بر یزید اعتراض کرده و می خواستند سخنان آن جوان را بشنوند، گفتند،
امیرالمؤمنین! چه زیان دارد؟! فرمان کن تا بر منبر بر آید و هنر خویش بنماید؟
ولی پاسخ یزید به مردم شام هم منفی بود زیرا او می دانست که اگر آن باقی
مانده دودمان نبوت بر منبر رود و فرصت سخن پیدا کند حقایق دردناکی را با
مردم در میان می نهد که حکومت شام از آشکار گشتن آنها سخت در وحشت
است، اما خوشبختانه فشار افکار عمومی و خواست اجتماع کار خود را کرد و
فرزند معاویه بالاخره تسلیم گردید و اجازه داد تا زین العابدین ع سخن
بگوید.

اکنون فرصتی است بسیار حساس و مهم که در اختیار سلاله ی اظهار قرار
گرفته است، در مسجدی بزرگ شام، در برابر قشر واقعی و صحیح اجتماع و
امت، آنهم در مجلسی که فرزند معاویه، کسی که به ناحق بر سریر خلافت
اسلامی تکیه زده در آن حاضر است! بدیهی است که این عالیترین فرستی است
که در اختیار حجت خدا و فرزند داغ دیده ی زهرا قرار گرفته است، این یک
فرصت حیاتی است که یکی از اصیل ترین فرزندان آن دودمانی که سالیانی دراز
افکار امت اسلامی علیه آن دودمان از همین شهر رهبری می شد اکنون در همان

شهر احقاق حق کند و ماهیت کثیف و ننگین این حکومت را که برای مردم و پرده و در استتار بود آشکار و روشن سازد.

زین العابدین علیه السلام برای رسیدن به این هدف بزرگ و مقدس و توجه دادن افکار و دلهای مردم به سوی خاندان پیغمبر و ننگین ساختن حکومت بنی امیه کافی است که تنها خویش و دودمان خویش را بشناساند و درباره ی رقیب و جنایات و رسوائیها که او در سرزمین آزادی و عدالت یعنی کربلا انجام داده آشکارا سخن بگوید.

آری اگر این دو قسمت به طور صحیح انجام گیرد خود کافی است که شدیدترین شور و هیجان را در مردم علیه دودمان بنی امیه و به نفع خاندان علی علیه السلام به وجود آورد، هیجانی که برای حکومت شام دردناک و مرگبار باشد و موقعیت آن را سخت دچار اضطراب و تزلزل سازد.

به خاطر همین جهات بود که یزید حاضر نبود پست منبر را آن هم در آن شرائط حساس و حیاتی در اختیار جوانی بگذارد که پدر و عموها و برادران او را چند روز قبل به وحشیانه ترین صورت به قتل رسانده و زنان و کودکان آنها را به اسارت گرفته است، اما خوشبختانه پا فشاری مردم کارگر شد و حق در جواب خود قرار گرفت.

خطابه ی امام یا صاعقه ای مرگبار بر یزید

حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که بر فراز منبر قرار گرفت پس از حمد و ثنای پروردگار این کونه شروع به سخن کرد:

ایهاالناس! اعطينا ستا و فضلنا بسبع اعطينا العلم و الحلم و السماحة و الفصاحة و الشجاعة و المحبة قى قلوب المؤمنین و فضلنا بالن منا النبى المختار

محمد ﷺ و منا الصديق و منا الطيار و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هذه
الامة من عرفنى فقد عرفنى و من لم يعرفنى انباءته بحسبى و نسبى
مردم شام! خداوند ما را به علم و حلم و سماحت و فصاحت و شجاعت
برترى داد و دلهای مؤمنین را از محبت ما و پر ساخت و ما را به پیغمبر مختار
و علی بن ابی طالب و جعفر طیار و حمزه و دو فرزندان پیغمبر حسن و حسین
فضیلت داد، هر کس مرا می شناسد بشناسد و آنکه مرا نمی شناسد اکنون من او
را به حسب و نسب خویش آگاه می سازم.

ایهالناس انا بن مکة و منى، انا بن زمزم و الصفا... انا بن من اوحى اليه الجليل
ما اوحى، انا بن محمد المصطفى، انا بن على المرتضى.. انا بن صالح المؤمنين و
وارث النبيين وقامع الملحدين... انا بن فاطمة الزهراء انا بن سيدة النساء انا بن
خديجة الكبرى.

من فرزند مکة و منا هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم و من فرزند آن
کسی هستم که خداوند به او وحی فرستاد، من فرزند محمد مصطفی هستم، من
فرزند علی مرتضی هستم، من فرزند صالح مؤمنین و وارث پیامبرانم، من فرزند
کسی هستم که ملحدین را ریشه کن ساخت، من فرزند دختر پیغمبرم، من زاده
ی بهترین زنانم، من زاده خدیجه کبرایم.

در اینجا که امام علیؑ افکار مردم را کاملا به سوی خود و دودمان خود توجه
داد و حسب و نسب خویش را (که حکومت دمشق می خواست بر مردم شام
پوشیده بماند) آشکارا روشن ساخت دامنه ی سخن را به فاجعه ی خونین کربلا
کشاند و فرمود:

انا ابن المقتول ظلما انا ابن المجزوز الرأس من القفا، انا ابن العطشان حتى
قضى، انا ابن طريح كربلا، انا ابن مسلوب العمامة و الرداء انا ابن من بكت عليه

ملائكة السماء... انا ابن من رأسه على السنان يهدى، انا ابن من حرمه من العراق الى الشام تسبي (٢١٠)

من فرزند آن کسی هستم که که او را به ستم کشتند، من فرزند کسی هستم که سر او را از قفا بریدند، من فرزند کسی هستم که او را تشنه کشتند، من زاده ی کسی هستم که پس از کشتن بدن او را بر زمین افکندند و او را دفن نکردند، من فرزند آن کسی هستم که لباس او را به غارت بردند، من زاده ی آن کسی هستم که سر او را بر بالای نیزه نمودند، من فرزند کسی هستم که زنان و کودکان او را از عراق تا شام به اسارت آوردند.

امام سجاد عليه السلام همچنان به سخن ادامه داد و جنایات شرمگین و تکان دهنده ای که حکومت یزید در بیابان کربلا آن را انجام داده بود در آن مجلس حساس بر شمرد و پرورده از وی اعمال کثیف و ضد انسانی فرزند معاویه برداشت:

خطابه ای که فضای شام را طوفانی ساخت

امام زین العابدین عليه السلام که با قلبی سوخته و داغ دار سخن می گفت و فجایع دردناک کربلا را شرح می داد، شور و هیجان عجیبی در مسجد دمشق ایجاد کرد که برای حکومت شام هول انگیز بود.

سخنان امام و ناله های جانسوز وی چون آه صاحب درد بود آن چنان اثر عمیق و محسوسی از خود بر دلها و افکار مردم به جای گذارد که طوفانی خشمگین از ضجه ها و اشکها به وجود آورد.

طوفانی که لرزه بر اندام یزید افکند و تنفر و انزجار عمومی را دامنگیر وی ساخت، مردم بی اختیار اشک می ریختند و با صدای بلند فریاد می زدند، عکس العمل شدید خطابه ی امام و شدت شور و هیجان شامیان را از اینجا می توان به خوبی احساس کرد که فرزند معاویه برای نجات از آن وضع بیم آور و

قطع کردن گفتار زین العابدین نتوانست از قدرت عظیم خود استفاده کند - و به امام فرمان فرود آمدن از منبر دهد و یا آنکه بگوید او را از منبر به زیر آورند - بلکه ناچار به یک نیرنگ شیطانی دست زد و به مؤذن گفت اذان بگو، تا از این راه سخنان حضرت را قطع نموده و اشک و آن مردم را آرام سازد!!

آری پیش از آنکه زین العابدین بر منبر رود شرائط و تسلط یزید بر اوضاع آنگونه بوده که حضرت از وی اجازه خواست تا سخن بگوید و بالاخره هم با پا فشاری و اصرار مردم فرزند معاویه به این کار تن در داد، اما اکنون چند لحظه بیشتر از سخن گفتن امام نمی گذرد آن چنان شرائط دگرگون و مسیر همه چیز عوض شد که یزید جرات نمی کند به آن خطیب آسمانی و معصوم بگوید از منبر فرود آید بلکه ناچار می گردد برای آنکه سخنان شود انگیزی آن حضرت که تا اعماق دلهای مردم را به آتش کشیده قطع کند به مؤذن دستور دهد تا اذان بگوید.

اما امام علیه السلام که از این نیرنگ و شیطنت به خوبی آگاه است نه تنها نقشه او را بی اثر ساخت بلکه در صدد بر آمد تا از این اذان بهترین و عالیترین بهره ها را بر دارد و در تعقیب از هدف بزرگ خود از آن به خوبی استفاده نماید، از این نظر هنگامی که ندای اذان برخاست آن حضرت ساکت شد تا افکار مردم را به سوی مؤذن و فصول اذان جلب کند، از هنگامی که مؤذن اولین فصل اذان را اداء کرد و با گفتن الله اکبر خدای را به بزرگی و عظمت یاد نمود امام سجاد علیه السلام هم دنباله ی اذان را گرفت و به تناسب فصول آن بر بالای همان منبر به عظمت و وحدانیت خداوند گواهی داد تا وقتی که مؤذن به فصل شهدان محمدا (رسول الله) رسید و به مقام رسالت پیغمبر شهادت داد.

در اینجا حضرت بر یزید بانگ زد و با فریادی که همگان بشنوند فرمود ای زاده ی معاویه! این محمد که او را به عظمت یاد می کنند جد تو است یا جد من؟ اگر بگوئی جد من است و من از دودمان او هستم به کذب سخن گفتمی و اگر بگوئی جد تو است پس چرا فرزندان او را کشتی و خاندان او را اسیر کردی؟ (۲۱۱)

اجتماع مردم که یزید می خواست با اذان مؤذن آنها را از زین العابدین منصرف سازد با شنیدن این جمله هیجان آنها شدیدتر و سوز و التهاب آنها افزون گردید.

خوانندگان عزیز - با این ترتیب امام چهارم علیه السلام بهترین و عالیتری استفاده ها را از آن قرصت حساس نمود و با معرفی خود و دودمان پاک خود و شرح فاجعه و جنایات دردناک کربلا و کشتارهای فجیعی که به فرمان یزید نسبت به فرزندان پیغمبر و پاک ترین مردان اسلام، به عمل آمده بود. توانست مردم شام را در جریان صحیح حوادث قرار دهد و از این راه نهضت مقدس حسین علیه السلام را از دستبرد و تحریف حکومت دمشق حراست نماید، یزید بن معاویه که در یک بیابان دور دست با لبهای تشنه و جگرهای سوخته فرزندان پیغمبر و یاران آزاده ی او را به قتل رسانده بود و می خواست آن جنایات ننگین را (همانند ابدان شهداء) در همان سرزمین دفن کند و از انتشار آن در بین امت اسلامی جلوگیری نماید هیچگاه تصور نمی کرد که سالار شهیدان خود در کربلا کشته شود، ولی امامی معصوم و خطیبی شجاع یعنی فرزند اسیرش را در حال اسارت به شام بفرستد تا در مسجد جامع آن و در برابر شخص یزید بر بالای منبر رود، هم خود و دودمان پاک خود را معرفی نماید و هم جنایات هول انگیز حکومت دمشق را بیانی جانسوز و آتشین آنگونه شرح دهد که حکومت شام را رسوا

سازد و برای او هیچگونه امکانی برای پرده پوشی و تحریف آن جنایات باقی نگذارد!!! در اینجا ممکن است پرسش شود که خطبه ی زینب با آنکه کوبنده تر و خطاباتش با یزید شدیدتر و سخت تر بود چرا آن چنان هیجانی را در مردم به وجود نیاورد که سخنان زین العابدین علیها السلام ایجاد کرد! پاسخ این پرسش از نظر نویسنده این است که خطبه زینب در مجلس یزید ایراد گردید و در آنجا کسانی حاضر بودند که از اشراف و بزرگان شام و یا از فرماندهان بزرگ نظامی و همکاران و کارمندان عالی رتبه ی حکومت دمشق بودند و طبیعی است که آنها با واقعیات و حقایق کمتر و سر و کار دارند و دیرتر در آنها اثر می گذارد - آن هم حقایقی که بر خلاف رضای زمامدار و حکومت وقت باشد.

آنها منافع خود را در حفظ موقعیت یزید می بینند و از این نظر همواره سعی می کنند در راه رضای او قدم بردارند و موقعیت او را هر چه بیشتر تحکیم بخشند.

با این حساب شگفت انگیز نیست اگر کلمات آهنین و گرم آن بانو که در آن یزید بن معاویه به شدت تحقیر و توبیخ شد در حاضرین اثر روشن و محسوسی به جای نگذارد و آنها را دچار هیجان و تاءثر آشکار نسازد.

اما سخنان زین العابدین علیها السلام که در آن جنایتهای حکومت دمشق در کربلا بی پرده کو صریح بیان گردیده بود در مسجد جامع شام و در مجلسی ایراد گردید که در آنها تنها چاپلوسان و تملق گویان و جیره خواران یزید نبودند بلکه اکثریت آن اجتماع را طبقات حقیقی و قشر صحیح ملت تشکیل می دادند.

همانهایی که اگر حکومت‌های فاسد و ستمکار بگذارند دلها و افکارشان برای درک حقایق کاملا آماده و مهیا است امام چهارم علیه السلام با این نمونه سخن می گفت و فجایع دردناک طف را با آنها در میان گذارد، از این نظر شگفت نیست اگر اثر این خطابه در شام تا آن حد عمیق و شورانگیز باشد که یکباره مسیر همه چیز را دگرگون سازد.

نفرت و انزجار عمومی در شام

خطابه های آتشین و هیجان انگیزی که در شام به وسیله امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبری ایراد گردید و مناظر رقت آوری که از کودکان و فرزندان اسیر حسین علیه السلام در برابر چشم مردم قرار داشت به زودی توانست خشم و نفرت عمومی را علیه فرزند معاویه تحریک کند و عواطف و احساسات مردم را به سوی قافله ی اسیران و سالار شهیدان جلب نماید، کاروان اسراء در مدت کوتاه توانستند آن چنان تمام شرائط را به نفع خود دگرگون سازد که برای حکومت دمشق دردناک و غیر منتظره بود.

ما برای نشان دادن وضع عمومی شام نسبت به فرزند معاویه و عکس العمل شدید که آن خطابه ها و مناظر رقت انگیز خاندان اسیر در پایتخت کشور و مرکز حکومت بنی امیه به وجود آورده بود تنها به نقل مورخین سنی مذهب اکتفا می کنم تا از هر گونه اعمال تعصب به دور باشد.

ابن اثیر مورخ معروف اهل سنت می نویسد: و لما وصل رأس الحسين الى يزيد حسنت حلا ابن زياد عنده و زاده و وصله و سره ما فعل ثم لم يلبث الا يسيرا حتى بلغه بغض الناس له و لعنهم و سهم فندم على قتل الحسين فكان يقول و ما على لواحتمك الاذی و انزلت الحسين في داری و حکمته فیما یرید و ان كان في ذلك و هن في سلطانی حفظا لرسول الله و رعایتا لحقه و قرابته لعن الله

ابن مرجانه فانه اضطره و قد ساءله ان يضع يده فى يدى او يلحق بثغر حتى يتوفاه الله فلم يجبه الى ذلك فقتله فبغضتى بقتله الى المسلمين وزرع فى قلوبهم العداوة فابغضنى البر و الفاجر بما استعظموه من قتلتى الحسين مالى ولا بن مرجانه لعنه الله و غضب عليه (۲۱۲)

يعنى هنگامى كه سر حسين را براى يزيد به شام بردند از پسر زياد مسرور گشت وصله و عطاي او را افزون ساخت و از عمل او خشنود گرديد، ام زمانى بسيار کوتاه بيشتر نگذشت كه از خشم و غضب مردم و سب لعن آنها نسبت به خود آگاه گشت، آنگاه از كشتن حسين اظهار ندامت و پشيمانى نمود!!! و مى گفت چه خوب بود كه من اين رنج و مصيبت را تحمل مى كردم و حسين را به خانه خود مى خواندم و خواسته هاى او را اجابت مى كردم؟!

اين كار هر چند باشون حكومت و قدرت من سازش نداشت، اما براى رعايت پيغمبر!!! و حفظ حق او و خویشاوندی با وی شایسته بود، خداوند پسر مرجانه را لعنت کند زیرا او حسين را مجبور ساخت تا شهادت را به پذيرد، حسين از او خواسته بود كه يا اجازه دهد و او به بعضى از سرحدات برود دو در آنجا زندگى كند و يا آنكه دست او را زنده در دست من بگذارد، اما پسر مرجانه نپذيرفت و او را كشت و با اين كار مرا مورد خشم و غضب امت قرار داد و دشمنى با مرا در دلهاى مردم كاشت و در نتيجه مرا در نزد خوب و بد مردم منفور ساخت زیرا كشتن حسين در نظر آنان عظيم جلوه كرد. مرا با پسر مرجانه چكار بود خداوند او را لعنت كند و مورد غضب خویش قرار دهد.

ابن جوزى مى نويسد:

فوالله لم يبق فى الناس احدا لاسبه و عابه و تركه (۲۱۳)

یعنی به خدا قسم در بین مردم کسی نبود مگر آنکه برای کشتن حسین به یزید ناسزا می گفت و او را توبیخ کرده و از او فاصله گرفت:
مورخ نامبرده و تنفر و انزجار عمومی را از یزید از قول وی اینگونه نقل می کند:

لعن الله ابن مرجانة لقد اضطره الى التقل لقد ساءله ان يلحق ببعض البلاد او الثغور فمنعه لقد زرع لي ابن زياد في قلب البر والفاجر و الصالح و الطالح
العداوة (۲۱۴)

یعنی خداوند فرزند مرجانه را لعنت کند، او بود که حین را به کشته شدن مجبور ساخت، حسین از او خواسته بود که وی را رها سازد تا به یکی از شهرها برود یا راه یکی از سرحدات را در پیش گیرد اما عبیدالله نپذیرفت، حسین را کشت و در نتیجه تخم دشمنی با من را در دلهای مردم از خوب و بد کاشت.

یزید قدرت معنوی حسین علیه السلام را احساس کرد

مردم شام که تا آن روز گویا در خواب مرگباری بودند با خطبه های آتشین و گرم اسیران (که در آن حقایق دردناک کربلا و جنایات شرمگین و بی حساب حکومت بنی امیه آشکارا شرح داده شده بود) یکباره بیدار شدند و عظمت گناهی که زاده ی معاویه نسبت به خاندان وحی و رسالت انجام داده بود به خوبی درک کردند، و عکس العمل آن تنفر و انزجار شدیدی بود که در تمام طبقات نسبت به حکومت دمشق به وجود آمده بود، تنفر و انزجاری که حکومت شام خشم و غضب امت را در آن به خوبی احساس کرد.

یزید بن معاویه به زودی دریافت که اگر این وضع همچنان ادامه یابد ممکن است مشکلات بزرگی را برای وی به پیش آورد از این نظر در صدد بر آمد تا

با نیرنگ تازه ای گذشته ننگین خود را پرده پوشی کند و هیجان عمومی را آرام نماید، ولی رسیدن به این هدف جز از راه استحاله از خاندان وحی و نبوت امکان ناپذیر بود.

این زنان و فرزندان که توانستند با بازوهای به ریسمان بسته ی خود - و مهمتر از آن - با منطق قوی و کوبنده ی خود اینگونه وضع شام را دگرگون سازند و افکار عمومی را در اختیار بگیرند، اکنون حکومت دمشق برای تثبیت موقعیت متزلزل خویش و نجات از آن وضع انفجار آمیز می بایست به همان زنان و کودکان نزدیک گردد و از آنان تملق بگوید تا از این راه افکار عمومی را تسکین بخشد.

برای انجام این هدف فرزند معاویه زین العابدین علیه السلام را سخت مورد نوازش قرار داد و همواره سعی می کرد تا در برابر مردم با آن حضرت ظاهر شود و در کنار آن امام باشد.

ابن اثیر مورخ اهل سنت می نویسد:

و کان یزید لایتغدی و لا یتعشی الا دها علیا الیه ^(۲۱۵)

یعنی هیچ شب و روزی بر یزید نمی گذشت مگر آنکه علی امام سجاد را نزد خود می خواند و با آن حضرت به سر می برد.

به زنان و خاندان حسین علیه السلام گفت: اگر می خواهید در شام نزد من بمانید و اگر به مدینه بر گردید اما این زنان و کودکان که مأموریت دارند تا نهضت پاک و مقدس حسین علیه السلام را به ثمر برسانند باید از این پیش آمد و وضع موجود هر چه بیشتر استفاده کنند و حکومت شام را به رسواتر سازد.

آنها باید اکنون که مسیر تمام حوادث در راه منافع آسمانی و انسانی آنها است از این فرصت بزرگ حداکثر بهره را بر دارند و فجایع هولناک طف را

بیشتر و صریح تر به اطلاع مردم برسانند از این نظر در پاسخ وی گفتند قبل از هر چیز ما باید برای کشته گان خود سوگواری کنیم یزید هم که در شرائط خاصی قرار گرفته بود ناچار در برابر این خواست تسلیم شد و دستور داد تا منزل او را برای سوگواری آماده سازند و تمام زنان قریش در آنجا جمع شوند آنگاه خاندان پیغمبر با دل‌هایی داغ دار و چشم‌هایی اشک بار به سوی خانه یزید رهسپار شدند.

کامل بهائی می نویسد:

فلما دخلت النوة استقبلهن نساء آل ابی سفیان و قبلن ایدی بنات رسول الله و بکین واقمن الماتم ثلثة ایام^(۲۱۶)

یعنی هنگامی که زنان اسیر داخبل منزل گردیدند زنهاي آل ابی سفیان همگی با اشکهای ریزان و ضجه و ناله از آنها استقبال کردند دستهای آنها را بوسیدند و سه روز با آنان در آنجا سوگواری کردند.

مورخین بزرگ سنی مذهب می نویسد:

ثم اخرجن و ادخلن دور یزید فلم تبقي امراءه من آل یزید الا اتتهن و اقمن الماتم ثلاثة ایام^(۲۱۷)

یعنی زنان اسیر حسین از اقامتگاه خود خارج شدند و برای سوگواری به منزل یزید رفتند و هیچ زنی از دودمان بنی امیه باقی نماند مگر آنکه نزد آنان آمد و در آنجا سه روز اقامه ی عزا کردند.

راستی بهت انگیز است!! یزید حسین بن علی علیه السلام را می کشد و کثیف ترین جنایتها را در یک بیابان دور دست - دور از چشم اجتماع - نسبت به فرزند پیغمبر و یاران پاک و آزاده ی وی انجام می دهد. سپس زنان و کودکان داغ دار آن امام را به اسارت می گیرد و با وضعی دلخراش وارد شام می سازد، اما

قدرت معنوی و نفوذ آسمانی حسین تا آنجا عمیق است که بالاخره کار خود را کرده و چند روزی از ورود خاندان وحی به دمشق بیشتر نگذشته بود که ناگاه فرزند معاویه خود را در یک بن بست سیاسی عجیبی از نظر اجتماع مشاهده کرد، بن بستى که برای نجات از آن هیچ راهی نیست مگر آنکه آن حکومت بیدادگر و ستم از آن اسیران بال و پر شکسته استمالت کند و خود را از راه محبت و احسان به آنان نزدیک سازد، خاندان حسین هم که سخت بیدار و هشیارند آنگونه از این فرصت بزرگ استفاده کردند که توانستند اولین مجلس رسمی سوگواری سالار شهیدان را در همان شام و در خانه یزید برقرار نمایند!!!

آری این است معنای پیروزی حق بر باطل و غلبه ی داد بر ستم، کاروان اسیران اجازه ندادند تا تنها نسل های آینده پیروزی سرور آزاد مردان را درک کنند و بر یزید لعن و نفرین نمایند.

آنها آنگونه توانستند از فرصتهای متناسب به طرزى اعجازآمیز بهره بردارند که فرزند معاویه نه تنها در پایتخت حکومت خود بلکه در داخل خانه و منزل خویش هم قدرت معنوی حسین و حکومت واقعی آن بزرگوار را به خوبی احساس کرد.

یزید بن معاویه حسین را می کشد اما ناچار می گردد که اولین مجلس سوگواری آن حضرت را در منزل اختصاصی خود تشکیل دهد!!!
اکنون شما قدری عمیق تر به وضع مجلس و چگونگی آن فکر کنید، در این محفل سوگواری زینب، ام کلثوم، رباب، سکینه یعنی صاحبان عزا و همان اسیران دل سوخته آزادانه و بدون ترس از تازیانه ها و قدرت شوم حکومت -

جنایتها، کشتارها، تشنگیها، محملهای بی روپوش، مصیبتهای اسارت و خلاصه از همه چیزی بی پرده سخن می گویند!!!

آیا ابن ناله ها، این اشکها، این گونه شرح دادن آن فاجعه ی خونین سندهای زنده بر رسوائی و ننگ حکومت نیست؟ آیا اینگونه سوگواری کردن آن هم در خانه اختصاصی یزید شاهی گویا و بر زبونی و شکست واقعی فرزند معاویه نیست؟ چرا. این یک حقیقتی است غیر قابل انکار که بر حکومت دمشق هم پوشیده نیست. اما برای یزید چاره ای جز تسلیم شدن در برابر خاندان اسیر حسین علیه السلام نبود، آن مردی که راضی نمی شد به امام سجاد علیه السلام در مسجد دمشق اجازه ی سخن بدهد تا مبادا او را رسوا سازد اکنون وضع انفجار آمیز خطرناکی در اجتماع به وجود آمده که برای نجات از آن، حکومت وی چاره ندارد جز آنکه خواسته های فرمانروایان بر افکار و دلهای مردم یعنی همان زنان و فرزندان اسیر را بپذیرد - هر چند به این - صورت باشد که سه روز رسماً در خانه او سوگواری کنند و او را از این راه رسوا سازند!! یزید بن معاویه که برای تبرئه خود اکنون از کشتن حسین علیه السلام اظهار ندامت می کند و گناهان کار را بر گردن فرزند مرجانه می افکند برای آنکه نشان بدهد در این ادعا راست می گوید ناچار است حتی این بار سنگین و کمرشکن را هم تحمل کند.

خوانندگان عزیز - تا اینجا روشن شد که چگونه خاندان اسیر حسین علیه السلام وظیفه بزرگ و حیاتی خود را در به ثمر رساندن نهضت و بهره برداری از آن به خوبی انجام دادند و توانستند نام علی و خاندان علی را بار دیگر زنده سازند و نقشه هائی پنهانی حکومت بنی امیه را که از زمان معاویه برای محو و نابودی اسلام و نام پیامبر عالی قدر آن طرح گردیده بود و تا رسیدن به نتیجه

قطعی چند قدمی بیشتر فاصله نداشت به خوبی نقش بر آب نمایند و ماهیت آن دودمان کثیف را برای امت و اجتماع اسلامی آشکار سازند.

آیا یزید واقعا پشیمان گشته بود

پس از آنکه چند روزی از ورود خاندان پیغمبر به شام گذشت و مردم آن آشکارا از فرزند معاویه اظهار تنفر و انزجار نمودند باره ها یزید از حادثه ی کربلا بیزاری جست و گناه آن را بر گردن عبیدالله فرزند مرجانه افکند مخصوصا هنگام حرکت اسرای اهل بیت از شام به سوی مدینه از امام زین العابدین صریحا عذر خواست و به آن حضرت گفت:

لعن الله ابن مرجانه اما و الله لو انى صاحبه ماسئلنى خصلة ابد الا علطيته اياها ولدفعت الحنف عنه بكل ما استطعت و لو بهلاك بعض ولدى ^(۳۱۸)

یعنی خدا لعنت کند پسر مرجانه را - به خدا قسم که اگر من با حسین می بودم هر چه از من می خواست از او دریغ نمی کردم و هر آینه مرگ را از او دفع می نمودم هر چه به قیمت هلاکت بعضی از فرزندانم بود.

در اینجا این پرسش پیش می آید که آیا واقعا پشیمان گشته بود؟! آیا راستی این گناه ابن مرجانه بود که حسین و یاران او را به شهادت رساند و فرزند معاویه به این عمل راضی نبود؟

پاسخ این سؤال بسیار روشن است و فقط ممکن است افراد ساده دل و بسیار سطحی در برابر این نیرنگ تازه یزید دچار اشتباه شوند، با شواهد قطعی و روشنی که در دست است چگونه باور کردنی است که حکومت شام از دستور گذشته خود پشیمان گشته باشد و از اعمال استاندار ننگین خود یعنی همان پسر مرجانه ناراضی باشد.؟

ما معتقدیم که یزید نه تنها از فاجعه‌ی دردناک کربلا ناراضی نبود بلکه سخت مسرور و شادمان هم بود و از فرزند زیاد کمال رضایت را داشت که توانست تنها و خطرناکترین دشمن غیر قابل سازش او یعنی حسین را از میان بر دارد و او را از فکر وی آسوده سازد.

ما معتقدیم که گذشته و حال یزید هیچگونه تفاوتی نداشت و این اختلاف و تفاوت تنها برای نجات از وضع خطرناکی بود که خاندان اسیر حسین علیه السلام از نظر اجتماع برای حکومت او به وجود آورده بودند.

عملی که یزید در آن لحظات حساس انجام داد و گناه کشتن حسین را بر گردن فرزند مرجانه افکند همان کای است که تمام دغلبازان ستمگر انجام می دهند، اگر اقدامی به موفقیت انجامید، و خوشنامی داشت آن را به حساب خود می گذارند و افتخار آن را نصیب خویش می سازند، ولی اگر بدنامی داشت و آنگونه که باید به سرانجام نرسید در اینجا گناه آن عمل را بر عهده یکی از جیره خواران و عمال خود می گذارند و خود را همچنان فرشته و پاک جلوه می دهند این اعتقاد ما است و برای اثبات آن شواهد زنده و غیر قابل انکاری در دست داریم، اکنون نقل شواهد:

یک - هنگامی که فرزند زیاد سرهای مسلم و هانی را وسیله دو نفر از ناپاکان مورد اعتماد خود به سوی شام می فرستد در آنجا نامه ای به یزید می نگارد و شرح دستگیری و شهادت آن دو شهید آزاده و پاکدل را در آن به اطلاع وی می رساند، در این نامه با آنکه عبیدالله هیچگونه اشاره ای به حسین علیه السلام و حرکت آن بزرگوار به کوفه ندارد با این حال در پاسخی که فرزند معاویه برای او نوشت چنین نگاشت:

اما بعد فانك لم تعدوا كنت كما احب و عملت عمل الحازم وصلت صولة الشجاع الرابط الجاش و قد اغنيت و كفيت و صدقت ظني بك و رايي فيك و قد دعوت رسوليك و سئلتهما فوجدتهما في راييهما و فضلهما كما ذكرت فاستوص بهما خيرا و اءنه قد بلغني ان حسينا قد توجه نحو العراق فضع المناظر و المسالح و احترس و احبس على الظنة و اقتل على التهمة و اكتب الي في كل يوم ما يحدث من خبر اشياء الله (٢١٩)

يعني اي پسر زياد! از فرمان من خارج نشدى و همانگونه كه من دوست داشتم بودى و مانند خردمندان عمل كردى و همچون شجاعات قوى القلب حمله نمودى و مشكلات ما را كفايت كردى و گمان مرا درباره ي خود به يقين پيوستى، فرستادگان تو را نزد خود حاضر ساختم و با آنان سخن گفتم و همانگونه بودند كه تو درباره ي آنها نوشته بودى همانا به من اطلاع رسيد كه حسين عليه السلام به سوى عراق در حركت است مراقبت كن تا ديد بانان بگمارى و مردان مسلح در كمين قرار دهى و به هر كس گمان مخالفت با ما بردى او را به زندان افكن و اگر متهم به دشمنى با ما باشد او را به قتل رسان و هر روز حوادث و اخبار را براى من بنويس.

هنوز از تاريخ نگارش اين نامه چند روزى بيشتر نگذشته بود كه نگرانى شديد يزيد از حركت حسين بن على عليه السلام به سوى كوفه ايجاب كرد كه نامه دوم خود را در اين باره به سوى عبيدالله فرستاد:

اما بعد فقد بلغني ان حسينا قد سارالى الكوفة و قد ابتلى به زمانك من بين الازمان و بلدك من بين البلدان و ابتليت به من بين العمال و عندها تعتق او تعود عبدا كما تعبد العبيد. (٢٢٠)

یعنی به من اطلاع رسید که حسین به سوی کوفه آمد همانا زمان تو در میان اوقات مورد آزمایش قرار گرفت و شهر تو در بین شهرها دچار بلا گردید و تو در بین عمال و کارکنان من مورد امتحان واقع شدی آیا در چنین شرائط مانند آزادگان کار می کنی یا به کردار بندگان باز می گردی و عبد می شوی.

در این نامه ناراحتی شدید فرزند معاویه را از حرکت حسین علیه السلام به سوی کوفه می توان به خوبی احساس کرد، این دو نامه هنگامی به عبیدالله یعنی همان پسر مرجانه نگاشته شد که آن بیچاره هیچگونه اشاره ای درباره حسین در نامه های خود به یزید نداشت:

با این حال حکومت دمشق برای سرکوب نمودن حسین علیه السلام و تسلط بر وی تا آنجا شدت عمل نشان می دهد که با استاندار کوفه می نویسد دید بانان خود را بگمارد و مردان مسلح را در کمین بدار و تنها با گمان و تهمت، مخالفین ما را به زندان بیفکن و به قتل برسان؟

آیا درباره چنین فردی می توان پذیرفت که از کشتن حسین علیه السلام متأسف است و در این گناه هیچگونه دخالتی نداشت؟

آیا راستی یزید بن معاویه دستور کشتن حسین را نداده بود و پسر مرجانه بدون رضای او دست به چنین کاری زد؟ اگر این چنین است پس نویسنده ی این نامه ها به پسر مرجانه کیست و این فرمانهای تند و خشن را چه کسی صادر کرده است؟ آیا جز یزید بود که به قول او همان پسر مرجانه را برای به زانو در آوردن فرزند پیغمبر تا آنجا در نامه خود تحت فشار و مورد تهدید قرار می دهد که می نویسد یا مانند آزادگان!!! رفتار کن و یا به دوران بندگی برگرد؟ با این حال آیا می توان پذیرفت که همان نویسنده نامه که استاندار او به دستور وی مانند آزادگان رفتار کرد؟ و حسین بن علی علیه السلام را کشت و یاران او را هم

به دستور همان نویسنده یعنی یزید در حال اسارت به شام فرستاد اکنون پشیمان گشته و از عمل زاده ی مرجانه ناراضی است و به قتل حسین علیه السلام مایل نبود.

دو - دومین شاهدی که به خوبی نشان می دهد اظهار ندامت‌های یزید و گناه آن جنایت بزرگ را بر گردن فرزند زیاد افکندن جز یک نیرنگ تازه برای فریب دادن افکار سطحی و ساده دلان و خروج از آن بن بست عجیب سیاسی نبود، اشعار آمیخته با کفر و غروری است که وی هنگام دیدن سرهای مقدس شهدای طف و پاکترین مردان اسلام بر بالای نیزه انشاد می کند.

ابن جوزی می نویسد: لما جائت الرؤس کان یزید فی منظره علی جیرون

فانشد لنفسه

لما بدت تلک الحمول و اشرقت تلک الشمس علی ربا جیرون
نعب الغراب فقلت صبح او لاتصح و لقد قضیت من الغریم دیونی ^(۲۲۱)

هنگامی که یزید بر دیدگاه خود در جیرون بود سرهای شهداء را از دور بر بالای نیزه ها دیدار کرد. در آنجا این اشعار را با خود سرود هنگامی که این هودجها ظاهر گشت و آن آفتابها (سرها) درخشید کلاغی بانگ برداشت ^(۲۲۲) من گفتم که تو بانک بر آری یا نیاوری من کار خود را کردم و طلبهائی داشتم که از مدیونم پیغمبر باز گرفتم..

در این اشعار فرزند معاویه نه تنها با دیدن سرهای بریده ی فرزندان پیغمبر و مردان بزرگ اسلام بر بالای نیزه ها کوچکترین اظهار تاءثر نمی کند بلکه با غرور خاصی آن را یک پیروزی بزرگ برای خود می شمرد و آن را در شمار آرزوهائی قرار می دهد که انجام گردیده و عملی شده است آنگاه با نهایت بی شرمی این جنایت بزرگ و کشتار وحشتناکی که نسبت به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام داد به حساب کشته شدگان کفار قریش در جنگ بدر می گذارد و

می گوید: من طلب خود را از پیغمبر گرفتم؟! آیا درباره چنین مردی می توان باور کرد که او به کشتن حسین علیه السلام راضی نبود و پسر مرجانه با فکر خود دست به جنایت زد؟ آیا باز هم می توان پذیرفت که فرزند معاویه به راستی از آنچه که نسبت به دودمان نوت و خاندان وحی انجام شده بود متأسف بوده و قلباً ملول و ناراحت گردیده بود؟!

سه - یزید بن معاویه هنگامی که نامه استاندار کوفه را درباره ی شهادت حسین علیه السلام و یاران با وفای وی در یافت می کند دستور می دهد زنان و فرزندان آن حضرت را با وضعی رقت بار به شام بفرستند آن گاه خود مجلسی عظیم ترتیب می دهد و رجال و اشراف و بزرگان شام را در آنجا حاضر می سازد، سپس خاندان سالار شهیدان را در همان مجلس وارد می نماید در حالی که سر مقدس فرزند پیغمبر در میان طشت در برابر او قرار دارد و با چوب دستی رسول خود نسبت به آن سر نازنین استانه ی ادب می کند.

آنگاه با یک دنیا غرور و نخوت از پدران و گذشتگان خود یاد می کند و آرزو می نماید که ای کاش آنها بودند و می دیدند که من چگونه از فرزندان احمد انتقام گرفتن و به من می گفتند: ای یزید دست تو شل مباد.

یزید کار رسوائی و بی شرمی را در آن مجلس بجایی می رساند که علناً نبوت پیغمبر اسلام را انکار کرده و مقدس ترین معتقدات اسلامی را مورد استهزاء قرار می دهد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مردی جاه طلب و شیفته مقام و قدرت معرفی می کند!!! ولی همین مرد با آن همه کفر و الحادی که از خود نشان داد و این همه پستی و فرومایگی که از او سر زد هنگامی که خطبه های شورانگیز و آتشین امام زین العابدین و زینب کبری اوضاع شام را دگرگون ساخت و ماهیت ننگین و کثیف دودمان بنی امیه را برای مردم دمشق روشن

نمود و کار بجایی رسید که همگان او را آشکارا سب و لعن می کردند در چنین شرائط از کشتن حسین و یاران او اظهار بی اطلاعی و تاءسف می کند و گناه این جنایت را بر گردن فرزند مرجانه می افکنند!!! و می گوید:

و ما علی لواحتملت الاذی و انزلت الحسین فی دار و حکمة فیما یرید و ان کان فی ذلک و هن فی سلطانی حفظا لرسوله الله و رعایتا لحقه و قرابته...

یعنی چه می شد اگر من این رنج را بر خود هموار می کردم و حسین را به خانه خود می خواندم و آن چه می خواست به او می دادم هر چند این کار با شؤن من و حکومتم سازش نداشت اما آن را برای رعایت حق پیغمبر و حفظ قرابت و خویشاوندی با وی انجام می دادم.

راستی شگفت انگیز است مردی که در آن مجلس علنا و در برابر همگان مقام نبوت پیغمبر را انکار کرده و او را فردی جاه طلب می خواند چگونه اکنون از خویشاوندی و احترام به پیغمبر دم می زند؟! شگفتا! مردی که هم در جیرون ضمن اشعار خود و هم در مجلس شام ضمن اشعار دیگرش کینه قبیله ای و موروثی خویش را (که از زمان جاهلیت در این دودمان کتیف و ننگین جای داشت) نسبت به پیغمبر عزیز اسلام و خاندان پاک او آشکارا بر زبان آورده و صریحا شهادت حسین و یاران او را به حساب انتقام از کفار و مشرکینی که در جنگ بدر کشته شده بودند می گذارد، چه شد که یکباره اینگونه فرشته و بی گناه جلوه کرد که خود را از کشتن فرزند پیغمبر ناراضی نشان می دهد و سخن از احترام و خویشاوندی با فرستاده ی بزرگ خداوند به میان می آورد؟ آیا آن گذشته ننگین و سخنان کفر و الحاد این مرد گواه زنده ای نیست بر آن که اظهارات فریبنده ی او اکنون تنها به منظور تثبیت موقعیت متزلزل خویش از نظر

اجتماع و نجات از آن بن بست عجیبی است که برای وی از نظر افکار عمومی پیش آمده؟!!

نویسنده معتقد است که یزید بن معاویه در اینگونه اظهارات خود و اظهار پشیمانی هائی که می نمود نه تنها هیچگونه حسن نیتی نداشت و می خواست بدین وسیله نفوذ معنوی از دست رفته ی خود را بار دیگر باز گرداند بلکه شواهدی در دست است که نشان می دهد او می خواست فاجعه ی دردناک کربلا و حادثه ی خونین طف را از راه دیگر دچار تحریف سازد.

ابتدا حکومت شام در نظر داشت جنایتها و کشتارهای ننگین خود را که نسبت به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام داده بود در پرده و استتار نگاه دارد و داستان را از آن صورت دردناک اصلی به صورت بسیار ساده و عادی و غیر مهم جلوه دهد، اما با تبلیغات ریشه دار و پی گیری که کاروان اسیران در فرصت های حساس و حیاتی در کوفه و شام درباره حوادث کربلا انجام دادند و حقایق را بی پرده و آشکار به اطلاع امت رساندند دیگر هیچگونه امکانی برای اینگونه تحریف برای حکومت بنی امیه باقی نماند، یزید فکر کرد که اکنون اجتماع اسلامی و مخصوصا پایتخت کشور در جریان صحیح وقایع خونین طف قرار گرفتند چه بهتر که وی ضمن نیرنگ تازه ای هم خود را تبرئه کند و هم بسیار زیرکانه این فاجعه ی بزرگ را از یک راه تازه و مؤثر تحریف نماید و آن راه این است که به مردم بفهماند من به این کار راضی نبودم، اما چه باید کرد تقدیر خدا این چنین بود از این جا است که می بینیم فرزندان معاویه پس از آن که پسر مرجانه را لعنت می کند و گناه این کار را بر گردن او می افکند در پایان سخن می گوید... ولکن قضی الله امرا فلم یکن له مرد (۲۲۳)

یعنی اگر کار در دست من بود هر آینه مرگ را از حسین دفع می کردم هر چند به قیمت هلاکت بعضی از فرزندانم بود اما چه باید کرد قضای خداوند اینگونه بود و قضای خدای را نمی توان رد کرد.

در این گفتار فرزند هند کشته شدن حسین بن علی علیه السلام و یاران آزاده ی او را به حساب قضا و قدر خدا می گذارد!!! و این نیست مگر آنکه می خواهد از این راه بر روی جنایتها وحشیگریهای خود پرده بپوشاند و آن را خواست خداوند و تقدیر او معرفی نماید.

چهار - این که یزید بن معاویه خود دستور قتل حسین علیه السلام را صادر کرده بود گناه این جنایت بیش از همه بر گردن شخص او است حقیقتی است که حتی بر جیره خوران و عمال حکومت او هم مخفی نیست، آنهایی که نمی خواهند حتی هیچ سخنی بر خلاف رضای زاده معاویه بگویند، همه می دانند فرزند پیغمبر را کسی جز یزید نکشت و این همه اظهار ندامت و پشیمانیها و لعن بر پسر مرجانه تنها به منظور فریب دادن افکار اجتماع و آرام نمودن هیجان شدید مردم است، این یک واقعیتی است که به وسیله یکی از فرماندهان بزرگ کوفه به شخص او گفته شد آن هم در مجلسی که یزید بزرگان و فرماندهان کوفه را برای تبرئه خود حاضر ساخته بود.

مرحوم سپهر می نویسد:

یزید می خواست ذمت خود را از قتل حسین علیه السلام بری دارد.

بزرگان شام را طلب نمود و ایشان را مخاطب داشت که شما چنان دانسته اید که حسین بن علی را من کشته ام یا قتل او حکم رانده ام؟
و حال آن که چنین نیست بلکه پسر مرجانه کشت، آنگاه سر هنگام و قائدان سپاه کوفه را طلب داشت:

شيث بن ربعی و مصائب بن وهيبه و شمر بن ذی الجوشن الضبانی و سنان بن انس النخعی و خولی بن یزید الاصبیحی و چند تن دیگر حاضر شدند. یزید نخست روی به شيث ربعی کرد و گفت تو کشتی حسین را و من منشور کردم قتل او را؟ گفت من نکشتم لعنت خدا بر آن کس که کشت. گفت پس از کیست قاتل؟ گفت مصائب بن وهيبه. یزید روی به او کرد و آن کلمات را اعادت نمود مصائب نیز به کردار شيث ربعی پاسخ داد بدین گونه در جواب یزید هر یک آن امر فظیح را بر دیگری می بست تا نوبت به خولی بن یزید اصبیحی افتاد، متحیر بود که در جواب یزید چه گوید خاموش ایستاد و همگان یکدیگر را نظاره می کردند که چه چاره اندیشند. یزید بانگ برایشان زد که بعضی از بعضی چاره می جوئید و پاسخ نمی گوئید؟! سرهنگان بیچاره ماندند و متفق الکلمه گفتند قاتل حسین قیس بن ربیع بود یزید روی با قیس کرد و گفت تو کشتی حسین را؟ گفت من کشتم؟ گفت وای بر شما پس کدام کس کشت؟ قیس گفت یا امیرالمؤمنین! اگر مرا امان می دهی می گویم کیست کشنده حسین؟ گفت بگو که از برای تو امان است. قیس گفت حسین را نکشت الا آنکس که رایات جنگ بر افروخت و جیش از پی جیش روان ساخت. یزید گفت آن کس کدام است؟ قیس گفت والله ای یزید توئی و کشتی حسین را (۲۲۴)

آری این یک حقیقتی است روشن و همه می دانند که کشنده حسین و صادر کننده ی فرمان قتل آن حضرت کسی جز فرزند معاویه نیست و این همه تشبہاتی که اکنون به آن دست می زند تنها به منظور تثبیت وضع خویش و به دست آوردن موقعیت از دست رفته ی خود از نظر اجتماع است.

پنج - پنجمین شاهد گویائی که نشان می دهد نوه بوسفیان نه تنها از عمل زاده مرجانه ناراضی نبود بلکه کاملاً از آن خرسند و شادمان هم بود، روشی که

او پس از فاجعه ی خونین طف نسبت به فرزند زیاد در پیش گرفت. ما در بحث گذشته نقل کردیم که ابن اثیر مورخ بزرگ اهل سنت می نویسد:

ولما وصل رأس الحسين الی یزید حسنت حال ابن زیاد عنده و زاده و وصله
وسره ما فعل..

یعنی هنگامی که سر حسین را برای یزید بردند از فرزند زیاد سخت مسرور شد و از عمل او خرسند گردید وصله و عطای او را زیاد نمود.

مردی که با دریافت سر بریده فرزند پیغمبر از عبیدالله و عمل او سخت خشنود می شود حتی به او در برابر این خدمت!! پاداش می دهد چگونه از او قابل قبول است که بگوید: خدا لعنت کند پسر مرجانه را او حسین را کشت و من به چنین کاری راضی نبودم.

یکی از مورخین دیگر اهل تسنن می نویسد:

انه استدعی ابن زیادا الیه و اعطاه اموالاکثیرة و تحفا عظيمة و قرب منزله و ادخله علی نسائه و جعله ندیمه و سکر لیلۃ و قال للمغن غن ثم قال یزید بدیها.

اسقنی شربة تروی فؤادی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد
صاحب السر و الاماتة عندی و لتسدید مغنمی و جهاد
قاتل الخارجی اغنی حسینا و میید الاعداء و الحساد (۲۲۵)

یعنی پس از حادثه ی کربلا یزید فرزند زیاد را نزد خود خواند و اموال بسیار و هدایای فراوانی به او بخشید و به وی قرب و منزلت داد و رفعت مقام عطا نمود، او را ندیم خود ساخت و به وی اجازت داد تا در حرم سرایش داخل شود، شبی را یزید در کنار ابن زیاد در حال مستی به سر برد، در آن شب به نغمه سرایان گفت بنوازید و برای ما غنا بخوانید سپس خود بالبداهه خطاب به ساقی اشعاری سرود و گفت: ای ساقی! به من شرابی بنوشان که قلب مرا نشاط

بخشد و سیراب گرداند آنگاه جام خود را پر کن و مانند همان شراب به فرزند زیاد بده - آنکسی که صاحب اسرار و امانت من است، همان کسی که مشکل جنگ و غنیمت برای من با دست او حل گردید، این پسر زیاد که کشنده ی آن مرد خارجی یعنی حسین است و کسی است که وحشت در دل دشمنان و حسد کنندگان بر من انداخت

این داستانی است که ابن جوزی آن را نقل می کند و تاریخ آن بعد از حادثه ی کربلا است، پس از آنکه مدتها یزید همین زاده ی مرجانه را لعن کرد و گناه کشتن فرزند پیغمبر را بر گردن وی افکند تا بالاخره توانست شور و هیجان مردم را تسکین بخشد و نفرت و انزجار آنها را تعدیل کند در آن هنگام در صدد بر آمد از همان زاده ی مرجانه یعنی همان کسی که تا دیروز او را لعن می کرد و خون حسین را بر گردن او می افکند. آری از همان کس در برابر آن خدمت بزرگ و حیاتی!!! که نسبت به او و حکومت او انجام داده بود به طور شایسته؟! تقدیر کند، او را نزد خود می خواند و تا جائی او را به خود نزدیک می سازد که بر حرمسرایش داخل می کند و اموال و تحفه های فراوانی به او می بخشد آنگاه با او می نویسد و اشعاری می سراید که در آن عقیده ی باطنی خود را درباره ی عبیدالله آشکار می کند.

یزید در این اشعار حسین را خارجی می خواند و پسر مرجانه را از نظر اینکه کشنده ی حسین است مورد تجلیل قرار می دهد!!!

آیا با این حال می توان باور کرد که فرزند معاویه به راستی از عمل خود پیشمان گشته بود و واقعا حسین راضی نبود؟!

آری با نظر گرفتن این شواهد قطعی و غیر قابل انکار است که نویسنده معتقد است سخنان یزید و اظهار ندامت ها و پشیمانیهای او نیرنگی بیش نبود و تنها

می خواست از این راه احساسات و عواطف اجتماع را سخت به نفع خاندان پیغمبر تحریک شده بود آرام کند و آنها را تسکین بخشد.

کاروان اسیران شام را ترک می گوید

خاندان پیغمبر علیه السلام پس از آنکه سه روز مجلس سوگواری خود را در خانه ی یزید به پایان رساندند فرزند معاویه آن را نزد خود خواست و به امام سجاد زین العابدین علیه السلام گفت:

ان شئت اقمت عندنا فبررناک و ان شئت ردناک الی المدینة فقال لا ارید الالمدینة (۲۲۶)

یعنی اگر مایلید در شام نزد ما بمانید و اگر نمی خواهید به سوی مدینه باز گیرید؟ حضرت فرمود می خواهیم به مدینه بر گردیم.

نویسنده معتقد است که یزید بن معاویه هر چند در اینجا حضرت سجاد علیه السلام را بین اقامت در شام و یا رفتن به مدینه مخیر، می سازد، اما در باطن هیچگونه علاقه ای به ماندن اهلیت در شام نداشت، او می خواست هر چه زودتر آنها را ترک گویند زیرا اقامت آنان در شام موجب می شد که مردم حادثه ی کربلا و جنایتهای او را از یاد نبرند و آن را فراموش ننمایند و هر چه اقامت آن زنان و کودکان در شام بیشتر به طول می انجامید به آتش خشم و نفرت عمومی علیه حکومت آل ابی سفیان بیشتر دامن زده می شد، شور و هیجانی که با خطابه های آتشین و جانسوز خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مردم به وجود آمده بود آن قدر ریشه دار و عمیق بود که فرزند معاویه برای تسکین آنها و تبرئه خود مجبور شد سران سپاه کوفه را بخواهد و در برابر شامیان و آنان گناه کشتن حسین علیه السلام را بر عهده ی دیگری قرار دهد (هر چند خوشبختانه این مجلس به زیان یزید پایان یافت و قیس بن ربیع سرحا به او گفت که کشنده ی حسین جز

تو نیست) در چنین آشفته و آماده‌ی انفجار آیا قابل قبول است که یزید به اقامت اهلبیت در شام راضی باشد و راستی آنها را بین اقامت در شام یا رفتن به مدینه مخیر سازد؟ قطعاً این چنین نیست، حکومت دمشق مایل بود که هر چه زودتر آنها شام را ترک گویند تا او بتواند این آتشی‌های زیر خاکستر را در غیبت آن زنان و کودکان خاموش گرداند.

فرزند معاویه از یک سو به زین العابدین علیه السلام می‌گوید: اگر مایلید در شام به بمانید و ما به شما نیکی می‌کنیم. و از سوی دیگر هنگامی که خاندان وحی گفتند ما به مدینه بر می‌گردیم نمک بر جراحت‌های قلب آنان می‌پاشد و با کمال بی‌شرمی اموالی را حاضر می‌سازد و به آنها می‌گوید: خذوا هذا المال عوض ما اصابکم.

یعنی این مال را بگیری در سراب آن مصیبت‌هایی که به شما رسیده ام کلثوم در پاسخ فرمود:

ما اقل حیائک و اصلب و جهک! تقتل اخی و اهل بیتی و تعطینی عوضهم!؟

(۲۲۷)

یعنی ای یزید! چقدر حیای تو کم است و بی‌شرمی! برادر من و اهلبیت مرا می‌کشی و در عوض به ما مال می‌دهی؟

آری این شجره خبیثه و این خاندان منفور، کینه موروثی نسبت به دودمان پیغمبر دارند و زهر آن کینه‌ی شیطانی را آن ناپاک اکنون اینگونه بر قلب فرزندان داغ دیده‌ی پیغمبر فرو می‌ریزد!!

یزید حق دارد الا آن در سوز و التهاب به سر ببرد و در خود نسبت به همین زنان و کودکان اسیر بدترین دشمنیها را احساس کند، زیرا همین با بازوهای به ریسمان بسته و با اندامهای لاغر و ضعیفی که فشار سنگین غل جامعه سخت آنها را رنج می‌داد و - مهمتر از آنها با منطق رسا و خطابه‌های کوبنده و

صریح خود - بزودی توانستند پایتخت کشور او را دچار هیجان و اضطراب سازند و همه چیز را یکباره به نفع خود عوض نمایند.

آری همین زنان و کودکان اسیر در مدتی کوتاه توانستند آن چنان افکار و احساسات مردم را به سوی خود متوجه سازند که فرزند معاویه مجبور شود هنگام خارج شدن آنان از شام با آنها نوعی رفتار کند که درست طرف مخالف آن رفتاری است که زمان ورود آنها به شام انجام داد، در آن روزی که این کاروان را به پایتخت کشور وارد کرده بودند شهر زینت کرده بود و مردم لباس نو بر تن داشتند و شام یکباره در شادی و سرور غرق بود، آن روز موقعیت یزید بسیار ثابت و نفوذ و اعتبار او در بین اجتماع فراوان بود، ولی دودمان پیغمبر خاندان خارجی معرفی شده بودند و مردم از شکست!!! و اسارت آنها مسرور و شادان بودند، اما امروز که همان اسیران بال و پر شکسته می خواهند دمشق را ترک گویند آن چنان اوضاع و شرائط را به نفع خود دگرگون کرده اند که یزید هم مجبور است از آنان استمالت کند، امروز (بر عکس آن روز) دلهای مردم از عشق و علاقه ی به آنها سرشار و لب ریز است، ولی یزید نفوذ و اعتبار معنوی خود را از دست داده و مورد تنفر و انزجار اجتماع قرار گرفته است، مردم او را لعن می کنند و آشکار از وی بیزاری می جویند.

آن روز اسراء در محاصره شدید نظامیان و مأمورین خشن و سنگدل یزید وارد شام شده بودند و هیچگونه مورد رحم و شفقت نبودند، اما امروز فرزند معاویه نعمان بن بشیر را که در شمار اصحاب رسول خدای بود خواست و به او گفت تمام وسائل سفر را آماده گردان و از نظر خوراکی و آذوغه و آشامیدنی آنچه سزاوار است با خود بردار و از مردم شام مردی امین و پارسا با جماعتی از لشکر به ملازمت خدمت ایشان بر گمار، آنگاه یزید به کسانی که برای

ملازمت رکاب کاروان آماده حرکت بودند دستور داد که همه جا در جلو قافله باشند و اگر در بین راه یکی از آنان برای حاجتی پیاده شود همگان توقف کنند تا حاجت خود را پردازد و در هر منزلی که کاروان فرود آمدند نگهبانان از نزدیک آنها دورتر فرود آیند و چنان کنند که خدمتکاران و محافظین انجام می دهند تا هنگامی که وارد مدینه گردند. (۲۲۸)

و ما قبلت منه عطاءه الا لا تقوی به... و قال منذرین زبیر بعد ما قدم المدینة انه قد اءجازنی بماء الف و لایمنعنی ما صنع بی اءن اخبر کم خبره و الله انه لیشرب الخمر و الله لیسکر حتر یدع الصوة.. (۲۲۹)

یعنی هنگامی که کاروان مدینه بر یزید وارد شد یزید آنها را اکرام نمود و به آن احساس کرد و جوائز بزرگی داد؛ به عبدالله بن حنظله که مردی عابد و دانشمند و بزرگوار و شریف بود صد هزار درهم جایزه داد و با عبدالله هشتاد نفر از فرزندان او بودند به هر یک از آنان ده هزار درهم داد اینان هنگامی که به مدینه برگشتند معایب و مفاصد یزید را آشکار ساختند و در برابر مردم مدینه ایستاده و گفتند ما از نزد کسی می آئیم که دین ندارد و شراب می نوشد، آلات غنا و موسیقی می نوازد و زنان خواننده نزد او می خوانند کسی که سگ بازی می کند و شب را با ربایندگان اموال مردم به صبح می آورد و آنها دزدانی بیش نیستند... عبدالله بن حنظله گفت: من از نزد کسی آمدم که اگر نیابم فردی را مگر همین فرزندانم هر آینه با او جنگ خواهم کرد، او به من جایزه داد و احترام گذارد اما من جوائز او را نپذیرفتم مگر برای آنکه از نظر مالی نیرومند گردم و از آن نیرو علیه او استفاده کنم.

منذرین زبیر که از یزید صد هزار درهم جایزه گرفته و هنگام مراجعت از شام به سوی کوفه نزد پسر زیاد رفته بود پس از چندی به مدینه برگشت و در

برابر مردم ایستاد و گفت که یزید به من صد هزار درهم جایزه داد اما این جایزه مرا از گزارش وضع او به شما (و آنچه که من از وی دیدم) باز نمی دارد، مردم مدینه! به خدا قسم یزید خمر می نوشد به خدا قسم او آن قدر در حال مستی به سر می برد که نماز خود را ترک می گوید....

آری آلودگی و فسق و فجور یزید تا آنجا علنی و ظاهر بود که کاروان مدینه نتوانست آنها را نادیده بگیرد و به اطلاع مردم نرساند، آنها با آنکه مرد لطف یزید قرار گرفته بودند و جوائز فراوانی به آنان داده بود با این حال حقایق تلخ و دردناکی که از نزدیک دیده بودند برای مردم مدینه باز گو کردند.

یزید عقائد خود را آشکار می سازد

یکی از موارد صریح و روشنی که یزید اصولی ترین معتقدات اسلامی را یکباره انکار می کند و بغض و عناد خود را نسبت به پیامبر عالی قدر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علنی می سازد اشعاری است که وی پس از شهادت حضرت حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام، هنگام ورود اسراء به شام در مجتمع عمومی سروده است در آن روز که فرزند معاویه در فکر کوتاه و ضعیفش خود را از هر نظر فاتح و پیروز می دید و تنها رقیب سرسخت و تسلیم نا شدنی خود را کشته و خاندان مقدس آن حضرت را در برابر خود اسیر مشاهده نمود و آن چنان غرور و نخوت بر مغز پلیدش غلبه کرد و قدرت کاذب او وی را سرمست ساخت که به غلط تصور کرد کارها به پایان رسیده و تمام هدفهای شیطانی و اصلی او و پدرش انجام گردیده و دیگر از اسلام و خاندان پیغمبر اسمی باقی نخواهد ماند جوانان و یاران آزاده ی وی در کربلا انجام گردید استفاده کنند و خشم و نفرت عمومی را علیه فرزند معاویه تحریک نمایند.

این زنان و کودکان اسیر که اکنون با پیروزی معنوی و افتخار به شهر خود باز می گردند می توانند از موقعیت اختصاصی مدینه در راه رسیدن به هدفهای عالی و انسانی نهضت حسین علیه السلام به خوبی بهره بردارند و با زبان آن مردمی که پس از برگزاری مراسم حج به زیارت قبر پیامبر عالیقدر خود می آید حقایق تلخ و دردناک فاجعه طف را بگوش همه مسلمین در سراسر کشور برسانند آری چنین فرصت بزرگوار مناسبی در مدینه هست و بخواست خداوند بزودی خواهیم دید که چگونه بازماندگان حسین علیه السلام از این فرصت حداکثر بهره را برداشتند و توانستند محیط مدینه و در نتیجه محیط کشور را دچار انقلاب و هیجانی شدید سازند و موقعیت خاندان رسوا را که با نیرنگهای معاویه و حکومتهای قبلی در شرف اضمحلال بود به خوبی تحکیم بخشند و آن را تثبیت نمایند!

مدینه از حقایق دردناک آگاه می شود

مردم مدینه از فاجعه ی خونین طف هر چند کم و بیش اطلاعی داشتند، اما این خبر وحشت بار و بسیار گنگ و مبهم بوسیله سعید بن عاص فرماندار مدینه به آنها رسیده بود از این نظر جنایتها و کشتارها و وحشیگریهایی که با دست حکومت شام نسبت به پاکترین مردان اسلام انجام شده بود کاملاً از نظر آنها پوشیده بود و اکنون که کاروان اسارت به مدینه باز می گردد مردم آن شهر مصیبتهای جانسوز نینوا را از زبان صاحبان مصیبت می شنوند، هنگامی که این قافله به نزدیک مدینه رسیدند، امام سجاد علیه السلام به منظور آنکه شهر مدینه را برای یک جنبش و انقلاب فکری در راه بهره برداری از نهضت مقدس سالار شهیدان آماده گرداند، بشیر بن جذلم را که در رکاب آن حضرت بود به حضور طلبد و فرمود یا بشیر: رحم الله اءباک لقد کان شاعراً فهل تقدر علی شیئی منه؟

فقال بلی یا بن رسول الله انی شاعر فقال ادخل المدينة وانع اباعبدالله قال بشیر
فرکت فرسی و رکضت صوتی بالبکاء و انشاءت اقول.

یا اهل یثرب لامقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرارا
الجسم منه بکر بلاء مخرج و الرأس منه علی القنائة یدار (۲۳۰)

یعنی ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند، او مردی شاعر بود آیا تو هم می
توانی شعر بگوئی عرض داشت بلی یا بن رسول الله من هم شاعرم، فرمود پس
داخل مدینه شو و مردم را از شهادت حسین آگاه گردان بشیر می گوید بر اسب
خود سوار شدم و با چشم گریان گفتن ای اهل مدینه! دیگر در اینجا نمانید زیرا
حسین کشته شد و در شهادت او است که من اینگونه می گریم، بدن مقدس او
را در کربلا به خون آغشته کردند و سر او را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند
آنگاه گفتن ای اهل مدینه! اینک علی بن الحسین است که یا عمه ها و
خواهران خود نزدیک شماست و پشت دیوار شهر جای دارد. من فرستاده ی او
هستم که جایگاه او را به شما نشان دهم، بشیر می گوید:

در هنگامی که مردم مدینه صدای مرا شنیدند و از مراجعت زنان و فرزندان
داغ دیده حسین آگاهی یافتند نه تنها مردان بلکه هیچ زن مستوره ای باقی نماند
مگر آنکه ضجه زنان از خانه بیرون آمد و به خارج شهر رهسپار گردید. آن روز
فریادها و ناله هائی در فضای مدینه طنین انداخت که مانند آن دیده نشده بود.

با این ترتیب زین العابدین علیه السلام زمینه ی دلها و افکار اجتماع را برای یک
بهره برداری عظیم در راه هدف مقدس خود آماده ساخت، اکنون جمعیت از زن
و مرد در اطراف خیمه آن بزرگوار موج می زند و باید آن حضرت از این
فرصت استفاده کند و جنایتها و وحشیگریهای حکومت شام را که در یک بیابان

دور دست نسبت به خاندان پیغمبر و پاک مردان بزرگ اسلام انجام شد آشکارا و بر ملاء سازد.

امام علیه السلام به خوبی می داند که اگر یک انقلاب فکری و هیجان عمومی به نفع خاندان پیغمبر و طرد و لعن دودمانی بنی امیه در شهر مدینه به وجود آید به علت موقعیت خاصی که آن شهر دارا است خواه و نا خواه در سراسر کشور اثر عمیقی خواهد گذارد، امام سجاد باید این انقلاب را از هم اکنون پایه گذاری کند و ماهیت اهرم بنی امیه و دشمنان واقعی اسلام را آشکار سازد، این این نظر از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت تا اشکهای چشم خود را (که هر یک چون سیلی بنیان کن پایه های قدرت آن بوسفیان را فرو می ریخت) پاک کند آنگاه در برابر آن جمعیت انبوه که ضجه ها و فریادهای خود را نمی توانستند کنترل کنند قرار گرفت و با شاره ی دست مردم را به سکوت امر داد و اینگونه شروع به سخن فرمود:

الحمد لله رب العالمين ملك يوم الدين باريء الخلاق اجمعين... ايها القوم ان الله و له الحمد ابتلانا بمصائب جليلة و ثلمة في الاسلام عظيمة قتل ابو عبدالله الحسين و عترته و سبي نساءه و صبيته و دار و ابراءسه الى البلدان من فوق عامل السنان و هذه الرزية التي لامثلها رزية، ايها الناس فاي رجالات منكم يسرون بعد قتله ام اي فؤاد لا يحزن من اجله ام اءيه عين منكم لقتله اي اي فؤاد لا يحزن اليه اي سمع يسمع هذه الثلمة التي ثلمت في الاسلام و لا يعصم ايها الناس اصبحنا مطرودين مشردين مذودين و شاسعين عن الامصار... من غير جرم اجتر مناه و لا مكروه ارتكبناه و لاثلمة في الاسلام ثلمناها ماسمعنا بهذا في آبائنا الاولين ان هذا الاختلاق و الله لوان النبي تقدم اليهم في قتالنا كما تقدم اليهم في الوصاية بنا لما زاد و اعلى ما فعلوا (٢٢١)

یعنی حمد خدای که پروردگار ۰ مالک روز جزا و آفریننده ی همه ی مخلوقات است... ای مردم سپاس خدای را که ما را مورد آزمایش قرار داد به مصیبت‌هایی بزرگ و شکافی عظیم که در اسلام واقع شده است، همانا حسین بن علی و یاران و جوانان او را کشتند و زنان و فرزندان او را اسیر نمودند و سر نازنین او را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند و این مصیبتی است که مثل و مانند ندارد.

ای مردم! کدام یک از مردان شما پس از این مصیبت دلشاد خواهد شد و کدام دلی است که به خاطر آن دچار اندوه نگردد؟ او کدام چشمی است که از ریختن اشک خود داری نماید؟ ای مردم کدام قلبی است که شیفته آن حضرت نشود؟ او کدام گوشی است که بتواند این مصیبت را بشنود؟!

ای مردم! ما را پراکنده ساختند و از شهرها دور نمودند.... بدون آنکه گناهی را مرتکب شویم یا عمل ناشایسته ای را انجام دهیم و یا رخنه ای را در اسلام ایجاد کرده باشیم به خدا سوگند که اگر رسول خدای به جای اینکه این جماعت را به حمایت و حراست از ما وصیت می فرمود به قتال و محاربه ی با ما دستور می داد هر آینه بیش از آنچه که تا؟ نون نسبت به ما کردند انجام نمی دادند.

امام علیه السلام در میان شور و هیجان شدید مردم که با اشک و آه‌های سوزناک آنها توأم بود خطابه ی خود را به پایان رساند، در این گفتار زین العابدین برای اولین بار جنایات هولناک و وحشیگری های حکومت دمشق را بی پرده برای مردم مدینه روشن ساخت و دودمان بنی امیه را رسوا نمود؛ هنگامی که خطبه ی امام به پایان رسید صعصعة بن سوحان که از یاران به وفای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود به پای خواست و سخنانی ایراد نمود آنگاه کاروان حسینی در میان اشک و آه مردم به شهر مدینه وارد گردیدند.

راهی که کاروان تبلیغ حسین در مدینه در پیش گرفت

اکنون که کاروان اسیران از سفر کوفه و شام با پیروزی کامل و نفوذ و اعتبار معنوی بر می گردند آیا دیگر در مدینه هیچگونه وظیفه ای از نظر نهضت بر عهده ندارند؟ آیا آنها در این شهر بکار و زندگی معمولی خود می پردازند و گذشته های دردناک و تلخ را یکباره فراموش می کنند؟ آیا این زنان و کودکان درباره ی فاجعه ی خونین طف و کشتارها و وحشیگریهایی که در آن بیابان دور دست انجام شد سکوت اختیار می کنند و دیگر از آنهمه مصائب دم نمی زنند؟ نه، قطعاً این چنین نیست.

آنها هر چند اکنون به وطن برگشتند اما وظیفه مهم و عظیمی بر عهده دارند که شاید سبکتر از وظائفی که در کوفه و شام انجام داده اند نباشد، آنها نه تنها باید نسل حاضر و سراسر کشور را از درندگیها و بی شرفیها و جنایتهای حکومت آل ابوسفیان مطلع سازند بلکه باید این حقایق جانسوز و خونین را با حفظ صورت اصلی آن به نسلهای آینده اسلامی و به تاریخ بشریت تحویل دهند.

آنها به خوبی می دانند که سکوت درباره ی این حادثه چیزی جز امکان دادن به فرزند معاویه تا از فرصت گذشت زمان استفاده کند و آن حقایق تکان دهنده را دچار تحریف و دگرگونی سازد، با این ترتیب به خوبی روشن می شود این رسالتی که خاندان حسین علیهم السلام در مدینه از نظر نهضت و حفظ و پاسداری از آن بر عهده دارند بسیار مهم و شاید حساستر از آن قدمهای برجسته ای است که در شام و کوفه بر داشته اند، در این قسمت جای هیچگونه تردید نیست. اما باید دید این وظیفه ی بزرگ را در گوشه ی مدینه و در آن

شرائط خفقان آوری که بر سراسر کشور حکومت می کرد چگونه می توانند انجام دهند و حکومت دودمان بنی امیه را از چه راهی می توانند رسوا سازند؟ آیا برای رسیدن به این هدف وزنده نگه داشتن خاطره های نینوا راهی جز استفاده از سوگواری و عزاداری وجود دارد؟!

آیا جز به بهانه ی اشک ریختن برای مصائب حسین علیه السلام و جوانان و یاران آزاده ی وی راه دیگری برای شرح رسوائیها و جنایتهای بنی امیه هست؟ قطعاً نه. از اینجا است که می بینیم این داغ دیدگان آزاده پس از ورود به مدینه همواره به سوگواری و عزاداری مشغول بودند و هر یک سعی می کردن به نحوی خاطره ی دردناکی را از مصائب طف زنده گرداند و در بین اجتماع نشر دهد تا از این راه فضیحت های حکومت آل ابی سفیان را آشکار سازد.

رباب بانوی بزرگ کربلا در میان آفتاب می نشست و در زیر سقف و سایه نمی رفت تا با این کار به امت اسلامی اعلام کند که آن ناپاکان بی شرم پس از کشتن، بدن فرزند پیغمبر را در میان آفتاب بجای گذاردند و آن را دفن نکردند!!! امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که آب و غذا می دید گریه می کرد و مکرر می فرمود:

قتل ابن رسول الله جائعاً، قتل ابن رسول الله عطشاناً.

یعنی پسر پیغمبر را گرسنه و تشنه کشتند، حضرت سجاد علیه السلام هیچ منظره ای را مشاهده نمی کردند مگر آنکه خاطره ی دردناکی را از کربلا یاد آور می شدند و می گریستند.

حضرت ابوالفضل علیه السلام یعنی فرمانده سپاه فضیلت و پرورش یافته ی دامان علی علیه السلام برای پیامبر خدا بوده است این پیکره فضیلت و شجاعت که با سه برادر رشیدش در حادثه ی طف به شهادت رسیدند مادر پیری دارند که در حال

حیات است و به ام البنین می کنی است این بانوی داغ دیده به قبرستان بقیع می آمد - همان گورستانی که به علت قداست و در برداشتن قبور پاکان اسلام مورد احترام و محل رفت و آمد مردم مدینه و زائرین قبر پیغمبر است - در حالیکه جمعی از زنان و بانوان بزرگ مدینه در گرد آن مخدره بودند آنگاه در آنجا به یاد فرزندانش آن چنان جانسوز ناله می زد که دل سخت ترین دشمنان خاندان وحی (مانند مروان بن حکم) را تکان می داد و دچار تاءثر می ساخت، مرثیه ی این بانو درباره ی جوانانش معروف و مشهور است:

بازماندگان شهدای طف و اسیران راه کوفه و شام که اکنون به مدینه باز گشتند با این ترتیب جنایتها و رسوائیهای حکومت آل ابی سفیان را بی پرده شرح می دهند و در نتیجه محیط مدینه آن چنان ماتم زده شده بود که گویا ابری سیاه از مصیب و غم همواره بر آن سایه افکنده است به طوری که نه تنها ساکنین آنجا بلکه برای هر زائر و تازه وارد (که تعداد آنان بیشمار و فراوان بود) به خوبی احساس می شد که این شهر در مرگ عزیزان اسلام در غم و اندوهی دردناک و کشنده فرو رفته است! آن اجتماع عظیمی که (مخصوصا در ایام حج) برای زیارت قبر پاک پیغمبر ﷺ وارد مدینه می گردید هر چند اکثر آنها از فاجعه ی خونین و بیداد گریهائی که حکومت دمشق در بیابان کربلا نسبت به عزیزترین خاندان اسلام انجام داده بود بی خبر بودند، اما محیط پرهیجان مدینه و خاطره های سوزناکی که به صورت سوگواری زنان و کودکان مصیبت دیده حسین علیه السلام از کربلا مجسم می ساختند به زودی همه مردم را در جریان فاجعه ی نینوا قرار می داد و طبعا با مراجعت آنان به شهرها و وطنهای خود سراسر کشور از آدم کشیها و جنایتها و وحشی گریهائی دودمان بنی امیه به خوبی آگاه می شد، عمل خاندان پیغمبر در مدینه به ظاهر سوگواری و عزاداری بود، اما در

باطن تبلیغات وسیع و مؤثری بود که علیه دودمان بنی امیه و برای تثبیت موقعیت دودمان وحی انجام می گردید و نفرت و انزجار شدیدی در دل‌های مردم نسبت به آل سفیان ایجاد می نمود، این سوگواریها و اشک و ناله ها و اولین اثر ظاهر خود را در مدینه نشان داد و از بازگشت خاندان حسین علیه السلام چند روزی بیشتر نگذشته بود که مردم آن شهر به رهبری عبدالله بن حنظله قیام کردند، این جنبش و قیام که به منظور درهم ریختن شالوده حکومت یزید و خونخواهی حسین بن علی علیه السلام انجام شد هر چند با دست یکی از ناپاکترین یاران و فرماندهان ارتش پسر معاویه با وضع ننگین و رسوائی درهم شکسته شد، اما حکومت دمشق نتوانست با انجام این کار پیروزی مهمی در راه تثبیت وضع متزلزل خود به دست آورد زیرا در آن هنگام سراسر کشور مانند آتشی گداخته ای بود که برای مشتعل ساختن و سوزاندن ریشه های حیات دودمان بنی امیه آماده بود ولی در زیر خاکی خاکستر پنهان بود.

یزید هر چند قیام مردم مدینه را با انجام جنایتها و گناهای که در تاریخ انسانیت کم سابقه است در هم شکست، اما بر فضیحت و ننگ خویش افزود و خود را رسواتر ساخت و نفرت و انزجار مردم را از حکومت خود شدید نمود، آن نیروی معنوی و نفوذ و اعتبار نامحدود حسین علیه السلام که در اثر مظلومیت کسب شده بود بالاخره توانست طوفانی عظیم در سراسر کشور ایجاد کند و با پس کردن آن خاکسترها آتش های آماده را شعله ور سازد.

آری باتکاء همین قدرت بود که بنی العباس توانستند به نام حمایت از خاندان پیغمبر و خونخواهی حسین علیه السلام بزودی به دوران عزت و قدرت بنی امیه برای همیشه خاتمه دهند و نام و نشان آنها را محو سازند و دنیای انسانیت را از ننگ حکومت آنها نجات بخشند.

کاروان اسیران رسالت خود را به پایان رساند

با مطالبی که ما تا اینجا شرح دادیم به خوبی روشن شد که زنان و فرزندان اسیر حسین علیه السلام نه تنها در سفر کوفه و شام بلکه هنگام بازگشت به مدینه هم برای پاسداری از نهضت و به ثمر رساندن فداکاریهای سالار شهیدان و جوانان و یاران آزاده ی وی فعالیت های مؤثر و کوششهای بی گیری انجام دادند و با استفاده از تنها راه ممکن یعنی سوگواری و عزاداری توانستند حقایق خونین کربلا را از تحریف حکومت آل ابی سفیان حفظ کنند و فاجعه ی دردناک طف را که سندهای زنده و غیر قابل انکاری بر رسوائی، ننگ، ناجوانمردی، خونخواری و بیدادگری یزید بن معاویه بود به نسل حاضر و نسل های آینده اسلامی با همان صورت اصلی تحویل دهند، این مهمترین وظیفه ای بود که بر عهده ی خاندان حسین علیه السلام قرار داشت و آنها هم توانستند با استفاده کافی از فرصت های مناسب و امکانات موجود این رسالت بزرگ را با موفقیت به پایان برسانند، آنها نهضت را به ثمر رساندند و از دستبرد حکومت بیدادگر به خوبی حفاظت کردند تا در پرتو فداکاریها و جانبازیهای آن مردان بزرگ اسلام موجودیت و هستی این مکتب بزرگ آسمانی برای همیشه تضمین گردد و از خطر سقوط حتمی و محو صورت اصلی آن نجات یابد.

ما در اینجا در صدد ارزیابی قیام خونین حسین علیه السلام و فداکاری هائی که آن حضرت و جوانان و یاران پاک او در صحنه ی کربلا از خود نشان دادند نیستیم زیرا در این باره به طور مفصل در صفحات ۱۶۵ تا صفحه ۱۸۴ این کتاب بحث کرده ایم و خوانندگان عزیز را به آنجا ارجاع می دهیم ولی اکنون می خواهیم به خواست خداوند طرز بهره برداری از این نهضت بزرگ را در عصر حاضر و کارهائی که در این راه و به این اسم انجام شده و می شود به طور اجمال مورد

بررسی قرار دهیم آنگاه نظر انتقادی و سپس اصلاحی خود را در این باره بنگاریم.

از فاجعه خونین طف چگونه باید بهره برداشت؟

تردیدی نیست که مجامع یاد بودی که به نام حسین بن علی و حوادث خونین کربلا تحت عنوان سوگواری و عزاداری در طول تاریخ به وجود می آید از مظاهر بزرگ و یکی از سمبل های حیات مذهبی و معنوی مردم شیعه بوده است، این مجالس و اجتماعات که به نام سوگواری حسین علیه السلام طی قرنهای تشکیل می شود بدون تردید در نشر معارف اسلام و حقایق دین و آشنا ساختن مردم به اصول و مقررات اسلامی نقش حیاتی و بزرگی را دارا است.

انجمن به نام عزاداری بود اما در آن تفسیر قرآن می گفتند، مسائل دین تعلیم می دادند، اصول عقائد بیان می کردند، پند و موعظه و اندرز می دادند، روش اخلاقی اسلام و حالات بزرگان مذهب بیان می کردند، روح حمایت از مظلوم و دشمنی با ستمگر در بین مردم ایجاد می نمودند و خوشبختانه این روش و رسم تا هم اکنون هم ادامه دارد، اینها حقایقی است که انکار آن از یک حالت انحراف در قضاوت و ارزیابی نکردن صحیح حقایق و واقعیات، حکایت می کند آری نقش عظیم و حیاتی این مجامع را نمی توان نادیده گرفت و حقا اثر عمیق آنها به طور کلی از نظر زنده ساختن تعلیمات عالیه اسلام و (تا حدود زیادی) برای جلوگیری از گناه و فساد اجتماع هیچ گونه جای انکار نیست، اما از آنجائی که هر کلی را خاری هست در این انجمنهائی هم که به نام رهبر آزاد مردان جهان تشکیل می گردد متأسفانه گاهی نه تنها در راه نشر اصول و معارف اسلامی و روشن ساختن هدف اصلی نهضت قدمی برداشته نمی شود بلکه مطالب و

سخنانی ایراد می‌گردد که با حقایق دین و واقعیات اسلام و مقصد اصلی حسین بن علی علیه السلام فرسنگها فاصله دارد.

آیا این غم انگیز نیست؟ که خاطره های حیات بخش نینوا را که بر کالبدهای اجتماعات مرده و ملتهای ستمدیده روح آزادی و زندگی می‌دمد و حوادثی که در آن سر زمین عدل و آزادی واقع شد و هر یک عالیترین درس عزت و آزادگی و فضیلت به جهان انسانیت می‌دهد به صورت بسیار مبتذل و ذلت آوری یاد کنیم و (مثلا) به بهانه زبانحال از قول سالار شهیدان بخوانیمشدم راضی که زینب خوار گردد؟

حسین که خود در روز عاشوراء ضمن گفتارهای گرم و آتشین فریاد می‌زد.
... الا و ان الدعی ابن الدعی قدر کزنی بین اثنتین بین السلة و الذلة و هیئات
منا الذلة یاءبی الله لنا ذلک و رسوله و المؤمنین و حجور طابت و طهت و انوف
حمیة و نفوس ابیة من ان توثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام.

یقین این ناپاک و فرزند ناپاک مرا بین دو کار مخیر ساخت یا ذلت را بپذیرم و در برابر یزید تسلیم شوم و یا آنکه کشته گردم و به حکم شمشیر تن دهم! اما از ما خاندان پیغمبر ذلت به دور است، نه خدا برای ما ذلت می‌خواهد و نه پیامبر او و نه مردان پاک دل و مؤمن و نه آن دامنه‌های منزهی که ما را در میان خود پرورانده است.

این دماغهای با حمیت و انسانهای عزیز اجازه نمی‌دهند که گردن جوانمردان و آزادگان اجتماع در زیر طاعت و فرمان فرومایگان و بی‌اصالتهای این امت خم شود.

آیا با این منطق سازش دارد که ما به آن حضرت و یاران عزیزش نسبت خواری و ذلت بدهیم، اگر حسین علیه السلام می‌خواست بانوی قهرمان کربلا یعنی

زینب خوار گردد، در برابر یزید تسلیم می شد و با او بیعت می نمود، ولی فرزند پیغمبر نه تنها برای نجات خواهر بزرگ خود از خواری بلکه برای نجات اسلام و اجتماع اسلامی از ذلت و ننگ آن فداکاری عجیب و فوق طاقت بشری را انجام داد آری گاهی سرگذشت آزاد مردان جهان و عزیزان اسلام را در مجالس سوگوای اینگونه یاد می کنند و گاهی هم هدف بزرگ و جهانی حسین بن علی علیه السلام را از نهضت تا آنجا دچار تحریف و دگرگونی می سازند که آن سلاله ی نبوت و یاران پاک او را که بر گزیدگان خدا بودند فدائی امت گنه کار معرفی می نمایند اصلی آن بزرگوار را تنها شفاعت افراد آلوده و گناهکار در قیامت می دانند!!! آیا این کشنده نیست؟!

حادثه ی خونین نینوا و هدف آسمانی و انسانی سالار شهیدان که با دست حکومت یزید بن معاویه دچار تحریف نگردیده بوسیله ی جمعی از دوستان نادان آن حضرت (که خوشبختانه تعداد آنها زیاد نیست) اینگونه دچار دگرگونی و تحریف گردد؟

آیا قابل قبول است که ما مقصد اصلی جگر گوشه ی پیغمبر و آن حجت خدا و امام معصوم و جوانان و یاران پاک او را در همین خلاصه کنیم که جمعی از بوالهوسان و بندگان هوی و شهوت هر عملی را که خواستند انجام دهند و هر گناهی را که اراده کردند مرتکب گردند و با این حال آسوده خاطر باشند که حسین خود و جوانان خود را قربانی و فدای آنها ساخت.

آیا این گنه کاران آن قدر عزیزند که عزیزترین انسانهای امت باید فدای آنها گردد؟ اشتباه نشود. ما عظمت معنوی حسین علیه السلام و قرب و منزلت خاصی که آن بزرگوار در پیشگاه آفریدگار بزرگ جهان دارد و مقام شفاعت عظمائی که خداوند به آن حضرت در قیامت عنایت فرموده انکار نمی کنیم، اما می گوئیم

اینکه ما هدف مقدس سلاله ی نبوت را از آن همه فداکاری و تحمل مصائب تنها در ابن خلاصه کنیم که آن حضرت در قیامت از گناهکاران امت شفاعت نماید بسیار جفا و جاهلانه است.

حسین بن علی علیه السلام خود بارها درباره ی مقصد و هدف اصلی خویش سخن گفت اما حتی در یک مورد هم خود را فدائی امت معرفی نکرد و مقصود عالی خویش را تنها شفاعت جمعی از گناهکاران بیان نفرمود:

این اعتقاد (فدای گناهکاران شدن) سالیان درازی است که در بین نصاری نسبت به عیسی بن مریم رواج دارد و آنها هستند که با صراحت می گویند و می نویسند که آن پیامبر بزرگ الهی فدای پیروان خود شد و تنها برای نجات آنها از گناه در پیشگاه پدر!!! جان خود را از دست داد!!!

این اعتقاد آنها است که درباره ی عیسی مسیح دارند، ولی شایسته اسلام و این مکتب زنده و علمی نیست که پیروان آن نسبت به یکی از رهبران بزرگ خویش چنین اعتقاد غیر منطقی را دارا باشند.

این عقیده ی سخیف تا جائی شایع گردید که جمعی از نویسندگان غربی (مانند مسیوماربین آلمانی) تصور کرده اند که این اعتقاد یک اصل اسلامی است و شیعیان همگی بدان معتقدند.

نامبرده می نویسد... همانگونه که ما می گوئیم عیسی متحمل زحمات و مشقت زیادی شد تا گناهان بر پیروانش بخشوده شود مسلمانان هم در حق حسین می گویند... ما باید هدف عالی و بزرگ فرزند علی علیه السلام را از نهضت از گفتارها و خطبه های آن حضرت بدست آوریم، مگر نه این است که آن بزرگوار در روز عاشوراء در میان آتش و خون و در ضربات شمشیرها و نیزه ها می فرمود:

ان كان دين محمد لم يستقم الا بقتلى فيا سيوف حذيني
يعنى اگر دين محمد و آئين آسمانى او پا بر جا نمى ماند مگر با کشته شدنم
پس اى شمشيرها! بر بدن من کارگر شويد و مرا در برگيريد

حسين بن على عليه السلام و ياران پاک او کشته شدند و زنان و فرزندان آن
حضرت به اسارت رفتند تا آنکه نام خدا زنده بماند، عدالت و حق پيروز گردد
زحمات انبياء و فرستادگان بزرگ الهى فراموش نشود:

فداركاريهائى كه در راه حقيقت و فضيلت در طول تاريخ انجام شده بود
پايمال نگردد با ظلم و تباهى و فساد مبارزه شود و بالاخره براى آنكه دودمان
كثيف بنى اميه هم چيز را بازپچه دست خود و حكومت خود قرار ندهند اينها
هدفهاى عالى و انسانى حسين است، اينها همان مسائلى است كه سالار شهيدان
باره ها از آنها سخن گفت گاهى مى فرمود:

الا ترون الى الحق لايعمل له والى الباطل لا يتنهى عنه... فانى لارى الموت
الاسعاده و الحيوه مع الظالمين الا برما.

و زمانى مى گفت:

انى احب الامر بالمعروف و انكر المنكر.

و يا در وصيت نامه خود به محمد حنفيه نوشت:

وانى لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب

الاصلاح فى امة جدى صلى الله عليه و آله و سلم اريد ان آمر بالمعروف و انهى عن المنكر.

و يا در برابر فرماندار مدينه مى فرمود:

.. ويزيد رجل فاسق شارب الخمر، قاتل النفس المحرمة، معلى بالفسق و مثلى

لايباع مثله.

و یا آنکه در برابر پیشنهاد لعنتی مردان بن حکم (که آن حضرت را به تسلیم در برابر پسر معاویه توصیه می نمود) می فرمود:

... و علی الاسلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید

اینها هدفهای عالی حسین است که خود درباره ی آنها سخن گفت یعنی مبارزه با ستم، تسلیم نشدن در برابر بیداد گری مانند یزید امر به معروف و نهی از منکر نمودن همان منکری که اجتماع اسلامی به آن دچار گردیده بود یعنی انحراف در حکومت اسلامی، زنده کردن حق و نابود ساختن باطل، حمایت از اسلام و نجات آن از سقوط، اصلاح امت و دادرسی از آن اینها است آن هدفهای مقدسی که فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر آنها قیام کرده و باید این مقاصد انسانی و اسلامی به دوستان آن حضرت تفهیم شود، باید آنها بدانند که حسین بن علی علیه السلام چرا کشته شد و به خاطر چه هدفهایی آن مصائب فوق طاقت بشری را تحمل کرد تا هر چه بیشتر در راه زنده کردن آن اهداف بزرگ کوشش کنند امام صادق علیه السلام هنگامی که درباره ی مقصد اصلی و آسمانی حضرت حسین سخن می گوید و موقعیت ننگین و آلوده ی دشمنان آن حضرت را در برابر آن بزرگوار شرح می دهد. به خداوند چنین عرضه می دارد:

و بذل مهجته فیک لیستقذ عبادک من الجهالة و حیره الضلالة و قد توارز علیه من عزته الدنیا و باع حظه بالارذل الاذنی و شری آخرته بالثمن الاوکس و تغطرس و تردی فی هواه و اسخطک و اسخط نبیک و اطاع من عبادک اهل الشقاق و النفاق و حملة الا و زار المستوجبین النار ^(۲۳۲)

یعنی خدایا حسین خون خود را در راه تو داد تا بندگان تو را از جهالت نجات بخشد و از سرگردانی ضلالت و گمراهی برهاند. کسانی به دشمنی با او برخاستند که دنیا سخت آنها را فریفته بود و نصیب بی پایان آخرت را به متاع

پست این جهان با بهائی بسیار ناقص فروختند، آنها تکبر ورزیدند و در هواهای خود غوطه ور شدند و به پستی رسیدند، آنها ترا و پیامبر ترا به غضب در آوردند و از منافقین و فریبکاران اطاعت کردند. آنهایی که گناه امت اسلامی بر گردن آنان است و مستحق عذاب و آتش غضب تو هستند.

در این گفتار امام ششم علیه السلام هدف مقدس حسین بن علی را آشکارا شرح می دهد و مقصد اصلی از آن نهضت را با صراحت بیان می کند ولی آن هدف از نظر امام صادق علیه السلام تنها فدائی امت گنهکار بودن و شفاعت از آنان در قیامت نیست بلکه نجات دنیای انسانیت است از جهالت، نادانی، بی خبری، گمراهی، سرگردانی، ضلالت.

آری حسین علیه السلام به خوبی می دانست که این مردم بی خبر و نادانند که آلت دست حکومت‌های بیدادگر و ستمکار واقع می شوند. این مردم سرگردان و گمراهند که حکومت های فاسد در راه رسیدن به خواسته های شیطانی و جهنمی خود از گرده ی آنها بار می کشند.

خون حسین ریخته شد و نهضت مقدس او انجام گردید تا آن عباد گمراه، آن اجتماع سرگردان، آن ملت نادان و بی خبر از آن وضع دردناک خلاصی یابد، تا امت بصیرت پیدا کند و دانا شود از گمراهی و ضلالت نجات یابد تا بداند چه می کند و به کجا می رود، به چه کسی بار می دهد، و نیروی انسانی خود را در اختیار چه قدرتی می گذارد، آری اینها است آن هدفها ریخته شد لیستقد عبادک من الجهالة و حيرة الضلالة و باید دوستان آن حضرت به این هدفها آشنا گردند و برای رسیدن به آنها کوشش کنند.

از مجالس سوگواری بهتر بهره برداریم

همانگونه که ما یاد آور شدیم جای تردید نیست که مجامعی که به نام سوگواری حسین بن علی علیه السلام به وجود می آید در نشر معارف عالییه اسلام و آشنا ساختن مردم به اصول و مقررات و مسائل اسلامی و جلوگیری از فساد و گناه نقش مهمی را دارا است.

ما به خوبی می دانیم که در بسیاری از اینگونه مجامع به خاطر مباحثی که گاهی طرح می گردد و پند و اندرزهایی که داده می شود نه تنها ده ها شارب الخمر، تارک الصلوة، متجاوزین باموال و نوامیس دیگران و بالاخره افراد آلوده به گناه تحول اساسی و اصولی در زندگی معنوی و مذهبی آنها به وجود می آید و آنها را در شمار مردان شایسته و پاک قرار می دهد بلکه در روحیه همگان کم و بیش اثرهای عمیق و قابل توجهی بجای بجای می گذارد و حداقل آنها را از آلوده شدن به گناهان و انحرافات تازه و بیشتر باز می دارد.

آری در برابر هزاران عوامل فساد و تباهی که در اجتماع ما وجود دارد حقا این مجامع یک عامل باز دارنده مؤثر و مهمی است اینها حقایقی است که ما آن را انکار نمی کنیم اما می گوئیم متأسفانه به مقداری که در راه به وجود آمدن این اجتماعات نیرو مصرف می شود بهره برداری نمی گردد.

نام مقدس حسین علیه السلام وسیله ای مؤثر است که می توانیم در پرتو آن طبقات مختلف و گوناگون اجتماع را به ساده ترین وجه گرد یکدیگر جمع کنیم و از آنان در همه ی زمینه ها حداکثر بهره را برداریم اما بدبختانه از این امکان وسیع و حساس به طور ناچیزی استفاده می کنیم. در اجتماع ما گاهی دیده می شود که مجالس بزرگ و مهمی به وجود می آید ولی در آنجا جز برنامه ی سوگواری و عزاداری کار مثبت دیگر انجام نمی گردد.

اشتباه نشود! نویسنده ارزش معنوی بکاء و سوگواری بر فرزند شهید پیغمبر حسین بن علی علیه السلام را انکار نمی کند. ما کاملا معتقدیم که نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة.

ما در شمار آن دسته ای نیستیم که با یک فکر خشک و جامد به همه چیز و به تمام مسائل تنها از دریچه ی منافع مادی و زندگی محدود این جهان می نگرند و عملا گویا تمام ارزشهای معنوی و روحانی را انکار می کند!!! این دسته بهره موضوعی که برسند و در برابر هر مسئله که قرار بگیرند بلا درنگ می پرسند، منافع اجتماعی، بهداشتی، اقتصادی این کار چیست و برای زندگی این جهان چه بهره ای دارد؟

ما با این طرز فکر میانه خوبی نداریم و معتقدیم که همه ی ارزشها در مسائل بهداشتی، اقتصادی و بالاخره زندگی این جهان خلاصه نمی شود بسیاری از مسائل است که علاوه بر داشتن اینگونه منافع دارای ارزشهای معنوی بزرگی است و این ارزشها را کسانی درک می کنند که (علاوه بر آنکه به یک حقیقت روشن یعنی جهان دیگر معتقدند) برای عواطف انسانیت، فضائل اخلاقی و فداکاریهایی که در راه عدالت و آزادی انجام می شود اصالتا ارزش قائل باشند. نویسنده معتقد است آنهایی که در برابر حادثه ی خونین طف و فاجعه جانسوز کربلا بی تفاوت هستند و هیچ گونه تاءثر و تاءلم در خود حس نمی کنند قطعا از عواطف پاک انسانیت بی بهره اند، آیا ممکن است عاطفه ای در انسانی یافت می شود و با این حال از شنیدن و یا خواندن تاریخ زندگی یک آزاد مردی که برای دفاع از حق و حقیقت، عدالت و فضیلت در برابر ستم و استبداد و کفر بیداد گری از هیچ گونه فداکاری دریغ نمود ابدا متاءثر و ناراحت نگردد؟!

اگر حادثه‌ی کربلا که پاکترین و اصیل‌ترین نمونه مقاومت مظلومی در برابر ستمگر و ظلم و گناه و فساد است عاطفه‌ی انسانی او را تحت تاءثیر قرار ندهد پس کدام حادثه‌ی مظلومانه برای وی تاءثرانگیز و غم آور خواهد بود؟! حکومت کثیفی که برای خفه کردن صدای فساد عدل و آزادی و پیکارکننده‌ی با ظلم و فساد از هیچ جنایت و گناهی روگردان نشد خیمه‌های کودکان را آتش زد، آب را بر روی بزرگان و خردسالان بست، اطفال شیر خواره را هدف تیر قرار داد، زنان و بچه‌های داغ‌دار را به اسارت برد و بر بازوهای آنان ریسمان بست و بر بدنهای لاغر و نحیف آنها تازیانه نواخت و حتی سر بریده پاکترین انسانهای عصر خود را در مجلس عمومی مورد اهانت قرار داد، خواهران و دختران مصیبت دیده شهدای طف را در شهرها و بلاد گرداند در حالیکه سرهای بریده برادران و پدران آنها در برابر چشم آنان در بالای نیزه قرار داشت، آیا یک انسان با فضیلت می‌تواند در برابر این حکومت ستمگر و آن مظلومی که در برابر او قرار گرفته بود یکسان و مساوی باشد؟!

اگر انسان دوستی، فضیلت خواهی، و عواطف بشریت ایجاب می‌کند که هر فردی از پسر فردی از پسر معاویه و حکومت ننگین وی اظهار تنفر و انزجار کند همان عوامل هم الزام می‌کند که هر انسانی در برابر حادثه‌ی کربلا و فاجعه‌ی خونین طف پاکترین احساسات و عواطف خود را تقدیم دارد با این ترتیب تاءثر و سوگواری برای سالار شهیدان و رهبر آزادگان یعنی حسین بن علی علیه السلام نه تنها از نظر معتقدات مذهبی مقدس و دارای ارزشهای معنوی است بلکه از نظر انسان دوستی و فضیلت خواهی هم کاملاً منطقی و معقول است، این منطق اگر چه برای دنیای صنعتی ما و جهان مغرب زمین قابل فهم نیست اما ما به آنها حق می‌دهیم که این حقیقت را درک نکنند، زیرا همه می‌دانیم که زندگی

ماشینی و جنجالی قاره های اروپا و آمریکا تمام عواطف و فضائل بشریت را سخت تحت الشعاع خود قرار داده است و از این مسائل در آنجا کمتر خبر است.

اگر بر اکثریت مردم آنجا عواطف حکومت می کرد اینگونه نبودند که تنها برای بهتر زیستن و یا به مصرف رساندن کالای کارخانه های اسلحه سازی خود دنیائی را به آتش خون بکشند و هر روز آتش جنگ را در گوشه ای از جهان و در بین ملتهای فلک زده و کوچک روشن سازند.

اگر آنها از عواطف انسانیت چیزی درک می کردند هیچگاه حاضر نبودند تنها برای حفظ منافع خود میلیونها انسان و زن و مرد و کودک را در زیر خمپاره ها و رگبار مسلسل و گلوله نیست و نابود کنند و آبادیها و شهرهای بزرگ را به ویرانه ها تبدیل سازند.

آری برای کشورهای بزرگ و نیرومند عصر ما که هیچ چیز بدون استثناء برای آنان جز حفظ منافع خودشان مطرح نیست، درک نکردن منطقی عواطفه فضیلت دوستی و اشک ریختن هنگام تاءثر و غمخواری برای مظلوم و ستمدیده عجیب نیست.

با این توضیحات خواننده عزیز تصدیق دارد که نویسنده به ارزش معنوی بکاء و سوگواری بر عزیزترین فرزندان اسلام و یاران پاک و آزاده ی وی کاملاً ایمان دارد، اما می گوید تشکیل مجالس بزرگ و اجتماعات عظیم تنها به منظور سوگواری و عزاداری به منزله ی استفاده نکردن از یک فرصت بسیار حساس و متناسب است چه بهتر که ما در اینگونه مجامع هم از نظر سوگواری و شئون معنوی استفاده کنیم و هم در راه نشر تعالیم عالییه ی اسلام و آشنا ساختن مردم به احکام و اصول و مقررات اسلامی و مبارزه با فساد و آلودگیهایی که به

صورت های گوناگون در اجتماع ما فراوان وجود دارد و خلاصه در راه زنده کردن هدفهای عالی و اسلامی حسین بن علی علیه السلام قدمهای برجسته و مؤثری برداریم، خوشبختانه ما در بین گویندگان مذهبی و خطبای اسلامی شخصیت های علمی و پرارزش فراوان داریم پس چه بهتر که از آنها در یرتو سوگواری حسین و نام حسین علیه السلام در راه همان اهداف اسلامی و انسانی که امام صادق برای نهضت کربلا بر می شمرد یعنی نجات مردم مسلمان از جهالت و رهائیدن آنان از حیرت ضلالت استفاده کنیم؟!

این یک وظیفه ی حتمی است که اگر ما از انجام آن غفلت کنیم قطعاً نهضت مقدس و حادثه ی خونین طف را درک نکرده ایم و هدف عالی آن حضرت را نداشته و نشاخته ایم.

کارهایی که موجب شرمساری است

سوگواری برای حسین بن علی علیه السلام و یاد نمودن از فاجعه ی خونین نینوا (اگر با طرز صحیح و معقولی انجام گیرد) علاوه بر ارزشهای اسلامی و معنوی که دارد اصولاً خود یک عمل منطقی و معقولی است که از عواطف انسانیت و حس حمایت از مظلوم سرچشمه می گیرد اما با کمال تاءسف گاهی به نام عرض ارادت به پیشگاه مقدس حسین علیه السلام و سوگواری برای آن حضرت کارهایی انجام می شود که در برابر دنیای روز موجب شرمساری و سر افکندگی است.

کارهایی که نه با مقررات اسلامی سازش دارد و نه از نظر منطق صحیح و قابل درک است؛ برای نمونه باید موضوع قمه زدن را یاد کرد، این عمل ناراحت کننده و چندش آور (که خوشبختانه چند سالی است که تقریباً متروک شده) نه تنها با هیچ اصلی قابل تفسیر نیست بلکه مخالفین و دشمنان اسلام در داخل و

خارج کشور از آن به صورت یک حربہ ی مؤثر و قاطع علیه آئین مقدس ما استفاده می کنند.

نویسندگان دغل و قلمهای شومی که سالیانی در این کشور مشغول سمپاشی و آلوده ساختن افکار بی خبران از اسلام و نظام عالی و جهانی آن بودند اکثرا از این نمونه کارها که جمعی می کردند و در نوشته های خود (که سراپا تهمت و اقتراء به اسلام و تشیع است) آنها را به نام یکی از دستورات مذهبی شیعه معرفی کرده و از مظاهر شعیه گری می شمرده اند سپس (در پناه این حربہ های مؤثر) فحشها و ناسزاهای خود را نثار اسلام و مکتب آسمانی آن نموده و با این قبیل تهمتها (که این کارها جزء دستورات اسلامی است) این آئین مقدس را ناصحیح و غیر معقول معرفی می کردند.

ماهیت این تبلیغات سوء هر چند برای افراد با خبر و مطلع از اسلام روشن بود، اما برای بی خبرانی که از اسلام و مقررات آسمانی آن کمتر اطلاع دارند قطعاً مؤثر و کوبنده است.

خواننده ی عزیز، وقتی در داخل یک کشور اسلامی موضوع قمه زدن و مانند آن این گونه مورد بهره برداری و سوء استفاده ی دشمنان اسلام قرار گیرد درباره قدرتهای بزرگ و مذاهبی که به نیروهای استعماری تکیه دارند می توان به خوبی استنباط کرد که چگونه در خارج از کشور از این حربہ های مؤثر علیه اسلام و مکتب آسمانی آن از یک طرف و تحقیر نمودن و کوچک شمردن مردم مشرق زمین از سوی دیگر استفاده می کنند.

یکی از دوستانم که دانشجویی است و در آلمان غربی مشغول تحصیل است سال گذشته برایم حکایت کرد که در آنجا ما به دیدن فیلمی رفتیم که در آن قسمتی از عادات و اعمال مردم مشرق زمین نشان داده می شد، اعمالی که نشان

دهنده ی انحطاط فکری آنها است (ما در اینجا به این حقیقت کاری نداریم که غربیها همواره در صدد تحقیر مردم مشرق زمین و ملل آن هستند و اکنون در صدد آن هم نیستیم که ببینیم آیا آنها حق دارند شرقیها را این گونه تحقیر کنند یا نه؟ و اینکه اعمال خرافی و اعتقادات نامعقولی که با هیچ اصلی قابل سازش نیست در بین آنها هم فراوان یافت می شود) در آن فیلم از کشور هندوستان مثلا داستان گاوهای مقدس و احتراماتی که مردم آنجا در برابر آنها انجام می داند نشان داده شد، ولی هنگامی که نوبت به ایران رسید منظره ی قمه زدن با همان وضع چندی آور در فیلم منعکس گردیده بود.

دوستم می گفت در بین مظاهر گوناگونی که از کشورهای مختلف نشان داده شد منظره قمه زدن آن چنان حس نفرت و انزجار را در بینندگان تحریک کرد که غیر قابل وصف است.

باز داستان دیگری در این باره دارم که یک دانشجوی آلمانی به علت آنکه منظره قمه زدن را در یک فیلم تلویزیون دیده بود و دشمنان اسلام آن را به عنوان یکی از دستورات اسلامی که باید یک مسلمان واقعی آن را اجزاء کند به او معرفی کرده بودند از این نظر حاضر نبود.

مسلمان گردد و آئین اسلام را بپذیرد (با آنکه به اصالت این آئین و عظمت آن اطلاع یافته بود) تا بالاخره برای او روشن شد که این عمل هیچ گونه ارتباطی با اسلام و دستورات رهبران و پیشوایان بزرگ این دین ندارد.

در این جا تذکر این نکته لازم است که ما قمه زدن و مانند آن را نه از این نظر مورد انتقاد قرار می دهیم که تنها از دیده ی مردم اروپا نفرت آور و غیر قابل هضم است بلکه ما موضوع فوق را (علاوه بر آنکه غیر منطقی و ناصحیح است) از آن جهت طرد می کنیم که ارتباطی با اسلام ندارد، عملی است نادرست

که نه با مقررات اسلامی سازش دارد و نه خاندان پیغمبر ﷺ مانند این عمل را به نام سوگواری انجام داده اند و نه در عصر امامت پیشوایان بزرگ دین اینگونه کارها را دیگران به نام عزاداری حسین ﷺ انجام می دادند و از اینجا است که باید دید چگونه شد که سالیانی دراز این عمل نادرست به نام حسین ﷺ در بین جمعی از دوستان ساده دل آن حضرت شایع بوده است؟

و حیرت انگیزتر اینکه جمعی در برابر پرسشی که از نظر اسلام از آنان درباره ی این عمل و مانند آن می شود بلادرنگ به عنوان اولی اینگونه اعمال می نگرند و اگر از نظر اسلامی جایزه بود پاسخ مثبت می دهند بدون آنکه به عکس العمل آن کار و عناوین ثانویه ای که بر آنها بار است توجه کنند!!!
آیا این صحیح است که ما هر عملی را که به عنوان اولی جایزه بود اجازه بدهیم تا مردم مسلمان مراسم پاک اسلامی را به آن صورت و در آن قالب انجام دهند؟

آیا اگر این باب فتح شود (همانگونه که متأسفانه فتح شد) و هر کسی بخواهد با رعایت عدم حرمت عنوان اولی، مراسم سوگواری را با سلیقه ی خام و خاص خود انجام دهد آهسته آهسته داستان بهره برداری از نهضت حسین ﷺ و مراسم سوگواری آن بزرگوار به صورت بازیچه و مسخره ای در نخواهد آمد؟! و نتایج سوء آن مستقیماً متوجه آئین مقدس اسلام در اساس پاک نهضت نخواهد شد؟!!

درست به خاطر دارم که در ایام سوگواری حسین بن علی ﷺ مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی رضوان الله تعالی علیه یکی از رؤسای هیئتهای قم را که برای عرض تسلیت به منزل معظم له شرفیاب شده بودند به حضور طلبیدند و به ایشان فرمودند که در آن اجتماع عظیم از زبان ایشان اعلام کند که

من نمی خواهم در شهری که هستم هیئت های عزاداری با شبیه و کارهایی مانند آن بیرون آیند آری این بود طرز فکر آن مرجع بیداری که شرائط عصر خود را به خوبی درک می کرد و در راه عظمت مکتب تشیع و مظاهر بزرگ آن سخت کوشا بود.

طرحی عالی برای تظاهرات آرام در ایام سوگواری

ما معتقدیم که نهضت مقدس حسین علیه السلام یک وسیله ی مهم و موثر است که می توان در پرتو آن در راه نشر معارف عالییه اسلام و آشنا با عزت و ایمان برای اجتماع بهترین و ارزنده ترین قدمها را برداشت اما باید سعی کرد که یاد بودهایی که به نام مقدس سالار شهیدان انجام می گیرد هم مطابق با موازین اسلامی بوده و هم از نظر روز جالب توجه و دارای جاذبیت باشد. ولی متأسفانه سالها است اجتماعاتی که به نام حسین بن علی علیه السلام به تظاهراتی آرام در خیابانها و بازار دست می زنند گاهی توأم با عملی است که از نظر معرفی هدف اصلی نهضت نه تنها مفید است، بلکه بسیار زننده و مخصوصاً در عصر حاضر هیچ گونه قابل هضم نمی باشد.

این گونه تظاهرات خیابانی که جنبه ی مذهبی و دینی دارد چون در برابر دیدگان مسلمان و غیر مسلمان، دوست و دشمن قرار دارد گاهی سخت علیه اسلام مورد استفاده قرار می گیرد و از این راه مردم شیعه و مذهب تشیع مورد تمسخر و ریشخند واقع می شوند (همانگونه که متأسفانه قرار گرفته است) پس چه بهتر که ما این مراسم را به صورتی انجام دهیم که نه تنها دشمنان مکار اسلام نتوانند از آن استفاده سوئی بکنند بلکه برای همه کس و تمام طبقات قابل درک بوده و برای شناساندن مقاصد عالییه حسین بن علی علیه السلام هم کاملاً مفید و مؤثر باشد.

قرآن مجید درباره ی انتخاب راهائی که به توان با استفاده ی از آنها مردم را به سوی خدا دعوت کرد می فرماید:

ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن
(۲۳۳)

یعنی مردم را با حکمت و اندرزهای عالی و با استفاده ی از بهترین راه به سوی خدا دعوت کن

ما باید از این دستور بزرگ آسمانی در راه شناساندن تمام شئون مذهبی و اسلامی استفاده کنیم.

راه حسین راه خدا است و هدف آن حضرت دعوت انسانیت به حق است پس ما باید برای شناساندن حسین بن علی علیه السلام و مقصد و مقصود آن حضرت به همگان و معرفی اهداف عالی و انسانی آن بزرگوار و عواملی که آن نهضت مقدس را ایجاب کرد راهی را در پیش بگیریم که هم با موازین اسلامی منطبق باشد و هم در جهان ما و در شرائط حاضر جالب توجه و قابل درک باشد.

طرحی که ما برای تظاهرات آرام در خیابانها و بازار در ایام سوگواری حسین بن علی علیه السلام داریم این است که جمعیت با لباسهای صیاد در صفوفی منظم به حرکت در آیند بدون آنکه هیچ گونه پیرایه و علم و کتل با خود حمل کنند تنها چیزی که با این جمعیت حمل می شود پرده ها و پرچمهایی باشد که در آن گفتارهای حسین علیه السلام و سخنانی که آن حضرت درباره ی هدف های بزرگ خود بیان فرمودند نوشته شده باشد و در طول راه آیاتی از کلام الله مجید بوسیله بلند گویای بسیار سیار تلاوت گردد آنگاه جمعیت در مکانهای حساسی که در مسیر آنها است توقف کند و خطیبی توانا تاریخی کوتاه درباره ی حادثه ی کربلا و پیرامون همان کلمات و شعارهایی که از خطبه های حسین علیه السلام اقتباس گردیده و بر پرده ها و پرچمها نوشته شده و همچنین پیرامون عواملی که

قیام آن حضرت را ایجاب کرد سخن بگوید و مقاصد بزرگ آن رهبر آزادگان را شرح دهد و شنوندگان را به آن مقاصد انسانی دعوت نماید.

این طرح که به ظاهر بسیار عادی و ساده است اگر به طرز صحیح اجراء گردد و به خوبی پیاده شود می تواند در راه شناساندن حسین ابن علی علیه السلام و اهداف بزرگی که به خاطر آنها فاجعه ی خونین کربلا به وجود آمد نقش بزرگی را ایفا کند. با اجرای این طرح ما می توانیم به مردم غیر مسلمان هم به خوبی تفهیم کنیم که حسین کیست و چرا آن مصائب فوق طاقت بشری را تحمل کرد.

ما انتظار داریم این طرح با حسن نیت مورد توجه کارگردانان و سردمداران اینگونه اجتماعات قرار گیرد و با دست آنها عملاً بکار بسته شود، ما از آنهایی که دارای حسن نیتند و می توانند در تعیین مسیر صحیح برای اجتماع نقشی را دارا باشند و بالاخره از کسانی که صمیمانه خواستار طرحهای اصلاحی و مفید هستند جدا می خواهیم که با احترام حسین و به احترام آن آزاد مردانی که در تحت لوای آن حضرت در راه حق و عدالت فداکاری کردند و به احترام آن هدفهای بزرگ و حیاتی که فرزند پیغمبر برای دست یافتن به آنها آن نهضت عظیم را به وجود آورد و خلاصه به احترام تمام مقدسات اسلامی که در راه حفظ و بقای آنها خون پاکترین و عزیزترین مردان اسلام ریخته شد قدری درباره بعضی از این دسته رویها و تظاهرات آرامی که اکنون در ایام سوگواری در بازارها و خیابانها انجام می شود و عکس العمل آنها و طرحی که ما برای اینگونه تظاهرات آرام داده ایم عمیق تر فکر کنند و شرائط خاص عصر ما را در نظر بگیرند و توجه داشته باشند که چگونه کوچکترین عملی که ما امروز به نام مذهب و دین انجام می دهیم از نظر دشمنان اسلام مخفی نیست و از دیدگان آنها پوشیده نمی باشد؟ تا شاید در برنامه این کار و طرز به راه انداختن اینگونه

اجتماعات مذهبی تجدید نظر کنند و در نتیجه عملی انجام نشود که به جای خدمت بدین و معرفی عظمت حسین علیه السلام ضربه های کوبنده ای بر پیکر اسلام و نهضت مقدس کربلا وارد آید.

ان ارید الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

آیا حسین علیه السلام خود را به هلاکت انداخت؟

از مسائلی که درباره حسین بن علی علیه السلام از نظر محققین و متفکرین اسلامی مورد بحث قرار گرفته این است که آیا آن حضرت از ابتداء می دانست که کشته می شود و پایان سفر او به سوی عراق شهادت است؟

اگر می دانست پس چرا به جانب کوفه حرکت نمود؟ با آنکه خداوند می فرماید:

﴿ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة﴾ ^(۲۳۴)

یعنی با دست خود خویشتن را به هلاکت نیفکنید.

آنگاه برای حل این مشکل مطالبی گفته شد که متأسفانه قسمتی از آنها با واقع کمترین ارتباطی ندارد، اکنون ما به خواست خداوند درباره ی این موضوع به طور تفصیل بحث می کنیم و به بعضی از پاسخهایی که در این باره داده شد و سپس انتقاداتی که بر آنها داریم اشاره می نمائیم. ما برای حل این مشکل و پاسخ این پرسش از دو راه استفاده می کنیم:

یک - طبق تفاسیر اسلامی و با در نظر گرفتن سیاق آیات مقصود از هلاکت در این آیه چیست؟ آیا منظور انجام کاری است که به مرگ و از دست دادن جان منتهی شود؟

دو - بر فرض آنکه مراد از هلاکت از دست دادن جان و استقبال از مرگ باشد آیا مقصود این است که انتخاب راهی که به مرگ منتهی شود در هر

صورت و در تمام شرائط غیر جایز است یا آنکه این حکم در موارد عادی و در صورتی است که مصالح بزرگی ضرورت آن را ایجاب نکرده باشد؟

راه اول - طبق تفاسیری که در مدارک مذهبی درباره ی این آیه موجود است مقصود از هلاکت. از دست دادن جان و انتخاب راهی که به مردن و یا کشته شدن پایان یابد نیست بلکه منظور هلاکتی است که از ترک انفاق مال در راه پیکار با کفار ناشی می گردد. شخصیت بزرگ اسلامی علی بن طاوس ضمن دادن پاسخ به کسانی که گمان می کنند عمل حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وقوع در هلاکت است (!!!) و با آیه (ولا تلقوا بأيديكم الى التهلكة) آن را منطبق می توانند می نویسند: آنها گمان کردند که مقصود از هلاکت در این آیه قتل است در حالی که این چنین نیست.

آنگاه حدیثی را در تاءبید نظر خود بدین گونه نقل می کند:

عن اسلم قال غزو نانها و ندا و قال غيرها و اصطفينا و العدو صفين لم اراء طول منهما و لا عرض و القوم قدالصقوا ظهورهم بحائط مدينتهم فحمل رجل منا على العدو، فقال الناس لاله الله القى نفسه الى التهلكة فقال ابوأيوب الانصاری انما تؤ ولون هذه الایة علی اءن حمل هذاالرجل یلتمس الشهادة و لیس كذلك، انما نزلت هذه الایة فینالانا کنا قد اشتغلنا بنصرة رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ترکنا اهلینا و اموالنا ان نقیم فیها و نصلح مافسد منها فقد ضاعت بتشا غلنا عنها فا نزل الله انکارا لماوقع فی نفوسنا من التخلف عن نصره رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لاصلاح اموالنا (و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة) معناه ان تخلفتم عن رسول الله واقتمتم فی بیوتکم القیتم بأيديکم الى التهلكة فسخط الله علیکم فهلکتکم و ذلك رد علینا فیما قلنا و عزمنا علیه من الاقامة و تحریص لنا علی الغزووما انزلت

هذه الآية في رجل حمل العدو و يحرص اصحابه ان يفعلوا كفعله او يطلب الشهادة بالجهاد في سبيل الله رجاءا لثواب الاخرة (۲۳۵)

یعنی اسلم روایت می کند که ما در جنگ نهایند یا جنگ دیگری بود که شرکت داشتیم. مسلمین صفوف خود را منظم ساختند و دشمن هم در برابر ما صف آرائی کرده بود، صفوف دشمن از نظر عرض و طول آن چنان بود که من در هیچ جنگی مانند آن را ندیده بودم، آنها پشت به دیوار شهر خویش داده بودند، در این هنگام مردی از صف ما به آنها حمله برد ولی مسلمانان گفتند این مرد با دست خود خویشتن را به هلاکت افکند.

ابوایوب انصاری که صحابه پیغمبر بود در آنجا حضور داشت و خطاب به آنان فرمود: شما این آیه را درباره این مرد تاءویل می کنید که به دشمن حمله کرد و خواستار شهادت شد؟ در صورتی که چنین نیست: این آیه درباره ی ما اهل مدینه نازل گردید زیرا ما به یاری پیغمبر سر گرم بودیم و از اصلاح اموال خود چشم پوشیدیم و در نتیجه امور زندگی ما (نسبت بگذشته) فاسد شد از آن پس تصمیم گرفتیم از یاری پیغمبر سر بر تاییم و به امور مادی و زندگی خود بیشتر پردازیم در اینجا بود که خداوند اراده ما را مورد انکار قرار داد و این آیه را نازل کرد تا ما با ترک یاری پیغمبر خود با به هلاکت نیفکنیم و معنای آیه این است که اگر از یاری رسول خدا تخلف کنید و در خانه های خود بنشینید با دست خود خویشتن را به هلاکت افکنید و غضب خدای را بر خود روا داشتید. پس این گفتار خداوند رد بر ما است در آنچه که گفته بودیم و تصمیم داشتیم عملی سازیم تحریک ما است به سوی جنگ و بیکار با دشمن نه آنکه نازل گردیده باشد درباره ی مردی که خود شجاعانه به دشمن حمله می کند و یاران

خود را هم به جنگ با آنان تشویق می نماید و با جهاد کردن در راه خدا آرزوی شهادت دارد تا به نعمتهای خداوند و رحمت او در آخرت برسد.

طبق این حدیث که اسلم آن را از ابی ایوب انصاری نقل می کند نه تنها مقصود از هلاکت در آیه فوق رفتن به سوی مرگ و کشته شدن نیست و هیچ گونه ارتباطی با این فکر ندارد بلکه درست در عکس این تصور است و نازل شده تا مردم مدینه را به یاری پیغمبر و فداکاری در راه آن حضرت و هدف آن بزرگوار تشویق نماید و به آنان اعلام کند و که پیکار نکردن با کفار و استقبال نمودن از مرگ در راه خدا و جهاد با دشمن واقع شدن در هلاکت و نابودی است.

مرحوم شیخ طبرسی مفسر بزرگ اسلامی در تفسیر و توضیح این آیه (ولا تلقوا بأيديكم الى التهلكة) چهار احتمال نقل می کند که اول آن با سیاق آیات قبل هم موافق است. او می نویسد:

احدها انه اراد لا تهلكوا انفسكم بايديكم بترك الانفاق في سبيل الله فيغلت عليكم الهدو... (۲۳۶)

یعنی مقصود خداوند این است که شما خود را با سختگیری در بذل مال و انفاق نکردن آن در راه خود با کفار به هلاکت نیفکنید تا دشمن بر شما چیره نشود.

در اینجا مراد از هلاکت را غلبه کفار بر مسلمین دانسته که علت آن سختگیری در بذل مال و انفاق نکردن آن در راه جنگ با آنها است، این معنا با جمله ی اول آیه و سیاق آیات پیش مطابق است زیرا آیات قبلی همگی درباره ی جنگ و جهاد با کفار است و اینگونه شروع می شود.

﴿وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم... وقاتلوهم حيث ثقتموهم و
اخرجوهم من حيث اخرجوكم... وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون الدين كله
الله... فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم﴾ (۲۳۷)
در این آیات خداوند دستور پیکار با دشمن و جهاد در راه خود را می دهد
آنگاه بالا فاصله می فرماید:

﴿وانفقوا في سبيل الله و لاتلقوا بايديكم الى التهلكة و احسنوا ان الله يحب
المحسنين﴾

یعنی در راه خدا انفاق کنید و با دست خود خویشتن را به هلاکت نیفکنید.
و با در نظر گرفتن اینکه آیات گذشته همواره تحریص به جهاد با کفار بوده
است و در صدر این آیه هم سخن از انفاق فی سبیل الله به میان آورده و سبیل
الله را هم در بسیاری از موارد به جهاد در راه خدا تفسیر کرده اند به خوبی
روشن می شود که معنای اول که طبرسی آن را نقل می کند با صدر آیه و سیاق
آیات دیگر کاملاً قابل تطبیق است به خصوص آنکه نامبرده این معنا را از ابن
عباس و جماعتی از مفسرین حکایت می کند و ابن عباس تفسیر قرآن را در
مکتب علی عليه السلام آموخته است از این نظر آراء او می تواند نشان دهنده ی
نظرات خاندان پیغمبر و راسخین در علم باشد و از سوی دیگر خوشبختانه این
نقل با آن حدیثی هم که سید بن طاوس از ابی ایوب انصاری روایت کرده بی
شبهت نیست و با آن قابل انطباق است، با این حساب آیه و لاتلقوا بايديكم الى
التهلكة هیچ گونه ارتباطی با دست زدن بکاری که در آن خطر مرگ باشد و
رفتن در راهی که پایان آن کشته شدن است ندارد.

فداکاریهایی که به خاطر مصالح بزرگ انجام می شود.

با در نظر گرفتن مطالبی که ما در تفسیر آیه و لاتلقوا.. از مدارک اسلامی نقل
کردیم روشن می شود که اصولاً مقصود خداوند چیزی است که با داستان

انتخاب راهی که به هلاکت و مرگ منجر شود هیچ گونه ارتباطی ندارد، اما اکنون (با استفاده از راه دوم) می خواهیم ببینیم که اگر فرضاً منظور از آیه فوق این باشد که عمل و راهی که پایان آن مرگ است نباید انتخاب گردد آیا این دستور در هر صورت و در تمام شرایط است یا آنکه ممکن است عواملی پیش آید که تن دادن به مرگ و استقبال از حوادث نه تنها عملی جایز بلکه لازم و حتمی باشد؟ تردیدی نیست که از دست دادن جان و استقبال از مرگ در تمام شرایط ناروا نیست بلکه در موارد خاصی که دست یافتن به مصالحی بزرگ و هدفی عالی ضرورت آن را ایجاب می کند موضوعی است که نه تنها در اسلام جایز و گاهی هم واجب شمرده شد بلکه از نظر تمام مکتب ها و ملت های جهان بدون استثناء لازم و حتمی است.

قرآن با آنکه خود صریحاً می گوید: ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکة با این حال برای پیشرفت اسلام و نشر کلمه توحید در برابر کفار دستور جهاد می دهد و به فداکاری و جانبازی در راه نشر معارف آسمانی این آئین سخت تحریر و ترغیب می کند و بدیهی است که شرکت در جهاد و جنگ با کفار (بخصوص در بعضی از شرایط سختی که مردم مسلمان در صدر اسلام دارا بودند) خطر مرگ را حتماً در بر دارد نه تنها در آن شرایط بلکه به طور کلی در همه ی جنگهایی که اسلام آن را تجویز کرده (مانند جنگهایی که دیگران تجویز می کنند بدون آنکه بخواهیم در ماهیت این نمونه پیکارها بررسی کنیم) حداقل شرکت کننده ۵۰٪ احتمال خطر می دهد ولی آیا استقبال از این گونه خطرها هم از نظر اسلام وقوع در هلاکت است؟ قطعاً نه. زیرا در مورد جهاد (که اساس آن بر فداکاری و جانبازی است) مصالح واقعی و حقیقی بزرگی وجود دارد که دست یافتن به آنها جز از راه استقبال از مرگ عملی نیست.

دست زدن بکاری که پایان آن کشته شدن و یا مردن است هنگامی
مصادوقوع در هلاکت و خودکشی است که منافع عظیمی از نظر عقل و منطق
ضرورت آن را ایجاب ننماید.

در قرآن در موضوع جهاد و بیکار با کفار دو دسته از آیات یافت می شود.
دسته اول - آیات فراوانی است که در آن از کسانی که برای حفظ جان خود
و زیستن در این جهان از حمایت اسلام و پیامبر بزرگ آن خودداری می کنند و
با عذرهای غیر واقعی و تراشیدن بهانه هائی از شرکت در نبرد با کفار سر بر می
تابند سخت نکوهش گردیده و وعده ی عذاب داده شده است.

خداوند درباره آنهایی که در علاقه به جهاد تظاهر می کردند ولی پس از آنکه
دستور الهی در این باره نازل می گردید دچار اضطراب و نگرانی شدیدی می
شدند و برای ترس از مرگ آن حکم را مورد اعتراض قرار می دادند می
فرماید:

﴿الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة فلما كتب
عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله اءواءشد خشية و قالوا
ربنا لم كتبت علينا القتال لولا اخرتنا الى اجل قريب قل متاع الدنيا قليل و
الآخرة خير لمن اتقى و لا تظلمون فتيلاً﴾ (۲۳۸)

در مورد دیگر خداوند هنگام مقایسه مسلمانانی که تخلف آنها از جنگ هیچ
گونه ضرری را برای اسلام و اجتماع اسلامی ببار نمی آورد با آنهایی که مردانه
از خطر مرگ استقبال می کردند و با جان و مال خود در راه پیشرفت تعالیم
عالیه ی اسلام و کلمه توحید فداکاری می نمودند می گوید:

﴿لايستوى القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر و المجاهدون في سبيل الله
باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم و انفسهم على القاعدین درجة
و كلا و عدالله الحسنی و فضل الله المجاهدين على القاعدین اعجرا عظيماً﴾ (۲۳۹)

باز قرآن درباره ی کسانی که با آوردن عذرهای ناصحیح و غیر واقعی از شرکت در جنگ و از فداکاری در راه خدا خودداری می کردند و با این حال از عمل خود مسرور بودند می فرماید:

﴿فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و كرهوا ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله وقالوا لا تنفروا في الحر قل نار جهنم اشد حرا لو كانوا يفقهون﴾ (۲۴۰)

همین کتاب آسمانی در مورد چهارم آنهایی را که وظیفه جهاد را برای خود بسیار ناگوار می دیدند و در انجام آن کندی و سنگینی می نمودند سخت مورد عتاب قرار داده و می گوید:

﴿يا ايها الذين آمنوا مالكم اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم الى الارض اعرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة الا قليل﴾ (۲۴۱)

در مورد پنجم قرآن مردمی را که نسبت به پدران و فرزندان و برادران و زنان و خویشاوندان و اموال و تجارتها و خانه های خود بیش از خدا و پیامبر او و جهاد در راه وی علاقه داشتند سخت تهدید نموده و می فرماید:

﴿قل ان كان آبائكم و ابنائكم و اخوانكم و ازواجكم و عشيرتكم و اموال اقترتموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتربصوا حتى ياتي الله بامرهم و الله لا يهدي القوم الفاسقين﴾ (۲۴۲)

در اندیشه از آیات که نقل کردیم خداوند کسانی را که در راه جهاد با کفار تعلق می ورزند و یا آنکه بر جان خود خائف بودند و به زندگی بیشتر در این جهان علاقه داشتند و بالاخره آنهایی که از فداکاری و جانبازی در راه نشر توحید و حمایت از پیغمبر دریغ می نمودند سخت مورد نکوهش قرار می دهد با آنکه جهاد و پیکار با دشمن چیزی جز استقبال از خطر مرگ نیست، اما آیا

مرگ در راه خداوند و شهادت در هنگام جهاد با کفار هموقوع نفس در هلاکت است؟!!

و قرآن آنها را توبیخ می کند که چرا نفس خود را به هلاکت نیفکنید؟!
دسته دوم - آیاتی است که خداوند مسلمانی را که از جانبازی و فداکاری در راه او استقبال می کند کاملاً ستایش کرده و با آنها وعده پادشاهای اخروی و بهشت می دهد.

ما برای نمونه در اینجا به قسمتی از این آیات اشاره می کنیم:

یک - ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرًا مِنْ ذَلِكَ وَ كَانُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمُوتُونَ﴾ (۲۴۳)

یعنی آنهایی که به خدا ایمان آوردند و به مدینه هجرت کردند و در راه خداوند (با کفار) با مال و جان خود جهاد نمودند آنها در پیشگاه او دارای منزلت بیشتری هستند و آنها هستند که رستگارند.

در مورد دوم - قرآن به مردم مسلمان دستور می دهد تا به کفار بگویند که ما دو راه خوب در پیش داریم یکی زندگی در این جهان است با ایمان و دیگری شهادت در راه خدا است: ﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِحْدَى الْحَسَنَيْنِ﴾ (۲۴۴)
در مورد سوم - قرآن می گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل والقرآن ومن أوفى بعهده فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم﴾ (۲۴۵)

یعنی خداوند از مؤمنین مال و جان آنها را خریداری نمود که در برابر به آنان بهشت عنایت فرماید آنها در راه خدا (فا کفار) بیکار می کنند آنان را می کشند و خود هم کشته می شوند. این وعده ی حقی است که خداوند در تورات و انجیل و قرآن داده است و آن کس که به عهد خود وفا نماید (و در راه خدا با

مال و جان خویش فداکاری کند) او را با این معامله ای که انجام داده بشارت دهید و رستگاری بزرگ همین است.

در این دسته از آیات خداوند از کسانی که با جان و مال خود در راه وی و نشر کلمه ی توحید با کفار پیکار می کنند تشویق کرده و آنها را به بهشت و زندگی جاویدان آن مژده می دهد.

خوانندگان عزیز - اکنون شما قدرت قضاوت کنید آیا با در نظر گرفتن این نمونه از آیات ممکن است کسی تصور کند که خداوند مردم را به وقوع در هلاکت و خودکشی و یا به چیزی مانند آن تشویق کرده است؟ قطعاً نه. زیرا وقوع در هلاکت و استقبال از حوادث و مرگ هنگامی تحریم گردیده که مصالح حیاتی منطقی و معقولی آن را ایجاب نکرده باشد ولی در مورد جهاد که موضوع نشر کلمه توحید و نجات اجتماع از کفر و شرک و الحاد و بالاخره تأمین سعادت مادی و معنوی آنها در پیش است بدون تردید نه تنها استقبال از مرگ و حوادث مورد نکوهش نیست بلکه خود موجب فضیلت و برتری است.

امتیاز این دو (وقوع نفس در هلاکت و فداکاری در راه اهداف مقدسی و بزرگ) از یکدیگر حقیقتی است که مورد اعتراف همه ی ملتها و مکتب ها است در بین هر اجتماع و امت خودکشی و استقبال از خطر مرگ در شرائط عادی غیر معقول و ناروا است، اما آن روزی که مصالح بزرگی از نظر آنها (هر چند در نظر ما موهوم باشد) مانند دفاع از استقلال کشور و یا مقدسات ملی خویش ایجاب کند که با دشمن پیکار نمایند در آن روز نه تنها استقبال از حادثه و خطرها و خویشان را در معرض هلاکت قرار دادن در نظر آن مصداق خودکشی و هلاکت نفس نیست بلکه بلکه خود موجب افتخار و سرافرازی است و نام آن جانبازان در شمار قهرمانان بزرگ آن اجتماع ثبت می گردد، بنا بر این باید

موضوع خودکشی و یا وقوع نفس در هلاکت را از حساب فداکاری و جان باختن برای دست یافتن به مصالحی بزرگ و هدفهائی عالی و مقدس جدا کرد، زیرا وقوع نفس در هلاکت در شرائط عادی است و این در تمام مکتب ها نامعقول و ناروا است، ولی فداکاری و جانبازی برای مقاصد انسانی و منطقی حقیقی است که از نظر همه ی ملت ها مورد ستایش است و موجب افتخار شمرده می شود.

با این توضیح به خوبی روشن می شود که نهضت حسین بن علی علیه السلام و حرکت آن بزرگوار به سوی عراق - با آنکه می دانست که در آنجا کشته می شود و به شهادت خواهد رسید نه تنها هیچ گونه ارتباطی با ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه ندارد بلکه مصداق عالی ترین نمونه ی فداکاری و جانبازی در راه هدفهای آسمانی و انسانی است که در جهان اسلام انجام گردید.

حسین بن علی علیه السلام و یاران پاک آن حضرت از بهترین و کاملترین نمونه ی آن آزاد مردانی هستند که خداوند درباره ی آنها فرمود:

﴿ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون... و ذلك هو الفوز العظيم﴾

فرزند پیغمبر و زاده ی امیرالمؤمنین در شرائط دردناکی قرار گرفته بود که اسلام و موجودیت آن و زحمات طاقت فرسای پیامبر بزرگ و خونهای پاک و مقدسی که در راه پیشرفت آن آئین ریخته شده بود و بالاخره حق و عدالت و آزادی در برابر حکومت بیداد گر دودمان بنی امیه و پسر معاویه در معرض خطر حتمی و سقوط همیشگی قرار داشت خطری که حسین علیه السلام خود فرمود:

و علی الاسلام اذ قد بليت الامه براع مثل یزید

یعنی بر اسلام سلام باد (و باید با آن وداع کرد) زیرا امت به زمامداری مانند یزید دچار گردیده است.

در چنین شرائط حیاتی و حساس آیا نهضت حسین بن علی علیه السلام و فداکاری فوق طاقت بشری آن حضرت را (که با انجام آن اساس توحید و عدالت و آزادی را از نیستی و سقوط نجات بخشید) می توان مصداق (وقوع نفس در هلاکت دانست؟ آیا راستی این عمل بزرگ و گذشت بی سابقه ای که سالار شهیدان از خود نشان داد مصداق آیه است که قرآن درباره ی هلاکت نفس می گوید: و الا تلقوا بایدیکم الی التهلكه؟!)

آیا واقعا جمعی اینگونه فکر می کنند که فرزند پیغمبر برای آنکه جان خود را در معرض هلاکت قرار ندهد می بایست در آن عصر تاریک و شرائط ضد اسلامی در مدینه همچنان بنشیند و ناظر باشد تا اسلام و قرآن و زحمات انبیاء و جد بزرگوارش و خونهای پاک که در راه حمایت از آنها ریخته شد در معرض هلاکت و سقوط و نابودی همیشگی قرار گیرد؟!)

علی بن طاوس آن محقق و شخصیت بزرگ اسلامی با توجه به این حقیقت است که ضمن بحث در این باره می نویسد:

والذین تخفقناه ان الحسین علیه السلام کان عالما بما انتهت حاله الیه و کان تکلیفه ما اعتمد علیه ^(۲۴۶)

یعنی تا آنجا که ما جستجو و تحقیق کردیم این حقیقت را به دست آوردیم که حسین علیه السلام پایان کار خود را به خوبی می دانست و وظیفه او در آن شرائط همان بود که بر طبق آن عمل کرده است.

آری سید بن طاوس به این حقیقت کاملا واقف است و در این جمله کوتاه به آن اشاره می کند اما راستی موجب کمال حیرت است که چگونه شخصیتی مانند

طبرسی که از مفسرین بزرگ اسلامی است این حقیقت را آن چنان نادیده گرفته و عمل حسین بن علی علیه السلام را آن گونه توجیه می کند که با واقع کمترین ارتباطی ندارد!!! نام برده بعد از آنکه احتمالاتی را در معنای آیه و لاتلقوا و بایدیکم الی التهلكة نقل می کند می نویسد:

و فی هذه الاية دلالة علی تحریم و الاقدام علی ما یخاف منه علی النفس و علی جواز ترک الامر بالمعروف عند الخوف لان فی ذلك القاء النفس الی التهلكة و فیها دلالة علی جواز الصلح مع الکفار و البغاة اذاخاف الامام علی نفسه او علی المسلمین کما فعله رسول الله عام الحديبية و فعله امیرالمؤمنین بصفین و فعله الحسن مع معاویه من المصالحة لما تشتت امره و خاف علی نفسه و شیعتہ فان عورضا بان الحسین علیه السلام قاتل وحده فالجواب ان فعله یحتمل و جهین: احدهما انه ظن انهم لا یقتلوه نه لمكانه من رسول الله و الاخرانه غلب علی ظنه لوترک قتالهم قتله الملعون ابن زیاد صبیرا کما فعل باین عمه مسلم فكان القتل مع عز النفس و الجهاد اءهون علیه ^(۲۴۷)

یعنی در آن آیه دلالت است بر حرمت اقدام به عملی که ممکن است ضرری را برای نفس انسان ببار آورد و همچنین آیه فوق دلالت دارد که در هنگام خوف جایز است امر به معروف ترک شود زیرا امر به معروف در آن هنگام القاء نفس در هلاکت است و باز آیه دلالت دارد که صلح با کفار و ستمگران جایز است در آن وقتی که خوفی بای نفس امام یا مسلمین در بین باشد چنانکه رسول خدا در حدیبیه با کفار قریش صلح نمود و امیرالمؤمنین و حسن بن علی علیه السلام هم با معاویه صلح کردند در هنگامی که حسن بن علی علیه السلام بر جان خود و شیعیان خویش خائف گردید و اگر به ما اعتراض کنند که چرا حسین علیه السلام تنها با دشمن پیکار کرد (با آنکه بر نفس خود خائف بود؟) در پاسخ می گوئیم

درباره عمل حسین علیه السلام دو احتمال است یکی آنکه آن حضرت گمان می کرد مردم کوفه او را نمی کشند زیرا او فرزند دختر پیغمبر است.

احتمال دوم - اینکه دید اگر با آنها پیکار نکند فرزند زیاد او را مانند پسر عمش مسلم با شکنجه خواهد کشت از این نظر جنگ با آنان را اختیار کرد زیرا کشته شدن با عزت نفس و در هنگام جهاد برای وی آسان تر بود.

درباره ی نهضت مقدس حسین علیه السلام نگاشته است! ولی راستی شگفت آور است! که چگونه فردی مانند او در توجیه یک اقدام حیاتی و ضروری فرزند پیغمبر این گونه دچار اشتباه شود که واقعیات را یکباره نادیده بگیرد.

نام برده ابتداء نجات نفس را از هلاکت مجوز ترک هر واجبی قرار داده بدون آنکه حتی یک مورد هم برای آن استثنائی قائل شود، سپس به دنبال آن صلح حدیبیه را تنها برای نجات نفس پیغمبر و یا مردم مسلمان از هلاکت دانست در حالیکه اگر تنها موضوع حفظ جان در آنجا مطرح بود پس چرا آن همه غزوات را پیغمبر انجام داد و چرا اصولاً در قرآن این همه از مقابله و جهاد با کفار دم می زند با آنکه در تمام غزوات و جنگها بدون تردید جان بسیاری از مردم مسلمان در معرض هلاکت قرار داشت؟

صلح حدیبیه انجام شد، اما نه تنها برای حفظ جان و عدم وقوع در هلاکت، بلکه مصالح سیاسی بزرگی از نظر حکومت اسلام لزوم انعقاد آن را در آن شرائط ایجاب می نمود، چنانکه تن دادن اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حکمیت لعنتی در صفین و همچنین صلح اضطراری حضرت امام مجتبی علیه السلام با معاویه در شرائطی انجام شد که مصلحت جهان اسلام ضرورت آن را اثبات می کرد.

امام علی بن ابیطالب و فرزند معصومش حضرت حسن علیه السلام به حکومت و صلح در برابر معاویه تن در دارند، اما نه تنها برای حفظ جان خود و یا خون مسلمین بلکه به این علت که در شرایط خاصی قرار گرفته بودند که اگر کشته می شدند پیروزی باطل بر حق و ظلم و ستم بر عدالت و آزادی حتمی بود.

شرائطی که از ریختن خون آنها در آن شرایط چیزی جز سقوط قطعی اسلام و هموار کردن راه را برای حکومت دائمی کفر و الحاد بنی امیه و مانند آنها ثمر دیگری برای جهان اسلام به دست نمی آمد، این یک حقیقتی است غیر قابل انکار و ما آن را (با استفاده از شواهد قطعی و مدارک مسلم) در بحث مربوط به اسرار صلح امام مجتبی علیه السلام در صفحات ۳۹ تا صفحه ۶۲ این کتاب به خوبی روشن ساختیم و اما آن دو احتمالی که این مفسر بزرگ پس از این مطالب برای حل این مشکل و پاسخ از این پرسش که چرا حسین علیه السلام به سوی کوفه رفت با آنکه می دانست کشته می شود داد بسیار بهت انگیزتر و حیرت آور تر از توجیهاتی است که نام برده درباره ی صلح حدیبیه و موضوع حکمیت و مصالحه امام مجتبی علیه السلام نموده است.

این مرد بزرگ پاسخ و راه حل اول خود را اینگونه بیان می کند که:

حسین بن علی علیه السلام فکر می کرد مردم کوفه او را نمی کشند زیرا او پسر پیغمبر است.

ما نمی دانیم چگونه مرحوم شیخ طبرسی با آن عظمت و مقامی که دارند به خود اجازه دادند که چنین احتمالی را بدهند با آنکه سالار شهیدان و رهبر آزادگان از همان ابتدای کار باره ها از شهادت خود دم می زد و از مرگ خویش خبر می داد.

فرزند معصوم امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که در مدینه کنار قبر پیغمبر، از خدا می خواهد راهی که خشنودی او در آن راه است در برابر وی قرار دهد جد بزرگوار خود را در خواب می بیند که به او می گوید: حبیبی یا حسین، کانی اءراک عن قریب مرملا بدمائک، مذبوحا بارض کرب و بلا.. آن بزرگوار از خواب بر می خیزد و آن را برای خاندان خود باز گو می کند در حالیکه طبق آن به آینده کار خود اطمینان دارد.

دومین موردی که حسین علیه السلام در آن از شهادت خود خبر می دهد هنگامی است که می خواهد از مدینه حرکت کند، در آنجا ام سلمه به او می گوید از مدینه خارج مشو! زیرا من از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: فرزندم حسین را در عراق می کشند.

حضرت در پاسخ وی چنین گفت:

یا اما و انا الله اعلم ذلک و انی مقتول لامحالة و لیس لی من هذا بدوانی و الله لاعرف الیوم الذی اقتل من اهل بیتی و قرابتی و شیعتی
مورد سوم - که حسین بن علی علیه السلام در آن باز از پایان کار خود سخن گفت هنگام وداع با قبر پیغمبر بود در آنجا ضمن خطابی که به جد بزرگوارش دارد چنین می گوید:

واخذت بالعنف قهرا ان ابایع یزید بن معاویه شارب الخمر و راکب الفجور
فان فعلت کفرت و ان ابیت قتلت.

و از همه عجیب تر خطبه ای است که آن بزرگوار در روز هفتم ذی الحجة در مکه می خواند، در آنجا از همان ابتداء سخن از مرگ می گوید.

خط الموت علی ولد آدم تا آنجا که اضافه می کند کانی باوصالی یتقطعها
عسلان الفلوات بین النوا و یس و کربلا فیملان منی اکرا شاجوفا و اجربة سغبا.

حسین بن علی در این خطبه نه تنها از مرگ و شهادت خویش با روشن بینی خاصی خبر می دهد بلکه در پایان آن آزاد مردان اجتماع را هم به جانبازی و فداکاری در راه خویش و اهداف آسمانی و بزرگی که دارد صریحا دعوت می کند و می گوید:

من کان باذلا فینا و موطننا علی لقاء الله نفسه فلیر حل معنا.

جالب توجه این جا است که فرزند پیغمبر هنگامی این خطبه را ایراد کرد و از شهادت خود خبر داد که ظواهر کار خلاف آن را اثبات می نمود، آری اینها مواردی است که فرزند پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آنجا با صراحت از شهادت و مرگ خود خبر می دهد با این حال آیا جای شگفت نیست که گفته شود: حسین عَلَيْهِ السَّلَام تصور می کرد مردم کوفه او را نمی کشند چون او فرزند دختر پیغمبر است؟! مطلب دیگری که این جا قابل توجه است این است که اگر از تمام این مدارک چشم پوشیم و بر فرض محال بگوئیم که حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَام هنگام حرکت به سوی کوفه گمان می کرد که مردم او را نمی کشند!!! ولی آیا تا شب عاشوراء و یا صبح آن روز هم حسین همچنان به گمان خود باقی بود؟! و دیدن آن همه شواهد و حوادث در آن سرزمین کافی نبود که آن حضرت را به شهادت مطمئن سازد؟! و اگر حرکت حسین عَلَيْهِ السَّلَام از مدینه و مکه به سوی عراق با آنکه می دانست که کشته می شود مصداق وقوع نفس در هلاکت باشد پس می بایست حداکثر آن حضرت در روز عاشوراء که تمام قرائن به طور قطع به مرگ او و یاران وی گواهی می داد در برابر یزید تسلیم گردد تا جان خود را از وقوع در هلاکت حفظ کند در حالیکه حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام در آن روز هم تسلیم نشد و در آن شرائط هم برای بیعت با یزید آماده نگردید.

و اما احتمال دومی که علامه طبرسی درباره ی حسین علیه السلام و حرکت آن بزرگوار به سوی عراق داده اند متأسفانه آن هم با واقع کمترین تماسی ندارد، نام برده در این احتمال می گوید حسین علیه السلام به کوفه رفت زیرا دید در هر حال او را خواهند کشت و برای آنکه از قتل صبر بگریزد این راه را انتخاب نمود. آیا واقعا ممکن است چنین تفسیری را درباره ی نهضت حسین علیه السلام و فاجعه ی خونین طف پذیرفت با آنکه در موارد زیادی آن حضرت خود از هدف نهضت سخن گفت و حرکت خویش را به سوی عراق برای دست یافتن به آن اهداف مقدس معرفی نمود؟!

حسین بن علی علیه السلام هنگام خروج از مکه ضمن وصیت نامه ای که به برادر بزرگوار محمد حنفیه تسلیم می کند می نویسد:

وانی اخرج اشرا و الابطرا و لامفسدا و لاظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح
فی امة جدی صلی الله علیه و آله اريدان آمر بالمعروف و انهي عن المنكر.
و در روز عاشوراء می فرمود:

والله اعطيهم عطاء الذليل و لا اقر اقرار العبيد.

و باز در همان روز در میان آتش و خون فریاد می زد:

.. الا و ان الدعی ابن الدعی قدر کزنی بین اثنتین بین السلة و الذلة و هیهات
من الذلة...

اینها گفتار شخص حسین است که علت انتخاب راه نهضت را در آن ها بیان می کند، نه تنها آن حضرت بلکه فرزند معصومش امام صادق علیه السلام هم نهضت جد بزرگوار خود را بر خلاف تصور این مفسر بزرگ عملی اختیاری می دادند و آن را ناشی از تصمیم و اراده و هدف می شمرد و از این نظر اینگونه تعبیر می کند: و بذل مهجته فیک، آنگاه هدف از انجام این عمل اختیاری را آشکارا شرح

داده و می گوید: لیستنقد عبادک من الضلالة و حیرة الجهالة. با این حساب بدون کار او شهادت است و هم در انتخاب این راه هدف بزرگ و مقدسی را در نظر داشت که برای دست یافتن به آن جز دست زدن به آن نهضت راهی نداشت نه آنکه غافل گیر شده و یا آنکه برای نجات از یک مرگ سخت تر جهاد و شهادت را پذیرفته باشد.

خوانندگان عزیز - با در نظر گرفتن مطالبی که مادر این بحث نگاشتیم به خوبی روشن شد که حرکت حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق با آنکه می دانست که کشته می شود نه تنها القاء نفس در هلاکت نبود و ازدو نظر هیچ گونه ارتباطی با این موضوع و آیه و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة نداشت بلکه مصداق عالیتین و کاملترین نمونه آن فداکاری و جانبازی است که خداوند درباره آن می گوید:

ان الله اشتری من امیرالمؤمنین اموالهم و انفسهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقا فی التوریه و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده فاستبشروا بیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الغفور العظیم.

نهضت حسین علیه السلام از نظر رهبران مذهبی، علمی و سیاسی جهان

تا اینجا مطالبی که ما درباره ی نهضت مقدس حسین علیه السلام و عوامل و موجبات آن و همچنین ارزیابی آن حادثه ی خونین، برای نگارش در این کتاب در نظر داشتیم با توفیق پروردگار پایان یافت. اکنون می خواهیم به قسمتی از نظرات شخصیت‌های دنیا درباره ی فاحعه ی طف اشاره کرده و آخرین قسمت کتاب را به نقل گفتاری از نوابغ مذهبی، علمی و سیاسی جهان درباره ی آن بزرگوار و فداکاری بیسابقه ای که آن حضرت در راه حمایت از حق و عدالت انجام داده اند اختصاص دهیم.

حسین از نظر مسیو ماریین آلمانی

مسیو ماریین آلمانی درباره ی حسین بن علی علیه السلام و علل قیام آن حضرت و نتایج حاصله ی از آن چنین می نویسد:

حسین بن علی علیه السلام نیره ی محمد صلی الله علیه و آله که از دختر محبوبه اش فاطمه علیها السلام متولد شده، تنها کسی است که در چهارده قرن پیش در برابر حکومت جور و ظلم قد علم کرد، اخلاق و صفاتی که در دوران حکومت عرب پسندیده و قابل احترام بود. در فرزند مولای متقیان مشاهده می شد، حسین شجاعت و دلاوری را از پدر به ارث برده بود، به دستورات و احکام اسلام تسلط کاملی داشت، در سخاوت و نیکوکاری نظیر نداشت، در نطق و بیان زبر دست بود و همه را مجذوب بیانات خود می ساخت، مسلمانان جهان عقیده و ارات زائد الوصفی به حسین علیه السلام دارند و هر ساله در ماه معینی (منظور ما محرم است) برای او عزاداری می کنند، کتب بسیاری از فضائل و مناقب حسین علیه السلام توسط مسلمان نوشته شده و از ملکات حسنه و سجایای پسندیده او گفتگو می شود، موضوعی را که نمی توان نادیده گرفت این است که حسین علیه السلام او شخص سیاستمداری بود که تا به امروز احدی چنین سیاست مؤثری اختیار ننموده است. برای اثبات این نکته باید توجه نمود به تاریخ قبل از اسلام. بنی امیه و بنی هاشم دو طایفه ای بودند که با هم قرابت و خویشاوندی داشتند، زیرا امیه و هاشم پسران عبد مناف بودند و قبل از اسلام بین این پسر عموها نفرت و کدورت برقرار بود و مکرر با یکدیگر نزاع می نمودند و به اصطلاح اعراب خونخواه یکدیگر بودند، در عرب طایفه قریش و در قریش بنی هاشم و بنی امیه و عزیز و محترم بودند. بنی امیه از لحاظ ثروت و ریاست و بنی هاشم از لحاظ علم و معنویت، در صدر اسلام کدورت بنی هاشم و بنی امیه بالا گرفت تا وقتی که محمد صلی الله علیه و آله مکه

را فتح نمود و طایفه قریش و بنی امیه را مطیع و فرمانبردار خود ساخت و ریاست روحانی و جسمانی عرب را در دست گرفت بدین لحاظ بنی هاشم تفوق و برتری پیدا کردند و بنی امیه مجبور شدند از بنی هاشم اطاعت نمایند.

این پیش آمد آتش حسد را در سینه بنی امیه شعله ور ساخت و در صد کشیدن انتقام از بنی هاشم و آمدند تا پس از رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله موقع را مغتنم شمرده با کمال قوا کوشیدند که جانشینی محمد صلی الله علیه و آله با اصول ولایتعهدی ^(۲۴۸) صورت نگیرد بالاخره برای تعیین جانشین اکثریت آراء مردم را انتخاب کردند ^(۲۴۹) و چون بنی امیه از لحاظ ثروت و ریاست در بین مردم نفوذ کاملی داشتند، بنی هاشم را عقب زدند و در این میدان مبارزه بنی امیه کام یاب شدند و بر بنی هاشم غلبه پیدا نمودند و عثمان به خلافت رسید به مناسبت همین خلیفه تراشی بنی امیه مقام بلندی حاصل کرده و جاده را برای آینده خویش هموار کردند، و هر روز این جانشینان به ناحق محمد صلی الله علیه و آله بر جاه و جلال خود افزوده و در امور اسلام مداخلات ناروایی می نمودند عثمان که مردی بی اطلاع و جاه طلب بود هر روز آلت دست دیگران قرار می گرفت.

بنی امیه از موفقیت استفاده کرده و برای آینده خود جایگاه محکم و استواری به وجود آوردند و بنابر عادت دیرین خود که دشمن بنی هاشم بودند کمتر خلوص عقیده و نیت پاک به اسلام ابراز می داشتند و در باطن ننگ می دانستند که پیرو دین اسلام باشند زیرا دین اسلام از فداکاریها و جانبازی های بنی هاشم پا بر جا مانده بود، ولی چون مسلمین نفوذ کاملی داشتند بنی امیه صلاح را در این دیدند که در سایه پیروی از اسلام مقاصد خویش را عملی سازند، همینکه

در دستگاه حکومت و خلافت وارد شدند و پایه جاه و جلال خویش را محکم نمودند علنا به مخالفت اسلام برخاستند و اسلام را به باد سخریه گرفتند.

بنی هاشم که کار را بدین منوال دیدند و از خیالات بنی امیه واقف شدند و سکوت را جایز ندانسته و حرکات عثمان را به مردن نشان دادند و مسلمانان که این حرکات را مشاهده کردند بر عثمان شوریدند و او را به قتل رسانیدند و اکثریت آراء خلافت علی علیه السلام را تصویب کرد و علی به خلافت رسید، پس از این واقعه بنی امیه یقین کردند که باز بنی هاشم دارای سیادت و عظمت اولیه می شوند این بود که دوباره حکومت‌های سابق بنی امیه که موقعیت خود را در خطر دیدند دست به تظاهرات شدیدی زدند و حاکم شام (معاویه) که یک جرثومه شیطنت بود به بهانه قتل عثمان و با دعای اینکه کشته شدن عثمان با اشاره علی بوده علم مخالفت را برافراشت و اختلاف شدیدی بین مسلمانان بروز کرد و مانند عهد جاهلیت شمشیرها بین اعراب بکار افتاد و جنگ‌های متعددی به وقوع پیوست تا اینکه علی علیه السلام را در محراب مسجد شهید کردند از آن به بعد کاملاً معاویه غالب و حسن فرزند علی علیه السلام و برادر بزرگ حسین علیه السلام با وی صلح کرد و جانشینی محمد صلی الله علیه و آله دوباره به دست بنی امیه افتاد (۲۵۰)

معاویه از یک طرف اقتدار می یافت و از طرف دیگر با تدابیر عملی در نابودی بنی هاشم می کوشید و در نابودی و محو ابدی آنان دقیقه ای فرو گذار نمی نمود.

حسین علیه السلام به شعار همیشگی خود می گفت من در راه حق و حقیقت کشته می شوم و دست به ناحق نخواهم داد. بنی امیه از این شعار حق و حقیقت می ترسیدند، این جنگ و جدال باقی بود تا اینکه حسن و معاویه در گذشتند و یزید جانشین معاویه گردید، حسین علیه السلام دید از یک طرف حرکات بنی امیه که

(قدرت) مطلقه داشتند و دستورات اسلام را پایمال می کردند نزدیک است یکباره پایه های استوار و مستحکم اسلام را در هم ریزد و از طرف دیگر می دانست که به فرض اینکه از یزید اطاعت بکند یا با او مخالفت ورزد بنی امیه نظر به عداوت و دشمنی دیرینه خود از محو و نابودی بنی هاشم دست بردار نیستند و اگر بیش از این مسامحه کند نام و نشانی از اسلام و مسلمانان باقی نخواهد ماند این بود که تصمیم گرفت در برابر حکومت جور و ظلم قد علم کند و برای پایدار داشتن پرچم اسلام، پرچمی که با فداکاری و از خود گذشتگیهای جدش و با ایثار خود پاک صدها مسلمان غیرتمند برافراشته شده بود جان و مال و خانواده و فرزندان و دوستان خود را فدا نمایند.

این سرباز رشید عالم اسلام به مردم، دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چند ظاهرا عظیم و استوار باشد در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت.

پیروان وجدان اگر با نظر دقیق اوضاع و احوال آن دوره و پیشرفت مقاصد بنی امیه و وضع (حکومت) و دشمنی و عداوت آنها را با حق و حقیقت بنگرند، بدون تامل تصدیق خواهند کرد که حسین علیه السلام با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت. و اگر چنین حادثه ای جانگدازی پیش نیامده بود قطعا اسلام به حالت کنونی خود باقی نمی ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند.

حسین بن علی علیه السلام که بعد از پدر مصمم در اجرای این مقصود عالی بود بعد از برقراری یزید بجای معاویه از مدینه بدین قصد حرکت کرد که در مراکز مهمه اسلام مانند مکه و عراق این خیال بزرگ و ایده آل مهم خویش را منتشر سازد

و به جهان و جهانیان بگوید: باید در راه دفاع از حق و حریت جانبازی کرد و مرگ را به اسارت ترجیح داد. در هر کجا که حسین علیه السلام قدم می گذارد و حقانیت اسلام را آشکار می ساخت در قلوب مردم یک نفرت و انزجار شدیدی نسبت به بنی امیه تولید می شد یزید هم که از این نکات باریک بی خبر نبود دانست که اگر در یک نقطه از کشورش صحبت از حق و حقیقت به میان آید و حسین در برابر او پرچم مخالفت را برافرازد با آن همه نفرتی که مسلمانان از وضع سلوک و حکومت بنی امیه پیدا نموده بودند و آن همه مهر و محبتی که نسبت به حسین علیه السلام ابراز می داشتند زوال حکومت او در خواهد رسید، این بود که پس از نشستن بر اریکه قدرت قبل از هر اقدام مصمم قتل حسین علیه السلام گردید و این بزرگترین خبطهای سیاسی بنی امیه بود و به واسطه یک خطای سیاسی نام و نشان خود را از صفحه ی عالم محو کردند.

حسین علیه السلام از شهید شدن خود قبل از مرگش خبر می داد و از آن ساعتی که از مدینه حرکت کرد بدون پروا و وحشتی با صدای رسا می گفت: که من بای کشته شدن می روم و به همراهان خود محض اتمام حجت چنین گفت:

هر کسی به طمع جاه و جلال همراه من است ترک همراهی کند زیرا من برای مبارزه با ظلم و جور حرکت می کنم و کشته شدن من در راه حق و حقانیت مسلم است.

اگر منظور حسین علیه السلام این موضوع نبود به کشته شدن تن نمی داد و در جمع نمودن لشکر کوشش می کرد نه اینکه جماعتی را که همراه داشت متفرق سازد چون قصدی جز کشته شدن که مقدمه یک نهضت عظیم و عالی بود نداشت بزرگترین وسیله را بی کسی و مظلومی دانسته و آن را اختیار کرد تا مصائب وی در قلوب عالم مؤثر واقع گردد. حسین علیه السلام به هفتاد و دو تن از یاران خود

چنین گفت: من ننگ دارم که پسر معاویه شراب می خورد و اشعار هوس آلود می سازد و قبایل بیمناک اسلام را با زر و زور می ترساند و پایه حکومت بیداد را استوار می کند و دین خدا بی پناه باشد، من باید قیام کنم و با خون خود دین اسلام را آبیاری نمایم اگر شما از این راه پر خطر می ترسید فوراً بر گردید و مرا به حال خود گذارید. ولی یارانش کشته شدن و فداکاری را بر زندگی ترجیح دادند.

حسین علیه السلام می دانست که بعد از کشته شدن، زنان و اطفال بنی هاشم (که آل محمد بودند) اسیر خواهند شد و این واقعه در مسلمانان خاصه در عرب بیش از آنچه به تصور آید مؤثر است چنانچه حرکات و رفتار ظالمانه بنی امیه و سلوک بیرحمانه آنان نسبت به اهل بیت حسین علیه السلام به اندازه ای در قلوب مسلمانان مؤثر افتاد که اثرش از کشته شدن حسین علیه السلام و همراهانش کمتر نبود و عداوت بنی امیه را با خاندان محمد صلی الله علیه و آله و عقاید آنها با اسلام و رفتارشان را با مسلمانان آشکار ساخت. این بود که حسین به دوستان خود که او را ممانعت از این سفر می نمودند می گفت: من برای کشته شدن می روم دوستان حسن چون خیالاتشان محدود و از مقاصد عالیه حسین علیه السلام بی اطلاع بودند در منع مسافرت او اصرار می کردند، حسین به آنها گفت: خدا چنین خواسته و جدم چنین فرموده.

یاران حسین چون چنین دیدند به حسین علیه السلام پیشنهاد کردند و گفتند: حال که برای کشته شدن می روی زنان و بچه ها را همراه مبر.

حسین در پاسخ آنها فرمود: (خدا عیال مرا اسیر خواسته) و این سخنان چون مسلم شد، آنها فهمیدند که حسین علیه السلام جزا اجراء اوامر خداوند مقصد دیگری به خاطر ندارد. این بود که فرمود: چون قیام من بواسطه جلوگیری از ظلم و جور

است بعد از کشته شدن من و تحمل مصائب جانکاه خداوند جماعتی را برانگیزاند که حق را از باطل جدا می سازد و قبور ما را زیارت می کنند و بر مصائب ما گریه می نمایند و دمار از روزگار دشمنان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر می دارند. درست اگر در کلمات و گفتار حسین عَلَيْهِ السَّلَام دقت شود معلوم خواهد شد که هدف و ایده آل حسین جلوگیری از ظلم و ستم بوده و این همه قوت قلب و از خود گذشتگی را در راه مقصود عالی خویش به خرج داده است.

حتی در آخرین دقایق زندگی، طفل شیر خوار خود را قربانی حق و حقانیت نمود با این اندیشه فلاسفه و بزرگان عالم را متحیر ساخت، که چگونه در این دم آخر با آن همه مصائب جانکاه و افکار متراکم و عطش و کثرت جراحات باز هم از مقصد عالی خود دست برداشت و یا اینکه می دانست بنی امیه ستمگر، بر فرزند صغیرش رحم نخواهند کرد، محض بزرگ نمودن مصائب خود، او را هم بر سر دست گرفت و به ظاهر تمنای آب برای طفلش نمود، ولی با تیر جواب شنید، گویا حسین عَلَيْهِ السَّلَام از این حرکت قصدش این بود که جهانیان بدانند عداوت بنی امیه با بنی هاشم تا چه حد است، و مردم گمان نبرند که یزید برای دفاع از خود ناچار بر این اقدامات سبحانه دست زده، زیرا کشتن طفل شیرخوار در چنین حال با آن وضع دهشتناک جز عداوت شبحانه که منافی با قواعد هر دین و مذهبی است چیز دیگری نبود و همین نکته می تواند پرده از روی قبایح اعمال و نیات فاسده و عقاید بنی امیه بردارد و بر جهانیان، خاصه مسلمانان ظاهر شد که بنی امیه بردارد و بر جهانیان، خاصه مسلمانان ظاهر شد که بنی امیه نه تنها برخلاف احکام اسلامی حرکتی می کردند بلکه از روی عصبیت جاهلانه می خواستند که از بنی هاشم خاصه بازماندگان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حتی یک طفل شیر خواره باقی نماند.

با این خیالات عالی که حسنی علیه السلام در نظر داشت و با آن همه دانش و سیاستی که در او بود، تا موقعی که شهید گردید مرتکب امری نگردید که بهانه ای به دست بنی امیه بیاید و آن را دلیل بر کشتن حسین علیه السلام بدانند. حسین بن علی علیه السلام با آن عظمت و اقتدار و نفوذ کلمه ای که داشت شهری از شهرهای اسلام را مسخر نکرد و بر حکومتی از حکومت های یزید حمله نمود، با این وصف وی را به دستور یزید در بیابان لم یزرعی محاصره کردند.

حسین علیه السلام فقط فجایع بنی امیه و نابودی اسلام را از رویه آنان گفته و از قتل خود خبر می داد و از مظلومیت خود دلشاد بود، همین نکته که سلامت نفس حسین علیه السلام را می رساند منتهی درجه اثر را در قلوب مسلمانان بر علیه بنی امیه بخشید قبل از حسین هم بسیاری از مردان فداکار آن مظلوم کشته شده اند و بعد از قتلشان هم نهضت عظیمی بر پا گردیده است.

تاریخ عاشوراء نشان می دهد که هیچ یک از شهیدان کربلا عمدا خود را به کشتن نداده اند، یعنی هر یک از کشته شدگان را دشمنان بر سر آنان تاخته و مظلومانه از پای در آورده اند و به اندازه مظلومیتشان بر عظمت و بزرگی اسلام افزوده شده، ولی شهادت حسین علیه السلام از همه مهمتر و از روی دانش و بصیرت و سیاست انجام گرفت و این شهادت و شهادت در تاریخ بشریت نظیر ندارد.

حسین علیه السلام مدتها بود که خود را آماده پیکار کرده و در انتظار چنین روزی دقیقه شماری می کرد و می دانست که زنده ماندن نام جاویدان اسلام و قرآن مستلزم آن است که او را شهید کنند و با خون مقدسش درخت اسلام آبیاری شود.

مصائبی که حسین علیه السلام در راه احیای دین جدش بر خود وارد ساخت بر شهیدان پیش از او برتری دارد و بر احدی از گذشتگان چنین مصائبی وارد

نیامده، اگر چه گفته می شود که دیگران هم در راه دیانت اسلام جان دادند، ولی به وضع حسین که جان شیرین خود و فرزندان عزیز و برادران و برادرزادگان و دوستان و خویشاوندان و مال و عیال خود را در راه دیانت اسلام داده، نبوده و این مصائب به طور ناگهانی و غیر منتظره به وقوع نبیوسته که در حکم یک واقعه غیر منتظره بوده باشد بلکه به مرور زمان و یکی بعد از دیگری این مصائب به وقوع پیوست.

در تاریخ دنیا هجوم اینگونه مصائب پی در پی مخصوص حسین علیه السلام است، این است که به مجرد اینکه حسین شهید گردید و زن و فرزند او را اسیر کردند و آن واقعیات دردانگیز پیش آمد یک مرتبه قبایح و فجایع اعمال بنی امیه ظاهر شد و یک مرتبه جنبش و نهضت عظیمی در مسلمانان پیدا و علیه (حکومت) یزید و آل امیه قیام کردند و بنی امیه را مخرب اسلام دانستند و آنها را ظالم و غاصب نامیدند و بر عکس بنی هاشم را مظلوم و شایسته خلافت دانسته و حقیقت اسلام را در آنها شناختند، از این به بعد مسلمانان زندگی نوینی به وجود آورده و روحانیت اسلام را رونقی تازه دادند، مسلمانانی که جنبه روحانیت اسلام را به یکباره فراموش نموده بودند با یک جنبش روشنی به دنبال حق و حقیقت رفتند و نهضتهای عظیم اسلامی شروع شد و دنباله آن تا به امروز امتداد یافت و روز به روز واقعه بزرگ کربلا اهمیت و درخشندگی بیشتری یافت.

مهمترین اثر این نهضت این بود که ریاست روحانی که در عوالم سیاست دارای اهمیت شایانی داشت، مجدداً به دست بنی هاشم افتاد و به ویژه در بازماندگان حسین علیه السلام مسلم گردید، چندی طول نکشید که (حکومت) ظلم و جور معاویه و جانشینان او منهدم شد و در کمتر از یک قرن قدرت از بنی سلب گردید. منهدم شدن قدرت از بنی امیه به قسمی شد که امروز نام و نشانی از آنها

نمودار نیست و اگر در متن کتب تاریخی نامی از این قوم ذکر شده در تعقیب آن هزاران نفرین و ناسزا هم نوشته شده و این نیست مگر بواسطه قیام حسین و یاران با وفای او.

و می توان ادعا نمود که تا به امروز تاریخ بشریت نظیر چنین شخص مآل اندیش و فداکار به خود ندیده و نخواهد دید، هنوز اسرای حسین علیه السلام نزد یزید نرسیده بودند که علم خون خواهی حسین علیه السلام برافراشته شد و نهضت عظیمی علیه یزید آغاز شد، مظلومیت حسین علیه السلام بر همه ثابت شده و پرده از روی نیات و جنایات بنی امیه برداشته شد و کار بجایی رسید که خاندان و حرم سرایان یزید زبان شما بر او دراز کردند و با اینکه ممکن نبود نام حسین و خاندان علی علیه السلام در اطراف و جوانب یزید به نیکوئی برده شود. پس از این واقعه در پایتخت یزید همه جا صحبت از مظلومیت حسین و یاران او بود و خاندان علی علیه السلام را به تقدیس و عظمت یاد می کردند و با اینکه یزید یارای شنیدن چنین کلمات را نداشت جز سکوت چاره ای ندید و برای تبرئه نمودن خود قصور و گناه را به امرای خود نسبت داد و گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را زیرا من به او دستور دادم که اگر می تواند از حسین علیه السلام بیعت بگیرد نه اینکه او را شهید نماید ^(۲۵۱) و از بس مدح و ثنای حسین علیه السلام را پس از واقعه کربلا شنید روزی گفت:

حکومت حسین بر من گوارا تر بود نسبت به این عظمت و تقدسی که آل علی و بنی هاشم یاد می شود بالاخره پیروان حسین علیه السلام از این تهمت های پی در پی فایده ثمر بخشی حاصل نموده و بر عظمت و قوت بنی هاشم افزوده می شد و طولی نکشید که حکومت وسیع بنی امیه منقرض گردید و به قسمی آنها را از میان برداشتند که حتی نام و نشانی از آنها باقی نماند فقط چند نفری از آنها یکی بعد از دیگری در آن حکومت می کردند.

امروزه از آن قدرت و جاه و غرور یک نفر ولو اینکه گمنام باشد پیدا نمی شود و اگر پیدا شود از بس مورد سرزنش می باشند ننگ دارند که خود را معرفی نمایند ^(۲۵۲)

نهضت حسین از نظر مهاتماگاندی

من زندگی امام حسین آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد بایستی از سرمشق امام حسین پیروی کند. ^(۲۵۳)

محمد علی جناح درباره ی حسین سخن می گوید

هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از آنکه امام حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی شود، بعقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق شهید که خود را در سرزمین عراق قربان کرد پیروی نمایند. ^(۲۵۴)

حادثه ی طف از نظر لیاقت علیخان

این روز محرم برای مسلمانان در سراسر جهان معنای بزرگ دارد، این روز یکی از حزن آورترین و تراژیکترین وقایع اسلام اتفاق افتاد شهادت حضرت امام حسین در عین حزن نشانه فتح نهائی روح واقعی اسلامی بود زیرا تسلیم

کامل به اراده الهی به شمار می رفت، شهادت یکی از عظیم ترین پیروان اسلام مثل درخشنده و پایدار برای همه ما است این درس به ما می آموزد که اشکال و خطرات هر چه باشد نبایستی از راه حقیقت و عدالت منحرف شد. (۲۵۵)

پورشوتامداس توندون (۲۵۶) حسین را می ستاید

شهادت امام حسین علیه السلام از همان زمان که طفلی بیش نبودم در من تاءثیر عمیق و حزن آوری می بخشید من اهمیت بر پا داشتن این خاطره بزرگ تاریخی را می دانم این فداکاری های عالم از قبیل شهادت امام حسین سطح بشریت را ارتقاء بخشیده است و خاطره ی آن شایسته است همیشه بماند و یاد آوری شود. (۲۵۷)

اثر نهضت حسین از نظر گیون مورخ مشهور (۲۵۸)

در طی قرون آینده بشریت و در سرزمین های مختلف صحنه حزن آور مرگ حسین موجب بیداری قلب خونسردترین قارئین خواهد شد. (۲۵۹)

چارلز دیکنس (۲۶۰) درباره ی نهضت حسین این گونه می گوید

اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته های دنیائی خود بود من نمی فهم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند پس عقل چنین حکم می نماید که او فقط به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد (۲۶۱)

حسین علیه السلام از نظر توماس کارلایل (۲۶۲)

بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در

جائی که حق با باطل روبرو می شود اهمیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت باعث شگفتی من است (۲۶۳)

سخنان پرفسور ادوارد براون (۲۶۴) درباره ی حادثه طف

آیا اقلیتی پیدا می شود که وقتی درباره ی کربلا سخن می شنود آغشته با حزن و الم نگردد حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند. (۲۶۵)

نهضت حسین از نظر سر فردریک جمس (۲۶۶)

درس امام حسین و هر پهلوان شهید دیگری این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر نا پذیرند و همچنین می رساند که هر گاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پا فشاری نماید آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند. (۲۶۷)

ل. م. بوید (۲۶۸)

ل. م. بوید می گوید در طی قرون افراد بشر همیشه جرات و پر دلی و عظمت روح و بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته اند و در اثر همین ها است که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی شود این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین و من مسرورم که در چنین روزی با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنا می گویند شرکت کرده ام هر چند که ۱۳۰۰ سال از تاریخ آن گذشته است. (۲۶۹)

حسین از نظر واشنگتن ایروینگ مورخ آمریکائی (۲۷۰)

برای امام حسین علیه السلام ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده ی یزید نجات بخشد لیکن مسئولیت پیشوا و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگهای تفتیده عربستان روح حسین فناپذیر است ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من ای حسین. (۲۷۱)

توماس ماساریک درباره ی حادثه ی کربلا سخن می گوید

توماس ماساریک در این مورد می نویسد بسیاری از مورخین ما از کم و کیف این رسم و ازدیاد عزاداری واقف نبوده جاهلانه سخن می گویند وضع عزاداری پیروان حسین علیه السلام را مجنونانه می پندارند و ابدا بدین نکته پی نبرده اند که این مسئله در اسلام چه تحولاتی را به وجود آورده و با جنبش و نهضت مذهبی که از تعزیه داری در این قوم پیدا شده در هیچ یک از اقوام و ملل دیگر عالم پیدا نشده با یک نظر دقیق در ترقیات دویست ساله پیروان علی علیه السلام در هندوستان که عزاداری را شعار خود نموده اند تصدیق خواهیم کرد که بزرگترین عامل اصلی مزیت را آنها پیروی می کنند.

دویست سال پیش پیروان علی و حسین علیه السلام در سرتاسر هندوستان در اقلیت بودند و همین حال را داشت ممالک دیگر، امروزه در ممالک مترقی و ثروتمند مسیحی اگر بخواهند چنین ماتم و عزاداری را به پا نمایند با صرف میلیونها دلار باز هم به تاءسیس چنین مجامع و مجالس عزاداری موفق نخواهند شد. گر چه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم را متاثر می سازند، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین علیه السلام یافت می

شود و در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب حسین علیه السلام مانند پر گاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر ^(۲۷۲)

موریس دو کبری می نویسد: اگر مورخین ما، حقیقت این روز را می دانستند و درک می کردند که عاشوراء چه روزی است این عزاداری را مجنونانه نمی پنداشتند زیرا پیروان حسین به واسطه عزاداری حسین می دانند که پستی و زیر دستی و استعمار و استثمار را نباید قبول کنند زیرا شعار پیشرو و آقا آنها ندادن تن به زیر بار ظلم و ستم بود.

قدری تعمق و بررسی در مجالس عزاداری حسین که چه نکات دقیق حیات بخشی مطرح می شود، در مجالس عزاداری حسین گفته می شود، که حسین علیه السلام برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجوئی یزید نرفت.

پس بیائید ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده از زیر دستی استعمارگران (بیگانگان) خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم زیرا مرگ با عزت و شرافت بهتر از زندگی با ذلت است مسلم است ملتی که از گهواره تا گور تعلیماتش چنین است دارای چه مقام و مرتبتی است، دارای هر گونه شرافت و افتخاری است، همه سرباز حقیقی عزت و شرافتند، علاوه بر منافع سیاسی که ذکر شد و اثراتش طبیعی است بزرگترین پاداش اخروی را مسلمانان در این عملیات (یعنی تعزیه داری حسین می دانند) آشنایان به تاریخ تصدیق خواهند نمود که اصلاح اخلاق و تعلیمات بین المللی جز به وسیله مذهب امروزه بلکه در قرنهای در ملل خاورمیانه غیر ممکن است. جمعیت تسلیح اخلاقی به خوبی بدین نکته پی برده که من خواهی و اتحاد و اتفاق را در سایه

دین و مذهب و دیانت ملل خاور زمین به دست آورده اند امروز در ممالک متحده آمریکا مردم را به نام خدمت به وطن دعوت می کنند، ولی در آسیا می توان خدمات شایانی با به نام دین و مذهب حاصل نمود.

اگر مسلمانان مذهب را نادیده انگارند و به نام وطن خواهی بخواهند ترقیات سیاسی حاصل کنند به جای نفع زیان خواهند برد زیرا اگر تعلیمات سربازی را با دین توأم سازند سربازان تا خون در بدن دارند حاضر نیستند حتی یک وجب از خاک مقدس وطن را تسلیم اجانب نمایند.

امروز اگر استقلالی در مسلمانان مشاهده می شود عامل اصلی آن پیروی از دستورات قرآن و اسلام است و خواهیم دید روزی را که سلطنت های اسلامی در سایه همین نکته اساسی قوت گیرند و بدینوسیله مسلمانان عالم در سایه اتحاد و اتفاق واقعی مانند صد اسلام ممالک مشرق و مغرب عالم و اطیع او امر خود سازد، حسین علیه السلام شبیه ترین روحانیون به حضرت مسیح است ولی مصائب او سخت تر و شدیدتر است ^(۲۷۳)

عاشورا از نظر دکتر ژوزف فرانسوی

دکتر ژوزف مورخ معروف فرانسوی در کتاب اسلام و اسلامیان می نویسد: بعد از رحلت بنیان گذار اسلام یعنی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله اختلاف کلمه و عقیده در تابعیت و جانشینان وی پیدا شد دسته ای به خلافت دامادش علی بن ابیطالب قائل و دسته دیگری خلافت پدر زن او ابوبکر را قبول نمودند، دسته اول را شیعه و دسته دوم را سنی نامیدند. ما بین این دو دسته اختلاف شدیدی بود و روز بروز شدت آن افزوده می شد تا اینکه علی علیه السلام به خلافت رسید و عایشه زوجه حضرت و محمد صلی الله علیه و آله و دختر ابوبکر بر مخالفت او برخاست و معاویه برادر زن دیگر محمد صلی الله علیه و آله در شام پرچم پادشاهی را بر افراشت در این

موقع سه دستگی به وجود آمد و جنگهای شدیدی بر پا شد و عده زیادی مقتول و مجروح گردیدند. زمانیکه زمامدار شام (معاویه) به قتل و غارت پیروان علی علیه السلام پرداخت و دستور داد که نام علی علیه السلام را به زشتی یاد کنند و در منابر و مساجد نسبت به علی علیه السلام اهانت می نمودند، عداوت و دشمنی بین دو دسته شیعه و سنی بیش از پیش شد و شیعیان از زیر بار اطاعت بزرگان سنت بیرون آمده و تنفر و انزجار خود را از آنها ابراز داشتند ولی حکومت و اقتدار در دست تسنن بود. بعد از زمان خلافت علی علیه السلام شیعیان از ترس حکومتهای جابر هیچ گونه ابراز عقیده ای نمی نمودند و این شیوه برقرار بود تا واقعه عاشوراء که در این روز به دستور پسر حاکم شام (یزید بن معاویه) حسین علیه السلام و یارانش را در حوالی کوفه به قتل رسانیدند و این واقعه حائز اهمیت شایانی گردید و پیروان علی علیه السلام بر آشفته و موقع را مغتنم شمرده مشغول پیکار شدند و جنگها نموده و خونها ریخته شد و عزاداری بر پا گردید و کار به جایی رسید که شیعیان عزاداری نبیره محمد یعنی حسین بن علی علیه السلام را جزو مذهب خود قرار دادند و از آن روز تا کنون به پیروی از منویات بزرگان دین خود که آنها را دوازده نفر از اولاد علی و فاطمه علیه السلام می دانند و گفتار و رفتار و کردار هر یک از آنها را در هر مرتبه گفتار و کردار خدا و رسول و تالی قرآن می شمارند، در عزاداری حسین علیه السلام شرکت کرده و رفته رفته یکی از ارکان مذهب شیعه قرار گرفت ترقیات سریع السیری که شیعیان در اندک مدتی کردند می توان گفت در دو قرن دیگر عدد آنها بر سایر فرق مسلمانان بیشتر خواهد شد و علت این امر بواسطه سوگوای حسین علیه السلام است.

امروز در هیچ نقطه از جهان نیست که برای نمونه دو الی سه نفر شیعه یافت شوند و اقامه عزاداری ننمایند.

در بندر مارسیل عربی را دیدم که پیرو مذهب تشیع بود و گویا تبعیت بحرین را اختیار نموده بود در مهمانخانه جنب اطاق من مسکن داشت در روز عاشورای حسین علیه السلام به تنهایی احوالات حسین را می خواند و گریه می کرد و سپس مقداری آش که با شکر و برنج تهیه نموده بود بین فقراء تقسیم می نمود. شیعیان عقیده دارند که در روزهای عاشوراء و تاسوعا بایستی فقرا را اطعام نمود از این جهت همه ساله از اموال خود به قدر استطاعت خویش به فقرا کمک می نمایند و بعضی اوقات این کمکها از میلیونها دلار هم می گذرد دسته دیگری از شیعیان برای اقامه مجلس سوگواری وقفیاتی نموده اند که ارزش آن بالغ بر میلیونها دلار می گردد، باید اعتراف نمود که شیعیان از بذل جان و مال خود در راه مذهب و سوگواری حسین علیه السلام دریغ ندارند. امروز در هر نقطه از عالم مسلمانان شایسته ترین افرادی می باشند که به معرفت علم واقف شده و بخصوص فرقه شیعه بر سایر فرق اسلام مزیت و برتری دارند ^(۲۷۴)

پایان

پی نوشت ها:

- ۱- مروج الذهب صفحه ۴۳۵ چاپ مصر سنه ۱۳۴۶ هجری.
- ۲- الغدير ج ۸ ص ۲۸۵ چاپ دوم.
- ۳- الغدير ج ۸ ص ۲۷۶ چاپ تهران.
- ۴- الغدير ج ۸ ص ۲۷۱ چاپ تهران.
- ۵- الغدير ج ۸ ص ۲۹۱ - مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۶۲.
- ۶- ناسخ التواريخ جلد خلفاء ص ۴۶۳ - الغدير ج ۸ ص ۲۳۶ چاپ دوم.
- ۷- الغدير ج ۸ ص ۲۴۲ چاپ دوم.
- ۸- الغدير ج ۸ ص ۲۵۷ چاپ دوم.
- ۹- الغدير ج ۸ ص ۲۶۷ چاپ دوم.
- ۱۰- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۳.
- ۱۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۲.
- ۱۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۳.
- ۱۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۲.
- ۱۴- نهج البلاغه شرح شيخ محمد عبده جزء اول چاپ مصر ص ۳۰.
- ۱۵- ناسخ التواريخ جلد خلفاء ص ۴۹۹.
- ۱۶- ناسخ التواريخ جلد خلفاء صحنه ۴۴۹ - الغدير ج ۹ ص ۱۶.
- ۱۷- ناسخ التواريخ جلد خلفاء ص ۵۰۲.
- ۱۸- نهج البلاغه شرح شيخ محمد عبده جزء دوم ص ۱۷.
- ۱۹- ناسخ التواريخ جلد خلفاء ص ۵۰۱ - الغدير ج ۸ ص ۲۹۳ چاپ تهران.
- ۲۰- الغدير ج ۹ ص ۴ چاپ تهران.
- ۲۱- مروج الذهب مسعودی ج ۱ ص ۴۳۵ چاپ مصر سنه ۱۳۴۶.
- ۲۲- برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب علمی و تحقیقی الغدير ج ۸ چاپ دوم مراجعه شود.
- ۲۳- ناسخ التواريخ ج خلفاء ص ۴۶۹ - الغدير ج ۹ ص ۱۶۱ چاپ دوم.
- ۲۴- نهج البلاغه شرح شيخ محمد عبده جزء اول ص ۳۱.

- ۲۵- شرح نهج البلاغه شيخ محمد عبده جزء اول ص ۴۲ - الغدير ج ۸ ص ۲۸۷ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد با قدری تفاوت.
- ۲۶- خصال مترجم ص ۲۷۸ چاپ سوم تهران سال ۱۳۷۷ هجری.
- ۲۷- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۴۱.
- ۲۸- ناسخ التواريخ حالات علی عليه السلام ص ۲۴.
- ۲۹- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۷۱.
- ۳۰- نهج البلاغه شرح شيخ محمد عبده جزء اول ص ۶۵.
- ۳۱- ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی ص ۸۲.
- ۳۲- ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی ص ۸۹.
- ۳۳- ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی عليه السلام ص ۹۰.
- ۳۴- ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی عليه السلام ص ۹۲.
- ۳۵- و
- ۳۶- ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی ص ۹۳ و ۹۲.
- ۳۷- مقصود معاویه است
- ۳۸- و
- ۳۹- ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی ص ۹۳.
- ۴۰- ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی ص ۹۶.
- ۴۱- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۰۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.
- ۴۲- یعنی یا فشاری من در مبارزه و پیکار با معاویه به خاطر آن نیست که من بتوانم وظائف شخصی و بندگی خود را در برابر خدا انجام دهم.
- ۴۳- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۰۶ چاپ مصر.
- ۴۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۶.
- ۴۵- سفینة البحار ج ۱ ص ۵۰۶.
- ۴۶- کتاب صفین تألیف نصر بن مزاحم کوفی ص ۱۶۶ چاپ تهران سال ۱۳۰۱.
- ۴۷- مروج الذهب ج ۲ ص ۷۲ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- ۴۸- و
- ۴۹- ناسخ التواريخ حالات امام مجتبی ص ۶۲.
- ۵۰- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۰۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.

- ۵۱- ناسخ التواریخ حالات امام مجتبی ص ۶۲.
- ۵۲- ناسخ التواریخ حالات امام مجتبی ص ۶۳.
- ۵۳- کامل ابن اثیر ج ۳.
- ۵۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۴۱ طبع مصر سال ۱۳۴۶.
- ۵۵- تمیم نام قبیله ای است.
- ۵۶- عدی نام قبیله ای است از قبایل عرب.
- ۵۷- مروج الذهب ص ۳۴۱ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- ۵۸- تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۳۵۵ و ۳۶۰ چاپ مصر.
- ۵۹- برای اطلاع از متن نامه معتضد در این باره و دلائل محکمی که وی برای لزوم لعن بر معاویه و ابراز تنفر و انزجار از او اقامه کرد بهمان مدرک یعنی تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۳۵۵ مراجعه شود.
- ۶۰- مروج الذهب ج ۲ ص ۷۲ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- ۶۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۲۴۰ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- ۶۲- الغدیر ج ۱۰ ص ۳۲۷ چاپ تهران.
- ۶۳- الغدیر ج ۱۰ صفحه ۲۸۱ چاپ تهران.
- ۶۴- سوره نجم آیه ۳.
- ۶۵- الغدیر ج ۱۰ ص ۲۵۲ چاپ تهران.
- ۶۶- الغدیر ج ۱۰ ص ۲۸۲ چاپ تهران.
- ۶۷- معاویه این جمله را در مقام تحقیر انصار گفت، کنایه از این که شما در شمار مزدوران و آبکشان هستید.
- ۶۸- مجمع البحرین ماده اثر، و فی الخبر انه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلانصار: ستلقون بعدی اثره فاصبروا، الاثره بفتح الهمزة و الثاء الاسم من اثر یوثر ايثارا اذا اعطی، ارادانه یستاثر فیفضل غیر کم فی نصیبه من الفتی.
- ۶۹- مروج الذهب ج ۲ ص ۷۲ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- ۷۰- سوره اسراء آیه ۶۲.
- ۷۱- تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۳۵۶ و ۳۵۷ چاپ مصر.
- ۷۲- تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۳۵۷ و ج ۶ ص ۴ چاپ مصر.
- ۷۳- تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۲۵۷ و ج ۴ چاپ مصر.

- ۷۴- این جمله اشاره است به داستان فتح مکه که در آن هنگام پیغمبر اسلام ﷺ بزرگان مکه و کفار، منجمله ابوسفیان و فرزندان او را آزاد کرد و به آنها فرمود: اذهبوا فانتم الطلقاء.
- ۷۵- نهج البلاغه شرح شیخ محمد عبده جزء سوم ص ۱۳۴.
- ۷۶- در شرح جمله و ما اسلم مسلمکم الا کرها. شیخ محمد عبده چنین می نویسد: فان اباسفیان انما اسلم قبل فتح مکه بليلة. خوف القتل و خشية من جيش النبي ﷺ البالغ عشرة آلاف و نیف. یعنی ابوسفیان تنها یک شب قبل از فتح مکه اسلام آورد آنهم برای ترس از کشته شدن و برای وحشتی که از ارتش اسلام در دل داشت که بالغ بر ده هزار نفر بودند.
- ۷۷- مروج الذهب ج ۲ ص ۵۴ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- ۷۸- قتل صبرا ای حبس علی القتل حتی یقتل، المنجد ماده صبر
- ۷۹- الامامة و السياسة. ابن قتیبة ص ۲۸۵ چاپ مصر سال ۱۴۲۲ هجری.
- ۸۰- لا قطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ای مخالفة بان یقطع من کل شق حرفا ای یده الیمنی ورجله الیسری لیبقی فی العذاب - مجمع البحرین ماده خلف.
- ۸۱- یعنی ما باید داستان معاویه را به ابوسفیان نقل کنیم زیرا انی حادثه از حوادث مهم و مشهور و بزرگی است که در اسلام واقع شد و سزاوار نیست نادیده گرفته شود.
- ۸۲- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۲۴ و ۲۲۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.
- ۸۳- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۲۸.
- ۸۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۵ چاپ مصر.
- ۸۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۶ چاپ مصر.
- ۸۶- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۶ چاپ مصر.
- ۸۷- نکل نکلۃ بفلان. صنع به صنیعا یحذر غیره اذار آه - المنجد فی اللغة
- ۸۸- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۵ و ص ۱۶ چاپ مصر.
- ۸۹- و
- ۹۰- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۵ و ص ۱۶ چاپ مصر.
- ۹۱- و
- ۹۲- الغدیر ج ۱۰ ص ۲۶۶ و ۲۹۰ چاپ دوم.
- ۹۳- الغدیر ج ۱۰ ص ۲۶۱ چاپ دوم.
- ۹۴- مروج الذهب ج ۲ ص چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- ۹۵- الغدیر ج ۱۰ ص ۲۹۰ چاپ دوم.

- ۹۶- مروج الذهب ج ۲ ص ۱۶۷ چاپ مصر سال ۱۳۴۶.
- ۹۷- سوره حشر آیه ۱۰
- ۹۸- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۵۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.
- ۹۹- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۵۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۱.
- ۱۰۰- الامامة و السياسة ابن قتیبه ص ۲۶۳ چاپ مصر سال ۱۳۲۲.
- ۱۰۱- الامامة و السياسة ص ۲۷۷ چاپ مصر سال ۱۳۲۲ هجری.
- ۱۰۲- الامامة و السیامة ص ۲۸۶ چاپ مصر سال ۱۳۲۲ هجری.
- ۱۰۳- الامامة و السياسة ص ۲۹۳ چاپ مصر سال ۱۳۲۲ هجری.
- ۱۰۴- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۵۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱ هجری.
- ۱۰۵- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء جزء اول چاپ تهران سال ۱۳۳۶ شمسی.
- ۱۰۶- مروج الذهب ج ۲ ص ۶۸ چاپ مصر سال ۱۳۰۳ هجری.
- ۱۰۷- مروج الذهب ج ۲ ص ۷۰ چاپ مصر سال ۱۳۰۳ هجری.
- ۱۰۸- سوره محمد ﷺ آیه ۲۴.
- ۱۰۹- تذکره ابن جوزی ص ۱۶۲.
- ۱۱۰- تاریخ یعقوبی ج ۲ چاپ نجف سال ۱۳۵۸.
- ۱۱۱- تذکره ابن جوزی ص ۱۶۲.
- ۱۱۲- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۸ چاپ مصر سال ۱۳۰۱ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۴ چاپ نجف سال ۱۳۵۸.
- ۱۱۳- تذکره ابن جوزی ص ۱۶۴.
- ۱۱۴- تذکره ابن جوزی ص ۱۶۴.
- ۱۱۵- تذکره سبط ابن جوزی ص ۱۶۴.
- ۱۱۶- نام یکی از معشوقه های او بوده است.
- ۱۱۷- ام احیم کنیه همن علیه بوده است.
- ۱۱۸- مروج الذهب ج ۲ ص ۶۸ چاپ مصر.
- ۱۱۹- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۴۱ و ۴۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۱ - تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۶۸ چاپ مصر سال ۱۳۵۸ هجری - باقدری تفاوت.
- ۱۲۰- ناسخ التواریخ حالات حضرت سید الشهداء جزء سوم ص ۱۳۶ چاپ تهران سال ۱۳۳۶ شمسی - الغدیر ج ۳ ص ۲۶۰ چاپ تهران.

- ۱۲۱- تذكرة الخواص ابن جوزى ص ۱۶۴.
- ۱۲۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۶۹ چاپ مصر سال ۱۳۰۳ هجرى.
- ۱۲۳- تاريخ يعقوبى ج ۲ ص ۲۲۳ چاپ نجف سال ۱۳۵۸ هجرى.
- ۱۲۴- تذكرة الخواص سبط ابن جوزى ص ۱۶۳
- ۱۲۵- ناسخ التواريخ حالات امام سجاد عليه السلام ص ۳۹ چاپ اول
- ۱۲۶- تاريخ طبرى ج ۴ ص ۳۷۷ چاپ مصر سال ۱۳۵۸ هجرى
- ۱۲۷- تاريخ يعقوبى ج ۲ ص ۲۲۳ چاپ نجف.
- ۱۲۸- و
- ۱۲۹- تذكرة الخواص ص ۱۶۳.
- ۱۳۰- كامل ابن اثير ج ۴ صفحه ۴۲
- ۱۳۱- مروج الذهب ج ۲ صفحه ۷۰ چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۳۲- العرادة آله حربية لرمى الحجارة - المنجد.
- ۱۳۳- النفط اعوادفى رؤ سها مادة فوسفورية تشتعل بالحك - المنجد
- ۱۳۴- ناسخ التواريخ حالات سيد الشهداء عليه السلام جزء اول چاپ جديد صفحه ۳۸۸
- ۱۳۵- ناسخ التواريخ حالات سيدالشهداء ج ۱ صفحه ۳۸۰ چاپ جديد.
- ۱۳۶- كامل ابن اثير ج ۴ صفحه ۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۳۷- ناسخ التواريخ حالات سيدالشهداء عليه السلام صفحه ۱۲۵ چاپ تهران
- ۱۳۸- كامل ابن اثير ج ۴ صفحه ۷ چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۳۹- ناسخ التواريخ حالات سيد الشهداء عليه السلام صفحه ۱۵۴ چاپ تهران
- ۱۴۰- ناسخ التواريخ حالات سيد الشهداء عليه السلام صفحه ۱۵۴ چاپ تهران
- ۱۴۱- بحار الانوار ج ۱۰ صفحه ۱۷۳ چاپ سنگى سال ۱۳۰۱ - لهوف سيدبن طاوس
صفحه ۱۱ چاپ نجف
- ۱۴۲- لهوف سيد بن طاوس صفحه ۱۱
- ۱۴۳- لهوف سيد بن طاوس صفحه ۱۱ چاپ نجف
- ۱۴۴- ناسخ التواريخ حالات سيد الشهداء عليه السلام صفحه ۱۵۶ چاپ تهران
- ۱۴۵- ناسخ التواريخ حالات سيد الشهداء صفحه ۱۵۶ چاپ تهران
- ۱۴۶- بحار الانوار ج ۱۰ صفحه ۱۷۴ چاپ سنگى تهران

- ۱۴۷- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء صفحه ی ۱۵۷ چاپ تهران
- ۱۴۸- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء صفحه ی ۱۵۹ چاپ تهران
- ۱۴۹- بحارالانوار ج ۱۰ صفحه ی ۱۷۴ چاپ سنگی سال ۱۳۰۱
- ۱۵۰- بحارالانوار ج ۱۰ صفحه ی ۱۷۵ چاپ سنگی تهران سال ۱۳۰۱
- ۱۵۱- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء صفحه ی ۱۶۱ چاپ تهران
- ۱۵۲- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۶ چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۵۳- سوره قصص آیه ۲۰
- ۱۵۴- ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء علیه السلام صفحه ی ۱۶۲ چاپ تهران
- ۱۵۵- سوره قصص آیه ۲۲
- ۱۵۶- ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء علیه السلام ج ۲ صفحه ی ۲۲ چاپ تهران
- ۱۵۷- مروج الذهب ج ۲ صفحه ی ۶۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۵۸- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۲ صفحه ی ۳۱ چاپ تهران
- ۱۵۹- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۱۰ چاپ مصر سال ۱۳۰۱
- ۱۶۰- سوره نساء آیه ی ۱۶۴
- ۱۶۱- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۱۰ چاپ مصر سال ۱۳۰۱
- ۱۶۲- مروج الذهب ج ۲ صفحه ی ۶۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۶۳- ابن اثیر تعداد بیعت کنندگا با آن حضرت را هیجده هزار نفر نوشته است - کامل ج ۴ صفحه ی ۱۷ چاپ مصر سال ۱۱۳۰۱
- ۱۶۴- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء علیه السلام ج ۲ صفحه ی ۵۹ چاپ تهران سال ۱۳۳۶
- ۱۶۵- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۲ صفحه ی ۷۲ چاپ تهران سال ۱۳۳۶
- ۱۶۶- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء علیه السلام ج ۲ صفحه ی ۹۱ چاپ جدید
- ۱۶۷- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۲ صفحه ی ۱۰۱-۹۷ چاپ تهران سال ۱۳۳۶
- ۱۶۸- ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۲ صفحه ی ۱۰۱ چاپ تهران سال ۱۳۳۶
- ۱۶۹- لهوف سید بن طاوس صفحه ی ۲۶ چاپ نجف
- ۱۷۰- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۱۷ چاپ مصر سال ۱۳۰۱
- ۱۷۱- مروج الذهب ج ۲ صفحه ی ۶۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۷۲- مروج الذهب ج ۲ صفحه ی ۶۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۷۳- لهوف صفحه ی ۲۷ چاپ نجف

- ۱۷۴- لهوف صفحه ی ۲۷ چاپ نجف
- ۱۷۵- ناسخ التواریخ ج ۲ حالات سید الشهداء صفحه ی ۱۴۶ چاپ جدید
- ۱۷۶- ناسخ التواریخ ج ۲ حالات سید الشهداء علیه السلام صفحه ی ۱۴۷ چاپ جدید ۱۷۷- کامل
- ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۱۸ چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۷۸- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء علیه السلام ج ۲ صفحه ی ۱۵۵ چاپ جدید
- ۱۷۹- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی چاپ مصر سال ۱۳۰۳
- ۱۸۰- لهوف سید بن طاوس صفحه ی ۳۴ چاپ نجف
- ۱۸۱- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۲ صفحه ی ۱۶۷ چاپ جدید
- ۱۸۲- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۲ صفحه ی ۱۶۸ چاپ جدید
- ۱۸۳- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۲ صفحه ی ۱۷۸ چاپ جدید
- ۱۸۴- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۲۴ چاپ مصر سال ۱۳۰۳ لهوف صفحه ی ۳۹ چاپ

نجف

- ۱۸۵- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۲۶ چاپ مصر
- ۱۸۶- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۲ صفحه ی ۲۵۵ چاپ جدید
- ۱۸۷- کتاب صفین تاءلیف نصر بن مزاحم کوفی صفحه ی ۱۶۶ چاپ تهران سال ۱۳۰۱
- ۱۸۸- مروج الذهب ج ۲ صفحه ی ۷۲ چاپ مصر سال ۱۳۴۶
- ۱۸۹- لهوف سید بن طاوس صفحه ۵۷ چاپ قم
- ۱۹۰- لهوف سید بن طاوس صفحه ی ۷۰ چاپ قم - کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۳۱ چاپ
- مصر سال ۱۳۰۳ با قدری اختلاف
- ۱۹۱- سوره توبه آیه ۳۲
- ۱۹۲- نفس المهوم صفحه ی ۲۴۲ چاپ تهران
- ۱۹۳- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۳۲ صفحه ی ۳۵ چاپ جدید
- ۱۹۴- لهوف صفحه ۸۵ چاپ قم
- ۱۹۵- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۳ صفحه ی ۳۶ چاپ جدید
- ۱۹۶- لهوف سید بن طاوس صفحه ی ۸۶ چاپ قم ۱۹۷- لهوف سید بن طاوس ۱۹۷- صفحه
- ۸۸ چاپ قم
- ۱۹۸- لهوف سید بن طاوس صفحه ی ۸۸ چاپ قم

- ۱۹۹- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۳ صفحه ی ۶۱ چاپ جدید تاریخ طبری ج ۶ صفحه ی ۲۶۲ چاپ مصر با کمی تفاوت.
- ۲۰۰- ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۲ صفحه ی ۶۵ چاپ جدید
- ۲۰۱- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۳ صفحه ی ۱۱۹ چاپ جدید
- ۲۰۲- تاریخ طبری ج ۶ صفحه ی ۲۶۷ چاپ مصر تذکره ابن جوزی صفحه ی ۲۴۸ تاریخ یعقوبی ج ۲ صفحه ی ۲۱۸ چاپ نجف
- ۲۰۳- لهوف سید بن طاوس صفحه ۱۰۸ چاپ قم
- ۲۰۴- سوره روم آیه ۹
- ۲۰۵- سوره آل عمران آیه ۱۷۲
- ۲۰۶- اینکه زینب **علیه السلام** یزید را به عنوان فرزند طلقاء می خواند به داستان فتح مکه اشاره می کند که در آنجا پیغمبر اسلام بزرگان مکه را (که ابوسفیان جد یزید هم از آنها بود) مورد عفو قرار داد و آنان را آزاد ساخت و فرمود: اذهبوا فانتهم الطلقاء
- ۲۰۷- اشاره به داستان هند جگر خواره است که در جنگ احد انجام شد.
- ۲۰۸- سوره ی آل عمران آیه ۱۶۳
- ۲۰۹- لهوف سید بن طاوس صفحه ی ۱۰۹ چاپ قم
- ۲۱۰- ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه ی ۱۶۳ چاپ جدید
- ۲۱۱- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۳ صفحه ی ۱۶۷ چاپ جدید
- ۲۱۲- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۴۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱
- ۲۱۳- تذکره ابن جوزی صفحه ی ۱۴۹ و صفحه ی ۱۴۸
- ۲۱۴- تذکره ابن جوزی صفحه ی ۱۴۹ و صفحه ی ۱۴۸
- ۲۱۵- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۴۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱
- ۲۱۶- نفس المهموم صفحه ی ۲۹۳ چاپ تهران
- ۲۱۷- تاریخ طبری ج ۶ صفحه ی ۲۶۵ چاپ مصر - تذکره ابن جوزی صفحه ی ۱۴۹ کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۴۴ چاپ مصر سال ۱۳۰۱
- ۲۱۸- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۴۵ چاپ مصر سال ۱۳۰۱ - تاریخ طبری ج ۶ صفحه ی ۲۶۵ چاپ مصر
- ۲۱۹- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۲ صفحه ی ۱۰۸ چاپ جدید
- ۲۲۰- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۲ صفحه ی ۱۰۹ چاپ جدید

- ۲۲۱- تذکره سبط بن جوزی صفحه ی ۱۴۸
- ۲۲۲- در عرب بانگ کلاغ را بفال بد می گرفتند.
- ۲۲۳- ناسخ التواریخ حالات سیدالشهداء ج ۳ صفحه ی ۱۳۱ چاپ جدید
- ۲۲۴- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۳ صفحه ی ۱۷۵ چاپ جدید
- ۲۲۵- تذکره سبط بن جوزی صفحه ی ۱۶۴
- ۲۲۶- تذکره ی ابن جوزی صفحه ی ۱۵۰
- ۲۲۷- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۳ صفحه ی ۱۷۳ چاپ جدید
- ۲۲۸- ناسخ التواریخ حالات سید الشهداء ج ۳ صفحه ی ۱۷۳ چاپ جدید
- ۲۲۹- کامل ابن اثیر ج ۴ صفحه ی ۴۱ و ۴۲ چاپ مصر سال ۱۳۰۱ تاریخ طبری ج ۴ صفحه ی ۳۶۸ چاپ مصر سال ۱۳۵۸ هجری - با قدری تفاوت
- ۲۳۰- لهوف سید بن طاوس صفحه ی ۱۱۹ چاپ قم
- ۲۳۱- لهوف سید بن طاوس صفحه ی ۱۲۱ چاپ قم
- ۲۳۲- مصباح المتهجدین شیخ طوسی صفحه ی ۵۵۲ چاپ سنگی تهران
- ۲۳۳- سوره ی نحل آیه ۱۲۶
- ۲۳۴- سوره بقره آیه ۱۹۵
- ۲۳۵- لهوف سید بن طاوس صفحه ی ۱۷ چاپ قم
- ۲۳۶- مجمع البیان ج ۲ صفحه ی ۲۸۹ چاپ افست سال ۱۳۷۹
- ۲۳۷- سوره بقره آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴
- ۲۳۸- سوره نساء آیه ی ۷۹ و ۹۷
- ۲۳۹- سوره نساء آیه ی ۷۹ و ۹۷
- ۲۴۰- سوره ی توبه آیه ی ۸۲
- ۲۴۱- سوره ی توبه آیه ی ۳۸
- ۲۴۲- سوره ی توبه آیه ی ۲۴
- ۲۴۳- سوره توبه آیه ی ۲۰ و آیه ی ۵۲ و آیه ۱۱۲
- ۲۴۴- سوره توبه آیه ی ۲۰ و آیه ی ۵۲ و آیه ۱۱۲
- ۲۴۵- سوره ی توبه آیه ی ۲۰ و آیه ی ۵۲ و آیه ۱۱۲
- ۲۴۶- لهوف صفحه ی ۱۴ چاپ قم
- ۲۴۷- مجمع البیان جزء دوم صفحه ی ۲۸۹ چاپ افست تهران

- ۲۴۸- انتخاب دوازده جانشین (علی و فرزندان) برای پیغمبر در اعتقاد شیعه و طبق مدارک قطعی و علمی از جانب خداوند بوده است نه به خواست و اراده ی پیامبر.
- ۲۴۹- انتخاب ابی بکر بنا به ادعای برادران سنی مذهب با اکثریت آراء و یا اجماع بوده در حالیکه بررسی بیطرفانه شواهد قطعی به خوبی نشان می دهد که درباره ی ابی بکر هیچ گونه اجماعی در ابتدای امر در کار نبود و انتخاب دومی هم بنا به وصیت و تعیین ابی بکر بوده و سومی هم با انتخاب شورای شش نفری روی کار آمد.
- ۲۵۰- درباره ی اسرار صلح امام حسن علیه السلام و عواملی که ضرورت آن را ایجاد می نمود به صفحه ۳۹ این کتاب مراجعه شود.
- ۲۵۱- این گفتار یزید بر خلاف واقع و نیرنگ و تنها به منظور تیرئه خود از نظر افکار عمومی بوده است به صفحه ی ۱۸۵ این کتاب مراجعه شود
- ۲۵۲- قیام حسین و یارانش صفحه ی ۲ تا ۱۷ به نقل از ریدرز دایجست چاپ نبیودگ.
- ۲۵۳- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی
- ۲۵۴- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی
- ۲۵۵- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی
- ۲۵۶- tondon tamdas pursho
- ۲۵۷- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی
- ۲۵۸- ۲۵۸gion
- ۲۵۹- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی
- ۲۶۰- dickens charles
- ۲۶۱- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی
- ۲۶۲- carlye thomas
- ۲۶۳- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی
- ۲۶۴- browne edward
- ۲۶۵- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی.
- ۲۶۶- james fredfieck sir
- ۲۶۷- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی
- ۲۶۸- boyd. m. 1
- ۲۶۹- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی

۲۷۰- jrving washington

۲۷۱- مجله نور دانش شماره ۳ سال ۱۳۴۱ شمسی

۲۷۲- قیام حسین و یارانش صفحه ی ۲۰

۲۷۳- قیام حسین و یارانش صفحه ی ۲۱

۲۷۴- قیام حسین و یارانش صفحه ی ۲۴ به نقل از ریدرز دایجست چاپ نیویورگ.

فهرست مطالب

- بخش اول : عواملی که ضرورت نهضت حسین علیه السلام را ایجاب می نمود..... ۴
- نهضت کربلا چگونه به وجود آمد؟..... ۴
- موجبات و علل اصلی نهضت حسین علیه السلام ۶
- بیت المال در حکومت عثمان ۷
- بیت المال در اختیار بنی امیه ۱۰
- دشمنان پیغمبر مورد احترام خلیفه اند!..... ۱۱
- ثروتهائی که از بیت المال بدست آمد!..... ۱۲
- حکومت عثمان با مردان خدا چه می کند؟..... ۱۳
- عمار یاسر مورد غضب واقع می شود ۱۳
- اباذر تبعید می گردد ۱۴
- ابن مسعود مورد غضب واقع می شود ۱۶
- استانداران حکومت عثمان ۱۷
- استاندار کوفه مست به مسجد آمد!..... ۱۷
- تجاوز عثمان به قوانین عبادی اسلام ۱۷
- مدینه خواستار خلع عثمان است ۱۸
- خلیفه با دست پیروانش به قتل می رسد ۱۹
- علی علیه السلام زمامدار می گردد ۲۱
- بیت المال در حکومت علی علیه السلام ۲۳
- علی با ستمگران همکاری نمی کند ۲۵
- حکومت امام حسن علیه السلام ۳۱

- بر خوردهای نظامی امام حسن علیه السلام با معاویه و سرانجام آن اسرار صلح امام حسن
علیه السلام و ارزیابی آن ۴۰
- پیمان شکنیهای مردم ۴۱
- معاویه یا جر ثومه نیرنگ و فریب! ۴۴
- تحقیقی در ماهیت صلح امام حسن علیه السلام ۴۷
- معاویه رهبری مسلمین را بدست می گیرد!!! ۵۱
- معاویه می خواهد نام پیغمبر را دفن کند! ۵۲
- زد و بندهای سیاسی معاویه ۶۱
- معاویه با زبیر بیعت می کند ۶۲
- معاویه می گوید نقل گفتار پیغمبر غدغن ۶۵
- معاویه سخنان پیغمبر را استهزا می کند ۶۷
- معاویه بر این نمونه از مردم حکومت می کند ۶۸
- معاویه با میل خود اسلام را نپذیرفت ۷۱
- معاویه مردان خدا را می کشد! ۷۶
- گناهی بزرگ و خیانتی عظیم ۸۲
- فرزند ابوسفیان به مبارزه با علی بر می خیزد ۸۵
- معاویه برای یزید بیعت می گیرد! ۹۶
- یزید در راس حکومت اسلامی قرار می گیرد ۱۰۸
- یزید از نظر دانشمندان بزرگ اهل سنت ۱۱۴
- عشقبازی های یزید ۱۱۴
- یزید در ستایش از خمر و غنا شعر می سراید ۱۱۶
- یزید با پسر زیاد می نوشد ۱۱۷
- یزید الحاد می ورزد و تکفیر می شود ۱۱۸
- بی بند و باری یزید سر مشق قرار می گیرد ۱۲۰

- کاروان مدینه درباره یزید سخن می گوید ۱۲۱
- یزید عقائد خود را آشکار می سازد ۱۲۳
- کشتار، غارتگری، تجاوز در مدینه ۱۲۷
- یزید خانه خدا را با آتش می کشد ۱۳۲
- این عوامل نهضت حسین علیه السلام را ایجاب کرد ۱۳۴
- آیا حسین علیه السلام می توانست تسلیم گردد؟! ۱۴۰
- نهضت کربلا ماهیت بنی امیه را برملا ساخت ۱۴۵
- بخش دوم: بررسی و تحقیق درباره ی سیاست نهضت حسین علیه السلام از هنگام
- حرکت از مدینه تا زمان شهادت آن بزرگوار ۱۵۱
- سیاست و روش خاص نهضت حسین علیه السلام ۱۵۱
- اولین برخورد حسین علیه السلام با حکومت یزید ۱۵۳
- حسین در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۶۲
- یک سند زنده درباره ی هدف حسین علیه السلام ۱۶۶
- آیا حسین علیه السلام می دانست که کشته می شود؟ ۱۶۹
- باز هم حسین علیه السلام از هدف خود سخن می گوید ۱۷۲
- سیاستی آسمانی و بهت انگیز! ۱۷۴
- حسین در مکه از هدف خود سخن می گوید ۱۷۸
- کوفه از حسین علیه السلام دعوت می کند ۱۸۰
- اعزام مسلم یا اولین قدم در راه نهضت ۱۸۳
- کوفه عهد شکنی می کند ۱۸۶
- تاریخ خیانت شریح را فراموش نمی کند ۱۸۹
- فرستاده ی حسین از هدف حسین سخن می گوید ۱۹۱
- کاروان حسین علیه السلام مکه را ترک می گوید ۱۹۶
- نقش عظیم اسراء در نهضت حسین علیه السلام ۲۰۱

- ۲۰۳..... نقشه ترور چگونه خنتی می شود!
- ۲۰۵..... پند و اندرزهایی که به حسین علیه السلام می دادند!!
- ۲۰۶..... پیک حسین علیه السلام سر سختی نشان می دهد.....
- ۲۰۸..... حسین از شهادت مسلم آگاه می گردد!
- ۲۱۰..... حسین می گوید چه چیزی بر من پوشیده نیست
- ۲۱۲..... حسین مظهر عواطف و انسانیت
- ۲۱۳..... طلوعه ی جنگ یا بر خورد با حر
- ۲۱۵..... زندگی با ستمگران چیزی جز ننگ نیست.....
- ۲۱۹..... حسین علیه السلام به سرزمین موعود وارد می شود.....
- ۲۲۱..... بردگان حکومت یا آبستنه‌های جاه و مقام
- ۲۲۲..... اسرار صلح امام حسن علیه السلام و ارزیابی آن.....
- ۲۲۲..... پیمان شکنیهای مردم
- ۲۲۸..... تحقیقی در ماهیت صلح امام حسین علیه السلام
- ۲۳۰..... پیام جهانی حسین علیه السلام
- ۲۳۲..... کشتار خونریزی، جنایت، غارتگری.....
- ۲۳۳..... دختر علی از آینده ی کربلا سخن می گوید.....
- ۲۳۶..... کاروان شهادت مأموریت خود را به پایان رساند.....
- ۲۳۹..... بخش سوم: نقش اسراء در بهره برداری از نهضت و به ثمر رساندن آن
- ۲۳۹..... قافله ای اسیران یا کاروان تبلیغ.....
- ۲۴۱..... دختر علی علیه السلام خطابه ای آتشین ایراد می کند.....
- ۲۴۳..... شرائط سخن گفتن برای زینب آماده نیست اما
- ۲۵۱..... زینب زاده ی زیاد را تحقیر می کند!!.....
- ۲۵۵..... نایب‌نای شیردل و شجاع.....
- ۲۵۷..... کاروان اسیران به سوی شام می رود.....

- ۲۶۱..... مجلسی که یزید را به ننگ می کشد
- ۲۶۲..... خطابه ای آتشین یا محاکمه ی رئیس حکومت
- ۲۷۱..... مؤثرترین ضربه ای که بر حکومت یزید وارد آمد
- ۲۷۴..... خطابه ی امام یا صاعقه ای مرگبار بر یزید
- ۲۷۶..... خطابه ای که فضای شام را طوفانی ساخت
- ۲۸۰..... نفرت و انزجار عمومی در شام
- ۲۸۲..... یزید قدرت معنوی حسین علیه السلام را احساس کرد
- ۲۸۷..... آیا یزید واقعا پشیمان گشته بود
- ۲۹۹..... کاروان اسیران شام را ترک می گوید
- ۳۰۳..... یزید عقائد خود را آشکار می سازد
- ۳۰۴..... مدینه از حقایقی دردناک آگاه می شود
- ۳۰۸..... راهی که کاروان تبلیغ حسین در مدینه در پیش گرفت
- ۳۱۲..... کاروان اسیران رسالت خود را به پایان رساند
- ۳۱۳..... از فاجعه خونین طف چگونه باید بهره برداشت؟
- ۳۲۰..... از مجالس سوگواری بهتر بهره برداریم
- ۳۲۴..... کارهائی که موجب شرمساری است
- ۳۲۸..... طرحی عالی برای تظاهرات آرام در ایام سوگواری
- ۳۳۱..... آیا حسین علیه السلام خود را به هلاکت انداخت؟
- ۳۴۹..... نهضت حسین علیه السلام از نظر رهبران مذهبی، علمی و سیاسی جهان
- ۳۵۰..... حسین از نظر مسیو ماریین آلمانی
- ۳۶۰..... نهضت حسین از نظر مهاتما گاندی
- ۳۶۰..... محمد علی جناح درباره ی حسین سخن می گوید
- ۳۶۰..... حادثه ی طف از نظر لیاقت علیخان
- ۳۶۱..... پورشوتامداس توندون^(۲۵۶) حسین را می ستاید

۳۶۱	اثر نهضت حسین از نظر گیون مورخ مشهور ^(۲۵۸)
۳۶۱	چارلز دیکنس ^(۲۶۰) درباره ی نهضت حسین این گونه می گوید
۳۶۱	حسین علیعلی از نظر توماس کارلایل ^(۲۶۲)
۳۶۲	سخنان پرفسور ادوارد براون ^(۲۶۴) درباره ی حادثه طف
۳۶۲	نهضت حسین از نظر سر فردریک جمس ^(۲۶۶)
۳۶۲	ل. م. بوید ^(۲۶۸)
۳۶۳	حسین از نظر واشنگتن ایروینگ مورخ آمریکائی ^(۲۷۰)
۳۶۳	توماس ماساریک درباره ی حادثه ی کربلا سخن می گوید
۳۶۵	عاشورا از نظر دکتر ژوزف فرانسوی
۳۶۸	پی نوشت ها:
۳۸۰	فهرست مطالب